مجلهٔ آینده

جلد دوم

Revue Politico – Litt. «Ayandeh»

Vol . I I .

Fondateur – Directeur : Dr. Afchar
(adresse : Case Postale 25, Tehran Iran)

مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

سپرده شده به دانشگاه تهران

شمارهٔ ۲

آینده

مؤسس و نگارنده

دکتر محمود افشار

جلد دوم

چاپ سوم

تهران - ۲۵۳۶

شماره ثبت کتابخانهٔ ملی ۱۱۲ مورخ ۳۶/۱/۳۱
۱۵۰۰ نسخه از چاپ سوم دورهٔ دوم مجلهٔ آینده
توسط چاپخانهٔ رشدیه بصورت افست تجدید چاپ
و در چاپخانهٔ افست (بیست وپنجم شهریور) صحافی شد

توضیح

مجلهٔ آینده در سال ۱۳۰۴ تأسیس شد و نخستین شمارهٔ آن در تیر ماه آن سال بچاپ رسید. جلدهای اول و دوم در ۲۴ شماره منظماً منتشر گشت و دراسفند ۱۳۰۶ به تعطیل گرائید. به این ترتیب اکنون پنجاه و دوسال از انتشار نخستین شمارهٔ آن میگذرد.

سال سوم مجله، حاوی ۱۶ شماره ازمهر ۱۳۲۳ تا اسفند ۱۳۲۴ بچاپ رسید و باز ازانتشار افتاد. تا اینکه دورهٔ چهارم آن درمهر ۱۳۳۸ آغاز شد وپس ازنشر شش شماره دراردی‌بهشت ۱۳۳۹ باردیگر خاموش گردید.

دوره‌های کامل چهارسالهٔ این مجله مدتهاست که نایاب شده است وبسیاری کسان درجستجوی آن بودند. بنابرین درسال ۱۳۵۳ (ه ش) تجدید چاپ شد وچون چاپ‌دوم هم بزودی کمیاب گردید اینک برای بارسوم درسال ۲۵۳۶ شاهنشاهی برابر ۱۳۵۶ (ه ش) بطبع می‌رسد.

دورهٔ چهارسالهٔ مجله به همان صورت گذشته (با چاپ افست) در دسترس علاقه‌مندان به تحقیقات و تتبعات قرارمیگیرد.

انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار

درسالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ هجری شمسی (برابر با ۲۵۳۶ شاهنشاهی)

۱ـ سیاست اروپا درایران (بزبان‌فرانسه)چاپ دوم ، ۳۰۲ صفحه تألیف دکتر محمود افشار

۲ـ مجلهٔ آینده ، جلد نخستین ـ چاپهای دوم وسوم، ۸۰۹ صفحه »

۳ـ مجلهٔ آینده ، جلد دوم ـ چاپهای دوم وسوم ، ۹۶۶ صفحه »

۴ـ مجلهٔ آینده ، جلد سوم ـ چاپ دوم ، ۸۰۹ صفحه »

۵ـ مجلهٔ آینده ، جلد چهارم ـ چاپ دوم ، ۴۱۶ صفحه »

۶ـ گفتار ادبی ـ کتاب اول ، ۴۸۰ صفحه »

۷ـ گفتار ادبی ـ کتاب دوم (اشعار وسفر نامه) ، ۵۳۲ صفحه »

۸ـ سیاست اروپا درایران ـ ترجمهٔ فارسی بقلم ضیاءالدین دهشیری »

حاضر برای چاپ

۹ـ افغان نامه یا تاریخ مشترک ایران و افغانستان (در دو جلد) »

محل توزیع وفروش:

۱) دفتر موقوفات دکتر افشار ـ تجریش (طهران) خیابان پهلوی (چهارراه زعفرانیه) وخیابان اعتماد مقدم در سوم دست راست . تلفن ۲۷۸۱۴۹

۲) کتابفروشیهای معتبر تهران

برای کسب اطلاع و درخواست :

به صندوق پستی شماره (۲۵) تهران مکاتبه فرمائید .

(هر گاه نامه محتوی چک یا حواله پستی است باید سفارشی باشد .)

یادداشت واقف

۱) چون طبق نص مادهٔ ۲۲ وقفنامه اول نویسندهٔ این سطور مورخ یازدهم دیماه ۱۳۳۷ (درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که باهدف این موقوفات موافق باشد، همچنین کمک به مجلهٔ آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوائز به نویسندگان) بشود و هدف این بنیاد ملی طبق مادهٔ ۲۵ (تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران) میباشد بنابرین (کتب و رسالاتی که با توجه این موقوفات ترجمه و تألیف و چاپ میشود باید مربوط به لغت و دستور زبان فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ صحیح و کامل ایران و تجدید نظر عاقلانه در شعر و ادبیات فارسی ... باشد)

۲) طبق مادهٔ ۲۶ وقفنامه (مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با توجه این موقوفات باید بطور هدیه و بنام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود ...)

۳) طبق مادهٔ ۲۷ وقفنامه (هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود ...)

۴) براساس موافقت نامه‌هائی که با دانشگاه تهران بامضاء رسیده قسمتهای مهمی از رقبات و عوائد آنها به آن مؤسسه سپرده شده که طبق وقفنامه و هدف واقف به مصرف انتشارات

این موقوفات برسد، طبق مواد ۲ و ۳ موافقتنامهٔ دوم مورخ ۱۲ تیر ۱۳۵۲ (برای اجرای مفاد موافقتنامه که در جملهٔ عبارت از دادن جوائز ادبی و نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران [به استثنای کتب درسی] میباشد در اختیار دانشگاه تهران قرار میگیرد که وصول نموده و بنام این موقوفات اعطاء و نشر گردد.)

۵) کتاب (سیاست اروپا در ایران) به زبان فرانسه و سه کتاب ادبی و تاریخی (گفتار ادبی، دفتر اشعار و افغان نامه در تاریخ روابط ایران و افغانستان) تألیف واقف و همچنین چهار دوره از مجلهٔ آینده که قبل از عقد موافقتنامه با دانشگاه به چاپ رسیده یا ترتیب کار آنها داده شده فعلاً بچاپ خواهد رسید.

۶) این یادداشت کلّی برای چاپ در آغاز هریک از نشریات این موقوفات نوشته شد.

دکتر محمود افشار

مجله سیاسی و ادبی
مصوّر

آینده

با مطالب اقتصادی ، تاریخی ، اجتماعی ، و غیره

مجلد دوم

مؤسس و مدیر مسئول :
دکتر افشار
(دکتر در علوم سیاسی از دارالعلوم لوزان)

Revue Politique - Littéraire «Ayandeh» Téhéran
Vol . II.

طهران
خیابان پهلوی

مجلد دوم مجله آینده

بنام شاعر ملی ایران فردوسی نامدار

و اشعار آبدار او آغاز میشود



کاخ فردوسی

بناهای آباد گردد خراب
ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
بدین نامه بر عمرها بگذرد
بخواند هر آنکس که دارد خرد



اعلیحضرت رضا شاه پهلوی

دیباچهٔ مجلد دوم

« چنان دان که کاری که دارد دوام »
« بزرگی پذیرد از آن کار تام »
« فردوسی »

ادامهٔ « آینده »

مجلهٔ آینده در سنهٔ ۱۳۰۴ هجری شمسی مطابق با سال ۱۳۴۴ هـ . قمری تأسیس شد . شاعری در اصفهان قصیده ای بنام « آینده » سروده ودر مقطع آن تاریخ تأسیس را بحساب حروف ابجد اینطور آورده است :

. . . که (از آینده جو گفتار روشن)
۴ ۴ ۳ ۱

انتشار مجله در ایران کار بسیار مشکلی است . بهمین واسطه عمر اغلب مجلات خیلی کوتاه بوده است : « دانشکده » یکسال دوام کرد ؛ « بهار » دو سال ، اما میان انتشار سال اول و دورهٔ بعد آن هفت سال فاصله شد ؛ مجلهٔ « دبستان » منطبعهٔ مشهد یکسال عمر نمود ؛ مجله هـای رسمی « بلدیه » ، « پست و تلگراف » ، « شیر و خورشید سرخ » وغیره همه دوام محدودی داشته است . اصلا مردم خیال میکنند عمر طبیعی مجلات یکسال است . . .

امیدواریم « مجلهٔ آینده » چون « آینده » همیشگی باشد !

مجلد اول یا دورهٔ سال نخستین آن در ۱۲ شماره محتوی ۸۰۰ صفحه در ماه گذشته بپایان رسید . فهرست مفصل آن در آخر شمارهٔ ۱۲ طبع شده ومشترکین جدید بامختصر مراجعه‌ای میتوانند ازمندرجاتش مستحضر شوند . اینك با این شماره سال دومین آغاز میشود .

روش سیاسی

دورهٔ سـال اول مصادف شده بود با وقایع مهم سیاسی درایران ، واین حوادث ، مانندامواج‌دریا که تخته شکسته های کشتی طوفان زده ای راازاین سو به آن سو و از آن ساحل بدین ساحل میکشاند ، درافکار مردم تشتتی غریب ایجادنمود. در این گیر و دار پر هیاهو بشهادت هشتصد صفحه اوراق یکسالهٔ خود مجلهٔ آینده بیطرف و مستقل ماند و در آتیه نیز رویهٔ سابق‌خود را دنبال

خواهد نمود . « آینده » بوظیفهٔ ملی که یك مجلهٔ سیاسی و ادبی را برعهده است کاملا آگاه و معتقد میباشد . ملت هم قدر آن را دانسته، باندازه‌ای که درخور بوده پاداش داده ، و آن توجه خاصی است که در طهران و ولایات از طرف خوانندگان متعدد مبذول گردیده است .

انتقادات

از جهت روش سیاسی هیچگونه ایرادی تاکنون دربارهٔ این نامه شنیده نشده . اما از طرز تدوین و از حیث مندرجات انتقاداتی در جرائد بوده یا برخی از دوستان بما گفته‌اند . اگر بخواهیم همه را پاسخ گوئیم هم مفصل است و هم بی‌فائده . فقط به یکی دو فقره مهمتر آنها میپردازیم :

در مجلهٔ آینده نگارشهای مختلف دیده میشود : یك نویسنده کلمات عربی زیاد استعمال میکند ، نگارندهٔ دیگر با پارسی سره (یعنی فارسی خالص) سخن میراند ، یك مقاله مانند انشای آلمانی عباراتش طویل و ثقیل است ، جمله های مقالهٔ دیگر چون نوشتهای تجارتی انگلیس یا بعضی تحریرات ادبی فرانسوی سبك و کوتاه میباشد . هر کس که یکی از این سبکها را نمی‌پسندد ما را از درج چنان مقالاتی توبیخ میکند . ولی ما حتی‌المقدور طرز نگارش نویسندگان محترم را احترام میکنیم و فقط به آن کلمات و عباراتی دست میزنیم که بعقیدهٔ استادان امروز زبان فارسی غلط است ، از قبیل « وضعیت » ، « موقعیت » ، « موفقیت » ، « تنقید » و مانند آنها .

بعضی دیگر از اینکه در مجله شعر درج میکنیم ما را سرزنش نموده ، برخی دیگر که بان اندازه « ضد شعر » نیستند درج اشعار معینی را نکته گیری فرموده اند . — اشعاری که در مجله درج میشود از روی سه نظر است :

١ — ابیاتی که از آثار شعرای نامی گذشته چون فردوسی ، منوچهری وغیره انتخاب میکنیم — و برای آن است که درك لذت نظم فارسی را عمومی تر نمائیم . خوانندگانی که قبلا آن اشعار را دیده اند نباید تصور کنند که همه مانند خودشانند .

۲ - اشعار شعرای همعصر است که غالباً بانتخاب خودشان برای درج در مجله میفرستند . مجلاتی که جنبهٔ ادبی دارد همانطور که آثار نثری ادبای معاصر را محتوی است بایددارای قسمتی از آثار نظمی شعرای همقرن خودهم باشد ، وباین واسطه مابدرج بعضی از آن اشعار مبادرت میکنیم .

۳ - اشعار مختصری است که غالباً در ته صفحها در پایان مقالات دیده میشود . اگرچه در انتخاب آنها نیز مختصر دقتی میشود ، اما بیشتر بسبب آن درج میگردد که یك گوشهٔ سفید هم در مجله نماند و آنها در حقیقت مانند مطالب خارج از متن است . معهذا چون خیال داریم جنبهٔ مطالب اقتصادی و تجارتی مجله را در آتیه زیادتر کنیم بعضی اوقات بجای شعر ارقام و احصائیه های تجارتی در پای صفحه ها چاپ خواهد شد .

همقلمان و نمایندگان محترم مجله

اگرچه قسمت مالی ومسئولیت اداری را درسال گذشته وهم امسال شخصاً این جانب عهده دار بوده ومیباشم ، اما کمکهای قلمی یك‌عده ازدوستان صمیمی که اسامی محترمشان زینت بخش اوراق مجله است بسیار گرانبها بوده و خواهد بود . درترویج وانتشار مجله گروه دیگری از دوستان نیز سهم عمده دارند : نمایندگان محترم ما درولایات ومبلغین و مروجین مجله درمرکز دراستحکام این کاخ ملی‌وادبی ، که امیدواریم بسیاست ومعارف مملکت‌خدمات گرانبها بنماید ، باتبلیغات خودبذل مساعدت نموده اند . دراینجا لازم است بدوکلمه ازجرائد پایتخت و بعضی ازمطبوعات ولایات و خارجه نیز ، بواسطه تقریظها و اعلانهائی که از ما چاپ کرده اند ، اظهار تشکر بشود . ازاینکه بواسطه محدود بودن عده نسخ نتوانسته‌ایم برای همه آنها مجله را بعنوان مبادله بفرستیم شرمندگی داشته و عذر خواهی میکنیم . سال گذشته مجله آینده در هزار نسخه بطبع رسید ولی از این شماره ۱۵۰۰ چاپ میشود .

قیمت اشتراك مجله

قیمت اشتراك مجله در سال دوم نیز بقرار سابق است :

طهران و ولایات	:	۳ تومان
آذربایجان و خمسه	:	۲۵ قران
محصلین در طهران	:	۲۵ قران
ممالك خارجه	:	یك لیره انگلیسی

باوجود اینکه درسال دوم براوراق وخوبی طبع وکاغذ ودیگر مزایای مجله افزوده شده برقیمت آن چیزی اضافه نکردیم تادر دسترس همه طبقات باشد . علت ارزانی قیمت درآذربایجان وخمسه برای انست که میخواهیم باندازه خود درتوسعه معارف‌ملی وزبان فارسی درآن‌نواحی مملکت خدمت کنیم ، بمحصلین سایر شهرها اگر تخفیف داده نشده بواسطه اینست که تشخیص آن ازبرای ما مشکل است وبعلاوه اگر بیش ازاین برعهدهٔ مشترکین تخفیفی بیفزائیم ضرر فاحش باین مؤسسه وارد خواهد آمد . لهذا خواهش داریم محصلین ولایات ازما تقاضای تخفیف نکنند که بلااثر خواهد بود .

نکته دیگری راکه میخواهیم در خاتمه بیفزائیم اینست که طبع تصویر اشخاص در این مجله دلیل بر تعریف و تمجید و تعظیم وتکریم آنان نیست بلکه برای تماشای خوانندگان است .

دکتر محمود افشار



آقای میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی الممالک) رئیس الوزرای کنونی ایران

نمرهٔ مسلسل ۱۳
مجلد دوم (شمارهٔ ۱)
دی ماه ۱۳۰۵ هـ . ش = جمادی الثانی ۱۳۴۵ هـ . ق
= دسامبر ۱۹۲۶ م

آینده
مجلهٔ سیاسی ، ادبی و اقتصادی مصور

بحران

بقلم آقای داور
(نماینده محترم مجلس)
و
(وزیر سابق فلاحت ، تجارت و فوائد عامه)

« ابزار ما مثل ابزار دیگران کامل نیست »
« اگر وسائل تولید ثروت و شیوه کارمان »
« چنانکه باید اصلاح نشود از بین خواهیم »
« رفت » هریو

کلمهٔ بحران در این اواخر ورد زبانها بود ـ لابد بخاطر دارید .

اساس بحران ما اقتصادی است

وزرای بلاتکلیف ـ نمایندگان ملت ـ ارباب جرائد ـ مردم بیکار ـ خلاصه همه از صدر تا بذیل ـ همه میپرسیدند بحران کی تمام میشود ؟ همه میگفتند « زود به بحران خاتمه باید داد » .

بالاخره بحران تمام شد : دولت بمجلس آمد ـ مجلس بدولت اظهار اعتماد کرد !

اما حقیقت امر را بخواهید ـ بحران دوام دارد .

بله ـ بحران واقعی روز بروز بیشتر میشود !

این اوضاعی را که ملاحظه میکنید اوضاع بحرانی است : اگر دولت های ما ـ همه پشت سر هم ـ جوان مرگ میشوند ـ اگر مردم از ادارات ناله دارند و ادارات مردم را بستوه آورده اند ـ اگر هیچکس از جریان امور راضی نیست ـ تمام برای این است که از سالها باینطرف از دورهٔ ناصری تا بامروز ـ ایران مبتلا به بحران شده و برای رفع آن کاری نکرده ایم و عملی نمیکنیم !

اساس بحران ما اقتصادی است - همهٔ پوش آمد های دیگر ناشی از آن بحران است - مقصود من هم در اینجا تشریح این موضوع است - نه صحبت از بحران دولت.

❁❁❁

پنج سال و چند ماه قبل - تازه بایران مراجعت کرده بودم - با دو نفر از آقایانیکه بدیدن آمده بودند در همین باب اختلاط میکردیم. آقایان شرحی از اوضاع سیاسی مملکت گفتند - از فشار مامورین دولت و بخصوص ظلم عدلیه شکایتهای حسابی داشتند - صحبت از غریبی مساوات و بی کسی مشروطیت هم بمیان آمد - خائنین و اشراف هم در این میانه سهمی از فحش و لعنت و ناسزا بردند و بالاخره از من پرسیدند: « حالا چه باید کرد؟» بنظر شما چه میرسد ؟ »

جوابیکه دادم قریب باین مضمون بود:

اول فکر نان

« چه باید کرد ؟ فکر نان. اساس خرابی کارهای ما بی چیزی است - ملت فقیر بحکم طبیعت محکوم بتمام این نکبت ها است. شما خیال کردید اصول حکومت ملی را با چند بذر و اصل و ماده به حلق مردم مفلوك فرو میشود کرد - این بود که تمام سعی و توجهتان دنبال حرف آزادی و مساوات رفت و در ضمن خواستید این بساط مشروطیت کارفرنك را بدست همت رجال دربار قدیم از قمش تپه تادشتی و دشتستان پهن بکنید!

« امروز گویا جای تردید دیگر نباشد - دیدید که غلط رفتید و نتیجه حاصل نشد - پس خوب است - از این عبارت عذر میخواهم - ما هم مثل بچه آدم از راه کار داخل بشویم: باعتقاد علمای از ما بهتران - طرز تولید ثروت اساس اخلاق و ادبیات و سیاست ملل دنیا است - حکومت امروزی ما - زندگانی ایلات - قدرت ایلخانیها و خوانین محلی - نبودن آزادی و همه عیبهائی که گفتید - همه تراوشات طبیعی سبك و شیوه ایست که ما در تولید ثروت و بعمل آوردن محصول داریم - اگر واقعاً میل دارید اوضاع عمومی اصلاح بشود زندگانی اقتصادی را تازه و نو کنید - کار نداشته باشید من شبی چند مرتبه از عشق آزادی ضعف میکنم - نگاه کنید

برای اصلاح زندگی مادی شما چه نقشه و فکر عملی دارم - خلاصه دنبال نان بروید آزادی خودش عقب شما می‌آید »

✿✿✿

آنروز که من این جواب را میدادم از مسائل اقتصادی چندان صحبت نمیشد - البته مردم از « بی‌پولی » ناله داشتند ولی عقیده عمومی این بود که باید یك حکومت آزادیخواه - « از بین اشراف پاکدامن » جست و بسر کار آورد آن رئیس الوزرای « قانونی » ادارات را اصلاح بکند - معارف را ترقی بدهد و مختصر کلام ایران شش‌هزار ساله را موافق اصول مشروطیت بچرخاند .

بهمین جهت بود که به آزادیخواه بودن رئیس حکومت بیشتر از همه چیز اهمیت داده میشد - اگر میگفتند از این وزیر چه ساخته است - این رئیس الوزراء بچه درد میخورد - همه خلقشان بهم میخورد که این چه سئوالی است - از اینها آزادیخواه‌تر و پاکتر کجا سراغ دارید ؟

امروز - نسبت بان ایام فکر ما ترقی کرده - « اقتصادیات » همه جائی‌است - هر نطق و مقالهٔ راکه‌تکان بدهید دو سه نخود « اقتصادیات » از آن میریزد . ولی - اگر از کسی نمیترسیدم میگفتم - باز هنوزاغلب نمیدانیم چه میگوئیم !

✿✿✿

بر گردیم باصل موضوع .

علل بحران اقتصادی ما

بحران اقتصادی ما از کجا است ؟ چطور پیدا شده ؟
بحران فعلی یك قسمت ناشی از علل موقتی است :
بدی محصول سال گذشته و بسته‌شدن سرحدات روسیه -
من باین علل موقتی کار ندارم .

اساس کار ما از جای دیگر عیب کرده - فقر ما مربوط باین نیست که حاصل سال قبل یك قسمت ایران خوب نبوده یا محصولات ما را روسیه نخریده - درد ما اگر منحصر بهمین بود انقدر ناله وفریاد جا نداشت .

بحران اصل کاری غیر از اینهاست - کهنه‌تر است و اساسی‌تر : -

بعقیده من بحران اقتصادی ما ناشی از این است **که تعادل بین**

مصرف وتولید ثروت در ایران بهم خورده - یا روشن‌تر بخواهیم بگوئیم : ما بیش از قوهٔ تولید خودمان مصرف می کنیم .

اجازه بدهید اول یك مثال بزنم :

فرض کنید اهالی یك قریه - برای اینکه همه بقدر احتیاج خود بخورند وبپوشند - در سال محتاج به صد خروار گندم - دوخرواروپنجاه‌من پنیر و هزار ذرع پارچه باشند .

اگر بیش از میزان این مصرف - گندم وپنیر و پارچه بعمل بیاورند البته روزگارشان بهتر خواهد شد - مازاد را پس انداز می کنند خوراك وپوشاکشان بهتر می شود - زیادی گندم وپنیرشان را مثلا باگوشت وبرنج وروغن معاوضه خواهند کرد - پارچه اضافی را می دهند و زینت آلات می گیرند -

خلاصه زیادی محصول همه را بیش‌و کم صاحب ثروت میکند - در زندگانی عموم آسایش واستراحت پیدا میشود -

شاید زندگانی امروز دنیای متمدن - خوراك وپوشاك طبقه‌سیم اروپای امروز هیچ طرف نسبت با یك قرن بیشتر نیست - مردم عموماً بهتر وبیشتر از سابق میخورند و می پوشند و زندگی می کنند .

حالا خیال کنید اهالی قریهٔ فرضی ما در سال هشتاد خروار گندم - یك خروار پنیر وپانصد ذرع پارچه بیشتر نداشته باشند - نتیجهٔ چه خواهد شد ؟

یا همه بالتساوی باید گرسنگی بکشند ولختی به بینند یا بمعدودی بقدر احتیاج خوراك و پارچه برسد و اکثریت گرسنه ولخت بمانند .

محض اینکه از خودمان مایه نگذاریم ممکن است اوضاع هشتادو چندسال پیش فلاندر را شاهد بیاوریم :-

تا حوالی ۱۸۴۰ میلادی کتان بافی در فلاندر رونق داشت - قریب سیصد هزار نفر با این کسب زندگی می کردند -

در اوائل قرن نوزدهم پارچه بافی بوسیله چرخ در انگلستان پیدا شد - از ۱۸۲۵ این صنعت بنای ترقی گذاشت ورفته رفته کارش بالا گرفت - در ۱۸٤۰ نخ وپارچه های فلاندر که دست باف بود دگر در انگلستان بفروش نمیرفت سهل است در داخله مملکت هم دگر مشتری نداشت .

بیچاره‌هائی که کسبشان باین روز افتاده بود تا میتوانستند بیشتر کار کردند و کمتر مزد گرفتند ولی با ماشین مسابقه نمیشد داد :

نساجی که سابقاً روزی دو فرانك كار میکرد بروزی ۶۳ سانتیم مزد - تقریبا ثلث مزد سابق ساخت وباوجود این حال اغلب نمی توانستند کارپیدا کنند .

در راپورتیکه همان اوقات برای دولت تهیه شده بود می نویسند : مزد کارگر برای رفع ضروری ترین حوائجش دگر کافی نیست « مردم استطاعت پوشیدن لباس ندارند - عایداتشان باندازهٔ نیست که لااقل بقدر کافی غذا بخورند » !

فقرا از گرسنگی به محبس پناه میبردند - در سال ۱۸۴۷ محبس شهر بروکسل به تنهائی ۲۴۶۰۰ حبسی داشت ۱۹۴۵۰ نفر از این عده اهل فلاندر بودند .

از تمام دهات - زن - مرد - بچه - هرکس قوه حرکت داشت بطرف شهرهای نزدیك فرار میکرد - در کنار هر جاده صد ها نعش زن و مخصوصاً بچه رویهم ریخته میدیدند !

بعد ازاین مثال بدنیست حال خودمان را تشریح کنیم :

ماهم تا وقتیکه با پیه سوز کار وطن می‌ساختیم - زن‌های شیك مملکتمان به کلاغی ابریشمی خوش بودند - دهاتی های فولاد محله و کلارستاق عادت به چای نداشتند - ناخوشها مان با شیر خشت خوب می‌شدند یا برحمت خدا میرفتند - گوشها باسم درشکه و بوق اتوموبیل آشنا نشده بود - قشونمان برای خودش کسب و کاری داشت (هیزم می‌شکست وتخم‌مرغ می‌فروخت) - مالیات مملکت باچند دوجین مستوفی وسررشته دار وعزب دفتر وصول می‌شد یا نمیشد در هرحال خاکی بسر ما می کرد - مختصر چه تصدیع بدهم تا وقتی ما باب سلیقه اجداد پدر بزرگمان زندگی میکردیم کار و بارمان لا اقل به چشم خودمان بد نبود واین‌دو روزهٔ عمررا بیك‌شکلی می گذراندیم -

آن دور ها بین مجموع ثروت کلیه اجناسی که در سال تمام افراد ما رویهم‌رفته مصرف میکردیم ومجموع ثروتی که اهل مملکت‌بعمل

میاوردند تناسبی بود - اگر ثروت زیاد تولید نمیکردیم ثروت زیادی هم مصرف نمی‌شد . -

از وقتی که پای مصنوعات فرنگ بمیان آمد و قسمت اعظم مصنوعات خودمان ور افتاد - ذوق‌ها تغییر کرد و احتیاجات زیاد شد - از آنروز بحران اقتصادی نرم نرم پیش آمد و آمد و آمد پا و دامن و بالاخره گریبان مان را گرفت تا امروز که باین حالمان انداخته و زیر پنجهٔ آن دست‌و پا میزنیم !

گمان نمیکنم زیاد شدن احتیاج و بالنتیجه - زیاد شدن مصرف محل انکار باشد . - ولی باز احتیاطاً چند مثال بزنم :

دواهای زمان مرحوم سلطان الحکمای نائینی که یادتان هست ؟ سلطان تا نزدیک‌های عهدمشروطیت حیوة داشت توی نسخه‌های آن مرحوم و اطبای آن دوره هیچ - بقول عوام - از این جوهربات فرنگی میدیدید ؟

ناصرالدین شاه به آن کذائی در اواخر سلطنتش تازه با گنه‌گنه سرو کار پیدا کرده بود - امروز هیچ عطار بی‌سوادی، جرأت دارد بگوید دهاتی‌های شهریار گنه‌گنه نمی‌خواهند ؟

وقتی درهمان عهد ناصری بالاخره اجازه‌دادند طهران قهوه‌خانه داشته باشد خرج قهوه‌خانه ول‌خرجی مسلم بود - امروز جوجه‌مشتی‌های ما دگر بقهوه خانه اعتنائی ندارند - «کافه» - «لقانطه» - «رستوران» و «هتل» برای آنها لازم است .

تفریح عمومی بسیاری از مردم تا چندسال پیش منحصر باین بود که دور بساط لوطی غلامحسین و درویش مرحب دو ساعت سرپا بایستند و آخر یک دو پولی سیاه هم چراغ الله ندهند - امروز چقدر ازافراد همان مشتریهای باقرص درویش مرحب هستند که به معرکه گیری فلک زده درویش میخندند و عوضش بتماشای سینما و تئاتر میروند ؟

وقتی مظفرالدین شاه اتومبیل یا به قول بچهای آنروز « کالسکه دودی» وارد کرده بود یادتان می‌آید ؟ دسته دسته مردم میرفتند تماشا کنند به بینند باز این فرنگی خدا خوب‌کرده چه شیوهٔ بکار زده ! !

امسال در راه شمیران افراد طبقات خرده پا اغلب با اوتوموبیل قلهك و تجریش میرفتند .

خلاصه مصارف ما زیاد شد - همه ماها احتیاجات وعاداتی پیدا کرده‌ایم که پدران‌ما نداشتند - مجموع ثروتی - یعنی مجموع اجناسی - که ما الان همه ساله برای خوراك و لباس و بطور کلی برای زندگی خودمان بعمل میاوریم دیگر کافی برای رفع احتیاجاتمان نیست - این است که عده کثیری از هموطنهای ما زیاد و کم دوچار گرسنگی شده‌اند اغلب زارعین « واگردون » ندارند - بیشتر اهل این مملکت یکدست لباس را آنقدر میپوشند و وصله میزنند که انسان از سرو وضعشان برقت می‌آید و خجالت میکشد !

باز جای شکرش باقی است اجناسی که ما فعلا مصرف میکنیم زیاد کار نمیبرد و بهمین جهت ارزان است و الا مگر می‌شد چرخ زندگانی ما شش ماه بچرخد ؟ امکان نداشت .

واقعاً فکر بکنید ! اگر بنا بود کارد و چنگال و چاقو یاپارچهٔ که در ایران صرف میشود با همان طرز خودمانی - با دست و با ابزاروطنی - ساخته وآماده میشد چطور ما میتوانستیم از عهده بربیائیم ؟

ولی چون کارخانه‌های انگلیس - به تنهائی در سال بقدری پارچه می‌بافند که میشود سه مرتبه دور کرهٔ زمین را پارچه پوشاند - چون کارخانهٔ « فرد » در یك روز - (۱۵ مه ۱۹۱۷) - ۳۴۸۲ اوتومبیل میسازد - پارچه و اتومبیل - اگر نمی ترسیدم می گفتم - طوری «ملاخور» میشود که ما هم میتوانیم پارچهٔ کار فرنك بپوشیم و اتومبیل سواری کنیم .

اما - با همه اختراعات دیگران - هر قدر هم ملل آدم دنیا خوب کار کنند و جنس زیاد و بالنتیجه ارزان بعمل بیاورند - باز این اجناس کار میبرد و قیمت دارد - پس ما که بنا گذاشته ایم خوش‌سلیقه باشیم ما هم باید در مقابل اجناسی تهیه کنیم - باب ذوق دیگران - به قیمت مناسب و بمقدار زیاد - اگر اینطور نیست بگوئید اشتباه میکنم تا من هم از اشتباه بیرون بیایم و اگر حق با من‌است بگوئید چه کرده‌ایم ؟

✿✿✿

البته منکر نیستم – نسبت به هفتاد سال قبل ماهم در تولید بعضی اجناس پیش رفتیم – مثلا محصول کشمش و تریاکمان زیاد شد – قالی هم امروز بیشتر از سابق میبافیم –

ولی نکاتی دراینجا است که غافل ازآن نباید بود :

اولا – اگر بعضی اجناس – بیش از گذشته بعمل میاید . بسیاری از ثروتهای سابق یا بکلی یا تقریباً امروز دیگر تولید نمی شود – شال کرمان ومخمل کاشان برای مثال کافی‌است.

ثانیا – با اصولی که ما در فلاحت وصنعت وتجارت وبالاخره درتمام زندگانی خودمان داریم تولید ثروت ما منتها تا یك حدی میتوانست ترقی بکند وتا یك درجه معینی ترقی کرد .

میگوئید چطور ؟ قدری فکر بکنید دلائلش روشن میشود .

۱ – محصولات ما غالب فلاحتی است و اساساً محصول فلاحتی را تا یك حدی میشود بالا برد – زمین ماشین نیست که مطیع اراده شما باشد – هر چه بخواهید و در هر فصل بخواهید برای شما بسازد .

۲ – صرف نظر از این موضوع – اصول زندگانی ما اجازه نمیداد و نمیدهد مثل دیگران از فلاحت خودمان فایده ببریم و محصولمان را زیادبکنیم .

اگر در این باب تردیدی‌هست بفرمائید ؟ ما زمین زیاد داریم – راست است – اما با زمین تنها که زندگی نمیشود بهم زد –

محصول ماوقتی فوق العاده میشد که سرمایه وکارمان با زیادی زمینمان متناسب بشود . –

ولی اینطور که نیست .

میگوئید هست ؟

ماهم آدم کم داریم – هم شیوه کارمان شیوه کار آدم حسابی نیست – هم از حیث سرمایه دست و بالمان بسته .

کمی نفوس ایران یکی از بزرگترین علل فلاکت ماست – مملکت باین عرض و طول را با این عده محال است بجائی رساند . چون عدهٔ

ما کم است برای همه کار پیدا نمیشود - ولی شرح این موضوع‌را بوقت‌دیگری باید گذاشت فعلا همینقدر میخواهم بگویم با جمعیت کم ایران تمام زمین وسیعش را نمیتوان اساساً آباد کرد ولو آنکه جمیع مردم‌همه اوقاتشان را بکار آبادی زمین میزدند ـ تا چه رسد باینکه جماعت زیادی از این عدهٔ کم ناچار بکارهائی غیر امور فلاحتی باید بپردازند و جمع کثیری هم اصلا مفتخوری و بیکاره بودن ـ دزدی و راه‌زنی و امثال این «مشاغل‌آزاد» را برهمه قسم کار وشغلی ترجیح بدهند .

خلاصه ـ بدون تفصیل زیاد ـ واضح است که ما برای حاصل گرفتن از خاکمان هرچه بخواهید آدم کم داریم و این عده کم هم مثل آدمهای امروز کار نمیکنند !

بله ـ اسلوب کار ما باب زندگی عصر حاضر نیست .

من نمیخواهم بگویم چرا مزارع ما تمام با ماشین‌های جدید شخم و کشت نمیشود ـ نه ـ ممکن است پس از مطالعه و حساب دقیق ببینیم اصلا تا مدتی فلاحت با ماشین برای ایرانی صرفه ندارد ـ فقط قصدمن این است که باصول علمی فلاحت باید ایمان آورد و برعکس آنچه ماهیچ بان اعتنا نداریم فلاحت علمی است .

وقتی که علمای دیگران سالهـا عمر خودرا در کشف اسرار خاك صرف میکنند و بقدرت علم نشان میدهند ممکن است از یك دانـه گندم تا هفتصد و نه هزار (!) گندم بعمل آورد ـ زارع بیچارهٔ مابرای اینکه گندمش از شر ملخ و سن محفوظ بماند ـ به طلسم‌نویس متوسل میشود و دعا میگیرد و من و شما از ترس جرات نداریم بگوئیم این‌چه حقه بازی است !

هیچ توجه کرده‌اید گاومیری چقدر از سرمایهٔ مملکت را بباد داده ؟ خبر دارید هنوز دراغلب دهات ما قلم پای ماموری را که بی احتیاطی کند و برای تزریق گاو برود خواهند شکست ؟ میدانید اکثر دهاتیها طاعون گاوی‌را با طلسم‌بندی جلوگیری میکنند ؟

با این معتقدات علمی انتظار دارید زارع مـا در یك هکتار زمین صد هزار من سیب‌زمینی بعمل بیاورد ؟

باری ـ طول کلام چرا ؟ فکر ما بقدری کند ـ اطلاعاتمان بدرجهٔ کم و کار رعیتمان بقسمی جاهلانه است که بحکم طبیعت محصولات ما ممکن نبود و نیست ترقیات فوق‌العادهٔ بکند .

خوب ـ آدم و کارمان این ـ حالا به بینیم سرمایه مان چه صورت‌دارد

البته همه میدانیم سرمایه یعنی چه ـ سرمایه محصول و جنسی‌است که پس‌انداز شده ـ بمصرف نرسیده ـ آنرا کنار گذاشته اند . با توجه باین معنی لابد متوقع نیستیم سرمایهٔ ما زیاد باشد ـ

سرمایهٔ کسی زیاد است که بیش از مصرف تولید ثروت بکند ـ ما که دائم مصارفمان زیاد میشود ـ و بان نسبت تولیدمـان پیش نمیرود نمیتوانیم سرمایه داشته باشیم ـ چیزی علاوه از مصرف برای ما باقی‌نمیماند که آنرا کنار بکذاریم ـ آدمی که با بخورو نمیر باید بسازد پس‌اندازش کجا است !

جائی که سرمایه اینطور کم‌شد ناچار کرایهٔ پول ـ نرخ تنزیل بالا میرود . فرع زیاد هم که میدانید ـ مانع تـرقی محصولات فلاحتی است : آبادی و توسعهٔ فلاحت ـ بدون پول نمیشود ـ وقتی تنزیل صدی بیست و چهار رسید ـ چطور میخواهید مالك بفکر آبادانی بیفتد ؟ امروز کدام ملك است که نفع خالصش بصدی بیست‌و چهار بـرسد ؟ در این صورت پولی را که بیست‌و چهار در صد منفعت میدهد بچه علتی کسی بکار آبادی زمین میزند ؟

بر فرض مالکی برای آبادی زمینش محتاج بقرض نبود ـ شخصاً سرمایه داشت ـ تصور نمیکنید چون مالکین محتاج زیاد هستند ـ واغلب به ثلث قیمت حاضر میشوند قرض بگیرند و ملك خودشانرا بیع بدهند آن مالك صاحب مایه بیع گرفتن ملك دیگرانرا بر آباد کردن زمین‌خودش ترجیح خواهد داد ؟ هم امید بیست‌و چهار در صد و عایدی بی دردسر دارد وهم مخصوصاً امیدابنکه مدت سربرسد وملك‌را بقیمت نازل ببرد ! ـ

البته نتیجهٔ این رقم حساب اغلب جز جمع کردن دهات خرابه چیزی نیست ـ ولی اگر ما حساب صحیح سرمان میشد که روزگارمان

بهتر از اینها بود و مالکی مثل مرحوم سپهسالار سابق عاقبتش بانتحار نمیکشید.

باری تمام انچه گفته شد خلاصه کنم : کمي آدم ـ بدی سبك کار ـ کمی سرمایه ـ همه دست بهم داده نمیگذارد املاك ما آباد و محصولات فلاحتی ما فراوان بشود.

۳ ـ ترقی محصولات زراعتی ما ـ چنانکه دیدیم ـ ناچار محدود است در امور صنعتی چه کردیم و چه میکنیم ؟

هیــچ !

سر ترقی اقتصادی دیگران

میخواهید باور کنید که این کلمهٔ « هیچ » را بی فکر ننوشته ام ؟

یك دقیقه در اسلوب کار کردن دیگران تامل کنید سرعت ترقیات اقتصادی آنها را ببینید و سر ترقی را درنظر بگیرید آنوقت بحقیقت این کلمه « هیچ » واقعاً پی خواهید برد

سر ترقیات اقتصادی ممالك غرب را میدانید : « **در مدت کم جنس زیاد بعمل آوردن** »

تمام سعی و تدبیر مغرب زمین صرف این میشود که فردا نسبت بامروز با وقت کمتر محصول بیشتر تولید بکنند.

نظر باین اصل است که یك کارخانهٔ آمریکائی با شش نفر کارگر روزی چهار هزار تن خط آهن « رایل » بیرون میدهد.

از کرامت اسلوب جدید کار است که فرانسه در فاصله ده سال محصول آهن خودش را بیشتر از دو برابر میکند. در ۱۹۰۳ مجموع چدن و فولادی که بعمل آورده بود ۵،۹۶۶،۰۰۰ تن میشد و در ۱۹۱۳ سال قبل از جنك ۱۲،۹۳۹،۰۰۰ تن !)

بواسطه تغییر سبك کار و ایمان باصول جدید اقتصادي ژاپون که در ۱۸۶۸ فقط هشت هزار « ین » مس بخارج میفروخت در ۱۹۰۷ بقدری مس استخراج کرد که ۲۹،۲۰۰،۰۰۰ « ین » صادرات مس مملکتش بود !

در اعتقاد باصول جدید آمریکائیها بیش از سایر ملل غرب قرص و محکمند ـ بهمین مناسبت هم ترقی اقتصادی در آمریك بیش از همه‌جا

است : نصف تمام فولاد سالیانه دنیارا آمریکا میدهد

همینطور ترقی اقتصادی آلمان تمام ناشی از ایمان باصول جدید است ـ از برکت این ایمان است که بازارهای عالم پر از اجناس آلمانی شده و تنها کارخانه‌های رنك سازیش در ۱۹۱۲ معادل یك میلیارد و ۷۵۰ ملیون مارك طلا ثروت تولید کرد (جلد اول ص ۲۳۰ Herriot Créer)

با قرار خود فرانسویها اغلب دواهائی که قبل‌از جنگ در دواخانهای فرانسه بفروش میرسید مال آلمان بود[1] چرا ؟ برای اینکه آلمانی‌در عمل بیشتر از فرانسوی باصول جدید اعتقاد نشان میداد .

خیال میکنم پیش از این دگر تفصیل لازم نیست ـ

سر دوراهی : کمر مطلب را همین جا باید درز گرفت ـ بقدر کاستن مصرف یا افزایش تولید کفایت مثال زدیم که کار بمعنی کار آدم چیست .

خلاصهٔ کلام اینکه احتیاج ما ـ یا بعبارت دیگر مصرف ما ـ سال بسال زیاد میشود و ثروتی که تولید میکنیم بالنسبه بمصارفمان کم است ـ با این ترتیب ناچار اکثر افراد ما برای رفع اغلب احتیاجاتشان معطل و بیچاره میمانند ـ فقر زیاد و کم بر تمام ناس مسلط شده و تا این بحران یعنی این عدم تناسب بین مصرف و تولید علاج نشود همه دچار بدبختی خواهیم ماند که هیچ ـ روزبروز فلاکتمان بیشتر خواهد شد . ـ

حالا چه کنیم ؟

عدم تناسب را چطور میشود از بین برد ؟

نگفته معلوم است : **یا باید از مصرف کاست یا بر تولید بایدافزود.**

جای اما و اگر هم نیست ـ سر این دو راهی ماندن و پاپاکردن هم از عقل دور است ـ یکی از دو جاده را باید جلو داد .

اماکدام ؟ همه صحبت در اینجا است .

شاید بعقیده بعضی خوب باشد راه کم کردن مصرف را پیش بگیریم ـ مگر مرحوم شیخ نفرموده « چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن » ؟ ولی باعتقاد من اینراه نه موافق مصلحت است ونه‌عملی . بله ـ

(۱) (Enseignements Psychologiques de la Guerre Européenne · Gustave le Bon 313)

این کار اگر شدنی هم بود خوب نبود .

عقل خود شما حکم : حیف نیست که آدم پابو را بر اوتوموبیل ترجیح بدهد ؟

راستی ـ بین خود و خدا ـ چوخا بهتر است یا ماهوت؟ کرباس بهتر است یا چلوار ؟ واقعاً خیال میکنید اگر بجای چراغ برق از امشب پیه سوز را زنده کنیم آدم های حسابی بفکر ما نمی خندند؟

لازمهٔ تمدن جدید پیدا شدن احتیاجات تازه است ـ هر قدر کسی بزندگانی دنیای امروز آشناتر بشود احتیاجاتش بیشتر خواهد شد ـ حمام نمره البته بیش از حمام معمولی مصرف بر میدارد ـ ساختمان و سوخت و سایر لوازمش گران تر میشود ولی هر کس نظافت پسند شد حمام نمره خواهد رفت و باید کاری کرد که همه نظافت پسند بشوند .

شما عقیده دارید باید درشکه را از بین برد ؟ من موافقم ولی بشرط اینکه اوتومبیل بجای درشکه بیاید .

مختصر ـ بعقیده من ـ ولو این عقیده بنظر همه کفر بیاید ـ **در صدد کاستن احتیاج و کم کردن مصرف افتادن مخالف با وطن پرستی است .**

آرزوی هر وطن پرستی باید این باشد که هر صبح در تمام افراد مردم ایران حس احتیاج تازهٔ طلوع بکند و مصارف هر یك از اهالی مملکت ما چندین برابر بشود ـ آن وقت ما را بدون تعارف آدم میشود حساب کرد که هر ایرانی در سال مبلغ ها بیش از امروز بمصرف مطبخش برساند ـ لباس تمیز بپوشد ـ در صورت مخارجش مبالغ عمده برای رفع حوائج صحی و تربیت خود و اولادش به بینیم .

یقین داشته باشید ملت قانع گدا طبیعت و گدا خواهد شد ـ مردمی که بگویند « گر نباشد شانهٔ از بهر ریش ـ شانه بتوان کرد با انگشت خویش » مستحق نکبت و ادبارند ـ قومی که گفت « گر نباشد فرش ابریشم طراز ـ با حصیر کهنهٔ مسجد بساز » این قوم بقدری دون همت از کار در میاید که یك مشت . . . . روی گردهٔ . . . . و مملکت و همه چیزش سوار میشود و پیش چشم درویش مسلکش باعصمتش بازی میکند

باری ـ امیدوارم مرتد نشده‌باشم ـ مقصودم این‌است که کم کردن مصرف ولو عملی باشد مصلحت نیست ـ

ولی به‌گمان من ـ اصلا این طریق عملی نمیشود .

البتهٔ ممکن است بدون هیچ ضرر روی بعضی از مصارف امروز ما قلم کشید (واقعاً چه خواهد شد اگر ما در سال مقداری عطر « کتی » استعمال نکنیم و از خوردن جگر غاز کار فرنگ بگذریم ؟) اما اغلب مصارف ما کسر بشو نیست : مردم را از قند و چائی منصرف میکنید ؟ یانمیگذارید قند بایران‌بیاید ؟ بزوومردم‌را کرباش‌وامیداویدبپوشند ؟ یاحکم خواهید داد پارچهٔ فرنك وارد ایران نشود ؟

قانون میگذارید که مردم با پوست بید بسازند ؟ یاجلوی گنه‌گنه و سایر « جوهریات » فرنگی را خواهید گرفت ؟

امر میدهید الاغ سواری عمومیت پیدا کند ؟ یا منع می‌کنید درشکه و اوتومبیل بایران نیاورند ؟

بکار بردن «کامیون» را تحریم خواهید کرد ـ تلفون آوردن را در حکم محاربهٔ با امام زمان قرار میدهید ؟ از واردات آهن وفولاد و نقره و طلا جلو میگیرید ؟ کاغذ و نفت و شمع و شیشه آلات را نخواهید گذاشت از سرحد بگذرد ؟ اسلحه نمیخواهید بخرید ؟

اگر در جواب این سؤالات می‌گوئید « بله » ـ بهزار دلیل در اشتباه هستید

اگر میگوئید « نه » که اغلب مصارف شما همین ها است و بنا بر این تصدیق کرده اید از مصرف کاستن عملی‌نیست .

❀ ❀ ❀

راه علاج

افزایش تولید

پس باید بر تولید افزود

راه علاج منحصر بهمین است و بس .

وقتی ایران را میشود گفت ترقی کرده که همین اوتومبیل علیه ما علیه در شهرها و بین شهرها و همه‌جا در دسترس همهٔ طبقات ناس باشد وتمام مردم دارای جمیع وسائل آسایش و استراحت بشوند ـ هر سال چندین صد ملیون ابریشم و پنبه و

پشم و توتون - میوهٔ خشك و تر - پس و پس و صدها قسم مال‌التجاره دیگر بسایر ممالك بفروشیم و با آن پول اجناس خوب درجه اعلی بخریم .

خلاصه - تمام هم ما باید مصروف این بشود که جنس مشتری پسند زیاد برای بازارهای داخل و خارج تهیه کنیم - ثروت زیاد بعمل بیاوریم - تولید مان بر مصرفمان بچربد .

چطور باین مقصود باید رسید ؟ من بطور اختصار بسه شرط مهم آن اشاره میکنم :

۱ - قبل از بعمل آوردن جنس بازارش را باید درنظر گرفت و باب آن بازار جنس حاضر کرد . .

عادت ما بر این شده که توجه درستی ببازار نداشته باشیم و دنبال پیدا کردن بازار نرویم - زبان حال ما تقریبا این است « بازار خودش مارا پیدا خواهد کرد »

این اشتباه است - سالی چندین میلیون ماضرر این فکر را داریم !

در این عهدی که ما زندگی میکنیم مشتری کمتر پی متاع میرود - متاع دنبال مشتری است .

تمام نماینده های تجارتی - مامورین تجارتخانه ها - قونسولهای ملل غرب - همه کارشان این است که بازارهای ممالك دنیا را بگردند - پیدا کنند - بلد بشوند - بسنجند و به بینند چه اجناسی در هر بازار مرغوب تر است - بیشتر طالب دارد - سلیقهٔ مشتری هر بازار چیست ، چطور مشتری دیگران را باید از دستشان گرفت - بچه حقه باید مردم را دارای احتیاجات تازه کرد و جنس‌های تازه بانها فروخت - چه رنگی به آب باید زد که حنای متاع سایرین پیش مشتری رنگی نداشته باشد ؟

ما ازاین مسئله کاملا غافلیم !

نه تجارمان اطلاعات صحیحی از طرز تجارت امروز دارند - نه وسایل مادیشان اجازه این قبیل اقدامات را میدهد و نه قونسول (!) های ما برای این کار قونسول شده اند . .

با غفلت از بازار هم جنس زیاد بعمل آوردن حاصل ندارد .

وقتی کشمش ما را جز یك قسمت از اهالی روسیه هیچکسی

نمی‌پسندد و ما بلد نیستیم بازار دیگری را بجوریم و مطابق سلیقه آن بازار جنس تهیه کنیم زیاد کردن کشمش چه فایده خواهد داشت ؟

گل‌سرخ و توتون مملکت مابدرد کارخانهای عطرکشی و سیگار سازی اروپا میخورد ولی باید رفت و حرف زد و دستور گرفت ومطابق آن دستور جنس حاضر کرد و فرستاد و ازاینراه سالی مبلغ‌ها فایده برد والا ممکن‌است سالها بگذرد وهیچکس دنبال توتون وگل‌سرخ شمانیاید .

۲ - تولید یك قسمت ازاجناس فعلی‌ما درست‌که حساب کنیم مقرون بصرفه نیست آنهارا باید به اجناس دیگر تبدیل کرد .

جنس بعمل آوردن البته ضروری است ولی ملت فهمیده وقت و کارش را بی‌مطالبه صرف بعمل آوردن هر جنسی نمیکند . مثلا فرانسه هرقسم ماشین میتواند بسازد - اما بسیاری از ماشین‌ها است‌که ازانگلیس و امریکا می‌خرد .

چرا ؟

برای اینکه این دو مملکت معادن ذغال سنك و آهن زیاد دارند و باین مناسبت آلات و ادوات میکانیکی را ارزان تر تمام می‌کنند و برای فرانسه ماشین وارد کردن از امریکا وانگلیس و صرف وقت کردن در شعبه دیگر تولید ثروت بیشتر صرفه دارد .

ما هیچ اهل این رقم حساب نیستیم !

همچو نیست ؟ اگر بودیم انقدر برنج کاری نمی‌کردیم ؟

نه - واقعا - هیچ فکر کرده‌اید زراعت برنج چقدر بما ضرر میزند ؟

حساب کنید یکنفر آدم تا بحد رشد برسد و عامل زراعت بشود چقدر تمام خواهد شد - چه مقدار صرف خوراك وپوشاکش میشود و بطور کلی چه میزان خرج بر میدارد - تخمین زدید ؟ خوب حالا به بینید با این مخارج زیاد این ماشین انسانی وقتی بکار زراعت برنج افتاد چطور زود خراب و اسقاط میشود و از کار میافتد - پس قطع نظر از نوع پرستی و صرف از لحاظ اقتصادی - زراعت برنج - درحکم کسب های ملا نصر الدین علیه الرحمه ضرر محض است .

اما - همهٔ لطف زندگانی ما در این است که حساب توی کارمان

نیست ـ والا عوض برنج محصولات دیگری بعمل میاوردیم ــ انوقت‌هم‌جان یك عده از مردم بیچاره‌مان را همه ساله روی این زراعت نمی گذاشتیم وهم محصولی داشتیم که اگر یك سال همسایه‌مان نمیتوانست ان را بخرد در بازارهای دور دست هم بفروش میرفت .

باری بطور کای باید در محصولات فلاحتی و صنعتی خودمان تجدید نظر کنیم ـ اجناسی را که صرفه ندارد بینداز بم دور ـ جنسی بعمل بیاوریم که بزحمتش بیرزد .

۳ ـ جنس را به قیمت مناسب وارد بازار باید کرد .

بازار پیدا کردن وبسلیقه مشتری و از روی حساب جنس عمل آوردن لازم است ولی کافی نیست ـ قیمت مناسب شرط اساسی فروش است بیش از هر چیز باین شرط باید توجه داشت :

بهترین اجناس وقتی با قیمت نامناسب وارد بازار شد بی مشتری است ـ محصول ما درصورتی به فروش میرسد که نظیر آن را ارزان‌تر ندهند .

این هم مقدور نخواهد شد مگر محصولات خودمان را ـ اعم از فلاحتی وصنعتی ـ بر طبق تازه‌ترین اصول علمی و با صرفه‌ترین سبك کار بعمل بیاوریم و با ارزانترین وسایل نقلیه سریع به بازار برسانیم .

✿✿✿

چون میخواهم کوتاه بیایم بیش از این تفصیل نمیشودداد .

بطور خلاصه ــ هر وقت موفق شدیم بیش از احتیاج ومصرفمان تولید ثروت کنیم آن وقت بحران اقتصادی دست از گریبان ما خواهد کشید ـ نفس راحت کشیدن برای آنروز ما مقدر شده‌و بس

قبل از آن روز هر چه بگوئیم وبگویند ـ هر رئیس الوزرائی روی کار بیاید و خانه نشین بشود ابداً تفاوتی در اساس زندگانی ما پیدا نخواهد شد !

✿✿✿

یك کلمه دیگر و دعا میکنم .

کی باید رفع بحران بکند ؟ بحران مامعلوم ـ طریق رفع آن معین ـ کی باید جان ما را از دست بحران خلاص بکند ؟

مردم یا دولت ؟

بعقیده من - در حال فعلی مملکت - جز دولت هیچ قوه قادر برفع بحران نیست . از تجار امروز ما نمی شود انتظار داشت بازار برای محصولات ایران پیدا کنند - دولت باید به تجار بازار نشان بدهد .

نمیشود از مردم توقع داشت طرح تازه برای محصولات فلاحتی ما بریزند . - مامورین متخصص دولت باید مردم را راهنمائی بکنند .

جنس ارزان بعمل آوردن بسته باصول علمی جدید - طرق تجارتی خوب - وسائل نقلیه خوب ومناسب - کمی کرایه پول یا بعبارة دیگر کمی نرخ تنزیل است که آن هم تادرجه زیادی مربوط بامنیت قضائی است.

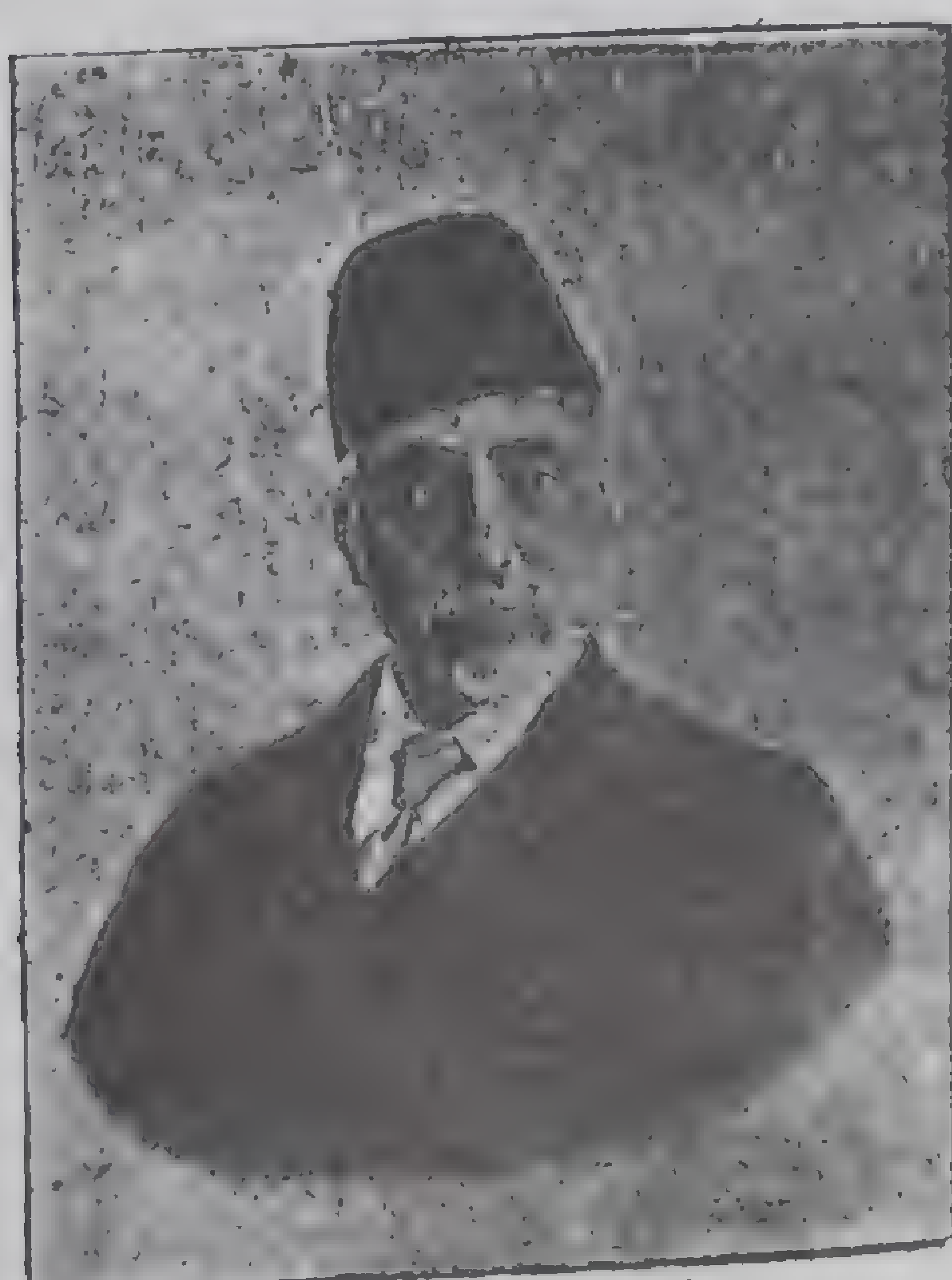
انجام کدام یك از این شروط در قوه مردم بی مایه وبی اطلاع ماست؟

بله - دولت باید این اوضاع پر نکبت امروز ما را عوض کند.

اما کی ؟

لابد باید گفت : « هر وقت خدا بخواهد » !

داور



مرحوم صنیع الدوله

مشاهدات و تفکرات

در مملکت ایران بیشتر اموری را که انسان مشاهده میکند، چه اجتماعی و چه اداری، در جریان معقول و طبیعی نیست. چون بوسیلهٔ انتقاد محتمل است که بتوان بازیگران اوضاع اداری و سیاسی را متنبه کرد و تا اندازه‌ای باصلاحات موفق گردید، در نظر گرفته شد که از این پس در تحت عنوان فوق مشاهدات ناهموار را با انتقادات لازم در مجله درج کنیم.

«اسرار دولت» و افکار ملت

همه چیز مملکت ما وارونه است، از آنجمله آنچه باید مستور بماند مکشوف و آنچه باید علنی شود مکتوم میماند، آنچه اهمیت دارد با نظر عدم اهمیت بان مینگرند و برای چیزهای ناقابل حیثیت زیاد قائل میشوند. مثال زیاد است....

البته در همه جای دنیا با اصول سیاسی که امروزه حکمفرماست دولتها اسراری دارند که حفظ آن نه تنها بر اولیای امور لازم، بلکه بر ارباب جراید هم که باید مدافع مصالح مملکت باشند فرض است. کلیهٔ جراید ایران باین عقیده وعمل باشند یانه، نمیدانم. اما «آینده» از روز تأسیس باین عقیده بوده و عملا هم از آن تجاوز ننموده است.

ازطرف دیگر جراید که هادی افکار ملت هستند باید در نشر، توضیح و انتقاد امور دولتی که جنبهٔ سری ندارد خودداری نکنند. مثلا وقتی درمملکتی وزارت خارجه معاهدهٔ مخفی درحفظ مصالح مملکت با دولتی منعقد مینماید اعضاء آن وزارتخانه و ارباب جراید نباید درصدد افشاء آن باشند؛ اما اگر همان وزارتخانه معاهدهٔ علنی بادولت دیگری ببندد، خواه معاهده بضرر یا بنفع مملکت باشد، بر ارباب جراید لازم

است که در صدد انتشار و انتقاد آن برآیند و مأمورین وزارت خارجه نیز باید در دادن صورتی از عهدنامه واطلاعات لازم دیگر بمطبوعات مضایقه نکنند . در مورد اول مذکور در فوق بحفظ اسرار دولت و در مورد ثانی بهدایت افکار ملت همه موظف هستیم . دراغلب وزارتخانهای امور خارجهٔ ممالك متمدن اطاقی برای اینطور مطالعات و استفادهٔ اسناد دیپلوماسی موجود است ، واگر جزاین بود در آن ممالك متمدن‌تر ازما به‌تتبع ونشر آنهمه کتابها درتاریخ سیاسی و دیپلماسی موفق نمیشدند . . .

قرار داد ۱۹۱۹

دو ماه قبل بعد از آنکه در مجلس نطقهای شدید . راجع بقرار داد ایران و انگلیس ۱۹۱۹ نمودند ـ همان قرار دادی که درموقع انتشار بامتن و حواشی ، باتکذیبها و تعریفها در غالب جراید اروپا درج گردید ـ ما بوزارت خارجه رجوع کرده خواستیم نسخهٔ فارسی صحیح آنرا گرفته در مجله درج نمائیم . عین قرار داد در زمان صدارت آقای وثوق الدوله در جراید طهران (از جمله روزنامهٔ رعد) منتشر گردیده بود . اینجانب نیز متن فرانسهٔ آنرا از روزنامهٔ تان پاریس در کتاب « سیاست اروپا در ایران » نقل کرده بودم . پس نه برای من نه برای سایر مردم هیچ تازگی وجنبهٔ سری نداشت وغرضی هم ازتجدید طبع آن درنظر نبود ، همانطور که مقصود خصوصی از درج اسناد سیاسی و تاریخی دیگر مانند معاهدهٔ ۱۹۰۷ یا عهدنامه های دیگری که در شماره های بعد چاپ خواهیم کرد نداریم . منتهی چون موضوع قرار داد ۱۹۱۹ مطرح شده یك نوع حالت فعلی داشت ، ماهم موقع را مناسب دانسته خواستیم در تازه‌ترین شمارهٔ خود به نشرآن اقدام نمائیم . . . اما درخواست ما دردوائر مربوطه وزارت خارجه مانند بمبی ترکید ، مثل اینکه ما بکشف یك معاهدهٔ سری مبادرت کرده باشیم . هیچکس از کهتر ومهتر نمیخواست مسئولیت این کار را عهده گیرد . بالاخره بعد از آنکه از این اطاق بدان اطاق

رجوع شد و این بار نگریست بما گفتند که نه تنها متن قرار داد در وزارت امورخارجه نیست بلکه اثری هم از آن درآنجا نمیباشد ! و گفتند که « دوسیهٔ » آن باید در کابینهٔ ریاست وزراء باشد . رجوع کردیم . بعد ازدو روزمهلت جواب‌داده شد که اصلا یك چنین چیزی درآنجا هم نیست ! ... چون تصور میکردیم که اصل قرارداد در دو نسخهٔ فارسی و انگلیسی بسته‌شده خواستیم اصل فارسی را بدست آورده طبع نمائیم که البته از ترجمه معتبر تر بود . متأسفانه در وزارت خارجه نتوانستند حتی این اطلاع مختصر را هم بما بدهند که نسخه‌های اصلی معاهده بچه زبان یا بکدام السنه بوده است ... بگذریم !

معاهدهٔ ۱۹۰۷

خیال کرده بودم که در همان شمارهٔ دوازده مشاهدات فوق را بنویسم ، ولی دست نگاه داشتم ، بخود گفتم نظر باینکه قرار داد ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس بسته شده و یك عده رجال ایرانی که هنوز هم وزیر و وکیل هستند در انعقاد یا در انتقاد آن شرکت داشته اند و در حقیقت اصل موضوع با منافع عدهٔ کثیری مربوط است شاید بعضی ازاین آقایان محترم‌اداری بهزار ملاحظهٔ « عقل پسند » شخصی نخواسته باشند که مورد مسئولیتی (!) واقع شوند باینواسطه‌در آن‌شماره‌سخنی‌نگفتیم وسخطی هم نشنفتیم . اماموردجدید پیش آمد که حقیقة بیطاقتم نمود ، و هر چه بادا باد بنگارش این سطور مبادرت کردم . میدانم برخی از دوستان ــ اگر منصف نباشند ــ خواهند رنجید . اما راستی تا کی میشود پابند این ملاحظات بود ؟ مصالح مملکت ما فوق همهٔ این چیز هاست . مورد جدیدی که مرا عصبانی کرد معاهدهٔ ۱۹۰۷ بود . چون خواستم در این شماره متن قرارداد روس وانگلیس ۱۹۰۷ را طبع نمایم و ترجمهٔ فارسی آن در دست نبود بوزارت خارجهٔ رجوع شد ، اما ایندفعه هم به « شیره مالی » گذراندند . ترجمه ای را که از معاهدهٔ مذکور در این شماره قرائت میفرمائید از کتاب معاهدات

سیاسی تألیف (البن) که در کتابخانهٔ خود داشتم نقل شده است و در ادارهٔ مجله ترجمه گردیده است .

تفکرات

از مشاهدهٔ این اوضاع حیرت آور و این طرز فکر کردنها بی اندازه متأثر شدم . هیهات که ایران با این وزارتخانها و این اداره بازیها بتواند اصلاح شود و ترقی کند! در همین مملکت که مطالب آشکار شدنی بلکه آشکار را جزو « اسرار دولت » فرض میکنند و در دادن آنها بجرائدی که هادی افکار عمومی و پاسبان حقوق ملی میباشند امتناع دارند ، اسرار واقعی دولت را مراکزی که نباید بدانند میدانند . اسرار دولتی ماهم مثل رأی دادن در موقع انتخاباتمان است که مخفی است . . . اما از برای خود رأی دهنده چونکه بیسواد است و نمیداند ورقهٔ رأی که باو داده‌اند در صندوق بیندازد باسم کیست ! شاید بگویند که در وزارت امور خارجه حتی سوادی هم از این اسناد موجود نیست و در هیچ دفتری هم ثبت و یاد داشت نشده ، یا هیچ نسخهٔ روزنامه و کتابی هم که در آن درج شده باشد ندارند . اگر واقعاً چنین باشد هزار بار زیادتر مایه تأسف و تأثر خواهد گردید ! حتی معاهده ۱۹۰۷ را هم نمیتوانند بگویند چون بین دو دولت اجنبی بسته شده و ایران جزء انعقاد کنندگان نیست نداریم ، زیرا که آن معاهده درخصوص ایران بوده وبعلاوه بعدها دولت ایران مجبوراً آنرا برسمیت شناخت... در خاتمه برای اینکه سوء تفاهمی نشود باید بگوئیم که ما دراین موضوع با وزیر محترم امور خارجه صحبتی نکرده بودیم و ایشان از این پیش آمد بی اطلاعند و اشخاص معینی را هم طرف نکوهش قرار نمیدهیم زیرا اغلب با ما دوست هستند و با کمال مهربانی مقصود ما را انجام نداده یا نتوانسته انجام دهند . فقط و فقط مقصود تشریح اوضاع خراب اداری ایران است و این پردهٔ کوچکی از آن بود که دراین شماره بالا بردیم . بقیه درشماره‌های بعد...

دکتر افشار

شیمی دان گمنام ایران

بقلم آقای محمود عرفان

طلوع آفتاب علم و معرفت همیشه باسمان اروپا وامریکا منحصر نبوده و مملکت ما همیشه از خرمن دانش و بینش آنجا خوشه چینی نمی کرده است. روزگاری هم که ستارگان فروزانی در ایران وجود داشته که تمام دنیا بروشنی آنها چشم دوخته بودند. بزرگانی نیز دراین سرزمین بعرصهٔ ظهور رسیده اند که چراغ تمدنرا در دست داشته و مسافت بعیدی از تاریکی جهل را روشن ساخته اند. یکی از آنها جابرین حیان میباشد که اگر درایران گمنام و برای‌ما چون گوهری در دست طفل باشد از قدر او کاسته نخواهد شد و بقول یکی از محققین اهمیت و اعتبار او در علم شیمی مثل اهمیت ارسطو درعلم منطق است. اگرچه‌علم ومعرفت سرزمین مخصوص ندارد ولی هنوز بزرگان دنیا وطن پرستی‌را منشاء بسیاری از ترقیات فردی واجتماعی میدانند ازاین‌رو دراینکه آیا این شیمی دان بزرك بکدام سرزمین منسوب باشد میان مورخین اختلاف بود و نگارنده ندانم‌کجا دیده بودم‌که مولد و منشاء او ایران‌است. میخواستم شرح زندگانی ویرا جمع آوری کنم اتفاقاً یکی ازعلماء مصر آقای اسمعیل مظهر شرح حال او را با تحقیق وتتبع و حواشی وافی اخیراً در مجلهٔ المقتطف (۱) نگاشته بودند. چون حواشی آن در ایران خوانندگانرا کسل میکرد نگارنده متن آنرا بدون حواشی عیناً ترجمه نمودم یقین‌است‌که خوانندگان مجله آینده ممنون آن دانشمند مصری خواهند بود که اولا بتحقیق شرح حال جابر همت گماشته و ثانیاً با اسناد وادله‌کافی ثابت‌کرده است‌که جابر ایرانی‌الاصل میباشد

***

---

(۱) رجوع بشماره پنجم المقتطف ـ صفحهٔ ٥٤٤ مورخه می ۱۹۲٦

جابربن حیان

۱ - ماهیت تاریخی او

شاید اباعبدالله یا ابوموسی (۱) جابربن حیان بن عبدالله درتاریخ عصر علم عربی مشهور ترین اشخاص باشد. چه نام وی ازحیث شهرت وازحیث اثر نافع در ردیف رهنمایان تمدن و تکامل است. پرفسور برتلو شیمی دان معروف فرانسوی وصاحب کتاب «تاریخ شیمی درقرون وسطی» اسم جابررا نسبت بتاریخ شیمی مثل اسم ارسطو نسبت بتاریخ منطق میداند. گویا جابر نزد برتلو نخستین شخصی باشد که برای علم شیمی قواعدی علمی وضع کرده است که همواره درتاریخ دنیا با نام او مقرون است.

جابر درمیان فرنگی‌ها باسم جیبر geber معروف و بکتابی که درلاتینی به Summa perfectionis موسوم است مشهور میباشد.

هلمیارد (۲) میگوید این کتاب از کتاب «خالص» جابر مأخوذ گردیده و جابر در لاتینی مؤلفات بسیار دارد که بنام «جیبر» منسوب شده ولی کتاب مزبور از تمام آن کتب مشهورتر و انتشارش افزونتر است

اختلاف میان جابر و جیبر باعث شده که بعضی از مؤلفین اخیر گفته اند این‌دواسم متعلق بدونفر است ولی پروفسور هلمیارد ثابت نموده که جابربن حیان همان است که درمیان فرنگیها بنام جیبر معروف میباشد وتمام کتبی که درلاتینی بنام دوی منسوبست ترجمه ها یااقتباساتی ازمؤلفات دانشمندیست که اصلا ایرانی است وبعرب نسبت دارد

درقرن هشتم مسیحی (قرن دوم هجری) جابربن حیان دردربار خلیفهٔ وقت هرون الرشید دربغداد میزیسته وبابرامکه روابط صمیمانه‌داشته

---

(۱) یکی از مورخین میگوید اسم او ابوعبدالله و دیگران میگویند ابوموسی بوده است و هر گاه این دو روایت هر دو صحیح باشد دلالت دارد که جابر دو پسر داشته یکی عبدالله و دیگر موسی

(۲) Holmyard

وازشرح حالش معلوم میشود که علاقهٔ وی بانها بیش از علاقـهٔ او بخلیفه بوده است چه برامکه بعلم شیمی اهمیت بزرگی میدادند واین علم را بادقت وتحقیق تحصیل میکردند . جابر در کتاب « خواص » خودبسیاری از محاوراتی که میان او وبرامکه درشرح وتفصیل این علم بعمل آمده ذکر کرده وقفطی درشرح حال جابر در « تاریخ الحکماء » گوید او در تمام رشته های علوم عصر خود خصوصاً علم شیمی سر آمد گردید وظاهراً ازعلم طب وطریق معالجات هم بهره‌ای داشته چه در زمان او علم شیمی دراعمال طبی بکار میرفته است .

تمام این مطالبی که اطراف اسم جابررا احاطه نموده باز محتاج تأمل ومطالعه است ولی چیزیکه از ماهیت تاریخی او بطور تحقیق بدست می‌آید اینست که :ـ

اول ــ اسم او جابربن حیان (پسر عبدالله)

دوم ــ دراصل ایرانی ومنشأ ونسبت او عربی

سوم ــ معاصر هرون الرشید وبرامکه

چهارم ــ روابطی باجعفر صادق داشته

پنجم ــ معروفترین شخصی است که در عربی تألیفاتی در شیمی دارد .

۲ ـ زندگانی و محل تولد او

ابو عبدالله جابربن حیان بن عبدالله الکوفی که گاهی باکنیهٔ ابوموسی ذکر میشود . محل تولد او تحقیقاً معلوم نشده ولی تمـام مورخین معتبر تقریباً متفق اند که او یادرطوس خراسان درشمال شرقی ایران یادرحران عراق متولد شده . بعضی از مستشرقین که بشرح حال او پرداخته اند احتمال میدهند طوس مسقط الرأس او باشد تمام ثقاة متفق اند که او قسمتی از زندگانی را درشهر کوفه گذرانیده وبا برامکهٔ وزراء هرون الرشید دوست بوده ومدت زیادی در دربار بغداد بسر برده

است . بعضی محققین اورا بطر طوس منسوب داشته ، همانطور که و استفلد (۱) مستشرق یا دیگری ویرا از صابئی هـای حران میداند . دربلو (۲) مستشرق در کتاب « کتابخانهٔ شرقی » ص ۳۶۰ هم همان عقیده را دارد غریب ترین مطلبی که از اقوال فرنگی هائیکه بشرح زندگانی جابر پرداخته اند بدست می‌آید منسوب داشتن او باشبیلیهٔ اندلس است . اروپائی هائی که بشرح زندگانی جابر پرداخته اند فقط این یك اشتباه‌را ننموده بلکه دربارهٔ شرح حال های او ذکر شده که مشهور ترین امراء وفلاسفهٔ « عرب » و درجای دیگر یکنفر عرب بدون هیچ صفت دیگر و درجای دیگر پادشـاه عرب و دریکی از کتب خطی پادشـاه عجم و در کتاب خطی کمیایی پادشاه هند ویرا نام برده‌اند . این اختـلافات حکایت میکند که اروپائیان تاچندی قبل شخصیت جابر را محقق نکرده بودند وتمام معلومات آنها راجع بوی منحصر بوده است که او « شرقی » بوده وغالب آنان عقیده داشته‌اند که او « عرب » بوده در صورتیکه جابر ایرانیست وفقط بمکتب شیمی عرب انتساب دارد .

❊ ❊ ❊

از تواریخ معتبر چنین برمی‌آید که برامکه هفده سال یعنی از سال ۷۸۶ تا ۸۰۳ مسیحی (۱۷۰ – ۱۸۸ هجری) مورد اعتماد هرون الرشید بوده‌اند وچون در ۷۶۵ مسیحی حضرت جعفر صادق (ع) وفات کرده پس میتوانیم زمان شباب جابر را قبل از این تاریخ و دوره پس از شبابش را در ربع اخیر قرن هشتم یعنی مابین ۷۷۵ – ۸۰۰ مسیحی که مطابق ۱۵۹ – ۱۸۶ هجریست بدانیم . حاجی خلیفه در کشف الظنون گوید او در ۱۶۰ هجری یعنی مابین ۷۷۷ و ۷۷۶ مسیحی وفات یافته ولی این‌قول ظاهراً خطاست هرگاه مطالب قبل وروابط جابررا با برامکه

(۱) Watsenfeled
(۲) D, hérbelot
(۳) Bibliotéque orientale

که ذکر نمودیم درنظر بگیریم . این روابط بواسطهٔ بسیاری از مراجع تاریخی معتبر محقق میباشد .

جلدقی (۱) در کتاب خود « نهایة الطلب » مشکلات و فشارهای بسیاری که شیمی دانهای عرب درآغاز اشتغالشان باین علم تحمل میکردند حکایت مینماید ونسبت بجابربن حیان میگوید که او چندین بار از مرگ نجات یافته ومقام واهمیت او غالباً دستخوش اهانت جهال گردیده و بعلم وفضل وی حسد میبرده اند و ناچار شده است بعضی اسرار صناعت (یعنی شیمی) را بهرون الرشید ویحیی برمکی وپسران وی فضل وجعفر بروز دهد وهمین مطلب باعث توانگری وثروت آنها گردید وچون برامکه مورد سوء ظن هرون الرشید، واقع شدند و دانست مقصود آنها انتقال خلافت بعلویها بکمك مال وجاه خودشانست وهمهٔ آنها را کشت جابربن حیان ازترس جان ناگریز بکوفه فرار کرد وتازمان مأمون مخفی زیست سپس بیرون آمد . دراین روایت چیزیکه برای ما اهمیت دارد معروف بودن وفات جابر در ۱۶۰ هجری است که بروایت ابن ندیم و حاجی خلیفه، مستند است اما چنانچه روایت جلدقی را صحیح بشماریم ناچار باید بگوئیم که جابر بعد از این زمان مدتی طولانی حیات داشته چه مأمون درسال ۱۹۸ هجری مطابق ۸۱۳ مسیحی باریکهٔ خلافت قدم گذارد .

این روایات متناقض مجال بزرگی دربحث ومطالعه برای ما تهیه میکند

۳ - مؤلفات او

جابربن حیان از اغلب علماء نوشتجات و تألیفاتش بیشتر است . فهرست کتب اصلی او که بدست ابن ندیم صاحب « الفهرست » بوده مفقود گردیده واو آن فهرست را ناقص میدانسته ومثل یك مرجع صحیح که درست معتبر باشد مورد اعتماد قرار نداده . اما فلوگل (۲) آلمانی بان فهرست

۱ - مؤلفی است در تاریخ شیمی دانهای‌عرب بسیار مطلع و در ۷۶۲ هجری وفات یافته

(۲) Felugel

اعتماد پیدا کرده و آنرا مأخذ تمامی دانسته و همین مسئله بزرگترین اشتباهاتی شده که دامنگیر تحقیقات وی و شاگردان او که گردش را گرفته بودند و پیرویش را میکردند راجع بحیات جابر شده است. شرح حالی که برتلو نوشته چون اسم کتب اورا از « الفهرست » گرفته اعتبار وصحت ندارد و همین مسئله دلیل است که معنی اسم‌ها درست نتوانسته است بفهمد وتصحیف واشتباهاتی که ازطرف کاتب وغیره بعمل آمده مورد تحقیق او قرار نگرفته.

اگربخواهیم تمام مؤلفات جابررا که درافواه مردم است منسوب باو دانیم مجال زیاد لازم خواهد داشت واینجا مشهورترین کتب معروف ویرا ذکر نموده وبچهار قسمت تقسیم میکنیم.

۱ - کتبی که صاحب الفهرست آنها را ذکر نموده وآنهائیکه چاپهای معروف یانسخهٔ خطی آنها محفوظ است

۲ - کتب معروف او که هنوز درعالم عربی شهرتی ندارد ولی در اروپا معروف میباشد.

۳ - کتبی که در « الفهرست » ذکر گردیده وآن کتب یا باسم تنها معروف شده یا وجود خارجی دارد.

۴ - کتبی که فقط عنوان آنها معروف میباشد.

اغلب کسانیکه بشرح حال جابر پرداخته متفق اند که کتاب « السموم » از جملهٔ کتابهائی میباشد که ازمیان رفته وتنها اسمی از ان مانده ولی چنانکه بعد خواهیم دید حقیقت مطلب برخلاف آنست

❀❀❀

کتبی که صاحب « الفهرست » ذکر نموده و آنهائیکه چاپهای معروف یانسخه های خطی آنها موجود است

۲ - کتاب « اسطقس الاس الاول » باچاپ سربی در هندوستان سال ۱۸۹۱ طبع شده

(۲) کتاب « اسطقس الاس الثانی » باچاپ سربی در هندوستان سال ۱۸۹۱ جزء دوم آن فقط طبع شده

(۳) کتاب « اسطقس الاس الثالث » باچاپ سربی درهندوستان سال ۱۸۹۱ طبع شده وجزء سوم این کتاب نزد صاحب الفهرست بکتاب « الاسطقس » معروف بوده

(۴) کتاب « تفسیر الاسطقس » . این کتاب بکتابهای سه گانه قبل اضافه میشود وصاحب « الفهرست » آنرا در کتاب خود ذکر نکرده

۵ ـ کتاب « الواحد الاول » نسخه ای از آن در شعبهٔ عربی کتابخانهٔ ملی پاریس درکلکسیون ۲۶۰۶ موجود است واین کتاب شاید همان باشد که صاحب الفهرست آنرا باسم کتاب « الواحد الکبیر » ذکر نموده .

۶ ـ کتاب « الواحد الثانی » نسخه ای از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس در کلکسیون ۲۶۰۶ موجود میباشد و این کتاب شاید همان باشد که نزد ابن ندیم باسم کتاب « الواحد الصغیر » معروف بوده

۷ ـ کتاب « الرکن » که شاید همان کتاب « الارکان » باشد . قسمت هائی ازاین کتاب درقسمت هفتم کتاب « رتبة الحاکم » مجریطی وارد شده وهلمیارد مدعی است که نسبت این کتاب بمجریطی اشتباه است . جابر خودش کتابی بنام « الارکان الاربعه » در کتاب « نار الحجر » ذکر میکنند . مجریطی ابوالقاسم مسلمه پسر احمد مجریطی است که در شهر مادرید درزمان حکومت « الحکم الثانی » (۹۶۱ ـ ۹۷۶ مسیحی) میزیسته ، فلسفه و ریاضیات وهیئت وشیمی را درمشرق تحصیل کرده و با « اخوان الصفا » مربوط بوده وتصور میشود چند فصل رسائل اخوان الصفارا او نوشته باشد . ازجمله فصلی است که در شیمی نوشته و در کتاب خود « رتبة الحاکم » از اخوان الصفا بسیار سخن رانده .

۸ – کتاب « البیان » که در هندوستان سال ۱۸۹۱ با چاپ سربی طبع شده .

۹ – کتاب « النور » درهندوستان سال ۱۸۹۱ باچاپ سربی طبع شده .

۱۰ – کتاب « الزیبق » برتلو مؤلف فرانسوی دو کتابرا طبع کرده یکی بنام کتاب « زیبق شرقی » و دیگر بنام کتاب « زیبق عربی » که ان دورا ازکلکسیون ۴۴۰ شعبهٔ عربی کتابخانهٔ لیون بدست آورده و دو نسخه ازآن در کتابخانهٔ ملی پاریس در کلکسیون ۲۶۰۶ وجود دارد .

۱۱ – کتاب « الشعر » یك نسخهٔ آن دربریتیش موزیوم در کلکسیون ۷۷۲۲ نمرهٔ ۵ وجود دارد .

۱۲ – کتاب « التبویب » یك نسخهٔ آن در کتابخـانهٔ ملی پاریس در کلکسیون ۲۶۰۶ وجود دارد و طغرائی آنرا اسم برده . رجوع بکلکسیون ۸۲۲۹ بریتیش موزیوم

۱۳ – کتاب « الدرة المکنونه » دربریتیش موزیوم نسخهٔ خطی آن بااین‌عنوان درضمن مؤلفات جابربن‌حیان درکلکسیون ۷۷۲۲وجوددارد .

۱۴ – و ۱۵ – کتاب « الشمس » و کتاب « القمر » یعنی کتاب زر و کتاب سیم که شاید مختص کتاب « الاحجاز السبعه » باشد . جلدقی در « نهایة الطلب » آنرا اسم برده ویك نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی پاریس درکلکسیون ۲۶۰۶ وجود دارد .

۱۶ – کتاب « التراکیب » یك نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی پاریس در کلکسیون ۲۶۰۶ محفوظ میباشد وشاید که در الفهرست بنام کتاب « التراکیب » ذکر شده .

۱۷ – کتاب « الحیوان » جلدقی کتابی را بنام حیات الحیوان بنام جلدقی ذکر مینماید .

۱۸ ـ کتاب « الاسرار » شاید همان کتاب « سرالاسرار » باشد که یك نسخه آن دربریتیش موزیوم درکلکسیون ۱۳۴۱۸ نمرهٔ ۱۴ وجود دارد چند قسمت آنرا درچند مورد ذکر میکنند . رجوع بکلکسیون بریتیش موزیوم نمرهٔ ۸۲۲۹ . درلاتینی نسخهٔ خطی است که منسوب بجابر وعنوان آن Screta scretorum درکالج گونل وکایوبین (۱) و درکالج کورپس کریستی کمبریج (۲) نمرهٔ ۹۹ موجودمیباشد

۱۹ ـ کتاب « الارض » . جابر کتابی بنام « ارض‌الاحجار » دارد که برتلو آنرا از کلکسیون لیدن نمرهٔ ۴۴۰ بدست آورده وچاپ کرده و یك نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی پاریس کلکسیون ۲۶۰۶ محفوظ میباشد

۲۰ ـ کتاب « التر کیب الثانی » یك نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی پاریس در کلکسیون ۲۶۰۶ وجود دارد

۲۱ ـ کتاب « الخواص » یك نسخهٔ آن در بریتیش موزیوم نمرهٔ ۴۰۴۱ و در کلکسیون نمرهٔ ۲۳۴۱۹ محفوظ است

۲۲ ـ کتاب « التذ کیر » هلمیارد اسم آنرا بانگلیسی The book of rendering masculin ترجمه کرده . دراینصورت این کتاب اختصاص به بحث در عنصر معروف « تولید » پیدا میکند و از « مذ کر ساختن » محض مقصود نیست

۲۳ ـ کتاب « الاستمام » طغرائی بعضی ازقسمتهای کوچك آنرا نقل میکند (بریتیش موزیوم نمرهٔ ۸۲۲۹) همچنین جلدقی در کتاب نهایة الطلب آنرا ذ کر مینماید این کتاب در لاتینی مقابل اسم کتابیست که منسوب بجابر وباین عنوان میباشد Giber de investigation perfectioni

۲۴ ـ کتاب « الاحجار » سال ۱۸۹۱ درهند باچاپ سربی طبع شده

۲۵ ـ کتاب « الروضه » جلدقی در جزء دوم کتاب خود نهایة الطلب آنرا ذ کر کرده

(۱) Govnille and cauis　　(۲) Corpus christi

۲۶ - کتاب « المنافع » کتابخانهٔ برلین . خطی . نمرهٔ ۴۱۹۹ باسم کتاب « منافع الاحجار » محفوظ میباشد

۲۷ - کتاب «الایضاح » سال ۱۸۹۱ در هندوستان باچاپ سربی طبع شده

۲۸ - کتاب « مصححات افلاطون » یك نسخهٔ آن در اسلامبول کتابخانهٔ راغب پاشا کلکسیون ۹۶ نمرهٔ ۴ محفوظ است

۲۹ - کتاب « الضمیر » یك نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی پاریس کلکسیون ۲۶۰۶ محفوظ است و جلدقی در جزء سوم نهایة الطلب باسم کتاب « الضمیر فی خواص الاکسیر » آنرا ذکر نموده

۳۰ - کتاب « الموازین » برتلو آنرا از نسخهٔ لیدن کلکسیون ۴۴۰ بدست آورده و چاپ کرده و مستر هلمیار تصور میکند این کتاب همانست که یك نسخهٔ آن باسم Giber de ponderibisartis در کتابخانهٔ جمعیت شیمیائی پاریس نمرهٔ ۱۶۵۴ در صفحهٔ ۱۰۳ فهرست آن کتابخانه ذکر شده

۳۱ - کتاب « الملك » صاحب الفهرست نقل میکند که جابر گوید او کتابی باسم کتاب « الملك » تألیف کرده و هرگاه این مطلب صحیح باشد دلالت میکند که کتاب مذکور از چند کتاب تشکیل یافته و همه در تحت یك عنوان درآمده . چیزیکه این گمان را تقویت میکند آنست که برتلو کتاب « الملك » را از نسخهٔ لیدن نمرهٔ ۴۴۰ در کلکسیونی عربی یافته و آنرا طبع کرده در صورتیکه نسخهٔ دیگری که با نسخهٔ چاپ برتلو اختلاف دارد در کتابخانهٔ ملی پاریس بنمرهٔ ۲۶۰۵ محفوظ است و این هر دو با نسخهٔ که در هند سال ۱۸۹۱ با چاپ سربی طبع گردیده اختلاف دارد . هلمیارد احتمال میدهد این کتاب به لاتینی ترجمه شده و بوریلیوس[1] آنرا ذکر کرده باشد . رجوع به کتب جمعیت شیمیائی پاریس بنمرهٔ ۱۶۵۴ صفحهٔ ۱۰۳ . کارینی[2] هم بعنوان Rivista sicula آنرا ذکر مینماید

۳۲ - کتاب « الریاض » یك نسخهٔ آن در کتابخانهٔ بودلی بنمرهٔ ۷۰ ونسخهٔ دیگر در بریتیش موزیوم کلکسیون ۷۷۲۲ نمرهٔ ۵ محفوظ است

1 . Borillius 2 . Carini

شاه و روستائی

ترجمهٔ آقای قویم الدوله

در یکی از روزهای باطراوت بهار (هانری چهارم) پادشاه نامی فرانسه در شکارگاه گوزنی را تعاقب کرده از موکب خود دور افتاد . در اثنائی که شاه برائر شکار مرکب میتاخت و دره و ماهور را می‌پیمود به دهکده‌ای رسید که در نزدیکی آن جنگل انبوهی بود . بپیچیدگی اغصان اشجار جنگل مایهٔ امیدواری او گردید تامگر شاخ گوزن بدرختی گرفته بسهولت دستگیر شود . درین بین روستائی سالخورده ای را دید که برتخته سنگی بر آمده باطراف نگران است . هانری اورا مخاطب ساخته پرسید :

ـ چشم براه کیستی ؟

روستائی گفت :

ـ شنیده ام که درفصل بهار پادشاه دراین حوالی به شکار می آید . منتظرم تامگر موکب او برسد و دیده بدیدارش روشن کنم .

ـ پس بیا برترك من سوارشو تا تورا بجائی که اورا بهتر توانی دید برسانم .

روستائی به بشاشت هرچه تمامتر بر پشت اسب جست و درطی طریق از هانری میپرسید :

ـ شاه را چگونه میتوان شناخت ؟

ـ هنگامی که به موکب ملوکانه برسیم درمیانهٔ آن جمع هر کس که کلاه برسر داشت وازاسب خود پیاده نشد او شهریار است .

همینکه پادشاه بموکب خود نزدیك شد همه ازاسبان بزیرآمده باسرهای برهنه چنانکه درخور عظمت مقام ملوکانه بود به تعظیم پرداختند . سپس هانری بروستائی ساده لوح گفت :

ـ پادشاه را شناختی ؟

ـ آنچه به تصورم میرسد این‌است که : ازمیان من‌وتو بیرون‌نیست . چه : دراینجامادونفرهستیم که براسب‌سواریم و کلاه برسر داریم ؟ . . . . .

طبری

بقلم : روزبه

طبری یکی از فحول بزرگان ایران و از بزرگترین مورخین اسلام است و چون در تحقیقات و تتبعات تاریخی و ادبی که از چندی قبل در ایران رواج یافته غالباً اشاره باسم و تألیفات او میشود لهذا بی مناسبت ندیدیم مختصری از ترجمهٔ احوال او را از کتابهای مختلف التقاط کرده و برای اطلاع کسانیکه اسم طبری را در مقالات تاریخی میخوانند وخود او را نمی شناسند برای درج در مجلهٔ آینده بفرستیم .

✿ ✿ ✿

ابوجعفر محمد بن جریر طبری مورخ شهیر در سنهٔ ۲۲۴ هجری در زمان خلافت الواثق بالله نهمین خلیفهٔ عباسی متولد شده و مولدش شهر آمل از بلاد طبرستان میباشد . طبری در سن پانزده سالگی برای تحصیل بدار العلم بغداد رفته و در آنجا مدتی در صحبت علماء ودانشمندان بزرگ عصر باقی ماند و غالباً در مجالس درس آنها حضور یافته از افادات و تدریسات آنها استفاضه میکرد . پس ازاتمام دورهٔ تحصیلی طبری برای توسعهٔ معلومات خود بمسافرت وسیاحت پرداخته ودر عرض چند سال سوریه و فلسطین و مصر و آسیای صغیر و بین النهرین و ایران و قسمتی از هندوستان را سیاحت کرده و عجایب هر مملکتی را بچشم خویش دید و بر گنجینهٔ معلومات خود مبلغی افزود .

طبری بعد از مراجعت از سیاحتهای سابق الذکر در شهر بغداد اقامت گزید و بقیهٔ عمر خویش را به تألیف و تدوین کتب تاریخی گذرانید . در ایندوره به تدریس و تعلیم نیز اشتغال داشت وتازمان مرگش هیچگاه اطراف او از شاگردان خالی نمی ماند . معروف است که طبری تا چهل سال روزی چهل صفحه کتاب مینوشته ـ این مسئله بدون تردید اغراق

و خالی از حقیقت است زیرا فقط تحریر ۵۸۰،۰۰۰ ورق از قوهٔ انسانی خارج است تا چه رسد به تألیف و تحریر هر دو ! ولی در عین حال باید این نکته را دانست که طبری جدیت و استقامت فوق العاده داشته و یکی از فعالترین نویسندگان است . تألیفات مهم او یکی تفسیر کبیر قرآن است ، دیگری کتاب تاریخ الرسل و الملوك که اولین تاریخی است که بزبان عربی نوشته شده . میگویند هر یك از این کتابها دارای سی هزار صفحه بوده ولی چون تلامذهٔ او بعلت حجم و بزرگی آنها از عهدهٔ تحریر و آموختن آنها برنمیامده اند طبری برای تسهیل کار ایشان آنهارا مختصر کرده و هر یك را بقدر عشر حجم اولیه آن تلخیص نمود — صحت و سقم این حرف را کسی نمیتواند ثابت کند ولی میتوانیم احتمال بدهیم که مطالب « تاریخ الرسل و الملوك » خیلی بیش از آنچه فعلا در دست است بوده چنانچه از بعضی قسمتهای خود کتاب هم تلخیص واختصار آن مشهود میگردد .

طبری تفسیر خود را پیش از تاریخ الرسل نوشته است و ازحیث مقام ادبی و فصاحت تحریری نیز اولی بر دومی مزیت دارد : تفسیر مزبور تا اوایل قرن ششم چندان معروف نبوده و علت آنهم بزرگی حجم آن بوده است ولی بعدها که یکی از فضلا آنرا ملخص و مختصر نمود بر شهرت و رواج آن افزوده و نسخ بسیاری از آن منتشر گردید : یك نسخهٔ خطی کامل از این تألیف بزرگ در کتابخانهٔ سلطنتی قاهره هنوز موجود است .

تاریخ الرسل و الملوك یك سلسله تاریخ عمومی است از ابتدای تکوین تا سنهٔ ۳۰۲ هجری و این کتاب یکمرتبه در لایدن در ۷،۵۰۰ صفحه بطبع رسیده است و هر یك صفحهٔ مطبوعه مطابق با دو صفحهٔ اصل میباشد . طبری ضمیمهٔ راجع به مؤلفات و شرح احوال خود به تاریخ مزبور افزوده و مختصری از این ضمیمه نیز با نسخهٔ منطبعهٔ لایدن طبع

گردیده است (نسخهٔ خطی این ضمیمه در موزهٔ انگلستان British Museum محفوظ میباشد)

طبری در عصر خودش خیلی معروف و سرشناس بوده و اهل فضل و هنر احترام خاص باو میگذاشته اند و مخصوصاً شاگردانش که تا درجهٔ پرستش باو محبت و احترام داشته اند - کتابهایش در زمان حیات خودش رواج و شهرت بسیار یافته و همه کس با نظر تمجید و تحسین به آنها مینگریسته است چنانکه یکی از معاصرین او گفته است «من حاضرم مسافرتی بچین کنم و بتوانم کتابی مانند تفسیر کبیر بنویسم» طبری در انتخاب احادیث و روایات و درجهٔ صحت و اعتبار آنها دقت و کنجکاوی زیاد میکرده و مخصوصاً وقایع و اتفاقات مهم را با جزئیات کامل شرح داده واین خود برقیمت واهمیت کتابهای او مبالغی افزوده است .

شهرت و اهمیتی را که تألیفات طبری در زمان خود مؤلف و در قرون بعد احراز کرده است از کثرت نسخی که از آنها انتشار یافته است میتوان استنباط نمود چنانکه از تاریخ او بیست جلد در کتابخانهٔ عزیز از خلفای فاطمی مصر (در نصف اخیر قرن چهارم) وجود داشته ووقتی صلاح الدین ایوبی در سنهٔ ۵۸۹ مصر را تصرف نمود ۱۲۰۰ جلد آن فقط در کتابخانهٔ سلطنتی آنجا بوده است - با وجود اینهمه نسخ متعدده که از تاریخ طبری انتشار داشته انقلابات و حوادث در مشرق چنان صدمات و لطماتی وارد ساخته است که امروز یك نسخه کامل (مثل اصل) از آن کتاب در هیچ جا یافت نمیشود و نسخهٔ طبع لیدن هم از روی نسخه های ناقص طبع شده است . در قرون بعد تصرفها و تغییراتی در تاریخ طبری حادث شد و گاهی با حذف بعضی قسمتها و اشعار و گاهی با اضافهٔ بعضی زوائد منتشر گردید - بعلاوه بعدها ضمیمه های بسیاری نیز بتاریخ مزبور نوشتند منجمله فرقانی (که ضمیمهٔ او فعلا معدوم است) وحمدانی (که یك قسمت از ضمیمهٔ او در کتابخانهٔ پاریس موجود است) - ادیب کردوی

تاریخ طبری را خلاصه کرده و ضمیمه عبارت از تاریخ عرب و وقایع از سنهٔ ۳۰۲ تا ۳۶۵ هجری را بر آن افزوده است – ابن مسکویه تجارب الامم خودرا که تاریخی از ابتدای خلقت تا سنهٔ ۳۶۹ هجری است شبیه به طبری نوشته و چنانچه از غالب قسمتهای آن معلوم میگردد مأخذ او همان تاریخ طبری بوده و از روی آن نوشته است . در سنهٔ ۳۵۲ بلعمی وزیر منصور اول ششمین سلطان سامانی تاریخ طبری را بفارسی ترجمه کرد ولی قصص و افسانهای زیادی با آن مخلوط نمود – ابن اثیر متوفی سنهٔ ۶۳۰ نیز تاریخ طبری را تلخیص و مختصر نموده ضمیمهٔ تاریخی تا سنهٔ ۶۲۰ بر آن افزود .

نویسندگان بعد از طبری در عین آنکه بمنابع و مأخذ دیگر هم دسترس داشته اند غالباً همان تاریخ طبری را مأخذ اصلی خود قرار داده و مندرجات آنرا حجت دانسته اند .

طبری در سنهٔ ۳۱۰ در زمان خلافت مقتدر هیجدهمین خلیفهٔ عباسی مقارن سلطنت نصر ابن احمد سامانی پادشاه ایران در بغداد وفات یافته است .

اخبار ادبی
ازمحمود خان ملك الشعرا

بید بنان دست فشانی کنند ✿ فاختگان قافیه خوانی کنند
تود بنان وقت نسیم سحر ✿ بر سرما نقل فشانی کنند
بر روش باد شمال ابرها ✿ هر طرفی پیل دوانی کنند
رفته که سرهای کدوبن بباغ ✿ برتن و بردوش گرانی کنند
سرو بنان شاد تن و شاد خوار
از پس هفتاد جوانی کنند ✿

«دختر جمشید»

از منوچهری دامغانی

چنین خواندم امروز در دفتری	که زنده است جمشیدرا دختری
بود سالیان هفتصد هشتصد	که تا اوست محبوس درمنظری
هنوز اندر آن خانهٔ گبرکان	بمانده است برجای چون عرعری
بنشیند از پا و نی یك زمان	نهد پهلوی خویش بر بستری
نگیرد طعام و نگیرد شراب	نگوید سخن با سخن گستری
مرا این سخن بود تا دلپذیر	چو اندیشه کردم من از هر دری
بدان خانهٔ باستانی شدم	بهنجار چون آزمایشگری
یکی خانه دیدم ز سنك سیاه	گذرگاه آن تنك چون چنبری
گشادم در آن بافسونگری	بر افروختم دزد وار آذری
چراغی گرفتم چنان چون بود	ز زر هریوه (۱) سر خنجری
در آن خانه دیدم بیك پای بر	عروسی کلان چون هیون (۲) بری
سفالین عروسی بمهر خدای	برو بر نه زری و نه زیوری
ببسته سفالین کمر هفت و هشت	فکنده بسر بر تنك معجری
چو آبستنان اشکم آورده پیش	چو خرما بنان پهن فرق سری
بسی خاك بنشسته بر فرق او	نهاده بسر بر گلین افسری
برو گردن ضخم (۳) چون ران پیل	کف پای او گرد چون اسپری
دویدم من از مهر نزدیك او	چنان چون برخواهری خواهری
ز فرق سرش باز کردم سبك	تنك تر ز پر پشه چادری

(۱) هریوه : منسوب بهرات (۲) هیون : شتر (۳) ضخم : ضخیم

ستردم رخش را بسر آستین زهر گرد و خاکی و خاکستری
فکندم کلاه گلین از سرش چنان ... سر غازئی مغفری
بدیدم بزیر کلاهش فراخ دهانی و زیر دهان خنجری
مر اورا لبی زنگیانه سطبر (۱) چنان چون زجوعی لب اشتری
همی بوی‌مشك آمدش ازدهان چو بوی بخور آید ازمجمری
مرا عشق آن سلسبیلش گرفت چو عشق پریچهرهٔ احوری (۲)
ببردم از او مهر دوشیزگی وزان سلسبیلش زدم ساغری
یکی قطره‌ای بر کفم بر چکید کف‌دست من گشت چون کوثری
ببوئیدم اورا وزان بوی او برآمد زهر موی من عبهری (۳)
بساغر لب خویش بردم فراز مرا هرلبی گشت چون شکری
امیری شدم آن زمان زان سبیل زلهو و طرب گرد من لشگری
یکی هاتف از خانه آواز داد چو را مشبری نزد را مشگری
که هست این عروس به‌مهرخدای پری چهرهٔ سعتری منظری
بباید علی الحال کابینش کرد ببرزد بکابین چنین دختری
بود عقد کابین او اینکه تو کنی سجده شکر چون شاکری
سرازسجده برداری واین شراب کشی یاد فرخنده رخ مهتری

. . . . الخ در مدح شیخ العمید .

قلم دشمن

از سعدی

ندانم کجا خوانده ام در کتاب که ابلیس را دید شخصی بخواب
ببالا صنوبر برفتار حور چو خورشیدش از چهره‌میتافت‌نور
فرارفت‌و گفت‌ای‌عجب این توئی فرشته ندیدم بدین نیکوئی
مرا سهمگین روی پنداشتند بگرمابه در زشت بنگاشتند
تو کاین روی داری بحسن قمر چرا در جهانی بزشتی سمر؟
چرا نقش بندت در ایوان شاه دژم روی کرده است‌و زشت‌وتباه
شنید این سخن‌بخت‌برگشته دیو بزاری بر آورد بانگ‌و غریو
که‌ای‌نیکبخت این نه شکل من است ولیکن قلم در کف دشمن است

---

(۱) سطبر : ضخیم (۲) احور سیاه چشم است (۳) عبهر : نرگس

اقتراحات سیاسی

در دورهٔ سال اول مجله چند موضوع اجتماعی و ادبی بعنوان اقتراح جولانگاه بحث وانتقاد نویسندگان محترم شد . توجه خاصی که از طرف خوانندگان گرام باین قسمت از مندرجات مجله درسال گذشته مبذول گردید مارا برآن داشت که درسال نو نیز موضوعهای جدیدی را اقتراح کنیم . از لحاظ تنوع این نوبت مواضیعی که بیشتر جنبهٔ سیاسی وحقوقی دارد طرح مینمائیم وضمناً رجال دانشمند سیاسی و نمایندگان فاضل مجلس را بشرکت درآن دعوت میکنیم . اینطور مسائل را درخارج ازمجلس شوری ، درصفحات یك مجله مستقل بیطرف ، بهتر میتوان حل نمود . مقالات وارده باید از روی تحقیق و تتبع و استدلال نوشته شود .

اینك ان اقتراحات :

۱) اگر انتخابات عمومی بقید « شرط سواد » محدود شود برای مصالح مملکت مفید است یا مضر ؟

۲) آیا برای ایران مجلس « سنا » لازم است ؟

رموز عشق

از جامی

بمقبولی کسی را دسترس نیست
قبول خاطر اندر دست کس نیست
بسا نیکو رخ شیرین شمایل
که دل یکذره سویش نیست مایل

شهرها و شهریاران

بقلم آقای کسروی تبریزی

بسیاری از مؤلفان اسلام ، ازتازی وپارسی ، این سیره را داشته‌اند که ساختن و پدید آوردن هر شهری را به پادشاه باستانی منسوب سازند ، و برخی پادشاهان را مینویسند که شهر های بسیاری پدید آورده اند . (۱)

مثلا از تاریخ نگاران ابوجعفر طبری و حمزهٔ اصفهانی چون شهریاران باستان ایران را شمرده اند به کمتر کسی از ایشان پدید آوردن یك یا چند شهری را منسوب نساخته اند ؛ از جمله طهمورث دیو بند (پادشاه داستانی) بابل و کهندز مرو وشهرهای دیگر را ساخته ، جمشید تیسفون مدائن را بنیاد گذارده ، اردشیر بابکان ده شهر بیشتر از شهرهای بزرگ و بنام پدید آورده ، شاپور پسر اردشیر شهرهای شاپور و نیشاپور وجندیشاپور وفیروزشاپور وبلاش‌شاپور وشاپورخواست را ساخته است ، [۲]

همچنان از جغرافی نگاران یاقوت حموی و حمد الله مستوفی ودیگران کمتر شهری از شهرهای ایران و عراق را ساخته و پدید آوردهٔ شهریار باستانی ننوشته اند . مثلا مستوفی چون از خوزستان سخن میراند ساختن شوشتر را از هوشنگ پیشدادی ، اهواز و دزفول را از اردشیر بابکان ، جندیشاپور را از شاپور پسر اردشیر ، حویزه و عسکر مکرم را از شاپور ذوالاکتاف ، رامهرمز را از هرمز پسر شاپور ، شوش را از مهالیل نوادهٔ آدم مینگارد . (۳)

---

(۱) گویا برخی مؤلفان یونان و روم نیز این سیره داشته اند زیرا استرابو نیز ساختن بعضی شهر ها را بپادشاهان منسوب میسازد .

(۲) سنی ملوك الارض والانبیاء چاپ کاویانی صفحه ۳٤

(۳) مقالهٔ سوم نزهت القلوب چاپ گیب ۱۰۹ ـ ۱۱۲

گوئی پیش این مؤلفان قاعدهٔ مسلمی بوده که هر شهری را شهریاری پدید آورد وراه دیگری برای پیدایش شهرها نمی انگاشته اند ، باآنکه آئین عمومی و راه طبیعی برای پیدایش شهر ها آنست که نخست دهکده ای پدید آید ، پس رفته رفته برشکوه وآبادی و برانبوهی مردمش افزوده تا سرانجام شهر چه یا شهری میگردد . چنانکه طریقهٔ ناپدید گشتن شهر ها نیز آنست که کم کم از شکوه و آبادی اش کاسته دیهی یا دهکدهٔ میگردد سپس آن نیز از میان رفته جز نام نشانی از آنشهر باز نمی ماند .

بسیاری از شهر های کنونی ایران پس از ظهور اسلام آباد گشته و تاریخ و داستان آنها در دست است و میتوان کیفیت پیدایش آنها را مقیاس ونمونهٔ پیدایش شهرهای باستانی گرفت وما گواه را نام چند شهر میبریم :

شهر **مشهد** در قرن دوم اسلام که خلیفهٔ هارون و امام علی بن موسی (ع) را درآنجا بخاك سپردند دیهی بود بنام «سناباذ» ، بتدریج برآبادی خود افزوده واکنون آبادترین شهر خراسان است . **بارفروش** مازندران نخست دیهی بنام «مامطیر» بود و در اوائل قرن دهم هجرت هنوز در شمار دیه ها بوده «بارفروشه ده» خوانده شدی و اکنون بزرگترین شهر مازندران وازحیث تجارت وثروت شهر مهم ایران است . **محمره** خوزستان در اوائل پادشاهی قاجاریان دهکدهٔ کوچکی بود که از چندی پیش پدید آمده بود در زمان محمد شاه شیخ ثامر جعیب آنجا را بندر آزادی ساخت وبوسیلهٔ آمد وشد کشتی ها بر آبادی محمره افزوده در شمار شهر ها درآمد و اکنون مهمترین شهر خوزستان است . شهر باستان **اهواز** در قرنهای ششم وهفتم هجرت ویرانی یافته و جز دهکدهٔ کثیفی از آبادی آن باز نمانده بود تا در زمان ناصر الدین شاه کشتی رانی درکارون آزاد گشته اهواز نیز روی به آبادی گذاشت وچند سال نگذشت که باز شهری گشت و اکنون از شهر های بزرگ خوزستان است .

همچنان **طهران** خودمان که امروز تکیه بر جای هاکماتان و شوش و استخر و تیسفون زده و پایتخت و شاه نشین کشور شاهنشاهی ایران است درقرنهای نخستین اسلام نامی از آن نتوان یافت ودر قرنهای دیرتر دیهی یا شهرچه بیش نبوده و اکنون بهترین و بزرگترین شهر ایران است .

بی گفتگوست که هیچیك از این شهر ها را پادشاهی نساخته و بخودی خود و بمرور زمان پدید آمده اند ؛ و همین یکی بهترین دلیل است براینکه شهر های باستان را نیز پادشاهان پدید نیاورده اند ، زیرا بگفتهٔ قطران « جهان بگردد لکن نگرددش احوال » بهیچ دلیلی نتوان گفت که طریقهٔ پیدایش شهر ها در روزگاران باستان جز از آن بوده که در دورهای تاریخی است و در هیچ روزگاری پادشاهان شهر برای مردم نساختندی .

✿ ✿ ✿

گذشته از اینها از نیستی شهری پدید آوردن برای پادشاهان توانا و توانگر نیز آسان نیست ، چه « شهر » تنها از گل و خشت و آهك و آجر پدید نمی آید که پادشاهی در گنجینه گشاده خانه ها ساخته و خیابانها انداخته با زور زر به یکبار شهری پدید آورد ، بلکه مردمی نیز میخواهد که زندگانی شهری توانند ، بازار و بازرگانان میخواهد ، پیله وران و پیشه وران میخواهد ، باید دیه ها و روستاها در پیرامونش آباد باشند ، وکاروانها و مال التجاره ها از شهرهای دیگر بدانجا آیند . بی گفتگوست که اینهمهٔ شرایط و اسباب را بیکبار فراهـم ساختن کار بس دشوار ، بلکه گاهی ناممکن است . وآنگهی آنمردمی که پادشاه میخواهد در شهر نو بنیاد او نشیمن گیرند پیش از این در کجا بوده اند ؟ چرا از جـای خود بیرون امده اند ؟ مگر مردم را از شهری به شهری کوچانیدن دلیل آبادی کشور است ؟ بعبارت دیگر اگر پادشاهی خواهد شهری از نیستی پدید آرد ناگزیر است که شهر دیگری را خراب وخالی گذارده مردمش

را بشهر نوبنیاد خود کوچاند . آری گاهی ممکن است که پادشاهی برخاك دشمن دست یافته گروهی از مردم کشور خود را بدآنجا کوچانیده شهری برای ایشان سازد ، یا گروهی از مردم آنخاك را بکشور خود آورده در شهری که خود بنیاد گذارد نشیمن دهد ، یا نقطهٔ خوش و باصفائی را برای تختگاه خود برگزیده شهری پدید آورد . اینگونه اتفاقات در دورهای تاریخی و درقرنهای نزدیك هم روی داده ، چنانکه دو شهر **کوفه** و **بصره** را درعراق بامر خلیفهٔ دوم بنیاد گذارده گروهی از تازیان راکه برای فتح ایران و عراق کوچیده بودند نشیمن دادند ؛ همچنان دو شهر **بغداد** و **واسط** را منصور خلیفه وحجاج والی عراق برای نشیمن وتختگاه خود برگزیده بنیاد گذاردند . در ایران هم سلطان محمد خربنده شهر **سلطانیه** را پدید آورده تختگاه خود ساخت .

نتوان منکر شد که در قرنهای باستان و در روزگار شهریاران هخامنشی واشکانی و ساسانی هم اینگونه شهرها پدید آمده باشند ، ولی این اتفاقها بس نادر است و تنها در بارهٔ بخش کمی از شهرها میتوان احتمال داد . اعتراض ما بر مؤلفان اسلام ازاینروست که بیشتر بلکه همگی شهرهای ایران وعراق را پدیدآوردهٔ پادشاهان دانسته واز قواعد مسلمه پنداشته اند که هرشهری را باید شهریاری سازد ، و بیرخی پادشاهان بنیاد گذاردن ده شهر بیشتررا منسوب کرده اند . شگفت تر آنکه برخی مؤلفان فرنگی هم بنوشته های این مؤلفان قیمت داده بتقلید ایشان ساختن برخی شهرها را به پادشاهان منسوب میسازند .

گذشته از همهٔ اینها برخی گفته های این مؤلفان دروغ صریح و برخلاف حقایق مکشوفه تاریخ میباشد و باندك غور ووارسی توان دانست که نیازموده و نیندیشیده سخن رانده ویکرشته افسانه در کتابهای خود آورده اند . گواه ودلیل را ما دراینجا چند فقره از گفته های ایشان که بر خلاف حقایق تاریخ است آورده مقالهٔ خود را بپایان میرسانیم :

۱ - ابوجعفر طبری و حمزهٔ اصفهانی شاپور دوم ساسانی را می نویسند که شهری در خوزستان بنیاد گذارده « ایرانخره شاپور » یا « ایرانشهر شاپور » نام نهاد و مردم تازی آنرا « سوس » خواندند . [۱] با آنکه بی گفتگوست شهر شوش هزار ها سال پیش از ساسانیان آباد و یکی از شهر های بنام گیتی بوده است .

۲ - حمزه وطبری ومستوفی می‌نویسند که شهراهواز رااردشیر بابکان بنیاد گذارده « هرمز اردشیر » نامید و تازیان « سوق الاهواز » خواندند . [۲] با آنکه اهواز بسی پیش از اردشیر شهری آباد و نشیمن زمستانی اردوان اشکانی بود و « خوزستان وجار » نامیده شدی و « سوق الاهواز » تازیان ترجمهٔ این نام پارسی است .

۳ - مستوفی « جویزه » را پدید آوردهٔ شاپور دوم می نگارد ، با آنکه آن شهر چنانکه از نامش پیداست پس از ظهور اسلام و استیلای تازیان بر ایران پدید آمده و پس از خرابی « نهرتیری » است که نام آن در کتابها و تاریخها برده میشود .

سید احمد تبریزی

قوای مملکتی

بقلم آقای مهیمن

رئیس محکمهٔ حقوق در وزارت خارجه

اعضاء رئیسه دولت را که مسئول وعهده دار اجرای اقتدارات ملی هستند قوای عمومی یاقوای مملکتی گویند . اصل ۲۶ متمم قانون اساسی قوای عمومی را اینطور تعریف می‌نماید : « قوای مملکتی ناشی ازملت

---

(۱) طبری چاپ مصر جلددوم ص۶۷ ، سنی ملوك‌الارض ص۳۷

(۲) سنی ملوك الارض صفحه ۳۳ ، طبری جلد دوم صفحه ۵۸ ، نزهت‌القلوب چاپ گیب صفحه ۱۰ .

(۳) نزهت القلوب ص ۱۰ .

است . طریقهٔ استعمال آن قوی را قانون اساسی معین می‌نماید . »

در ازمنهٔ قدیمه قوای مملکتی ناشی ازشخص سلطان بود که با اصول کیف مایشائی مملکت‌را اداره می‌نمود ولی بااین‌رژیم حقوق ملت تضییع میگشت . معایب این‌ترتیب وتنایج سوئی که از آن حاصل شده بود بیش از پیش امورعامه‌را مختل کرده علماء ودانشمندان قرن ۱۸ را بتفکر دراین موضوع وتهیهٔ وسایل استخلاص گریبان ملت از دست ظلم و تعدی وادار نمود . ملت فرانسه پیش‌قراول وسلسله جنبان این‌افکار جدید شد ، عناصر مظلوم گرد هم آمدند ، شالودهٔ عملیات بر روی خون و آهن‌محکم ریخته شد . انقلاب ۱۷۸۹ چهره گشائی نمود . منتسکیو Montesquieu در کتاب روح القوانین خود تنها راه نجات ازعملیات کیف مایشائی را تجزیهٔ قوای مملکتی تشخیص داده بود ویکی از مسائلی که بیش ازهمه مورد توجه عناصر انقلاب شده بود همین انفکاك قوی بود . بنابراین از ۱۷۸۹ اصل تجزیهٔ قوی یکی از اصول اصلیهٔ حقوق عمومی گشته وتمام دول باستثناء انگلستان که قبل از ۱۷۸۹ تجزیه قوی در آن مملکت برقرار بود این اصل را درقوانین اساسی خود پیش بینی کرده و بموقع عمل گذاردند .

مؤلف مزبور قوای مملکتی را بسه قوه تقسیم میکند : قوهٔ مجریه ، قوهٔ مقننه ، قوهٔ قضائیه .

قوهٔ مجریه ــ اجرای قوانین‌را تأمین می‌نماید وازشخص رئیس مملکت ناشی وبامعاونت وزراء بموقع اجری گذارده میشود .

قوهٔ مقننه ــ وظیفهٔ اصلیهٔ قوهٔ مقننه وضع قانون است ودراغلب ممالك قوهٔ مقننه ناشی میشود ازدومجلس : مجلس سنا ومجلس مبعوثان . تقسیم قوه مقننه بدو مجلس نیز از تأسیسات انگلستان است و سایر دول متدرجاً این اصل‌را درقوانین اساسی خود داخل نموده‌اند .

قوهٔ قضائیه ــ دعاوی وخصومت بین افراد را قطع وفصل مینماید .

هریك ازاین قوی دارای وظایف مخصوصی است که درموقع خود ذکر خواهد شد درهرحال قانون اساسی ما نیز این قاعدهٔ عمومی راپیروی کرده و دراصل ۲۷ متمم قانون اینطور نوشته شده است : « قوای مملکت بسه شعبه تجزیه میشود :

اول - قوهٔ مقننه که مخصوص است بوضع وتهذیب قوانین واین قوه ناشی میشود از اعلیحضرت ومجلس شورای ملی ومجلس سنا وهریك ازاین سه منشاء حق انشاء قانون را دارد ولی استقرار آن موقوف است بعدم مخالفت باموازین شرعیه وتصویب مجلسین وتوشیح بصحهٔ همایونی لکن وضع وتصویب قوانین راجعهٔ بدخل و خرج مملکت از مختصات مجلس شورای ملی است.

شرح وتفسیر قوانین از وظایف مختصهٔ مجلس شورای ملی است .

دوم - قوهٔ قضائیه و حکمیه که عبارت است ازتمیز حقوق و این قوه مخصوص است بمحاکم شرعیه در شرعیات و بمحاکم عدلیه درعرفیات.

سیم - قوهٔ اجرائیه که مخصوص پادشاه است یعنی قوانین واحکام بتوسط وزراء و مأمورین دولت بنام اعلیحضرت اجری میشود بترتیبی که قانون معین میکند .

انفصال قوای مملکتی

بموجب اصل ۲۸ - قوای مقننهٔ مزبور همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود . بنا براین قوای مذکور نباید بهیچوجه در وظایف یکدیگر مداخله نمایند . قوهٔ مجریه نمی تواند مثلا قونونی را که قوهٔ مقننه وضع نمود تغییر - فسخ - تفسیر - نموده ویاقانون جدیدی وضع نماید فقط باید باحسن نیت آنرا بموقع اجری گذارد .

قوهٔ مقننه که مأمور وضع قوانین است نمی تواند در امور محاکماتی واجرای قوانین باستثناء محاکمه وزراء یا رئیس قوهٔ مجریه که قوانین اساسی آنرا پیش بینی مینمایند مداخلاتی بنماید و همچنین قوهٔ قضائیه باید ازوضع واجرای قوانین احتراز جوید درصورت اختلاط وتجمع قوی در دست یکنفر یا یك هیئت رشتهٔ انتظامات قطع و امور عامه بکلی مختل خواهد گردید .

تاریخچهٔ سیاست قاجاریه

بقلم آقای درگاهی کرمانی

. مقالهٔ ذیل درسال گذشته باداره مجله آینده رسیده است اما بواسطهٔ اینکه درآن موقع مملکت درکشمکش تغییرات سیاسی بود و ما میخواستیم بیطرف بمانیم از درج آن تا بامروز خود داری کردیم. حال که قضیه حل شده است ازلحاظ تاریخی بطبع آن مبادرت میکنیم .

اگرچه بنابرمثل مشهور «اذکروا موتیکم بالخیر» شاید تعرض بگذشتگان درنظر عالیجنابانه بزرگان مستحسن ومطلوب نباشد ولی برای عبرت معاصرین خاصه زمامداران و اجتناب از مفاسدی که سبب انقراض خاندان ها میشود بیان حقایق تلخ مطلوب ومطبوع است . باین لحاظ بذکر خلاصهٔ تاریخ قاجاریه از نظر اصول نه بسط وقایع و حوادث میپردازیم .

✿ ✿ ✿

آغا محمد خان و سلطنت قاجاریه

سلطنت قاجاریه از آغا محمد خان شروع شده در ۱۲۱۰ هجری، سرسلسله قاجار بعد از ارتکاب فجایع وشنایع بیشماری تاج گذاری نمود . اصول آغا محمدخان ترکیبی است ازشقاوت وخونریزی چنگیزی وفجور و سالوسی وریاکاریهای شاه سلطان حسین مرحوم . قتل عام اهالی کرمان و کوچانیدن یکمده از اهالی را بدماوند و میاندوآب ــ قتل عام اهالی تفلیس و سوء معامله بابقایای افشاریه وزندیه عیناً معاملات چنگیزخان است ــ تظاهر بدعا واوراد و تملق ازبعضی ملانماهای معاصر شیوهٔ مرحوم شاه سلطان حسین است که عجز ذاتی شاه نوتخت ونداشتن فکر اساسی وعزم درتدبیر ملك از آن تظاهرات یك حجاب زیبائی روی اعمال زشت خویش می کشیده است .

سرسلسلهٔ قاجاریه دسیسه کار و دروغ گو وبیقول وعهدشکن وخسیس وبدخواه نوع بشر بوده است حتی بابرادر خود بدعهدی وپیمان شکنی را

مجری داشت ولی درعین حال که بهیچ دینی معتقد نبود ریاکار و مزور غریبی بود . کراراً درحین اشتغال بفجائع واعمال سبعانه زیارت عاشورا میخواند . قسمت اعمال شرم آور و ننگین او که بوسیلهٔ غنجی‌ویردی درملاء مجری می‌شده است بهتر آنست که ناگفته بماند ـ شرکت باگداها برای اخذ وعمل از اطرافیانش درجه پستی طبع وخست ذاتی اورا میرساند . معامله ای که بایك نفر نجات بخش خود نموده است و ذیلا درج میشود میزان حق شناسی و انسانیت اورا میرساند :

وقتی درشکار حالت صرع معمولی باو دست داده ازاسب افتاده در باتلاق فرو رفت یکی از سوارهایش اتفاقاً رسید و بزحمت از باتلاق بیرونش کشیده وازسرچشمه آب آورده برویش پاشید تابحال آمده انگاه بمأمن رسانیدش تاجدار قاجار یك اشرفی باو انعام داده و گفت حق تو بیش ازاینها است و درآتیه انعام کاملی که تورا بی نیاز کند خواهم داد ولازم است یك وسیله ای یادآوری کنی . بیچاره مرد بعدازمدتها انتظار بیاد آوری موفق نشد تاروزی که اردورا سان میدید جلورفت ونظرخودرا بروی شاه دوخت همینکه شاه چشمش باچشم نجات بخشنده خود تصادف نموده اورا پیش طلبید و گفت خزانه دولت نمیتواند بیش از یك اشرفی که مزد روزانه چند نفر عمله است برای کار چند ساعت تحمل کند واز طرفی هم چشمهای من تحمل نگاه منت گذار را ندارد و علی‌الفور بکندن چشمهای مرد نکوکار فرمان داد . علت قتل این مؤسس سلسله برای یکعدد خربوزه اصفهانی بود که نوکرهایش خورده یاتفریط کرده بودند آنانرا تهدید بقتل نمود ولی من باب تظاهر بنا برروبه مرحوم بی‌بی شاه زینب اجراء امررا بروزبعد محول نمود . پیشخدمتهای دست از جان شسته شبانه بقتلش مبادرت ورزیدند . انسلاخ گرجستان که همیشه بایران باوفا و رخشنده ترین گوهر های تاج صفوی و افشاری بود فقط بواسطه اعمال سبعانه آن چنگیز مخنث وبی ناموسهای شنیع صورت گرفت

و رفته رفته رخنه درحدود مثل مرض شقاقلوس بداخله هم سرایت نمود. قفقاز هم در ضمن « فتوحات و جهانگشائی » خاقان مغفور برباد رفت و روسیه درنتیجهٔ معاهده گلستان و ترکمان چای نه تنها کاپیتولاسیون را هم بایران تحمیل نمود بلکه ضمانت تاج را برای اخلاف عباس میرزا نمود. این مطلب میرساند که قاجاریه خود را پادشاه ملی ایران نمی‌دانسته لاجرم باین تنگ تن در دادند وبعبارة اخری ضد مدلول « بارعیت صلح کن و ازجنك خصم ایمن نشین » باخصم سازش کرده که درستیزه باملت چیره باشد . از وصایای آغا محمد خان است که ملت ایران همیشه باید فقیر باشد که هفتاد خانوارش بیك دیك محتاج شود . ونیز گفته است نو کررا باید مثل باز شکاری گرسنه داشت که هنگام مأموریت خوب بجان مردم بیفتد . الحق اخلافش وصایای اورا کاملا رعایت نموده حتی درباریان و عمال انها هم رفته رفته اصل « الناس علی دین ملوکهم » را دستور خویش قرار دادند ....

✡✡✡

سیاست داخلی قاجاریه

سیاست داخلی قاجاریه عبارت بود از تکبرات درباری حتی شاهزاده های درجه دویم هم خودرا نیمه شاه گرفته واحدی را اذن جلوس نمیدادند - بالای احکام وارقامی که بطور ناسخ و منسوخ صادر می‌شد مهر نموده ودر صدر آن « حکم والا شد » می نوشتند . باالقاب و مناصب دولتی تجارت مسخره آمیزی می‌نموده وباین ترتیب حقیقت را مستور و شرافت را معدوم می‌ساختند . بانداشتن قوه سپاهی چندین هزار امیر تومان ومیرپنج وسرتیپ درست کرده حتی درپست‌خانه وتلگرافخانه که همه جا دوائر تجارتی محسوبند عده زیادی ازاین اسامی بیمعنی دیده می‌شد . درباب عشایر وایلات فقط القاء خلاف وبهم‌انداختن رؤساء واحداث جنگهای داخلی را یگانه وسیله مطیع نگاهداشتن دانسته

وهمه روزه شراره جنگهای ایلی خرمن آسایش دهات مجاوره را توده خاکستر می‌ساخت . اقتصاد غیر ازخراج حکومتها وچپاول مستمر بوسایل مبتذلانه از قبیل گرفتن تقدیمات در مهمانیها و فروختن مستمری و تیول و ترجیح نفع عاجل بر ضرر آجل و گرفتن رشوه و نظائر آن و بالاخره خالصه فروشی (۱) و بعد از آن استقراض خارجی معنی دیگری نزد آنها نداشت . بفضل و دانش هم قدر و قیمتی نمیگذاشتند .

از عصر فتحعلی شاه تا اوائل مشروطیت هر چندی یکدفعه دربار قجر بهوس یا تظاهر چند نفر شاگرد باروپا فرستاده یا معلم از اروپا وارد کرده ولی در عین حال با تمام قوا از پیشرفت علم جلوگیری مینمود . نسبت بعلوم قدیمه هم ، اندك آثاری که اقبال آنها را به ترویج علوم مدلل کند ، باقی نگذاشته اند .

بامقایسه باعمال سلسله‌های دیگر سلطنت های گذشته بخوبی واضح میشود که عصر قاجاریه از حیث مبانی و مؤسسات علمی ملی از فقیر ترین اعصار بوده است و بهیچوجه حاضر نبودند ولو برای تظاهر هم که باشد عمارات علیه برای مدارس بنا کنند در صورتیکه ضعیف ترین پادشاهان صفویه شاه سلطانحسین مثل مدرسه چهار باغ که یکی از قصور با شکوه تاریخی محسوب است بیادگار گذاشته . بلی قاجاریه عمارات زیادی برای هوسرانی وعشرت خود ساخته‌اند ومبالغ خطیری درتزیین آن بکار برده بقسمی که سر در اصطبل های متعدده را هم بکاشی مزین نموده ولی‌از بنای مؤسسات خیریه بکلی دریغ ورزیده‌اند .

---

(۱) خالصه فروشی ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به ترتیبی که صورت گرفت یکعده فئودالهای گردن کلفت مفت‌بر ومدعی دولت ایجاد نموده در صورتیکه میتوانستند مطابق نقشه و دستور اساسی املاك را بزارعین تقسیم کند تا در نتیجه زحمت و کار خرده مالك ثروت مملکت مضاعف شده و خطر اشراف بازی هم روی ندهد

دومدرسه عالی در عصر آنها ساخته شده یکی مدرسه خان مروی و دیگری مدرسه سپهسالار و چون تولیت هر دو مدرسه با شاه بوده بطوریکه مشهود همه کس است هر دو مدرسه کاروانسرا های موظفین شده‌اند و در نتیجه مدارس قدیمه را دچار خرابی ابدی ساختند در صورتیکه بمدارس جدیده هم اعتنائی نمیکردند .

∴

قاجاریه وسیاست خارجی

قاجاریه در برابر روس و انکلیس. و دول عالم کلیهٔ زبون و بی اراده بود. الاینکه بجهاتی جانب روسیه تزاری را ترجیح میدادند : اولا روسها انتقادی از اعمال آنها نکرده بعکس انکلیسها گاهی وظائف بقاء و نقائص موجوده را گوشزد مینموده و انتقاد و نصیحت در ذائقه جاهل همیشه تلخ و ناگوار باشد این است که سیاست محافظه کاری روسرا بهتر پسندیده و از انکلیس باطناً آزرده و برحذر بودند علت دیگر آنکه روسهای تزاری با رژیم استبدادی معشوق ایلخانیهای تخت نشین بود و دربار قجار از سیاست پارلمانی انکلستان و حقوق ملی کاملا بر کنار بوده است . علت دیگر روسها از خشکی متصل بحدود ایران بود و قوای بری جسیم آنها در نظر خداوندان خواجه سرایان و فرماندهان افواج شاطر و فراش و میرغضب و نسقچی مهیب مینمود و چون همت تغییر وضع و اصلاح و ایجاد قشون را نداشته ناچار بدوستی شمال تن در داده بودند ولی در عین حال از انکلیسها هم میترسیدند و هیچوقت مخالفت آنهارا روا نمیداشتند واقعه ذیلرا مرحوم دکتر حیدر میرزا که از ثقات و مردمان کارآگاه بود برای نکارنده از قول دکتر تلوزان ازاطباء فرانسه طبیب دربار ناصرالدین شاه حکایت نمود :

وقتی بزحمات زیاد امتیاز سد اهواز را برای یك کمپانی فرانسوی از شاه گرفتم دو شب بعد نیمه شب بدربار احضار شدم تصور کردم که احضار ناگهانی مبنی بر مرض ناگهانی است که بشاه عارض شده است .

بشتاب تمام خود را در خوابگاه شاه رسانیدم . برخلاف آنچه تصور رفته بود شاه را سالم ولی آشفته وسرگشته یافتم بدون اینکه فرصت استعلام علت احضار را بنمایم شاه خود سخن را آغاز و گفت دکتر من را خیلی دوست داری جواب دادم پاس نعمت های شاهانه جان نثاری واخلاص است گفت اگر خلاصی من را از مهلکه ای به بذل نفس نفیس دانی دریغ خواهی ورزید گفتم اعلیحضرتا با کمال اخلاص حتی جان خود را هم در راه آسایش شاه نثار مینمایم گفت سوگند یاد کن سوگند موکد یاد نمودم سپس دستخط راجع بسد اهواز را خواست که همانشب مسترد دارم . وفاء بعهد باعجله بمنزل برگشته دستخط را باخود آورده تقدیم نمودم پس ازدو دفعه خواندن واطمینان باینکه عین نسخه است در بخاری افکنده بسوزانید . آنگاه نفس راحتی کشید گفت الحمدالله ازدست ... خلاص شدم .

ناصر الدین شاه هرات را گرفت فناء دربار دربرابر سیاست روس انگلیس را بمعارضه ومدافعه انداخت که مبادا یك منزل روسیه بهندنزدیك شود . شاه هرات را باافتضاح تخلیه نمود وچندی بعد مرو وآخال وقسمتی از صحرای ترکمان را هم بروسیه پیشکش کرد . جای بسی تحسر و شرمساری است که برای صحرای فیروزه که متمم این معامله است مبلغی هم وجه نقد گرفته شده است . . . .

آرام بسیار

از دقیقی مروی

من اینجا دیر ماندم خوار گشتم
عزیز از ماندن دائم شود خوار
چو آب اندر شمر بسیار ماند
شود طعمش بد از آرام بسیار

مونتسکیو و « نامه های ایرانی »

ازآقای اعتصام زاده

مدیر روزنامهٔ ستارهٔ ایران

مونتسکیو درقصر (لابرد) درجوار شهر (بوردو) درتاریخ ۱۸ ژانویه ۱۶۸۹ از خانوادهٔ اصیلی ازنجبای (گوین) متولد شد وصرف نظر از عضویت آکادمی فرانسه که در متن مقاله تفصیل آن ذکر شده رئیس پارلمان بوردو و عضو آکادمی سلطانی پروس و جمعیت سلطانی لندن بود . در آن اثنائی که درمملکت خودش دچار انتقاد حشرات الارض بود ، مجسمهٔ اورا در انگلستان برپا میکردند و در ۱۷۵۲ یکنفر صنعت‌کار معروف ازلندن به پاریس آمد که تصویر اورا کشیده روی مدال مخصوص حك نماید ولی درموقعی که سخت مریض و محتضر بود لوی پانزدهم مکرر برای احوال پرسی فرستاد وتفقد کرد در دهم فوریهٔ ۱۷۵۵ مونتسکیو درپاریس وفات نمود وخبر فوت او نه تنها در فرانسه بلکه دراغلب ممالك‌اروپا مانند یك عزای ملی تلقی شد

در سال ۱۷۲۱ میلادی ـ در شهر کولونی (آلمان) و آمستردام (هلند) کتابی بزبان فرانسه در تحت عنوان « نامه های ایرانی »[۱] بدون ذکر اسم مؤلف کتاب منتشر شد و بسرعت عجیبی در اغلب ممالك اروپا شهرت پیدا کرد ، بطوریکه در اواخر همان سال مجدداً با مختصر تغییراتی بطبع رسید . ولی همین شهرت خارق العادهٔ کتاب کنجکاوان را به تفحص اسم نگارنده واداشت وبزودی معلوم شد که مؤلف جوانی است فرانسوی ، از زمرهٔ علماء ، موسوم به « شارل سکوندا ـ بارون ـ دو لابرد ـ و ـ دو مونتسکیو »[۲] و بمجرد اینکه نام نگارنده آفتابی شد ، فضلای پاریس جداً ورود مونتسکیو را به آکادمی فرانسه تقاضا نمودند ، و پس از کشمکش زیادی که شرح خواهیم داد در سال ۱۷۲۸ یعنی هفت سال بعد از انتشار « نامه های ایرانی » مونتسکیو بعضویت آکادمی قبول شد .

---

[۱] Lettres Persanes

[۱] Charles Secondat, baron de la Brède et de Montesquieu.

کتاب مزبور فی الحقیقه چیز نوظهوری بود .

موضوع کتاب چند سال قبل کتاب دیگری در تحت عنوان « تفریحات جدی و مضحک »[۱] منتشر شده بود

ودر آن کتاب قطعه‌ای بود موسوم به « لوسیاموا »[۲] یعنی « سیامی » که زمینهٔ کتاب « نامه های ایرانی » علی الظاهر از این قطعه اقتباس شده ولی از حیث ترکیب وتصنیف وفصاحت واهمیت بهیچوجه قابل مقایسه نبود . « نامه های ایرانی » عبارت بود از ۱۵۰ طغرا مراسلاتی که دونفر ایرانی موهوم موسوم به (اوزبك) و (ریکا) در مسافرت از اصفهان به پاریس باهم رد و بدل نموده و در طی این مراسلات هر یك بزبانی اخلاق و عادات فرانسوی را انتقاد میکنند . تاریخ کاغذ نخستین سال ۱۷۱۱ و تاریخ آخرین مکتوب سنه ۱۷۲۰ – یعنی یکسال قبل از طبع کتاب است . در اینجا شاید بیفایده نباشد که تذکری بدهیم : لوئی چهاردهم پادشاه بزرگ و مقتدر فرانسه در سنهٔ ۱۷۱۵ وفات نمود . راجع بفوت این پادشاه مکتوبی درجزء مراسلات فوق الذکر هست . بنابراین میتوان حدس زد که مونتسکیو مکاتیب خود را در واقع در همان تواریخی که اشاره میکند متدرجاً تهیه کرده و درظرف ده سال باتمام رسانده است ، یا اینکه کتاب مزبور درزمان سلطنت لوئی چهاردهم حاضر بوده و مونتسکیو جرأت انتشار آنرا نداشته است . علت تذکر این نکته بعد ها عرض خواهد شد .

در هر حال موضوع کتاب یك سلسله افکار سیاسی ، اجتماعی ، مذهبی و فلسفی است که در آن بحبوحهٔ استبداد کسی را یارای اظهار این قبیل عقائد و این قسم تنقیدات نبود . شاید هم بهمین دلیل مونتسکیو با نهایت مهارت یگانه راهی را که برای ابراز عقیدهٔ خود صلاح میدانست

(۱) Amusements sérieux et Comiques
(۲) Le Siamois

پیش گرفته و ـ در لفافهٔ شوخی و ایهام ـ حقائق تلخی را گوشزد مردم فرانسه کرد .

(ریکا) و (اوزبك) باندازه ای که اسمشان ایرانی است ، از اوضاع ایران اطلاع دارند ! مطالبی که در خصوص عادات و رسوم ایرانی دراین کتاب مندرج است ، بهیچوجه مقرون بصحت نیست . فقط چیزیکه معلوم میشود اینست که این اطلاعات سطحی را مونتسکیو از سیاحتنامهٔ شاردن معروف که در ۱۷۱۳ فوت نمود ومدتی دردربار صفویه بود اقتباس نموده است و شاید عمداً به دو نفر ایرانی خود دو اسم غیر ایرانی داده است تا قارئین با ذوق بدانند که غرض از تألیف کتاب انتقاد ایرانیان نیست . موضوع اصلی کتاب حمله مستقیم و بسیار سختی است به کشیشهای فرانسه ـ اما در پس پرده ! ـ و درضمن (بازهم با نهایت احتیاط وایهام و اشاره) تنقید از اوضاع سیاسی فرانسه و دربار و اخلاق ملی فرانسویان و بدگوئی از اشخاص معینی که درآن زمان ممکن بود بقرینه اسم آنها را در تلو سطور کشف نمود . بهمین لحاظ هم مونتسکیو با وجود پنهان داشتن نام نگارنده ، نخواست کتاب خودرا در پاریس طبع کند و بمطابع آلمان و هلند رجوع کرد . درآن زمان نفوذ کشیشها در دربار فرانسه بقدری زیاد بود که چندین کشیش بزرگ و معروف مثل (کاردینال دوریشلیو) و (مازارن) بمقام صدارت و وزارت رسیده بودند و در سنهٔ ۱۷۲۴ در زمان سلطنت لوی پانزدهم نیز باز یك کشیش دیگر (کاردینال دو فلوری) وزیر بود و بدیهی است که در چنین سرزمینی حملهٔ به کشیشها کار آسانی نبود ! نگارندهٔ (نامه های ایرانی) نسبت باین طبقه خیلی آزادانه اظهار عقیده میکند : مخصوصاً از تعدیات کشیشها و ازدیاد خارق العادهٔ دیرها و رهبانخانه ها و مناقشات مذهبی و اجحافات عیسویان بر سایر ملل چیزهائی میگوید که طبعاً موافق میل یك کاردینال نمیتوانست باشد . و همچنین از بدی اوضاع سیاسی و اداری

تنقیداتی میکند که یك وزیر مستبدی اجازهٔ نشر آنهارا نمیتوانست بدهد . معلوم است که با این ترتیب ، کاردینال دو فلوری – که هم کشیش بود هم وزیر – ار چنین کتابی ممکن نبود دلخوشي داشته باشد ! گذشته از همهٔ اینها مونتسکیو بعنوان شوخی ولطیفه گوئی بقدری از معایب ملت خود بدگوئی میکند که میترسید مورد حملهٔ عوام نیز واقع بشود ، این کتاب فی الواقع آئینهٔ اخلاق وعادات ملت فرانسه است . علاقهٔ بافتخار ، تملق ومداهنه درمقابل قدرت ، بی اعتنائی به تجارت وقضاوت ، مناقشات ادبی بیفائده ، تحریر قبل از تفکر ، عقیده بخرافات ، و این قبیل خصائص فرانسویان را مونتسکیو – بعنوان عادات ایرانیان ، یا نقل از قول اوزبك و ریکا – با استادی عجیبی مجسم میکند – و عجبتر اینکه طرز تالیف کتاب خود تنقید اخلاق فرانسوی است : چه ، مونتسکیو میفهماند که همانطوریکه او مسائل جدی را درلفافهٔ شوخی میگوید ، ملت فرانسه هم کلیهٔ مطالب جدی را بطور شوخی و با نهایت بی اعتنائی تلقی میکند !

بالاخره اشکال غریب دیگری برای مونتسکیو در نتیجهٔ شهرت کتاب پیش آمده بود که مؤلف را بیش از پیش باحتیاط وا میداشت . زیرا بطوریکه خود او نقل میکند کتاب فروشها رفته گریبان هر نگارندهٔ را گرفته و التماس میکردند که برای آنها « نامه های ایرانی » بنویسد . در نتیجهٔ این قبیل تقلبات چند فقره مکتوب جعلی در چاپهای متعدد « لتر پرسان » پیدا شد که برای بیچاره مونتسکیو بیشتر باعث زحمت و اندیشه بود زیرا که نویسندگان این مکاتیب جعلی – چون مهارت مونتسکیو را نداشتند – حملات مستقیمی به بعضی اشخاص کرده بودند که پرواضح بود ومونتسکیو میترسید که همان نامه های ساختگی بیشتر اسباب دردسر بشوند .

جریان وقایع به ثبوت رسانید که مونتسکیو حق داشت بترسد .

مونتسکیو و آکادمی فرانسه

در سنهٔ ۱۷۲۵ ، پس از فوت (مسیو دوساسی) عضو آکادمی فرانسه ، مونتسکیو در نتیجهٔ فشار دوستان خود ــ داوطلب اشغال صندلی فقید مزبور شد . کاردینال دوفلوری سابق الذکر صدراعظم لوی پانزدهم به آکادمی نوشت : « اعلیحضرت به نویسندهٔ نامه های ایرانی بهیچوجه اجازهٔ ورود به آکادمی را نخواهند داد . گرچه اعلیحضرت شخصاً کتاب مزبور را مطالعه نفرموده اند ، ولی اشخاصی که طرف اطمینان ذات همایونی هستند زهر و خطر این کتاب را بخاکپای همایونی عرض کرده اند ! »

مونتسکیو احساس کرد که بعبث اندیشه ناك نبوده و حق داشت که از شیرین کاریهای درباریان و غرض ورزان بترسد . این بود که بر خلاف عقیدهٔ خود ، شخصاً رفته کاردینال دوفلوری را محرمانه ملاقات کرد و گفت : « قضاوت در مندرجات یك کتاب باید در نتیجهٔ قرائت آن بعمل آید نه بصرف افترا و بهتان » و از کاردینال جداً تقاضا کرد که کتاب را از اول تا آخر بخواند . صدر اعظم همان کاری را که میبایست قبلا کرده باشد در اینموقع انجام داد یعنی که لتر پرسان را بدقت مطالعه کرده فهمید که تمام این شهرتها از روی غرض رانی بوده است و بالاخره در سنهٔ ۱۷۲۸ ،پس از سه چهار سال کشمکش ، مونتسکیو وارد مجلس آکادمی گردید . این قضیه مطابق اسناد رسمی بشکل مزبور نقل میشود ، ولی گویا حقیقت مسئله غیر از اینها باشد و قبول عضویت مونتسکیو علل دیگری داشته است که نگارندگان غیر رسمی حکایت میکنند . وولتر در کتاب « عصر لوی چهاردهم » مینویسد که مونتسکیو درظرف چند روز نسخهٔ جدیدی از تألیف خود تهیه کرده هرجا که نکات زننده و مخالف عقیده و سلیقهٔ یك کاردینال پیدا میشد حذف نمود و این نسخهٔ تصحیح شده را بعجله بطبع رسانده برای مطلعه تقدیم کاردینال نمود . ولی از

قرار معلوم این ادعای ولتر مقرون بصحت نیست زیرا که از این چاپ مخصوص (لترپرسان) بهیچوجه نمونهٔ پیدا نشده است . ولی گویا علت حقیقی تغییر تصمیم کاردینال این باشد که مونتسکیو درضمن همان ملاقات محرمانهٔ سه وزیر فوق الذکر با لهجهٔ تهدید آمیزی اخطار نموده بود که پس ازاین تهمت وهتك احترامی که نسبت به وی شده از مملکت فرانسه قطع علاقه کرده بخارجه خواهد رفت و بیگانگان او را با آغوش باز پذیرائی خواهند کرد ومکافات وجائزهٔ را که از دولت متبوعهٔ خود متوقع بود دیگران باو خواهند داد و بالمال دولت و ملت فرانسه در انظار ملل دنیاخوار وخفیف خواهند شد. (مارشال دستره) رئیس آکادمی فرانسه نیز در این موضوع با مونتسکیو خیلی مساعدت کرد و بالاخره بطوریکه در فوق گفتیم این فیلسوف شهیر ونگارندهٔ بی نظیر حقاً بعضویت آکادمی نائل گردید

مونتسکیو تألیفات مهم دیگری ازقبیل (جوهر قوانین) وغیره دارد که چون از موضوع این مقاله خارج است درآنها بحث نمیکنیم و تراجم احوال مونتسکیو و ترجمهٔ چند فقره از « نامه های ایرانی » را بشماره های آینده محول میداریم .

اعتصام زاده



چیچرین ٠ کمیسر خارجهٔ دولت شوروی روسیه



عروس بی زیور

ازامیر خسرو دهلوی

آقای آقا میرزا محمود فرخ که یکی از شعرای معاصر خراسان هستند وسمت نمایندگی مجلهٔ آینده را نیز درمشهددارند قطعهٔ ذیل‌را برای‌ما فرستاده اند . ضمناً مینویسند : « اگرچه مفاد قطعه یامقصود مجله ـ که کدام مؤثر تراست ـ تناسب تام ندارد ولی چون با اصل موضوع ـ شعر و موسیقی ـ مناسبت تمام دارد برای درج درمجله عیناً نقل مینمایم . »

ما نیز با اظهار تشکر بدرج آن مبادرت کرده وضمناً باطلاع خوانندگان محترم میرسانیم که قطعات نظم یانثر از آثار شعرا و ادبای گذشته آنچه بنظرشان مفید و زیبا میرسد برای درج در مجله ارسال دارند . ما با قید اسم انتخاب کنندگان درج خواهیم نمود ـ بشرط آنکه قطعهٔ منتخبه قبلا در اداره نشر نشده و زیاد هم مشهور نباشد .

مطربی میگفت با « خسرو » که ای گنج سخن
علم موسیقی زعلم شعر نیکوتر بود
زانکه آن علمی است کز دقت نیاید در قلم
لیك این علمی است کاندر کاغذ و دفتر بود
پاسخش دادم که من در هر دو معنی کاملم
هردو را سنجیده بر وزنی که آن درخور بود
نظم را کردم سه دفتر ور بتحریر آمدی
علم موسیقی سه دفتر بودی ار باور بود
فرق گویم من میان هر دو معقول و درست
تا دهد انصاف آن کز هر دو دانشور بود

نظم را علمی تصور کن بنفس خود تمام
گونه محتاج اصول و صوت خنیا گر بود
ور کند مطرب بسی هان هان و هون هون درسرود
چون سخن نبود همه بی معنی و ابتر بود
نای زن را بین که صوتی دارد و گفتار نی
لاجرم درقول محتاج کسی دیگر بود
پس دراین معنی ضرورت صاحب صوت و سماع
از برای شعر محتاج سخن پرور بود

نظم را حاصل عروسی دان و نغمه زیورش
نیست عیبی گر عروس خوب بی‌زیور بود !

سبب چیست ؟

از ادیب نیشابوری

نمیدانم که اندُه یا طرب چیست　　گناه گیتی و آب عنب چیست ؟
فرود توده غبرا چه دارد　　فراز گنبد نه توقبب چیست ؟
اگر برهان پیدا اشعر یراست　　مزاج اعتزالیرا سبب چیست ؟
اگر صوفی خدا را یك شناسد　　وصول و خلسه و جذب و طلب چیست ؟
اگر هرسو کنی رو روسوی اوست　　نهاد کعبه‌را فرض ادب چیست ؟
اگر بیمار خودرا خود طبیب است　　شمار ادورازو این تاب وتب چیست ؟
اگر داند که جز کویش ندانی　　دلش برما نمیسوزد سبب چیست ؟
گر ازحسن ازل این جلوه‌ها خاست　　گناه لعبتان نوش لب چیست ؟
دگرها نیز گفتند این سخن‌ها　　نه تنها من همیگویم غضب چیست ؟
چه خوش فرمود هر کس بود و فرمود　　ازین به برتن برهان سلب چیست ؟
شمال از جانب بغداد خیزد　　گناه مردم شط العرب چیست ؟
ادیبا با چنین خوئی که اوراست　　عجب نبود که خونریزد عجب چیست ؟

تجارت خارجی

بقلم آقای پور رضا

پیش از آنکه هوم(۱) و آدم سمیث(۲) پا بدایرهٔ وجود گذارند مردم فایدهٔ تجارت خارجی را همه در این میدیدند که طلای زیاد وارد مملکت شود . اولیاء امور ممالك هم تمام سعی خود را در مورد جمع آوری طلا بکار برده از خروج آن جلو گیری میکردند و توسعهٔ تجارت خارجی وازدیاد مقدار طلای داخله را اسباب شوکت وبسط قدرت خود می پنداشتند . صاحبان این عقیده مشهور به مرکانتالیست(۳) هستند .

آدم سمیت مسائل اقتصادی را تحت قواعد علمی در آورد . امروز تجارت خارجی در دفتر اقتصاد ملل فصل مخصوصی دارد وعلماء نسبت باین مسئله تحقیقات مفصلی کرده اند . اما هروقت درجرائد ایران مقاله ای دراین باب بنظر میرسد سهل وساده : شش منهای چهار مساوی دو ــ دوواحد طلا از مملکت خارج شده یادوواحد طلا وارد مملکت شده . زحمات جان ستورات میل(٤) و باستبل(٥) و علماء معاصر بهدر باز همان طرز حساب قدیم است . باین مناسبت لازم است چند سطری راجع باصول کلی تجارت خارجی یك مملکت بنظر قارئین محترم برسانیم .

طلا یك جنسی است مانند صدها مال التجاره دیگر و بواسطهٔ امتیازات مخصوص آن :

۱ ــ واسطهٔ داد و ستد بین اجناس دیگر شده .

۲ ــ وسیلهٔ پرداخت طلب و بدهٔ گشته .

و بنا به تحقیقات علماء این دو کار از هم جدا است .

---

(۱) Hume
(۲) Adam Smith
(۳) Merkantalist
(٤) John Stuart Mill
(٥) Bastable

طلا مابه الاحتیاج است در یك مملکت :

۱ - یا برای امور اقتصادی .

۲ - یا برای زیور و زینت و صنایع نفیسه .

صنایع نفیسه را بکنار گذارده و اهمیت طلا را درامور اقتصادی مورد مطالعه قرار میدهیم .

امروزه پول ممالك بزرگ و کوچك باستثنای عدهٔ کمی بروی اساس طلا قرار گرفته . اگر چه بعد از جنگ سکهٔ طلا بندرت بنظر میرسد ولی در مقابل اسکناسهائی که رائج است درآن ممالك که پولشان ثابت است باندازهٔ کافی طلا موجود است . اینجاست که طلا بدرد میخورد زیرا که :

۱ - وجود طلا در مقابل اسکناس ، پول را در مقابل قیمت اجناس ثابت نگه میدارد .

۲ - درمبادلات بین‌المللی ازتنزل پول مملکت جلوگیری میکند .

مسئلهٔ تناسب قیمت اجناس با مقدار پول و طلای مملکت درعلم اقتصاد اهمیت مخصوص دارد . تئوری کمیت(۱) ریکاردو(۲) راجع به پول و تحقیقات آخری علماء اقتصاد را همهٔ آنها که با این علم سر و کار دارند میدانند . از روی این قاعده باید قبول کرد که :

اولا وجود طلای زیاد دریك مملکت لازم نیست بلکه مضراست :

۱ - زیرا که سبب تنزل خود آن میشود وقیمتهارا ترقی میدهد و درنتیجه امتعه مملکت را درخارجه گران میسازد و کسی آنهارا نمیخرد و به این ترتیب به صادرات لطمه میخورد

۲ - چون که طلای زیادی درمملکت سبب کندی سیرو گردش ودست بدست شدن پول میشود .

---

(۱) Quantitätstheorie

(۲) Ricardo

ثانیاً طلای زیاد از اندازه دریك مملکت نمی ماند :

زیرا که چون قیمتها در داخله بالا رفت وصادرات کم شد در مقابل مازاد واردات طلا بخارج میرود وباید برود .

چون ازقیمت اجناس وقیمت پول چیزی گفتیم باید بسیاست بانکهای مرکزی وترقی وتنزل میزان ربح که مقام بزرگی دراین کار دارد اشاره کنیم وچون مطلب دراز میشود ناچار باید ازشرح این موضوع وسیاستی که بعضی اوقات دول درعدم تثبیت پول خود بکار میبرند وفایدهٔ که برخی اوقات میتوان ازاین راه برد صرف نظر کنیم وبگذریم

بنا به آنچه گفتیم طلا یکی ازهزار جنس مال التجاره است که یکقسم مورد استفاده است . گندم وشکر وآهن وطلا هر کدام خاصیتی دارند ازهر کدام یکقسم استفاده میشود وهمین قسم که زیادی گندم وشکر بخودی خود دریك مملکتی دلیل ثروت ملت نیست زیادی طلای خارج از اندازه هم نشانه ناز و نعمت یك ملت نمی باشد . چیزهای دیگری هست که ثروت یك ملت را نشان میدهد . باید دید یك ملت چقدر کار خانه و مؤسسات وغیره دارد . باید دید یك ملت (افراد یك ملت) چقدر عایدی (عایدی خلص[1]) دارد . باید دید یك ملت چقدر پس انداز میکند چه مقدار از دخل خود صرف اسباب و مؤسسات تولیدی (تولید ثروت) وخرج ترمیم آنها میکند .

❀

میزان تجارت خــارجی

تجارت خارجی یك مملکت عبارت است ازمقدار جنسی که بخارجه فروخته میشود ومقداری که از خارجه خرید میشود . اینهارا صادرات و واردات میگویند . یك اشتباهی که مکرر در جرائد ایران دیده میشود این است که نویسندگان مقالات اقتصادی میزان واردات

(۱) Realeinkommen

و صادرات[1] را مأخذ قرار داده میگویند فلان مقدار واردات ملت از صادرات آن زیادتر است و درمقابل طلا بخارج میرود . اما باید دانست که بجای میزان واردات و صادرات میزان داد و ستد[2] یك مملکت‌را مورد بحث و مطالعه قرار میدهند می بینند یك مملکت در عرض سال چقدر بخارج داده و چقدر از خارج گرفته است . واردات و صادرات قسمت عمدهٔ این میزان داد و ستد است ولی باین دو قلم باین ترتیب اقلام دیگری اضافه میشود :

بر واردات

۱ ـ آنچه را که بابت قروض خود ملت و دولت برسم اصل و فرع بخارجه میپردازد .

۲ ـ کرایهٔ که برای کشتیها و وسائل نقلیه دیگر از کیسهٔ مملکت خارج و عاید خارجه میشود .

۳ ـ سهمیه‌ای که از تأسیسات تجارتی خارجه در مملکت عاید خارجه میشود و بخارجه میرود .

۴ ـ پولی که مملکت برای مسافرین خود که بخارجه میروند و افراد خود که در خارجه اقامت دارند بخارجه میفرستند و غیره .

بر صـادرات

۱ ـ اصل و فرع استهلاکی قروض خارجه به مملکت .

۲ ـ کرایه‌ای که خارجه به کشتیهای مملکت میپردازد .

۳ ـ عایدات مملکت از مؤسسات تجارتی واقتصادی افراد ملت در خارجه . بشرطی که عایدات نصیب مملکت بشود .

۴ ـ پولیکه مسافرین خارجی از خارج میاورند و در مملکت صرف میکنند یا پولیکه اهـالی مملکت که در خارج هستند برای اقوام

(۱) Handelsbilanz

(۲) Zahlungsbilanz

خود که هنوز درمملکت هستند میفرستند وبهمچنین پولی که باسم خیرات و مبرات وارد مملکت میشود و غیره .

برای اینکه مطلب روشن شود بد نیست در اینجا اشاره کنیم که قبل از جنگ که امور اقتصادی انگلیس و آلمان ضرب المثل بود میزان تجارت هر دو آنهابرعلیه آنها بودیعنی وارداتشان ازصادراتشان زیادتر بودولی میزان داد وستد آنها برله آنها و برعکس میزان واردات وصادرات بود

✡

نظریهٔ دیگری که مورد انتقاد واقع میشود این است که خیلی ها فکر میکنند هرقدر ممکن است واردات را باید کم کرد در صورتی که این یك خبط فاحشی است . هرقدر تمدن یك ملت زیاد شود دامنهٔ احتیاجات آن توسعه پیدا میکند و مجبور است زیادتر جنس بمصرف رساند . همین قسم که هر کدام از قطعات مملکت یك چیز یا چند چیز را ارزانتر و بهتر از قطعات دیگر تهیه میکنند ممالك مختلف هم هر کدام یك یا چند چیز ارزانتر و بهتر از دیگران تهیه میکنند آنهارا بدیگران میدهند و آنچه را که خود ندارند یا تهیه آنها در خود مملکت بیشتر وقت بمصرف میرساند یا از جهت دیگر گرانتر میشود یا بخوبی مال خارجه نمیشود ازخارجه میخرند . علت العلل تجارت‌خارجی (تجارت بین المللی) همین است و فایده این تجارت عاید هر طرف میشود . هرقدر از واردات خود کمتر کنید مردم‌را بقهقرا برمیگردانید این کارا کل از قفا است . باید سعی کرد جنس زیادتر و ارزانتر در مملکت تهیه شود وببازارهای خارجه برود تاوسعت معاش برای ملت پیدا شود و ما یحتاج خودرا بخرد . نباید فراموش کرد که : یك مملکت فقط برای این‌جنس بخارج میفرستد که بتواند احتیاجات خودرا بخرد .

✡

حالا که مختصری از اصول علمی صحبت کردیم خوب است

قدری هم متوجه مسائل اقتصادی مابه‌البحث ایران خودمان بشویم

اولا – من نمی‌فهمم درمملکتی که پول ر انج آن دوقران نقره است چرا میگویند واردات اینقدر ازصادرات زیادتراست. ودرمقابل فلان مقدار طلا از مملکت خارج شده . چرا اقلا نمیگویند نقره ؟ این طلا که خارج میشود در کدام گنج است که ما نمی‌بینیم ؟

ثانیاً : عدهٔ ازتجار مقداری از وارداترا سیاهه کرده میخواهند باسم اشیاء تجملی از ورود آنها مانع شوند . یکنفر از طرفداران چهارپایان فکر کرده که اتومبیل جزو اشیاء تجملی است و باید از درازی گوش وعزت نفس وسابقه خدمت الاغ خجالت کشید و باکارخانه فورد طرف شد و از ورود اتومبیل جلوگیری کرد . در این باب دو نکته را بایست درنظر گرفت :

اولا – درنزدعلماء اقتصاد مسلم است که تفکیك بین اشیاء تجملی و ضروری بشدت مشکل است

ثانیاً – از این اشیائی که سیاهه کرده اند آنچه را که مورد استعمال واسباب تفریح طبقه پولدار هست رسمش اینست که یك طرزی برآنها مالیات ببندند . وآنچه که مورد استعمال دیگران است باید بحال خود گذاشت .

زمانه و تمدن امروزی که مشهور به تمدن سرمایه داری است یکمقدار خوبی و بدی بهم آورده و بر سر مردم پاشیده . هرقدر امور اقتصادی شرق به تقلید اقتصاد اروپا و امریکا بهتر شود و فقر وفلاکت امروزی ایران کم شود بهمان اندازه خواهی‌نخواهی اسباب راحت اروپا که اسمش را امروز تجمل میگذارند در بین ما زیاد خواهد شد . صابون و دستمال جزء ضروریات خواهد شد لباس مردم کوتاه وبا ممالك دیگر یکسان میشود و آنچه که دیگران دارند در دامنهٔ کوه دماوند و ساحل عمان معمول میگردد . آنها که به تحقیقات علمی وقر میگذارند

خوب است دراین باب به تألیفات بی‌نظیر زمبارت[1] رجوع کنند . نمیشود برای ترقی اقتصادی ایران نقلا کرد و درهمانحال مانع این چیزهاشد . علماء اقتصاد اروپا اینطور عقیده دارند بایددید علماء اقتصاد ایرانی تا چه اندازه باین افکار قدر و قیمت میگذارند .

همین قسم که علوم طب و شیمی در اروپا ترقی کرده و دیگر مفت و مسلم نمیشود طبیب و شیمی دان شد علوم دیگر مثل اقتصاد و حقوق و غیره همه مقام بلندی دارند و بدون درس خواندن و زحمت کشیدن نمیتوان درآنها دخالت کرد . مکرر شنیده اید که اطباء خودرو چطور مردم بیگناه را میکشند و قربان بی‌علمی خود میکنند لکن باور نمیکنید که دخلت اشخاص جاهل و آنها که تخصص ندارند چطورامور اقتصادی یك مملکت را از بد بدتر میکنند و بجای سود زیان میرسانند حقیقت تلخ است ولی بدبختانه باید گفت که وارد کردن ایران درشاه‌راه اقتصاد ازعهده اشخاص خودمانی خارج است باید ازباقیمانده هستی مردم دست برداشت . باید از بازی دادن مردم بیچاره پرهیز کرد . باید از نوشتن این مقالات ضد اتومبیل احتراز کرد . باید نوشتن سیاههٔ اشیاء تجملی‌را به اشخاص سررشته دار رجوع کرد . باید از این طرز قانونی که دردورهٔ پنجم میخواستند راجع به مالیات برعایدات وضع کنند حذر کرد . محال است انسان درهمه‌کار سررشته داشته باشد و بدون درس وتعلیم قادر به اصلاح کاری باشد .

اگر راست میگوئید و میل دارید امور اقتصادی ملت بهترشود بجای این میسیونهای بیجا که به اروپا میفرستید چند نفر از علماء اقتصاد و فلاحت و تجارت وغیره را که در کار خود تخصص دارند از آن طراز که مقام علمیشان محرز است وطرف مشورت دول و مراکز بزرك اقتصادی خود میشوند اشخاصی مثل بن[2] واربو[3] پرفسرهای آلمانی یا

(۱) Weruer Simbart

(۲) بن Bonn معلم اقتصاد در مدرسه عالی تجارت برلین

(۳) اربو Areboe معلم مدرسهٔ عالی فلاحت برلین هردو از سر آمد علمای معاصر هستند

دانایان مملکت دیگر یک طرز دعوت کنید و وسائلی فراهم بیاورید شاید به ایران بیایند دراوضاع اقتصادی ایران تحقیقات علمی کنند آنوقت این تحقیقات را زمینه پلتیک تجارتی و مسائل اقتصادی مملکت قراردهید راه کار اینست وگرنه سرخود نقشه کشیدن و ازروی فکر تربیت نشده شخصی باجان ومال مردم بازی کردن اغلب منجر به خبط وخطا وضرر و فلاکت میشود .

باید جنس زیاد دز مملکت بار آورد و تهیه کرد !

باید جنس زیاد و ارزان به بازارهای خارجه فرستاد .

باید قبول کرد که ماشین و تکنیك امروزی میتوانند اقتصاد یك مملکت را ترقی دهد و کار دستی و چرخه قابل رو برو شدن با ماشین نیست !

و نیز (ایتالیا) نهم سپتامبر ۱۹۲۶
محمود پور رضا نماینده اسبق مجلس

✿✿✿

آینده مقاله فوق‌را آقای پور رضا ازاروپا فرستاده اند . مانظریات خودرا درموضوع بحران اقتصادی کنونی‌ایران و رویه ای که بعقیده ما باید برای چاره‌جوئی‌اتخاذشود درشماره آتیه خواهیم نگاشت . نگارنده محترم ترجمه اصطلاحات‌اقتصادی‌را درپای صفحه‌ها بزبان آلمانی نوشته‌اند . برای اینکه آقایانی که بزبانهای فرانسه وانگلیسی آشنا هستند تصور نکنند که اشتباه املائی کرده اند این‌نکته یاد‌آوری شد ــ چونکه بعضی از آن اصطلاحات در زبانهای مذکور مشتق از یك کلمه و بهم شبیه است

تقریظها و انتقادها

جنك روس و ژاپون

در پشت جلد شمارهٔ قبل بنشر کتابی که در چگونگی جنك روس و ژاپون که درسال ۱۹۰۴ مسیحی رخ داده است اشارهٔ مختصری شد . کتاب مذکور در ۱۶۵ صفحه درمطبعهٔ تمدن بطبع رسیده‌است . چون ما اطلاعات و معلومات نظامی نداریم در موضوع کتاب و دلائلی که مؤلف محترم در علت پیشرفت یا شکست یکی از قوای طرفین اقامه کرده اند بحثی نمیکنیم ولی چون سبك تدوین کتاب مخصوصاً کتاب تاریخ وطریقهٔ ورود بمطلب اهمیت خاصی درنفس موضوع دارد میتوانیم بگوئیم که کتاب مزبور ازلحاظ اسلوب تاریخ‌نویسی بسیار منظم ومرغوب تألیف شده و مشتمل بریك مقدمه و شانزده فصل و یك خاتمه میباشد . مؤلف محترم در مقدمهٔ کتاب مینویسند :

« مطالعهٔ جنك روس و ژاپون برای ما ایرانیها شایان اهمیت فوق العاده است چه ما باید از این ملت غیور آسیائی که بواسطهٔ تعصب ملی و وطن پرستی خود توانست در قلیل مدتی قدمهای سریعی در شاهراه ترقی و تعالی بر دارد و یکی از بزرگترین دول دنیا یعنی روسیه را در میدان مبارزه مغلوب ساخته و به آمال و آرزوهای ملی نائل آید سرمشق گرفته و در ترقی و تعالی وطن خود مجاهدت و فداکاری نمائیم »

در تدریس تاریخ همیشه بوقایع بزرك که اشاره میشود علل و معلولهای آن وقایع نیز بیان میگردد . درتألیف کتاب تاریخ علل ذکر میشود ولی ذکر معلول شرط نیست و ملازم آن تألیف نمیباشد زیرا نتایج یك جنك و یك واقعه خود موضوعی جداگانه است . بهمین جهت کتاب « تاریخ نظامی جنك روس و ژاپون » طور دیگر معلول این جنك را بیان میکند و نتیجه را در خاتمه اینطور ذکر مینماید :

« بالاخره جنك روس و ژاپون مدلل ساخت که در جنك رشادت محض باعث موفقیت نمیشود و فاتح آن طرفی خواهد بود که در فنون حربیه ماهرتر باشد و ماهر کسی را گویند که در حرفهٔ خود نه فقط قسمتهای عامی را خوب بداند بلکه با قسمتهای علمی آن نیز کاملا آشنا باشد . مدرسه فقط راه و طریقهٔ کسب علم و دانش را نشان میدهد ولی تکمیل مراتب علمی منوط به مجاهدت بعد انسانست و بعلاه چون وسایل فنی روز بروز در ترقی و تکامل است لهذا بنسبت ترقی وسایل در فنون حربیه هم تغییرات حاصل میشود باینواسطه نبایستی فقط بتحصیلات مکتسبه در مدرسه قناعت نمود بلکه باید تمام عمر را مشغول تحصیل و تکمیل معلومات خود بود . »

ه . ع

داستان شهرناز

بقلم آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی

در ۲۵۸ صفحه داستانیست اخلاقی ، ادبی ومصور . یك نسخهٔ از آن بادارهٔ مجلهٔ آینده رسیده است . نویسندهٔ محترم درضمن بیان سرگذشت ، مفاسد اخلاقی جامعه وطرز زناشوئی ایرانیان‌را مورد انتقاد قرار داده‌اند . اینك خلاصه حکایت برای اطلاع خوانندگان محترم درج میشود .

شهرناز دختریست چهارده ساله ازخانوادهٔ نجیب‌ودولتمند ولی‌متکبر و خودپسند والدینش بدون اطلاع برای او نامزدی انتخاب مینمایند موسوم بهوشنك. داماد نیز بنوبه خود از این ازدواج بیخبر فقط پدر و مادرش از جانب خود اقدام باین امر نموده اند

شب عروسی میرسد عروس از همه جا بیخبر را در صغر سن تزیین نموده بحجله میبرند داماد چون نسبت بعروس از خانواده پست تر میباشد در عقد نامه قید شده که بخانه عروس برود . داماد و عروس که البته یکدیگر را ندیده و نشناخته بودند مقابل میشوند . شهرناز دفعة فریاد کشیده غش میکند . هوشنك گمان میکند عروس او را نمیخواهد رنجیده خاطر میشود ، ولی بعد کم کم بواسطه میانجی ها کار باصلاح منجر میگردد . ولی از یکطرف چون علاقـه قلبی از روز اول بین طرفین موجود نبود و از طرف دیگر هوشنك مورد ملامت رفقا واقع شده که چرا ننك بخانه عروس رفتن را متحمل شده است ، برای خلاصی از شماتت دوستان بسرحـد مسافرت می نمایـد در آنجا بوسیله یکی از دوستان با کد خدای محل آشنا شده پس از رفت و آمد بسیار دختر او را بحباله نکاح در آورده بیکی از دهات ییلاق خود میرود و شهرناز را طلاق میگوید . شهرناز درخانه پدر زندگی اولی‌را ازسر میگیرد بدون اینکه هیچ یادی از شوهر قدیمی نموده و یا بخیال همسر جدیدی باشد پس از مدتی پدرش فوت میکند از این روز بتدریج وضع زندگانی خانواده رو باختلال میگذارد . در اینموقع شوهر جدیدی برای او پیدا

میشود اماچون‌شوهر تازه قمارِ باز بود هستی دختررا فنا مینماید دراینوقت پیر مرد فرتوتی پا در میانی نموده با شوهر دختر رقابت مینماید بحدیکه نمامی او مؤثر شده منجر بجدائی ابدی طرفین میشود . مادر شهرناز نیز از دنیا میرود پیر سالخورده طماع با تملق و مداهنه شهرناز را خواستگاری مینماید ولی در اول موفق نمیشود بعـد قباله ساختگی ترتیب داده جبراً او را حاضر میکند و بازمانده دارائی موروثی آن بدبخت را هم تمام کرده او را بیکبارگی بیچاره و مضطر مینماید

م - ن



مستر کولیج رئیس جمهوری آمریکا

نثر و نظم ادبی

بقلم آقای رشید یاسمی

شبی در جنگل

آفتاب زرین پس از آنکه ما را در قعر دره‌ها وداع گفت ، مدتی قلل جبال مازندران را مشتعل داشت و درختان تنومند پیچیده جنگل را بزیور ناپایدار خود مزین ساخت . بعـداز انکه در هر قطره آبی که از شاخسار فرو میچکید یکبار خود نمائی کرد و در سطح هر برگ شادابی یکدفعه منعکس شد ، با بی میلی تمام و رخساره زرد کوهسار جنگل پوش را بدرود گفت .

گوئی تاریکی در اقصای جنگل پنهان ومتواری بوده و در این موقع از مکمن خود بیرون‌میامد . نخست سطح زمین سپس تنه درختان وبالاخره قله اشجار در این دریای ظلمت که علی‌الاتصال در حال مد و جوشش بوده غرق شد .

درختانی که قامت بلند وبرگهای خندان وفواصل دلفریب خویش را هنگام روز در برابر ما نمایش میدادند ، در این تاریکی بدیوهای مهیب وهیکل های عجیب تبدیل یافتند .

مرغهائی که با منقار توانای خود تنه درختان را بصدا میاوردند ، تا روشنائی روز ما را بتماشای مناظر مشغول داشت ، چندان توجه را جلب نمی کردند ؛ اما اکنون که قوت باصره تعطیل کرده وسامعه بر احساس خود افزوده ، هر صدای خفیفی در دل تاثیر میبخشد ، خاصه ضربات متناوب

مرغ دارکوب که گوئی جانشین هیزم شکنان مازندرانی است و در دل شب کار آنان را تعقیب میکند ! انعکاس هر ضربتی در آرامش جنگل تا چند ثانیه محسوس بود وپیچیدن آن ابعاد و اعماق جنگل را نشان میداد .

دور افتادگی و پریشان خیالی ما واوهامی که از تصور ببر وسایر درندگان مستولی میشد از یکطرف ، عظمت و ابهت جنگل که سقفی مظلم وبلند وحصارهائی منیع و مستحکم بر بالای سر وچهار جانب ما ترتیب داده بود از طرف دیگر ، اضطراب واحساس فوق العاده ایجاد کرده بود که هیچ چاره‌ای جز روشنائی روز برایش تصور نمیکردیم . غافل از انکه در همین اوقات ماه طالع میشود وروزی کم‌رنگتر وشاعرانه‌تر وزیباتر ازروز خورشید بر جنگل خواهد گسترد !

ناگاه چهرهٔ خندان آن نیر شبگرد از حاشیه کوه و جنگل برقی زد و در میان درختان چراغانی کرد که حیرت بخش‌تر از ید بیضا و دیگر معجزات وساحرهای قدیم بود .

شب دهشتناك را بسحرگاهی شور انگیز و شعر آمیز مبدل ساخت . بی اختیار گفتم :

خرم آن ساعتی که طلعت ماه
بدرخشد ز حجله خانهٔ کوه
و ان پراکنده نور او ناگاه
رخنه سازد بجنگل انبوه !

چون پراکنده سیم نور قمر
شود از برگ برزمین غربال
راست گوئی که زیر شاخ شجر
جو شد ازخاك قطره‌های زلال

چشمه را جادوئی بیفزاید
چون بتابد برو شعاع سفید
آتشی بر رخش پدید آید
که بود دود او زسایه بید

ناله او که در سیاهی شب
بود چون وای وای رنجوران
شود از نور مه چو بانك طرب
کاید از بزمگاد مخموران

ناگهان مرغکی کشد فریاد
چون هراسیده کودکی درخواب
و ان نوا های مادرانه باد
آرد اورا دوباره در سرخواب

جنگل تار و پرتو مهتاب　　ظلمات است و چشمهٔ حیوان
باد اگرچون خضر نجوید آب　　از چه درظلمت‌است سرگردان

سبزه از نقش سایه و روشن　　کارگاه حریر را ماند
که برو ماهروئی از دامن　　هر زمان سیم و زر برافشاند

گر بر آن سیم‌وزرگذاری پای　　زیر پای تو پی سپر نشوند
پیش پای تو برجهند از جای　　وز سر پای دورتر نشوند

خلوتی کاندر ان عروس خیال　　بیمحابا بر آید از چادر
همچو مرغی بگسترد پرو بال　　هوسش بال و اشتیاقش پر

گاه بر شاخسار جای کند　　گاه در زیر تودهٔ خاشاک
گه سوی قرص ماه رای کند　　در فروغ مه ازنشیمن خاک

گه زارواح زشت‌و شکل‌مهیب　　ظلمت بیشه را کند مسکون
گاه تنهائیش ز بیم ونهیب　　خیره سازد چو مردم مجنون

یاد ایام رفته باز آید　　نیک‌وبد هرچه هست پیش نظر
گر بهمصحبتی نیاز آید　　صد هزار آشنا بر آرد سر

آشنایان بیمناك خجول　　کز صدای طبور بگریزند
دور گردند چون فرشته‌و غول　　با سیاهی شب در آمیزند

چون فضاگشت‌ساکت‌و ساکن　　ده ده و صد صد آشکار شوند
برگی از شاخ اگر فتد لکن　　جمله آماده فرار شوند

جای تاریك و روشنائی کم　　باد نالان و آب غوغائی
ذوق مستی دهندو لذت غم　　فکر تجرید و میل تنهائی !

رشید یاسمی

طهران یا تهران ؟

بقلم آقای سعید نفیسی

هفتهٔ گذشته در محفلی از فضلای نامی طهران سخنی از املای اسم پایتخت امروز ایران پیش آمد و این بحث درگرفت که طهران را با طاء باید نوشت یا به تاء ؟ ازچند سال پیش ، بلکه ازابتدای حکومت شوروی در ایران ، ایران دوستی در ادبیات و زبان هم راهی یافته است وجمعی عقیده یافته اند که در املای زبان پارسی باید وطن پرستی را روا داشت و مخرج های تازی را که با زبان ما ولهجهٔ ما کاری ندارد بدور انداخت . البته باید در آسانی خط و زبان کوشید و نخستین قدم ازاین آسان گرداندن نوشتن همان چیزی است که بزبان می آید ؛ درصورتیکه ما در لهجهٔ خود فرقی بین طاء و تاء نمیگذاریم نگاهداشتن این هردو چه ضرور است ؟ اما تا این کار هنوز صورت نگرفته است بحث دراین که طهران صحیح است یا تهران بخواندن و نوشتن میارزد . درمحفل ما آنشب بحث بطول انجامید ، هر کس بذوق خود چیزی گفت ، عاقبت مو کول بحکم کتاب کردیم ، این بحث را بمن گذاشتند .

اینست آنچه درین باب تصفح و تتبع کرده ام :

دو مقاله در روزنامهٔ کاوه در باب تاریخ طهران دو مقالهٔ دقیق در سال دوم از دورهٔ جدید روزنامهٔ کاوه منطبع برلن انتشار یافته است : اولی مقاله ای است بی امضا درشمارهٔ دوم (ص ۸ – ۱۱) ، دومی انتقادات و الحاقاتی است بر مقالهٔ اولی از قلم استاد من آقای میرزا محمد خان قزوینی در شمارهٔ چهارم (ص ۱۴ – ۱۵) که مثل دیگر رشحات قلم او از تتبع و دقت تام تراویده است .

اساس اطلاعات من همان منابعی است که نویسندگان آن دومقاله بدان رجوع کرده اند ، زیرا که درین موارد جعل مأخذ ناپسندیده‌تر از هر مورد دیگر است ؛ منتها بعضی انتقادات و تفحصات دیگر بر آن دو مقاله می افزایم .

عقیدهٔ دوخویه وعقیدهٔ آقای میرزا محمدخان قزوینی

اگر عقیدهٔ آقای میرزا محمد خان را پیروی کنیم از قرن چهارم به بعد ذکری ازطهران در کتب تاریخ و جغرافیا دیده میشود بدین قرار : نخستین کسی که بزعم محقق مزبور از طهران اسم برده است ابواسحق اسطخری فارسی است که کتاب اودرحدود سال ۳۰۴ تألیف شده و در ص ۲۰۹ (طبع لیدن ۱۸۷۰) از کتاب سابق الذکر درباب شهر ری مندرج است که : « ... و از رستاقهای مشهور آن قصران داخل و خارج و بهزان است الخ ... » (و من رساتیقها المشهوره قصران الداخل و الخارج و بهزان الخ ... » و در ذیل همان صحیفه ناشر و طابع کتاب علامهٔ مستشرق معروف دوخویه De Goeje یاد داشت کرده است : « شاید این کامه را تهران باید خواند » وهمین یاد داشت باعث عقیدهٔ آقای میرزا محمد خان شده که این محل همان تهران یا طهران است .

پس از آن ابوالقاسم بن حوقل (طبع لیدن ۱۸۷۳) که در حدود سال ۳۶۶ کتاب خود را تألیف کرده و از آن پس المقدسی (طبع‌لیدن ۱۹۰۶) که در حدود ۳۷۵ تألیف خود را به حتام رسانده است هر دو بهزان را از توابع ری ضبط کرده اند . عقیدهٔ آقای میرزا محمد خان آن است که درین دو موضع هم بایستی طهران بوده باشد . اما شگفت است که در سه کتاب مختلف که البته همیشه نساخ آنها یکنفر نبوده است تهران پیوسته به بهزان تحریف شده باشد ، مثل اینکه کتاب همه درین باب مواضعه کرده اند که هرجا طهران بیابند بهزان نویسند !

شهاب الدین ابی عبد الله یاقوت بن عبد الله حموی رومی بغدادی در کتاب معروف « معجم البلدان » که بسال ۶۲۱ تألیف یافته (طبع مصر ۱۳۲۳ - ج ۲ - ص ۳۱۴) می نویسد : « بهزان ... موضعی است نزدیك ری ، گویند آنجا شهر ری بود و مردم آن به محل امروز ری آمدند و آنجا خراب شد وتا امروز آثار آن بجا است و میان آن و شهر ری شش فرسنگ است » (بهزان . . . موضع قرب الری قالوا هناك كانت مدينة الری فانتقل اهلها الی موضعها اليوم و خربت و آثارهـا الی اليوم باقيه و بينها و بين مدينة الری ستة فراسخ) .

با آنکه آقای میرزا محمد خان خود این روایت یاقوت را هم در مقالهٔ خویش آورده است وشش فرسنگ را هم هفت فرسنگ نوشته باز دو عقیدهٔ خود برپای است و اینکه یاقوت نوشته است « گویند آنجا شهر ری بود و مردم آن به محل امروز ری آمدند و آن خراب شد » وشنیدن یاقوت این قول را ازدهان مردم به عبارات بعد نیز عطف کرده و بر آن است که قول یاقوت سندنیست زیرا به مشافهه باو رسیده است و از افواه شنیده وحال آنکه واضح است مراد از « گویند » یا « قالوا » همان نکتهٔ در باب انتقال مردم بهزان به ری است و نه جمله های بعد که « خرابهٔ آن هنوز بجا است و میان آن و شهر ری شش فرسنك است . » بالعکس این دو جمله را به یقین ادا کرده است و از فحوای کلام یاقوت پیدا است که علم داشته است در اینکه بهزان در زمان او خراب بوده و با شهر ری شش فرسنك مسافت داشته ؛ چنانکه مؤلف مذکور در جای دیگر ، در کتاب « مراصد الاطلاع » نیز ، که پس از تالیف معجم البلدان بسال ۶۲۱ و پیش از مرك خود در سال ۶۲۶ تالیف کرده و آن اختصاری است از معجم البلدان همین نکات را عیناً آورده است (طبع طهران ۱۳۱۰ - ص ۸۶) . از طرف دیگر مسلم است که بین تهران و ری فاصله شش فرسنك نیست : یاقوت در معجم البلدان (ج ۶ - ص ۷۴) و هم در

مراصد الاطلاع (ص ۲۶۸) مسافت این دو ناحیت را نزدیك به یك فرسنك ضبط کرده است . از رجوع بیك نقشهٔ جغرافیائی جدید (نقشهٔ ولایتی طهران ازمیرزا عبدالرزاق خان مهندس طبع طهران ۱۳۲۸) معلوم‌میشود که فاصلهٔ طهران به دولت‌آباد که در همان محل خرابهٔ ری است از یك فرسنك شش هزار ذرعی کمتر است و از نقشهٔ دیگر (نقشهٔ اطراف طهران از اشتاهل Stahl آلمانی طبع گوتا Gotha ۱۹۰۰) بر می‌آید که این فاصله از پنج ورست و نیم روسی افزون نیست که معادل پنج هفتم فرسنك باشد ؛ ادارهٔ طرق و شوارع وزارت فواید عامه در جواب استفسار من مطابق‌جدول ابعاد رسمی خود اطلاع میدهد که : مسافت ازطهران تادولت‌آباد ازشش کیلومتر متجاوز نیست که کمتر ازیك فرسنگ است .

پس شکی نیست که بهزان غیر از طهران محلی دیگر بوده و دوخویه در حاشیهٔ اصطخری براه راست و رای صواب نرفته و استاد ما آقای میرزا محمد خان را هم بشبهه درافکنده است . باز اگر بهزان در کتب دیگر غیر از اصطخری بهمین شکل ثبت نشده بود و یا معنی لغوی در زبان پارسی نداشت و اشتقاق آن معلوم نبود ممکن بود در تصحیح آن کوشیدن و قائل شدن که بهزان غلط و تهران صحیح است .

بهزان و تهران

ازین قرار بهزان شهری بوده است در شش فرسنگی ری که یا پنج فرسنك از طهران فاصله داشته (بسته باینکه در شمال و یا مشرق و یا مغرب طهران بوده باشد) و یاهفت فرسنك ازطهران دورتر بوده (بسته باینکه درجنوب طهران و در جنوب ری بوده باشد) . اما تقریباً یقین است که در شمال طهران نبوده زیرا شهر طهران بفاصلهٔ دو الی سه فرسنك از شمال بدامنه کوه های البرز منتهی میشود و درین دامن کوه در پنج یا شش فرسنگی که بقلل جبال میرسد محلی نیست که گنجایش شهری را داشته باشد و نیز از طرف مشرق بفاصلهٔ سه الی چهار فرسنك به تپه ها و کوه های شرقی که

ابتدای ارتفاعات مشرق طهران است برمیخورد و آنجا نیز جای چنین شهری در شش فرسنگی نمیماند ؛ ظن غالب آن است که بهزان بفاصلهٔ هفت فرسنگ از جنوب طهران و شش فرسنگ از جنوب ری بوده است چنانکه اغلب اثر آبادانی قراء وقصبات قدیم در همان دشت وسیعی که در جنوب طهران است دیده میشود ، یعنی بر سر راه ری به مشرق ایران که همیشه آباد ترین ناحیت ایران بوده است و در سر شاهراه بین مشرق ومغرب مملکت.

(بقیه دارد)

اوضاع و اخبار

تیر خوردن آقای مدرس



آقا سید حسن مدرس ، نمایندهٔ طهران .

واقعهٔ مهم ماه گذشته تیر خوردن آقای مدرس نمایندهٔ طهران میباشد . چند نفر مجهول بایشان حمله آورده و چند تیر نیز اصابت کرده است ، ولی باقوت قلبی که مخصوص خودشان است خطر را از خود دور کرده و بعداز چند هفته معالجه در مریضخانه بخانه مراجعت فرموده و روبیهبودی هستند .

موضوع قرارداد ۱۹۱۹

از وقایع سیاسی پارلمانی نطقهائی است که در موقع تصویب اعتبارنامهٔ آقای وثوق‌الدوله نمایندهٔ طهران ایراد شده است . اهمیت سیاسی این نطق ها باز بواسطه همان مسئلهٔ قرارداد ایران وانگلیس ۱۹۱۹ است که بارها در مجلس مذاکره شده وهردفعه اشارات تازه‌ای داشته است . ما از لحاظ تاریخ سیاسی ودیپلماسی همواره بدرج آنها مبادرت کرده ایم . شاید خوانندگانی که در جرائد روزانه نطقهای مذکور را خوانده اند از اینکه ما تجدید طبع میکنیم اظهار خستگی نمایند، اما چون وظیفهٔ مجلات سیاسی ضبط وقایع و اسناد سیاسی است بطور همیشگی نه انتشار آنها بطور اخبار (این کار آخری مخصوص روزنامه‌هاست) تجدید طبع آنها در مجلهٔ آینده خالی از فایده از لحاظ تاریخ سیاسی نیست . بهمین لحاظ ما نیز بدرج آنقسمت از نطق آقای دشتی نمایندهٔ بوشهر و پاسخ آقای فاطمی نمایندهٔ اصفهان میپردازیم که مربوط بمسئلهٔ سیاسی قرارداداست .

نطق آقای دشتی

در جلسه ۲۹ آبان ماه ۱۳۰۵

.... دلیل چهارم در مخالفت با اعتبارنامه مسئلهٔ قرارداد ۱۹۱۹ است البته یکنفر زمامدار حق دارد مطابق تشخیصات خود و مطالعهٔ اوضاع سیاسی سیاستی را که مفید بحال دولت میداند اتخاذ کند

حالا بنده هم در این موضوع وارد نمیشوم که قرارداد یك چیز مضری بود و شخص بااطلاع و باهوش مثل آقای وثوق‌الدوله ممکن نیست مضرات آنرا نفهمیده باشد و از همین جهت تمام جامعه بر ضد آن قیام و چون ملایم با روح اجتماع نبود بزودی از بین رفت و مرد

بله وارد این موضوع نمیشوم زیرا ممکن است ایشان دلائلی اقامه کنند بر اینکه اتخاذ یك همچو سیاستی در آن تاریخ لازم بوده است

ولی در اینجا دو نکته است که بی‌اختیار انسان را به حسن نیت عاقد قرارداد ظنین میکند .

یکی این است که با وجود اینکه هر معاهده ای باید به تصویب مجلس برسد و تا نرسیده است از درجهٔ اعتبار ساقط و یك پول سیاه ارزش ندارد معذالك آقای وثوق‌الدوله علاوه بر اینکه در افتتاح مجلس تسریع نکردند شروع باجراء موادقرارداد کردند .

مثلا یك کمپانی خارجی شروع بنقشه برداری نمود که از این بابت ادعا های واهی و بی اساسی نیز فعلا از دولت دارد ـ مستشار مالیه را دعوت کردند ـ برای نظام سر پرست وارد کردند و تقریباً روح قرارداد داشت‌عملی میشد که کابینه شان ساقط شد .

یکی دیگر مسئلهٔ صد وسی هزار لیره است :

در اینکه صد و سی هزار لیره باسم قرارداد داده شده است شبهه ای نیست و بهترین دلیل آن مراسلهٔ مستر نرمان است بکابینه سپهدار ولی نمیدانم این صد و سی هزار لیره از چه بابت بوده است ـ برای اینکه در متن قرار داد اسمی از این مبلغ نیست که بدولت ایران داده شود . مراسلهٔ ضمیمه ای هم در کار نیست که اشاره بدادن این وجه نموده باشد .

عقد این قرار داد هم دادن امتیاز وسائل تجارتی نبود که این صدوسی هزار لیره‌را حق دلالی فرض کنیم . ازطرف دیگر پول مابین چند نفر تقسیم شده است بنده که متحیرم حال ازخود شما میپرسم که چه اسمی میشود برروی این صدوسی هزار لیره گذاشت

آقای وثوق الدوله درجواب آقای دکتر مصدق دوماه قبل گفتند من پولی نگرفته‌ام . تاوقتی که کابینهٔ آقای وثوق الدوله افتاد و بلکه پس ازمدت ها هم کسی اطلاعی ازاین بابت نداشت درکابینهٔ آقای سپهدار مراسله ای ازمستر نرمان برئیس الوزراء وقت رسید که درآن مراسله

صدو سی‌هزار لیره را که باسم خرج قرار داد داده بودند مطالبه کرده بود گمان میکنم عین مراسله در کابینه ریاست وزراء موجود باشد رئیس الوزراء وقت باقای وثوق الدوله تلگراف کرد وآقای وثوق‌الدوله جواب داده بودند که چون تجارتخانه طومانیانس درشرف ورشکستگی بود من سهم خود را به تجارتخانه مزبور داده واملاك مازندران آنها را برای دولت برداشتم - ملاحظه میفرمائید بااین مقدمات کاملا ثابت است که پولی گرفته شده و تقسیماتی هم شده است معلوم است که این پول شخصی بوده است ومربوط بدولت هم نبوده است - عذر آقای وثوق‌الدوله اینست که برای ملت ملك خریده اند درصورتیکه ملت محتاج ملك نبود و ازعهده اداره خالصجات خود برنمیاید و بعلاوه قبل‌از تلگراف سپهدار هم ملت اسمی ازاین ملك جدید الابتیاع خود نشنیده بود

این است نظریات بنده در قسمت صلاحیت آقای وثوق الدوله و لازم است عرض کنم اینها هو و جنجال نیست هریك سوابقی دارد که ممکن‌است تحقیق شود وبعرایض خود خاتمه داده و مخصوصاً ازمجلس تقاضا دارم تحقیقات کاملی در این قضیه بشود اگر حقیقت ندارد چرا دامن یکی از رجال سیاسی این مملکت لکه‌دار بماند واگرهم حقیقت دارد مجلس قضاوت خودرا بنماید .

جواب آقای فاطمی

مخبر کمسیون

.... راجع بقرارداد که اشاره کردند چون در این خصوص چند مرتبه تاکنون مذاکره شده ومخصوصاً چندی قبل‌هم درضمن پروگرام دولت مذاکرات مفصلی شد ومجلس هم قضاوت خودش را کرده است بنده دیگر عرضی نمی کنم

در قسمت صدو سی هزار لیره هم که فرمودند چون این قضیه را خود آقای وثوق الدوله جدا تکذیب کرده‌اند بنده عرضی نمیکنم و اگر کسی اعتراضی‌دارد باید دلائل مثبتی اقامه نماید تا جواب داده شود

اسناد سیاسی و تاریخی

متن قرارداد روس و انگلیس

۱۹۰۷

اعلیحضرت پادشاه سلطنت متحدهٔ بریطانیای کبیر و ایرلند و کلیهٔ ممالک بریطانیا واقعه در ماوراء دریاها و امپراطور هندوستان از طرفی ، و اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه از طرف دیگر ، نظر به میل صمیمی که در حل مسائل مختلف راجع بمنافع خود در قارهٔ آسیا دارند، مصمم بعقد قراردادهائی شده اند که بوسیلهٔ آن ازهر علتی که موجب سوء تفاهم مابین انگلیس وروس راجع بمسائل مذکوره بلشد جلوگیری نمایند، وبرای انجام این مقصود نمایندگان مختار خود را بطریق ذیل معین کردند :

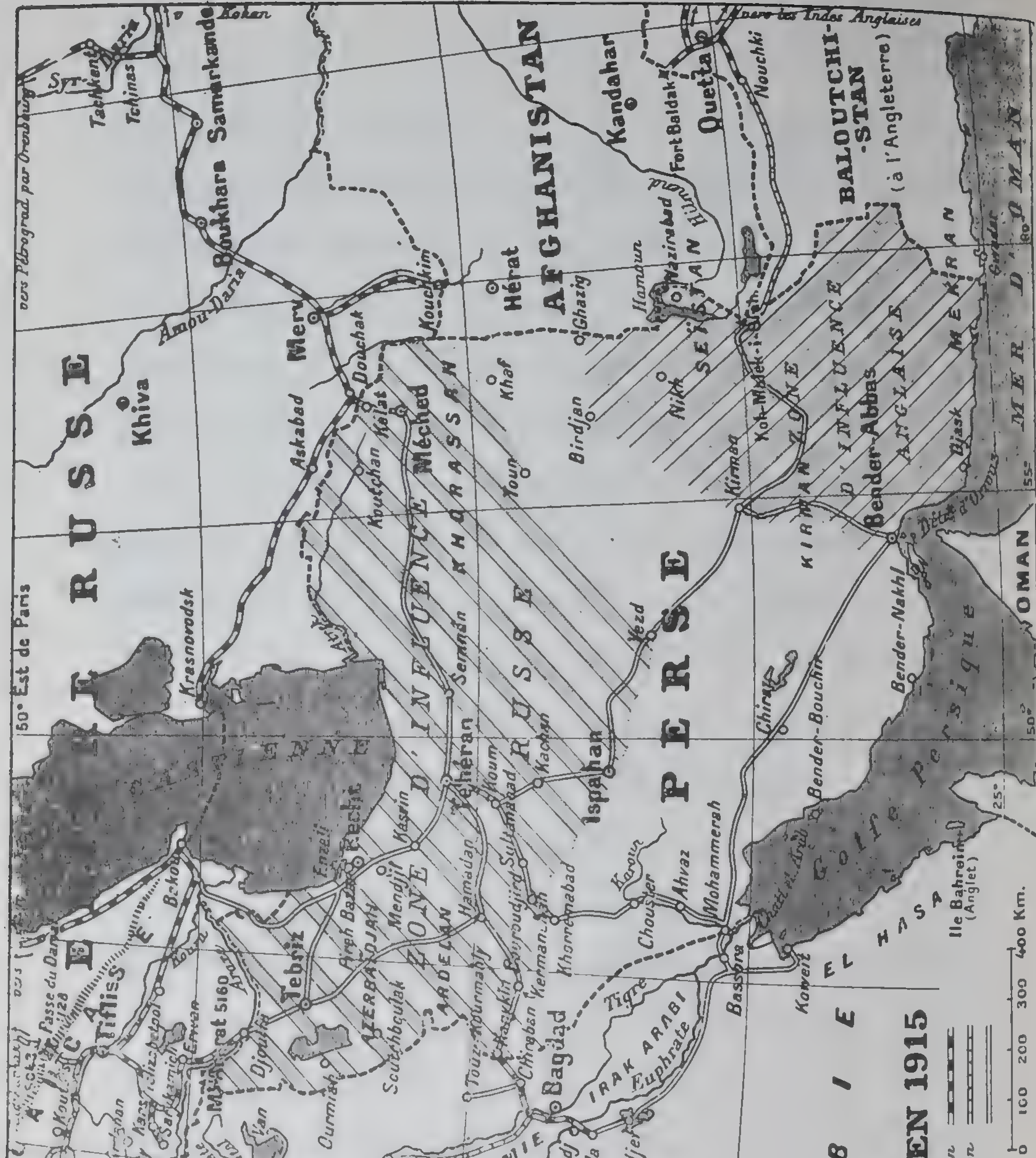
از طرف اعلیحضرت پادشاه انگلیس و ایرلند سرارتور نیکلسن Sir Arthur Nicolson سفیر فوق العاده و مختار در دربار اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه ،

از طرف اعلیحضرت تزار آقای اسکندر ایزونسکی Alexandre Iswolsky وزیر امور خارجه .

نمایندگان فوق الذکر پس از رد و بدل اعتبارنامه های خود و رسیدگی و تصدیق صحت آنها قرار های ذیل راگذاشتند :

راجع به ایران

از آنجائیکه دولتین بریطانیای کبیر و روسیه در برابر یکدیگر متعهد شده اند که تمامیت و استقلال ایران را محترم شمرده و صمیمانه



نقشهٔ سیاسی ایران با تقسیمات ۱۹۰۷ (قسمت شمالی منطقهٔ نفوذ روس
قسمت جنوبی منطقهٔ نفوذ انگلیس و قسمت سفید وسط منطقهٔ بیطرف یا بعبارت
دیگر « منطقهٔ مشترك » .

مایل بحفظ نظم در تمام قلمرو این مملکت و نمو صلح جویانهٔ آن و همچنین طالب استقرار دائمی منافع تجارتی و صنعتی سایر ملل باشند ، و نظر باینکه هر یك از دو دولت از لحاظ ترتیبات جغرافیائی و اقتصادی ذینفع در استقرار صلح و امنیت در بعضی از ایالات متصله و یا همسایهٔ سرحد روسیه از طرفی و مجاور بسرحدات افغانستان و بلوچستان از طرف دیگر میباشد ، ونظر باینکه میخواهند از هر گونه موجبات اختلاف و کشمکش که ممکن است در منافع طرفین در ایالات مذکورهٔ ایران بروز نماید اجتناب کنند ، بمقررات ذیل موافقت حاصل نمودند :

مادهٔ اول ـ دولت بریطانیای کبیر تعهد میکند که در ماوراء خطی که از قصر شیرین باصفهان و یزد و خاف ممتد شده به یك نقطه در سرحد ایران در محل تقاطع دو خط سرحدی روس و افغان منتهی میشود، تقاضای هیچگونه امتیاز سیاسی وتجارتی ازقبیل امتیاز راه آهن ، بانک ، تلگراف ، طرق ، حمل و نقل ، بیمه و غیره برای خود و یاتبعهٔ دولت ثالثی ننماید و بادرخواست این قبیل امتیازات از طرف دولت روسیه در منطقهٔ فوق الذکر مستقیماً یاغیر مستقیم مخالفتی ابراز ننماید. بدیهی است که امکنهٔ فوق‌الذکر درجزء منطقه ایست که دولت بریتانیای کبیر خودداری از تقاضای امتیازات فوق خواهد نمود .

مادهٔ دوم ـ دولت روسیه بنوبهٔ خود تعهد میکند که درمنطقهٔ واقعهٔ درآنطرف خطی که ازسرحد افغانستان از گازیك و بیرجند و کرمان ممتدشده و به بندرعباس منتهی میشودتقاضای ، هیچگونهامتیازسیاسی وتجارتی از قبیل امتیاز راه آهن ، بانک ، تلگراف ، طرق شوسه ، حمل و نقل ، بیمه و غیره برای خود و اتباع خود و یا تبعهٔ دولت ثالثی ننماید و بادرخواست این قبیل امتیازات از طرف دولت انگلیس در منطقهٔ فوق الذکرمستقیماً مخالفتی ابراز ننماید. بدیهی است که امکنهٔ فوق الذکر در جزء منطقه ایست کهدولتروسیهخود داری ازتقاضای امتیازات فوق‌خواهدنمود

مادهٔ سوم - دولت روسیه از طرف خود متعهد میشود که پیش از موافقت نظر با دولت انگلیس هیچگونه مخالفتی با تفویض هر گونه امتیازات بیکی از تبعهٔ بریتانیا در نواحی ایران واقعهٔ بین دو خط مذکور در مادهٔ ۱ و ۲ ننماید. دولت انگلستان نیز نظیر تعهد فوق را در خصوص تفویض هر گونه امتیازی در نواحی مذکورهٔ ایران باتباع روسیه برعهده میگیرد. کلیهٔ امتیازاتیکه در موقع انعقاد این عهدنامه در مناطق مذکورهٔ در ماده ۱ و ۲ وجود دارد بحال خود باقی خواهد ماند.

مادهٔ چهارم - توضیح آنکه کلیه عواید گمرکی ایران باستثنای عواید گمرکی فارس و خلیج فارس که وثیقه برای تأدیهٔ منافع و استهلاك قروض حکومت شاه ایران ببانك استقراضی (روس) که تا تاریخ امضاء این معاهده بعمل آمده‌است میباشد برای اجرای منظور فوق اختصاص خواهد داشت، هم چنین عواید گمرکی فارس و خلیج فارس بانضمام عواید صید ماهی آنقسمت بحر خزر که متعلق بایران است و عواید حاصله از پست و تلگراف کما فی السابق برای تأدیه و استهلاك قروض حکومت شاه ایران در مقابل بانك شاهنشاهی (انگلیسی) که تا تاریخ امضاء این معاهده بعمل آمده است اختصاص خواهد داشت.

مادهٔ پنجم - در مواردی که مرتباً تأدیهٔ منافع و یا قسط استهلاك قروضی که دولت ایران درمقابل بانك استقراضی و بانك شاهنشاهی تا تاریخ امضاء این معاهده بر عهده دارد صورت نگیرد، و هر گاه برای دولت روسیه لازم شود که نظارتی در موضوع منابع عایداتی که وثیقهٔ تأدیه منافع قروض دولت ایران در مقابل بانك استقراضی است و در جزء منطقهٔ مذکورهٔ در مادهٔ ۲ باشد بر قرار نماید، و یا دولت بریتانیای کبیر خواسته باشد که نظارتی در موضوع منابع عایداتی که وثیقهٔ تأدیه منافع قروض ایران در مقابل بانك شاهنشاهی است و در منطقهٔ مذکورهٔ در مادهٔ ۱ این معاهده واقع باشد بنماید، دولتین انگلیس و روس تعهد میکنند که

قبلا بطور دوستانه تبادل نظری بعمل آورده و متفقاً وسایلی را که برای انجام نظارت مذکوره لازم‌است اتخاذ نمایند،و ازهرگونه مداخله‌ای که موافق بااصول مندرجهٔ در این معاهده نباشد اجتناب ورزند .

مربوط به افغانستان

طرفین متعاهدتین نظر بتأمین آرامش کامل در سرحدات خود در آسیای مرکزی و برای استقرار صلحی استوار و همیشگی در این نواحی قرار داد ذیل را منعقد نمودند .

مادهٔ اول - حکومت اعلیحضرت‌پادشاه‌بریتانیا نیت‌خود راراجع بعدم تغییر اوضاع سیاسی افغانستان رسماً اظهار میدارد . بعلاوه حکومت اعلیحضرت پادشاه بریطانیا تعهد میکند که نفوذ خود را در افغانستان فقط در طریق صلح اعمال نماید و هیچگاه خود وسایل خصومت آمیزی در آن مملکت برخلاف دولت روسیه اتخاذ ننموده و محرك دولت افغان نیز واقع‌نگردد.حکومت امپراطوری روسیه نیز از طرف‌خوداظهار میکند که مملکت افغانستان را خارج از منطقهٔ نفوذ خود دانسته ومتعهد میشود که در کلیهٔ مناسبات سیاسی خود با این مملکت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا را واسطه قرار داده و تعهد میکند که از فرستادن عمال خود بافغانستان خودداری نماید .

مادهٔ دوم - حکومت بریتانیای کبیر که درمعاهدهٔ مورخهٔ ۲۱ مارس ۱۹۰۵ امضاء شده در کابل اظهار داشته است کلیهٔ مقررات و تعهداتی را که با مرحوم امیر عبد الرحمن خان منعقد داشته است برسمیت شناخته وابداً نظر مداخله در ادارهٔ امور داخلی مملکت افغانستان ندارد متعهد میشود برخلاف معاهدهٔ فوق الذکر قسمتی از افغانستان را تصرف یا ضمیمهٔ خاك خود ننموده و ازدخالت در ادارهٔ امور داخلی آن مملکت

تا زمانی که بر وفق همان معاهده شخص امیر در انجام تعهداتی که با دولت اعلیحضرت پادشاه بریطانیا بر عهده گرفته است کوتاهی نورزیده خود داری نماید .

مادهٔ سوم - مأمورین روسی و افغانی که مخصوصاً برای انجام این مقصود انتخاب میشوند میتوانند در سرحد و در ایالات سرحدی برای تنظیم مسائل محلی که عاری از جنبهٔ سیاسی باشد روابط متقابله داشته باشند .

مادهٔ چهارم - دولتین بریطانیای کبیر و روسیه رسماً اعلام میدارند که در افغانستان در امور تجارتی متساوی خواهند بود و موافقت نمودند که کلیهٔ تسهیلاتی که در بارهٔ تجارت و یا تجار انگلیسی و یا تجار هندی تبعهٔ انگلیس در آتیه معمول خواهد شد عیناً در بارهٔ تجارت و تجار روسی نیز معمول گردد . هرگاه توسعهٔ دامنهٔ تجارت لزوم نمایندگان تجارتی‌را الزام نماید دولتین متعاهدتین با یکدیگر داخل مذاکرات لازمه خواهند شد والبته بدیهی است که حقوق حاکمیت امیررا در نظر خواهند داشت

مادهٔ پنجم - این مقررات فقط زمانی بموقع اجرا گذاشته خواهد شد که دولت بریطانیا موافقت امیر افغان را باطلاع دولت روسیه رسانیده باشد .

(ترجمهٔ : ح . ح)

***

همانطور که فوقاً ذکر شده معاهدهٔ ۱۹۰۷ مشتمل برسه قرارداد است یکی راجع بایران دیگری در خصوص افغانستان و سومی مربوط به تبت میباشد . از ترجمه و طبع قرارداد راجع به تبت در اینجا صرف نظر شده ولی بجای آن تلگرافیکه سرادواردگری وزیر خارجه انگلیس در موقعیکه بسفیر کبیر دولت خود سرارتور نیکلسن مقیم دربار روسیه اجازه امضاء عهد نامه را میداد مخابره کرده است و از لحاظ ایران اهمیت دارد فعلا درج مینمائیم .

راجع به خلیج فارس

امروز بجنابعالی بوسیلهٔ تلگراف اجازه دادم یك قرار دادی که متضمن مقرراتی راجع بایران ، افغانستان و تبت با دولت روس است امضاء کنید ؛ مقررات راجع بایران محدود بنواحی است که با سرحدات

بریطانیای کبیر و روسیه در آسیا تماس میکند : خلیج فارس جزؤ این نواحی نیست و فقط قسمتی از آن در خاك ایران است ، بنا براین بنظر نیامد که درج نظریه مبتنی راجع بمنافع مخصوصی که بریطانیای کبیر در خلیج دارا است در این قرار داد لازم باشد ، زیرا که منافع مزبوره نتیجهٔ عملیاتی است که بریطانیای کبیر بیش از ده سال در آبهای مذکور تعقیب میکند .

دولت اعلیحضرت پادشاهی دلائل صحیحی دارد که تصور کنند درصورتیکه حوادثی رخ بدهد که مباحثهٔ جدیدی راجع بمنافع بریطانیای کبیر در خلیج فارس لازم شود این مسئله باعث تولید هیچگونه اشکالی مابین دولتین نخواهد شد فی‌الواقع دولت روس در موقع جریان مذاکراتی که زمینهٔ این قرارداد را تهیه نموده ومنتهی بعقد آنشده بطور وضوح اعلام کرده که منافع مخصوص بریطانیای کبیر را در خلیج فارس انکار نمیکند و دولت اعلیحضرت پادشاهی باعلامیهٔ مزبور سندیت داده‌است برای اینکه کاملا روشن باشد که این قرارداد با این نیت منعقد نشده است که جزئی تغییری در وضع حاضر خلیج بدهد و هیچگونه تغییری را در سیاست بریطانیای کبیر ازاین حیث در بر ندارد حکومت اعلیحضرت پادشاهی تصور میکند مقتضی است که توجه لازم را باظهارات سابق راجع بسیاست بریطانیا جلب نمائید و ازنو بطور کلی بیانات سابق را راجع بمنافع بریطانیای کبیر در خلیج فارس گوشزد کرده و باز از نو اهمیت حفظ آن منافع را تأیید نمائید .

حکومت اعلیحضرت پادشاهی کما فی‌السابق تمام مساعی خود را برای حفظ حالت حاضر (Statu Quo) و حمایت بریطانیا بکار خواهد برد . درحین‌حال دولت بریطانیا هیچ میل ندارد که تجارت مشروع هیچ دولت دیگری را ممانعت نماید .

(ترجمهٔ : د . پ)

پارلمان ایران

تدریجاً عکس نمایندگان و سردسته های مجلس از اکثریت و اقلیت و بیطرف (بترتیبی که کلیشه ها حاضر باشد) در مجله درج خواهد شد



آقای میرزا حسین‌خان پیرنیا (مؤتمن‌الملک) نمایندهٔ طهران (رئیس سابق مجلس)



آقا سید محمد تدین ، نماینده بیرجند رئیس مجلس



دکتر محمد خان مصدق [مصدق السلطنه نمایندهٔ طهران

قسمت تفریحی

نوشتهای خواندنی و گفته های شنیدنی

برای اینکه بکسی برنخورد بعد از این این قسمت را حتی المقدور بدون ذکر اسامی درج میکنیم

تلگرافهای رمز سفرای ایران به صدر اعظم

۱ - در گمرك عثمانی از یابو وقاطر که بخاك عثمانی وارد میشوند رنگ و سال آنها را نوشته قیمت میکنند - این مسئله بدولت ایران برمیخورد جلو گیری کنید (ربیع الاول ۱۳۱۳)

۲ - سلطان بفدوی ضیافت داد استدعا دارم به چهل نفر که با فدوی شام خوردند نشان مرحمت فرمائید (شعبان ۱۳۱۳)

۳ - خالی قدم زدن بنده خدا میداند ثوابش بیشتر از نماز و روزه و عبادت اکثری است (۴ رمضان ۱۳۱۳)

۴ - اعلیحضرت سلطان سه نفر از شاهزادگان را ختنه کردند (شوال ۱۳۱۵)

۵ - چون در ممالك بالکان از فدوی خوب پذیرائی کردند یکصد و پنجاه نشان باهالی سربستان و رومانی و بلغارستان مرحمت کنید

۶ - از مواجب شیخ محسن خان مشیر الدوله که مرحوم شده برای بنده زاده چیزی منظور فرمائید (شعبان ۱۳۱۷)

تلگرافهای رمز صدر اعظم بسفرای ایران

۱ - برای عزیزالسلطان از دولت عثمانی نشان بخواهید

۲ - روزنامهٔ اختر به کنت دومنت فرت بد نوشته توقیف کنید

۳ برای اعلیحضرت همایونی درخت باواباب با پست بفرستید

(شعبان ۱۳۱۷ زمان مظفر الدین شاه) - (توضیح آنکه درخت بااوباب از عظیمترین درختهای دنیاست و حمل آن با پست خالی از غرابت نیست به لغت لاروس رجوع شود) .

از افسانهای مسافرت مظفر الدین شاه بفرنگ

هنگامیکه مظفر الدین شاه با ملتزمین از خیابانهای پاریس عبور میکرد ، در بین راه بچند طفل که با یکدیگر صحبت میداشتند تصادف میکند ، دفعة ایستاده خیره خیره بانها نظر کرده باتعجب میگوید : صدر اعظم ! صدر اعظم ! غریب حکایتی است ببین بچهای باین کوچکی چطور فرانسه حرف میزنند ! و حال آنکه من بسن پیری هنوز زبان فارسی را بخوبی نمیدانم　　　م - ن

آینده :- درموضوع سفر های مظفر الدین شاه بفرنگ حکایات زیادی روایت میکنند که بعضی از آنها حقیقی ، برخی هم ساختگی است و تشخیص آن برای ما مشکل میباشد . درمواردی که فرستندگان این حکایات اسناد مثبتی بدست ندهند ما درتحت عنوان (افسانهای مسافرت . . .) نقل خواهیم نمود تا اخلاقاً مسئولیتی متوجهٔ ادارهٔ مجله نباشد .

تلگراف بی سیم در ایران قدیم

روزی یکنفر مصری درحال مفاخره ومبالغه به یکنفر ایرانی گفت : زمانیکه در مصر مشغول حفریات بودند سیمهائی پیدا کردند که دلالت داشت بر اینکه در اعصار قدیمه در مملکت ما تلگراف دائر بوده است .

ایرانی جوابداد : هنگامیکه در مملکت ما هم کاوش میکردند هیچ نیافتند ازاینرو معلوم میشود اجداد ما ازشما متمدن‌تر بوده تلگراف بی سیم داشته اند .

آقای ادیب پیشاوری



مرحوم ادیب نیشابوری



آقای دانش بزرگ نیاّ — مرحوم جلال الملک

آقای کمال الملک

نقاش معروف معاصر





اشعار

کودکان در بدر

از آثار طبع آقای حاج مخبرالسلطنه هدایت
وزیر محترم فلاحت تجارت وفوائد عامه

ای پسر چون مادرت شبها بمهر　　وقت خفتن دست بنهد زیر سر
یاد کن از کودکان در بدر

چون لباس نو خرد بابا ترا　　وان لباس کهنه را آری بدر
یاد کن از کودکان در بدر

چون شوی درمدرسه ازدرس و مشق　　زیر سایه باب و مامت بهره ور
یاد کن از کودکان در بدر

هر کجا تو کودکی بینی بناز　　دست مهرش میکشد بر سر پدر
یاد کن از کودکان در بدر

چون یتیمی را به بینی تو براه　　دست زیر سر بخفته در گذر
یاد کن از کودکان در بدر

کتاب

چون عمر ماست همچو حبابی بروی آب
ما میرویم و خانهٔ ما میشود خراب
در چشم ما دگر چه تفاوت کند بخاك
خاکستر سیاه جهان یا که زر ناب
ما میرویم و کس نتواند دگر بدهر
مارا بچشم خویش به بیند مگر بخواب
ما میرویم و در پی ما آید این جهان
با هرچه خیرو شر که مراوراست باشتاب
وصل و فراق دادو ستم اندهو نشاط
گفت و شنو سکوت و فغان پرسش و جواب
تا روزگار هست همین ماجری بود
یك قوم در ذهاب و دگر قوم در ایاب
چون جایگاه ما بکف دیگران فتد
وزما دگر حدیث نباشد بهیچ باب
باید اثر گذارد زخود در جهان و رفت
تا شد بزندگانی جاوید کامیاب
باید چه کرد ؟ نیکی – در بارهٔ که ؟ خلق
بی اختلاف نوع و مکان همچو آفتاب
باید چو میرویم بماند بروزگار
از ما بیادگار کتابی علی الحساب
باشد که در کشاکش ایام بهرهٔ
صاحبدلان دهر بگیرند از آن کتاب

یحیی دولت آبادی

مطبوعات

اسامی مجلات و جرائدی است که منظما یا بطور غیر منظم در دورهٔ سال اول انتشار مجلهٔ آینده باین اداره رسیده است . اسم صاحب امتیاز ، مدیر ، نگارنده وغیره عیناً همانطور که درخود جرائد نوشته‌اند بدون اضافات نقل شده .

طهران

۱ ـ ارمغان (مجلهٔ ماهیانهٔ) مدیر : وحید دستگردی
۲ ـ ایران (جریدهٔ یومیه) صاحب امتیاز : رهنما مدیر : اتحاد
۳ ـ اطلاعات (جریدهٔ یومیهٔ عصر) صاحب‌امتیاز ومسئول : ع . مسعودی
٤ ـ اقدام (جریدهٔ یومیه) مدیر و رئیس تحریر : میرزا عباس خلیلی
۵ ـ بلدیه (مجلهٔ ماهیانه) ناشر : رضا شهرزاد
٦ ـ پهلوی (مجله) مدیر : رزم آرا
۷ ـ پست و تلگراف (مجلهٔ ماهیانه) مدیر سابق : مطیع الدوله حجازی
مدیر بعد نصرالله فلسفی
۸ ـ پرتو (جریدهٔ هفتگی) مدیر و ناشر : ح . طباطبائی خراسانی
مؤسس م . ع . واله
۹ ـ تعلیم و تربیب (مجلهٔ ماهیانـه) مدیر : علی اصغر حکمت رئیس
تفتیش وزارت معارف
۱۰ ـ توفیق (جریدهٔ هفتگی) مدیر و صاحب امتیاز : حسین توفیق
۱۱ ـ تجدد (جریده هفته‌ای سه شماره) مدیر مسئول : رضا تجدد
۱۲ ـ جارچی ملت (جریدهٔ هفتگی) مؤسس و مدیر : علی ندائی
۱۳ ـ جنت (جریده) مدیر و صاحب امتیاز : حسین کسرائی
۱٤ ـ حلاج (جریده هفته ای دو شماره) مؤسس ومدیر : میرزاحسن حلاج
۱۵ ـ خلق (جریـده هفته ای دو شماره) همان ناهید سابق با همان
کلیشه بجای ناهید با حروف ریز خلق نوشته

۱۶ - ستارهٔ ایران (جریدهٔ یومیه) مؤسس : مرحوم میرزا حسینخان صبا - مدیر مسئول و سردبیر : ابوالقاسم اعتصامزاده

۱۷ - شفق سرخ (جریدهٔ یومیه) در تحت نظر : علی دشتی

۱۸ - شیر و خورشید سرخ (مجلهٔ ماهیانه) مدیر : علی محمداویسی

۱۹ - عالم نسوان (مجلهٔ ماهیانه) صاحب امتیاز : نوابه خانم صفوی

۲۰ - فکر آزاد (جریدهٔ هفتگی) مدیر مسئول و نگارنده : احمد دهقان بهمنیار

۲۱ - قشون (مجله ماهی دوبار) ناشر وزارت جنك

۲۲ - قانون (جریده هفته‌ای سه شماره) مدیر و مؤسس : رسا

۲۳ - قاصد طهران (بفرانسه) مدیر : ملك کرمیان

۲۴ - کوشش (جریده هفته‌ای سه شماره) صاحب امتیاز و مدیر : س. شکرالله الحسینی صفوی

۲۵ - کاشن (جریده هفته ای سه‌شماره) مدیر و سردبیر : س. رضا امیر رضوانی

۲۶ - محشر (جریده‌هفته‌ای دوشماره) مؤسس ومدیر : کاظم‌زادهٔ علوی

۲۷ - مجموعه معارف (مجلهٔ ماهیانه) مؤسس شیخ محمد علی بهجت

۲۸ - میهن (جریدهٔ یومیه) صاحب امتیاز : ا. ب. شیروانی

۲۹ - ناهید (جریده هفته ای دو شماره) مؤسس و صاحب امتیاز و سردبیر : میرزا ابراهیم خان ناهید

۳۰ - ندای قدس (مجلهٔ ماهیانه) مؤسس و مدیر : حسین قدس

۳۱ - نامهٔ فرهنك (جریده) مدیر : محمود درگاهی

۳۲ - نظمیه (مجله) مؤسس : سرهنك محمد خان درگاهی - مدیر : میرزا فضل‌الله خان بهرامی

۳۳ - نسیم شمال (جریدهٔ هفتگی) مدیر : اشرف الدین الحسینی

۳۴ - نسیم صبا (جریدهٔ هفتگی) مدیر : حسین کوهی کرمانی

۳۵ - وطن (جریده هفته‌ای سه شماره) ناشر و مؤسس : میرزا هاشم خان محیط مافی

تبریز

۱ ـ تبریز (جریدهٔ هفته ای سه شماره) مؤسس و مدیر : حسین تبریزی
۲ ـ سهند (جریده هفتگی) صاحب امتیاز و مدیر : م . غنی زاده
۳ ـ عنکبوت (جریدهٔ هفتگی) صاحب و نگارنده : باقر نطاق
۴ ـ فریاد آذربایجان (جریدهٔ هفتگی) صاحب امتیاز و مدیر و سردبیر حاج کاظمخان دادگران

گیلان

۱ ـ بدر منیر ، انزلی (جریدهٔ هفتگی) مؤسس و صاحب‌امتیاز ومدیر : جلال الدین بدری
۲ ـ پرورش ، رشت (جریدهٔ یومیه) نگارنده و مسئول : مدنی
۳ ـ دریا ، رشت (جریدهٔ‌هفتگی) موجد ونگارنده : س . محمدجوادبهبهانی
۴ ـ حقایق ، رشت (جریدهٔ هفتگی) موجد و نگارنده : محمد انشائی
۵ ـ نسوان شرق ، انزلی . صاحب امتیاز و مدیره : مرضیه ضرابی
۶ ـ وقت ، رشت . (جریدهٔ هفتگی) موجد و نگارنده : حسین هدایتی
۷ ـ ترغیب ، رشت ناشر و نگارنده : م مدنی
۸ ـ معیشت‌ملی ، رشت (هفته‌ای دوشماره) ناشر ونگارنده : جلیل نوعی
۹ ـ فکرجوان ، رشت (جریدهٔ هفتگی) صاحب‌امتیاز ومدیر: آزادهٔ گیلانی
۱۰ ـ فرهنگ (مجلهٔ ماهیانه) مؤسس : جمعیت فرهنگ مدیر : تقی‌رائقی

مشهد

۱ ـ آزادی (جریدهٔ هفتگی) مسئول و نگارنده : علی اکبر کاشن
۲ ـ آفتاب شرق (جریدهٔ هفتگی) صاحب امتیاز و مؤسس : علیرضا آموزگار
۳ ـ دبستان (مجلهٔ ماهیانه) مدیر : سید حسن طبسی
۴ ـ سلامت (جریدهٔ هفتگی) مؤسس و مسئول : ـ س . ن نگارنده : سید حسن پرهیزکار
۵ ـ صاعقهٔ شرق (جریدهٔ هفتگی) مدیر و نویسنده مسئول ع . ملکانی
۶ ـ صدای شرق (جریدهٔ هفتگی) مؤسس و نگارنده : س . م سیدی مدیر داخلی : حسن عمید
۷ ـ مینو ، صاحب و مؤسس : مینو (صدر المدرسین شهیدی)

۸ – مهر منیر (جریدهٔ هفتگی) صاحب امتیاز و مدیر : محمد اسمعیل منیر مازندرانی

کرمانشاه

۱ – دانش (نامهٔ مخزن دانش) مدیر و مؤسس : رهبر (تقی) صاحب امتیاز : س . م . ك

۲ – رهبر (جریده هفته ای دو شماره) صاحب امتیاز و مدیر : تقی رهبر

شیراز

۱ – آدمیت (جریده) مدیر : رکن زاده آدمیت – نویسنده : س . ع مولی

۲ – آتش فشان (جریده) مدیر و نگارنده : عزمی

۳ – آثار جم (جریده هفته‌ای دو شماره) صاحب امتیاز و مدیر مسئول : امیر سید محمد رضا خان خراسانی احتشام نظام آثار جم

٤ – استخر (جریدهٔ هفتگی) مدیر و سر دبیر سیاسی : م . ح . استخر

٥ – بیان حقیقت (جریده) نگارنده و مسئول : ح دیانت

٦ – جهان نما (جریدهٔ هفتگی) صاحب امتیاز و نگارنده : م . محمد حسین نوری زاده

۷ – جام جم (جریده) مدیر : رهبر شیرازی

۸ – سپیده دم (مجلهٔ ماهیانه) مدیر و سر دبیر : لطفعلی صورتگر

۹ – عصر آزادی (جریده) صاحب و مؤسس : مدیر زاده آزادی مدیر : میرزا احمدخان جدی

۱۰ – گفتار راست (جریده) مؤسس و نویسنده : حسنعلی حکمت مدیر و صاحب امتیاز : س . نور الدین گلستانی

۱۱ – گلستان (جریده) صاحب و نویسندهٔ مسئول : س : محمدتقی گلستان

۱۲ – خورشید ایران (جریدهٔ هفتگی) صاحب و نویسنده : ب . حسام زاده

اصفهان

۱ – راه نجات (جریدهٔ هفتگی) صاحب امتیاز و مدیر مسئول : ابراهیم

۳ – عنقا (مجلهٔ ماهیانه) مدیر : شیخ اسدالله ایزدگشسب

۳ ـ عرفان (مجلهٔ ماهیانه) مدیر و سردبیر : احمد عرفان

قزوین

۱ ـ بازپرس (جریده) مدیر مسئول و صاحب امتیاز : سید جعفر مجابی سردبیر وارسته

۲ ـ بیداری (جریده) صاحب امتیاز و مدیر مسئول : سید محمد هاشمی

۳ ـ نصیحت (جریدهٔ هفتگی) صاحب امتیاز و مدیر مسئول : یحیی واعظ

ممالك خارجه

۱ ـ امان افغان کابل [جریدهٔ هفتگی] سر دبیر : سید محمد قاسم

۲ ـ الاصلاح ، برلین [مجلهٔ ماهیانه] مدیر و رئیس تحریر : محمد برکة الله (المولوی)

۳ ـ ایرانشهر ، برلین [مجلهٔ ماهیانه] مدیر و نگارنده : حسین کاظم‌زاده

۴ ـ حبل المتین کلکته [مجلهٔ هفتگی] مدیر کل : جلال الدین الحسینی ـ دبیر ثانی ف . س مؤید زاده ، ام ـ ا ی

۵ ـ رستخیز ، مصر (مجله) مدبر : عبد الله رازی

۶ ـ سرفراز ، لکنهو [جریدهٔ هفته وار ـ بزبان هندی] مدیر : خواجه امین الله

۷ ـ سودمند ، مصر [مجلهٔ ماهیانه] مدیر : عبدالله راری

۸ ـ طلوع افغان ، [هفته‌ای دوشماره] مدیر : عبدالعزیز



چرچیل ، وزیر مالیه انگلیس

احصائیه گمرکی ۱۳۰۳

(دولی که وارداتشان در مملکت ما زیادتر)
(از صادرات ماست بممالك آنها)

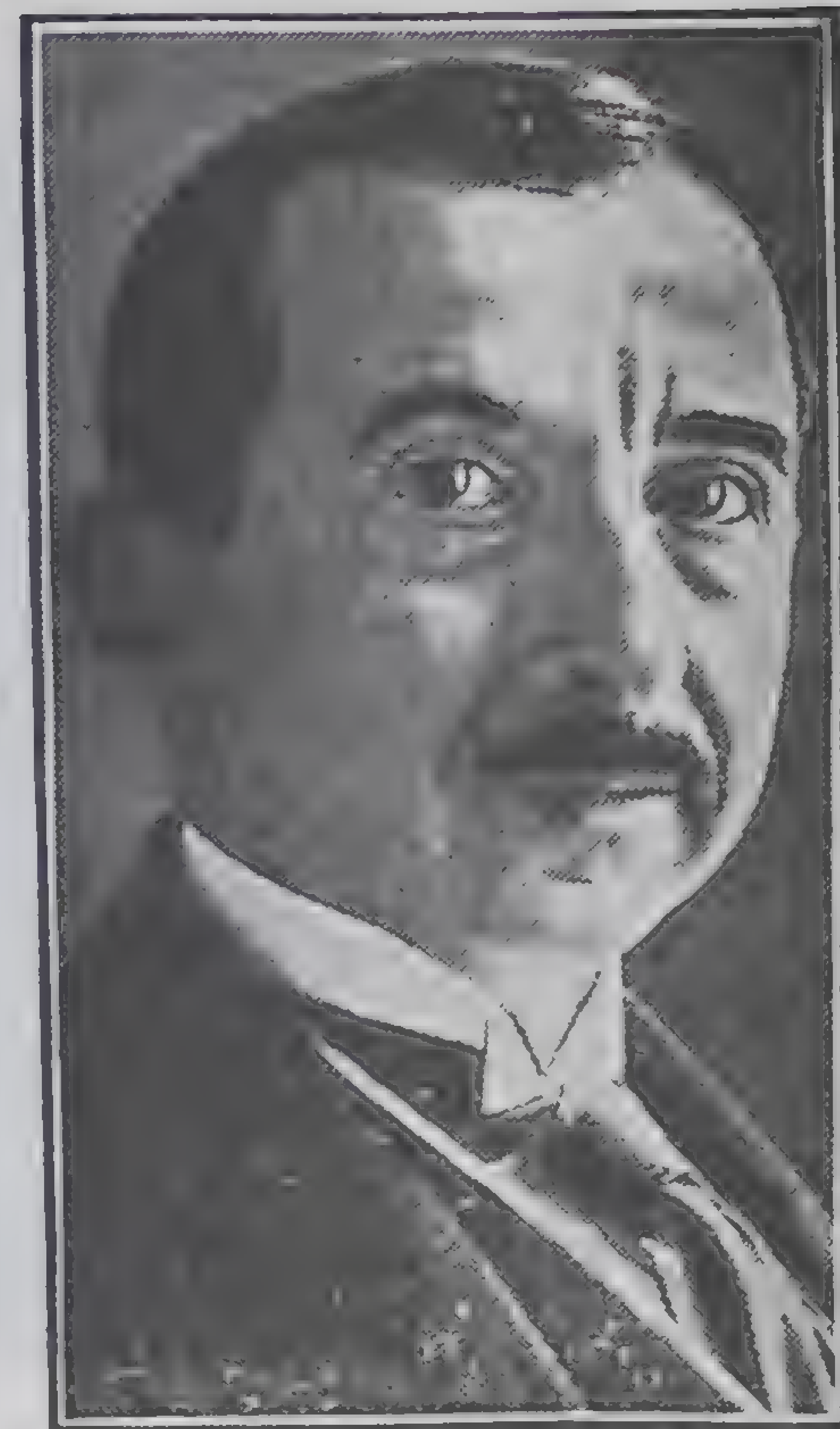
ممالك	واردات آنها	صادرات ما	تفـــــاوت
۱] انگلستان وهندوستان	٤٤ر٥ (۱)	٨ر٦	٣٥ر٩ – مليون تومان
۲] بلژیك	٤ر٤	—	٤ر٤ – »
۳] فرانسه	٣ر٢	٠ر٨	٢ر٤ – »
۴] هلند	٢ر٧	—	٢ر٧ – »
۵] آلمان	٢ر٣	١ر٩	٠ر٤ – »
٦] ایطالیا	١ر٢	—	١ر٢ – »
۷] چك واسلواکی	٠ر٢	—	٠ر٢ – »
جمع و تفاوت	**٥٨ر٥**	**١١ر٣**	**٤٧ر٢ –**
۸] صادرات و واردات سایر ممالك بایران	١٨ر٥	٣٧ر٢	١٨ر٧ +
جمع و تفاوت کل	**٧٧ر–**	**٤٨ر٥**	**٢٨ر٥ –**

(۱) از این مبلغ مقداری متعلق بسایر ممالك است که بطور عبور (ترانزیت) از هند بایران فرستاده اند .



دکتر میلسپو آمریکائی رئیس کل مالیه ایران

عصمت پاشا ، رئیس الوزراء عثمانی .





مصطفی کمال پاشا ، رئیس الجمهوری عثمانی

سلطان فواد ، پادشاه مصر .



نمرهٔ مسلسل ۱۴
مجلد دوم (شمارهٔ ۲)
بهمن‌ماه ۱۳۰۴ هـ . ش = شعبان ۱۳۴۴ هـ . ق
= فوریه ۱۹۲۶ م .

آینده
مجلهٔ سیاسی ، ادبی واقتصادی مصور

بحران تجارتی
سیاست اقتصادی

بقلم دکتر افشار

در شماره گذشته مجله آقای داور ، وزیر محترم عدلیه ، مسئله «بحران» را بطرز دلپذیری برای خوانندگان تشریح فرمودند . نگارنده نیز بطور کلی با عقاید اظهار شده موافقم ، جز آنکه میخواهم در دنباله آن سطری چند بیفزایم .

چگونگی بحران

پیش از جنك بزرك عمومی ملت ایران عمده باروسیه و در درجه دوم با ممالك بریطانی تجارت داشت ، یعنی تقریباً ۶۵ در ۱۰۰ تجارت عمومی ایران (مقصود مجموع صادرات و واردات) باروسیه بود . توضیح آنکه در سالهای اخیر روابط تجارتی ایران و روسیه باین درجه اهمیت ارتقایافت . دلائل ترقی روزافزون آن وشکست اقتصادی انگلیس موضوع مهم و جداگانه است و در آینده بعرض خوانندگان محترم خواهد رسید . اینك هم بدو کلمه یادآور شویم که گذشته از تسهیلات ومساعدتهائی که روسها برای خرید وفروش وحمل ونقل مال‌التجاره خود بکار میبردند تجارت ایران وروس ازلحاظ ایران «اقتصادی‌تر» یا بعبارت دیگر باصرفه‌تر بود تا با انگلیس ، یعنی واردات و صادرات ما در گمرکات شمال تقریباً باهم برابر میشد : آنچه روسها بما میفروختند در مقابل آن ما هم بآنها

جنس میدادیم ؛ اما در سرحدات جنوبی اینطور نبود : واردات انگلیس در مملکت ما چند برابر صادرات ما بود بطرف ممالك بریطانیا .

احصائیه ذیل این حقیقت را مجسم میکند :

احصائیه گمرکی ۱۹۱۱ ـ ۱۹۱۲

	واردات بایران	صادرات از ایران	مجموع صادوات و واردات
روسیه	۲۶۷٫۷۹۷٫۸۷۵	۲۸۴٫۲۷۹٫۷۹۶	۵۵۲٫۰۷۷٫۶۷۱ قران
انگلیس وهند	۲۲۰ز۷۰۳٫۹۷۴	۵۵٫۳۷۰٫۴۴۳	۲۷۶٫۰۷۴٫۴۱۶ »

بواسطه جنك عمومی و انقلاب بزرگی که در روسیه پیش آمد رابطه تجارت خارجی ایران عمده باانگلیس و هندوستان برقرار گردید ، ولی با این فرق کلی که آنچه راسابق از روسیه یا از راه روسیه واردمیکردیم خودیاعوض آنها را کمابیش از امپراطوری بریطانیایا از راه جنوب وارد نمودیم. بدون اینکه انگلیسها تمام امتعه ایرا که سابق بروسیه میفرستادیم از ما بخرند . باین لحاظ مجموع صادرات ما نسبت بسابق کم شد بدون اینکه بهمان نسبت از واردات نیز کاسته شود . (اگر احصائیه گمرکی در بادی نظر نشان نمیدهد بواسطه اینست که خروج نفط و بنزین کمپانی نفطجنوب راهم جزوصادرات آورده اند ! رجوع شود به انتقاد احصائیه گمرکی در اواخر همین شماره) آنوقت میبایست اولیای امور اینمملکت جلوگیری و چاره جوئی بحران اقتصادی امروزی را نموده باشند .

اگر در ابتدای امر این فرق فاحش بین صادرات و واردات را عموم مردم حس نمیکردند بواسطه این بود که در آن موقع عده زیادی از سپاهیان انگلیس در ایران توقف داشتند و مبالغی پول خارجی در این مملکت بمصرف خرید امتعه ایرانی میرسید و در حکم صادرات بود . و نیز برای پیش بردن سیاستهائی که در نظر داشتند خارجیان پولهای دیگر هم در مملکت ما خرج میکردند ... عدم «موازنه تجارتی» بوسیله همین پولها که بداخل ایران میامد جبران شده و «موازنه اقتصادی»

برقرار میشد.[۱] اما عللی که باعث آمدن دسته‌ای از سپاه انگلیس بایران و بذل وبخشش پول بهوچیان این مملکت بود رفته‌رفته زائل شد : انگلیسها ایران را تخلیه کرده وپولهائی از این رهگذر بایران وارد نگردید. از طرف دیگر روسیه انقلابی نیز کم کم از حالت تزلزل بیرون آمد و دولت جدید آن روابط تجارتی را باسایر ممالك از سر گرفت ، اما بعنوان اینکه قوه خرید ملت روسیه کم شده است اخیراً ازقبول کلیه مال‌التجاره‌ای که از ایران بروسیه میرفت امتناع نموده ودرنتیجه بحران تجارتی در ایران شدیدتر گردید .

سیاست دولت

البته در تمام این مدت اولیای امور برای جلوگیری بحران کاری نکردند . . . چرایك کار عمده کرده اند که البته باید گفت با حسن نیت بوده و ممکن است در آتیه نیز مفید فایده باشد، اما عجالة ببحران «بی‌پولی» در این مملکت مدد کلی نموده و آن مالیاتی است که از قند و شکر بعنوان ساختن راه آهن دریافت میشود . من کار ندارم که با این پول آیاساختن راه‌آهنی که از لحاظ اقتصادی سودمند باشد ممکن خواهد بود یا نه ؟ زیرا یقین دارم همینکه استشمام شود نظر منفی دارم متهم بطرفداری شتر و درازگوش خواهم شد .... خلاصه مملکتی که بدلایل فوق‌الذکر کم پول شده بود بواسطه جمع آوری چندین کرور بدین‌عنوان یکباره بی‌پول گردید . البته آن وجوه جائی‌نرفته بلکه دربانك‌شاهنشاهی گذاشته اند و نفع هم میدهد ، اما اگر خوب دقت فرمائید معلوم خواهد شد که کارهای ایران تمام وارونه است ، از جمله همین قضیه . نه مگر مملکت ایران یکی از آن ممالکی است که بواسطه فقدان سرمایه باید ، باداشتن یك‌حکومت دانا وامینی ، بجلب سرمایه‌های خارجی

---

(۱) «موازنه تجارتی» را بفرانسه balance du commerce گویند و مقصود ما از «موازنه اقتصادی» اصطلاح فرانسوی balance des comptes است که آقای پور رضا در مقاله خود از لفظ آلمانی آن Zahlungsbilnz «میزان دادو ستد» ترجمه کرده‌اند . تفصیل آن درطی مقاله میاید

و استقراض خارجی برای بکار انداختن منابع ثروتی خود اقدام نماید ؟ همین مملکت که محتاج بقرض کردن است امروز درحکم دولت قرض دهنده میباشد ، زیرا این پولی‌را که باسم راه‌آهن از قند و شکر گرفته و در مقابل نفع جزئی بیك بانك بیگانه داده اند در حقیقت‌بدان می‌ماند که حکومت ایران واسطه شده استقراضی برای مؤسسه خارجی درداخله مملکت نموده باشد . البته هر چه زودتر این پول راکد بجریان افتد بهتر است .

بحران اقتصادی امروزه ایران که جنبه تجارتی آن بواسطه مسدود شدن درهای تجارت شمال بیشتر محسوس است خیلی شدیدتر وعمومیتر ازآنست که بنظرمیرسد . اگر بواسطه انتظامات امور مالیه نبود ، عایدات کشوری منظماً وصول نمیگردید و مرتباً بمستخدمین دولت نمیرسید ، درمرکز مملکت فشار بی‌پولی‌بهمه طبقات وارد میامدو محسوس میگردید که بحران کنونی وحشتناکتر از آنست که جراید یا مجامع طهران « تفنناً » ازآن صحبت میکنند . البته درصورتی که حالت بحرانی حاضر مدت زیادی ادامه پیدا نماید مردم فقیرتر میشوند و قوه پرداخت آنها روز بروز کمتر میگردد تاجائیکه مستشاران خارجی‌هم‌باهمه تخصصی که دارند دیگر نتوانند این « گاو شیرده » را بدوشانند

عقیده آقای داور

آقای داور علت اصلی و اساسی بحران اقتصادی ایران را اینطور تشخیص داده‌اند که « تعادل بین مصرف و تولید ثروت در ایران بهم خورده » یعنی « ما بیش ازقوه تولید خودمان مصرف میکنیم » و از اینکه روسیه محصولات ما را نمیخرد چندان وحشتی ندارند ، زیرا مینویسند : « دردما اگر منحصر بهمین بود اینقدر ناله و فریاد جانداشت » . از طرفی دیگر با دلائلی که ذکر فرموده معتقدند که سعی درکاستن مصرف و احتیاج یا بعبارت دیگر کم کردن واردات بی‌فایده است وباید کوشش زیادتر درتولیدثروت

نمود . نگارنده نیز در این قسمت اخیر با ایشان موافقم وسعی در کم کردن واردات را اصولا و بطور کلی سیاست منفی اقتصادی میدانم و عقیده دارم که برای برقراری موازنه تجارتی (تا آنجا که اقتصاداً لازم است) باید برصادرات افزود . اما یك وقت است که نمیتوان صادرات‌را زیاد نمود ، خواه بواسطه نداشتن مشتری خارجی ، خواه بعلت عدم امکان تولید زیادتر درداخله. در اینصورت بنظر میاید که برای نگاهداری موازنه تجارتی ناچار باید در صدد کاستن واردات یعنی مصرف واحتیاج بود ، مگر آنکه مانند عده‌ای از علمای اقتصاد بمسئله موازنه تجارتی اهمیت ندهیم و بگوئیم با وجود عدم موازنه تجارتی « موازنه اقتصادی » طبیعة برقرار میشود . نظر باینکه ناچار تمام خوانندگان محترم مطلع بعلوم اقتصادی نیستند ممکن است این اصطلاحات‌را درست ندانند و باهمیتی که مسئله واردات و صادرات یعنی مبادله بین المللی دارد متوجه نباشند لازم است قبلا مختصری در آن زمینه بسط مقال داده سپس وارد موضوع شویم .

صادرات و واردات

فایده مبادله بین‌المللی

همه میدانند که مقصود از صادرات اجناس فلاحتی ، صنعتی،معدنی‌وغیره است که درداخل یك مملکت بعمل آمده بممالك خارجه حمل میشود وواردات امتعه ایست که از خارج وارد میگردد . این مبادله بین المللی البته لازم است زیرا اگر لازم نمیبود صورت خارجی پیدا نمینمود . هر قدر هم که تمدن زیادتر شود مبادله بین‌المللی زیادتر خواهد گردید .

در ایران بلکه افکار عمومی در همه جای دنیا و حتی دسته مهمی از اقتصادیون که طرفدار حمایت صنعت و تجارت ملی هستند فایده مبادله بین المللی را در جانب صادرات میدانند و واردات را بار گرانی میپندارند که چون طرف احتیاج است بایدتحمل کرد، ولی میخواهند

حتی‌الامکان خودرا از آن بی‌نیاز سازند . بالعکس اقتصادیون « کلاسیك » معتقدند که در تجارت خارجی صرفه عمده را مملکت از جهت واردات میبرد . واردات را منشاء و مقصد مبادله بین‌المللی میانگارند و صادرات را فقط برای آن لازم فرض میکنند که در ازای آن هرمملکت بتواند مایحتاج خودرا که در داخله ندارد از خارجه تهیه نماید . . .

در حقیقت مبادله بین‌المللی چه از جهت صادرات و چه از حیث واردات دارای فوائد بیشمار است . مثلا در مملکتی که غله یاشیر برای اطفال یا مواد اولیه وسوخت برای کارخانجات خود باندازه کافی ندارد ذی‌نفع است که ازخارج بیاورد . اگرهم یك مملکت بواسطه مساعدت اوضاع طبیعی بتواند جنسهای گوناگون بعمل‌آورد بازممکن است بحکم صرفه تجارتی و اصل « تقسیم کار » بعضی را ازخارج بطلبد و در عوض اجناس دیگری که تهیه آن آسانتر و ارزانتر وقیمت‌آن درخارج گرانتر است بعمل‌آورده بفروشد . مثلا درانگلستان ممکن است بیش ازمیزان امروز گندم کاشت ، اما انگلیسها حساب میکنند که اگر بخواهند گندم را در مملکت خود بعمل آورند عده کثیری کارگر و مقداری سرمایه لازم است و اگر آن سرمایه وکارگران‌را ببافتن پارچه اختصاص دهند ارزش کار آنها خیلی زیادتر خواهد بود . باین لحاظ گندم را بقیمتی ارزانتر از آنچه در داخله تمام میشود از خارج وارد میکنند و پارچه خود را ببهای گران در عوض میفروشند ، باین وسیله هم بخوبی رفع احتیاجات خودرا میکنند و هم نفعی میبرند .

عقیده آنهائی که میخواهند هرمملکت را ازلحاظ اقتصادی کاملا مستقل نمایند، یعنی‌اجناس ملی کفایت مصرف‌داخلی را بدهد، عملی نیست .

حال که محرز گردیدواردات‌و صادرات هر دوبجای خودصحیح و مفید است باید باین مسئله توجه‌نمود که تعادل و موازنه بین آنها که‌اخیرا درایران نقل جرائد ونقل‌مجالس است تا چه اندازه لازم‌وسودمند میباشد ؟

موازنه تجارتی

موازنه تجارتی در اصطلاح علمی عبارت از فرقی میباشد که بموجب احصائیه گمرکی بین صادرات و واردات مملکتی موجود است . معمولا وقتیکه این میزان خیلی زیاد بطرف واردات متمایل شد مردم و جرائد بدست و پامیافتند و حتی حکومتها هم در تعقیب جریان افکار عمومی بفکر چاره جوئی میباشند، چنانکه اخیراً درایران همینطور شدو در تعاقب فشارهای تجار، پیشنهادهای شورای عالی تجارت و مقالاتی که درجرائد منتشر شد هیئت دولت لایحه منع ورود اشیاء تجملی رابمجلس آورد .البته موضوع قابل اهمیت است و باید دید که این عـدم تعادل بین واردات و صادرات بان درجه که افکار عمومی خیال میکند وحشتناك میباشد ؟ (روزی آقای مخبرالسلطنه وزیر محترم تجارت در شورای عالی تجارت اظهار فرمودند کـه بعقیده ایشان اینطور نیست .)

اگر نظری باحصائیه گمرکی ممالك مختلف بیفکنید دیده خواهد شد که در اغلب آنها واردات بر صادرات فزونی دارد و اگر فرق آنرا تصور کنیم که هرساله پول از مملکت های «بده کار» خارج میشود باید دراحصائیه‌های تجارتی مطابق آن باشد ، درصورتیکه نیست . بعلاوه چون در احصائیه های گمرکی اغلب ممالك قسمت ورود زیادتر از صدور است نتیجه این میشود که مجموع «واردات» در تمام ممالك از مجموع «صادرات» زیادتر است . البته بدون لزوم اقامه هیچ گونه دلیل در نظر سطحی معلوم میشود که اینطور نمیتواند باشد وباید تقریباً مقدار مجموع واردات درممالك مختلفه کره زمین مساوی مجموع صادرات آن باشد ، زیرا آنچه بیك مملکت وارد میگردد ناچار ازمملکت دیگر صادر شده‌است . از طرف دیگر بموجب تحقیقات اداره احصائیـه عمومی در شهر انور (بلژیك) در سال ۱۹۰۴ م . مجموع « واردات » ممالك مختلف کره زمین ۶۷ ملیارد فرانك و مجموع « صادرات » همان ممالك ۶۳ ملیارد

بوده ، یعنی چهار ملیارد اضافه واردات بر صادرات میشده است ! اما این اختلاف بواسطه انست که « قیمت » واردات را با « قیمت » صادرات مقایسه کرده‌اند واغلب قیمت اجناس درموقع ورود بواسطه‌مخارج حمل و نقل، حق السعی تجارتی وغیره که بانها اضافه شده بیش ازموقع صدور است . اگر بجای مقـایسه قیمت واردات و صادرات عین اجنـاس وارد وصادر را باهم مقایسه کنند فرقی در مقدار نمیتواند باشد بمگر ان اندازه که در راه فاسد ، در دریا غرق یا نوعی‌دیگر تلف‌میشود، والبته‌در اینصورت ازمقدار واردات کاسته میگردد نه ازصادرات. اگرباز اشخاصی باشند که خیال کنند مقدار مجموع صادرات از واردات زیادتر است باید بقول‌یکی ازعلمای اقتصاد، که بطور شوخی نوشته است، فرض کرد که‌امتعه صادره ازممالك درعرض راه خود بخود زیاد شده است !

پس ازآنکه کاملا روشن گردید که مجموع واردات ممالك‌نمیتواند بیش از مجموع صادرات انها باشد باید دید درهر مملکت تنها هم همینطور است ؟ البته خیر ! ــ اما این عـدم تعادل کامـل بین صادر و وارد یك مملکت خطر ناك است ؟ آیا همانطور که افکار عمومی خیال میکند در نتیجه این اختلاف هرسال مقداری پول از مملکت بده کار خارج میشود. وبالاخره اسباب فقر ملت آنرا فراهم خواهد آورد ؟...

برای اینکه حقیقت امر کاملا واضح شود باید احصائیه های گمر کی را تحت مطالعـه آورد . اما اگر مثـال خود را از ایران بیاوریم شاید بگویند که احصائیه های ما زیاد مورد اطمینان نمیتواند باشـد . احتیاطاً مثـال از ممالکی میاورم که در صحت احصائیه آنها چندان حرفی نباشد وترقی روز افزون اقتصادیشان هم مورد گفتگو نشود .

در انگلستان مجموع پول موجود قبل از جنك[۱] بیش ازمعادل سه ملیار و پانصد ملیون فرانك فرانسه آنزمان نبود[۲] . حال صادرات و واردات آن مملکت را نیز بهم بسنجیم :

---

(۱) بدین مناسبت مثال از احصائیه قبل از جنك میاورم که صحیح تر و همچنین ثابت تراز احصائیه های زمان جنك و بعد از آن است .

(۲) در آن زمان هرلیره انگلیسی ۲۵ فرانك و ۲۲ سانتیم ارزش داشت .

صادرات و واردات انگلیس

سال	صادرات	واردات	اضافه واردات
۱۹۱۰	۱۰،۸۵٤	۱۷،۱۰۵	٦،۳٥۱ ملیارد
۱۹۱۱	۱۱،٤٥۷	۱۷،۱٦۲	٥،۷۰٥ »
۱۹۱۲	۱۲،۲۸۹	۱۸،۷۸۸	٦،٤۹۹ »
جمع	۳٤،٦۰۰	٥۳،۰٥٥	۱۸،٤٥٥

بموجب احصائیه فوق در مملکت انگلیس در عرض سه سال ۱۸ ملیارد و ٤٥٥ ملیون اضافه قیمت واردات برصادرات بوده است، یعنی بطور متوسط سالی بیش از ٦ملیارد ! در صورتی که فوقا گفتیم مجموع پول موجود در انگلستان فقط ۳ملیارد و ٥۰۰ملیون بوده است ! اگر احصائیه گمرکی وموازنه تجارتی فوق را مدرك قرار دهیم باید مدعی شویم که از مملکت انگلیس در مدت ۳ سال ٥ برابر بیش از آنچه حقیقة در آن مملکت پول موجود بوده پول خارج شده است ! فرض آن بهمان اندازه مضحك است که تصور زیاد شدن واردات در عرض راه برای خوانندگان لبخند آورد .

نظری هم باحصائیه گمرکی فرانسه بیفکنیم. ارقام از دلیلهای لفظی مثبت تر است . صورت ذیل میزان تجارت جارجی آن مملکت را درسال ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲ نشان میدهد :

صادرات و واردات فرانسه

سال	واردات	صادرات	اضافه واردات
۱۹۰۸	٥،٦٤۱ ملیون	٥،۰٥۱ ملیون	۰،٥۹۰ ملیون
۱۹۰۹	٦،۲٤٦	٥،۷۱۸	۰،٥۲۸
۱۹۱۰	۷،۱۷۳	٦،۲۳٤	۰،۹۳۹
۱۹۱۱	۸،۰٦٦	٦،۰۷۷	۰،۹۸۹
۱۹۱۲	۷،۹٥۱	٦،٦۳٦	۱،۳۱٥
جمع	۳٥،۰۷۷	۲۹،۷۱٦	٥،۳٦۱

از احصائیه فوق مشاهده میشود که بطور متوسط هر سال دولت فرانسه قریب یك ملیارد اضافه واردات بر صادرات داشته ، یعنی در مدت ۵ سال فوق بیش از ۵ ملیارد طلا از فرانسه بخارج رفته است! اگر واقعاً چنین باشد باید ورود و خروج طلا را هم که درخاك فرانسه بنظر آوریم مطابق افتد ، وحال آنکه درست معکوس آنست ، یعنی احصائیه نشان میدهد که مقدار طلای وارد بمملکت فرانسه زیادتر از طلای صادر از آن است ! اینك احصائیه ورود و خروج طلا از فرانسه در همان سال فوق الذکر :

احصائیه ورود و خروج طلای فرانسه

سال	ورود	خروج	اضافه ورود
۱۹۰۸	۱,۱۷۳ ملیون	۱۸۴ ملیون	۹۸۹ ملیون
۱۹۰۹	۵٤۰	۳٦۱	۱۷۹
۱۹۱۰	٤۰٦	۳۹۰	۱٦
۱۹۱۱	٤۵۵	۲۸۵	۱۷۰
۱۹۱۲	۵۲۸	۳۲۰	۲۰۸
جمع	۳,۱۰۲	۱,۵٤۰	۱,۵٦۲

ملاحظه صورت فوق نشان میدهد که از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲ بطور متوسط سالی ۳۰۰ ملیون اضافه ورود طلا نسبت بخروج آن در خاك فرانسه بوده‌است ! البته هیچ معقول بنظر نمی آید که از یکطرف بموجب احصائیه گمرکی ، نظر بفزونی واردات نسبت بصادرات ، درمدت ۵ سال بیش‌از ۵ میلیارد طلا فرانسه بخارج مدیون گردیده و در همان مدت معهذا بیش‌از یك میلیاردو نیم طلا وارد مملکت خود نموده باشد !...

شاید خوانندگان محترم تصور کنند مطلبی را که بیان کردیم معما باشد ، ولی خیر این یك‌مسئله اقتصادی است که درشماره بعد حل آنرا ملاحظه خواهند فرمود .

دهم بهمن ۱۳۰۵

اقتراحات و تقاضاوات

نظر باینکه اقتراحات جدید مجلهٔ آینده در موضوع انتخابات و مجلس ما دارای جنبه سیاسی و حقوقی است در نظر گرفتیم که برای شرکت در این بحث و انتقاد رجال سیاسی مطلع و نمایندگان فاضل مجلس را دعوت نمائیم . جوابها بتدریج در مجله درج خواهد شد . اینك ذیلا نظریات آقای دکتر محمد خان مصدق السلطنه که زودتر رسیده‌است و پس از آن عقاید و اراء دیگران را بترتیب وصول طبع خواهیم نمود .

مسئله اصلاح قانون انتخابات و حسن جریان آن برای مملکت ما دارای کمال اهمیت است . اصلاح قانون بسته بحسن نظر نمایندگان و صحت جریان آن مستلزم حسن نیت وشایستگی هیئت دولت میباشد . اما از انجا که اگر قانون انتخابات اصلاح شود نمایندگان بهتری انتخاب خواهند شد وبالطبع در میان نمایندگان بهتر وباتکاء آنها هیئت دولت از هر جهت شایسته‌ای تشکیل خواهدیافت شک نیست که در آن صورت عمل انتخابات نیز در مجرای قانونی خواهد افتاد . پس ملاحظه میفرمائید که اهمیت اصلاح قانون انتخابات تا چه حد است . بعقیده بعضی اصلاح اساسی این قانون بسته بقید شرط سواد برای انتخاب کنندگان یا تجزیه شهرها از حوزه‌های فرعی است ، ولی برخی دیگر با دلائلی که دارند انرا منافی مصالح مملکت میدانند ، گذشته از آنکه میگویند قید کردن شرط سواد محدود ساختن انتخابات عمومی است گمان نمیکنند که با این اصلاح بتوان نمایندگان بهتری‌داشت و البته منظور از اصلاح قانون هم باید گرفتن نتیجه مطلوب یعنی بهبودی مجلس باشد . در هر حال ما نظریات موافقین ومخالفین مسئله را با کمال بیطرفی درج خواهیم کرد . امید واریم نویسندگان محترم هم از اظهار عقیده خود بطور صریح باک نداشته باشند .

انتخابات در اروپا[1] و ایران

بقلم آقای دکتر مصدق

نماینده محترم مجلس

بعد از عنوان . - در جواب مرقومهٔ محترمه تصدیع افزاست که بواسطه گرفتاری ممکن نشددر قانون انتخابات مطالعات جدیدی نماید و گمان میکنم که محتاج هم نیست زیرا بنده نظریات خود را در کنفرانسی که در دهم حوت ۱۳۰۳ ایراد نموده بعرض عامه رسانیده و یك نسخه از آن را تقدیم و خاطر عالی را مستحضر مینماید که اصلاحاتی که بعداز تاریخ مزبور در اواخر دوره پنجم تقنینیه در قانون انتخابات شده اساسی نیست و وضع حاضررا هیچوقت تغییر نخواهد داد بنظر بنده با یکی دو ماده می‌توان در قانون مزبور اصلاحات اساسی نمود از قبیل تجزیه حوزه انتخابیه بلوکات از نقاطی که ممکن باشد وتعیین شرط سواد برای انتخاب کنندگان احتمال می‌دهم آنهائیکه طالب این‌قانونند بگویند شرط مزبور عده زیاد بی‌سواد را از حق رای محروم خواهد کرد در اینصورت همانطور که در تمام ممالك متمدنه سالها انتخابات دو درجه معمول بوده ما هم باید انتخابات خودرا دو درجه نمائیم تا بعد از توسعه معارف زمینه انتخابات مستقیم فراهم گردد این است عقیده بنده در اصلاحات قانون مزبور ولی یقین دارم که اکثریت مجلس شورای ملی با این نظریات موافق نیست

دکتر محمد مصدق

گیزو Guizot میگوید : مبنای اصلی هر انتخاب این است که منتخبین بنمایند آنچه را که میخواهند و بدانند آنچه را که مینمایند

La loi fondamentale de toute élection c'est que les électeurs fassent ce qu'ils veulent et sachent ce qu'ils font.

من تصور میکنم که اگر رئیس الوزراء فرانسه گفته بود مبنای اصلی هر انتخاب این است که منتخبین بدانند آنچه‌را که می‌نمایند وبنمایند آنچه را که میخواهند بهتر بود زیرا توانستن فرع دانستن است و بطور کلی طرز انتخابات و شرایطی که برای انتخاب کنندگان تعیین میشود از

---

(۱) مدارك ما نسبت بقوانین اروپا بعضی مربوط ببعد از جنك است و بقیه مربوط بقبل از جنك که ازرمان آنها تاکنون شاید بعضی ازقوانین مزبوره تغییر نموده‌باشد

نظر دانائی است ونه توانائی و بمرور که دانائی برجهل غلبه نموده طرز انتخابات و شرایط انتخاب‌کنندگان هم تغییر و تخفیف یافته است

در طرز انتخابات

طرز انتخابات در ممالك متمدنه مستقیم و بطور کلی عمومی‌است و باید دانست که در ابتداء انتخابات دو درجه و حتی در فرانسه موقعی در زمان ناپولئون اول بعدازکودتای ۱۸ برومر ۱۷۹۹ سه درجه بوده است باینطریق‌که ساکنین هر بلوك از بین ۶۰۰ نفر مالیات بده های مهم بلوك يك عده را انتخاب می‌نمودند و عدهٔ مزبوره بنوبت خود درانجمن ایالتی مجتمع شده‌عده‌ای را نامزد وکالت می‌نمودند و بعد قونسول اول یعنی ناپولئون از بین اشخاص مزبوره کسانی را که لایق وکالت میدانست انتخاب می‌نمود و بعد هم که بمقام امپراطوری‌رسید اعلان‌نمود نمایندهٔ ملت خود اوست و حکومت ملی بحکومت شخصی تبدیل یافت

بطور خلاصه درفرانسه از ۱۷۸۹ تا ۱۸۴۸ انتخابات مستقیم نبوده و بر حسب مقتضیات وقت در طرز انتخابات و شرایط انتخاب کنندگان تغییرات کلی حاصل شده و از سال ۱۸۴۸ انتخابات مستقیم شده است .

در انگلستان اولین دخالت ملت در امور مملکتی عهد سلطنت (ژان) بوده است (۱۲۱۵) میلادی و بادخالت طولانی ملت درامور مملکت هنوز انتخابات عمومی نیست زیرا انتخاب کنندگان باید در سال ده لیره مال‌الاجاره خانه بدهند و یا اینکه معادل این مبلغ از بابت اجاره خانه عایدی داشته باشند . شرط عام (Franchise générale) و چنانچه این شرط درکسی فاقد باشد ولی شخص مزبور واجد شرایط ثلاثه ذیل باشد باز حق دارد و شرایط مزبوره از اینقرار است :

(۱) در حوزهٔ انتخابیه مالك باشد Franchise des comtés

(۲) انتخاب‌کننده از خانوادهٔ باشد که از قدیم حق رای داشته است . Franchise des bourgs

(۳) از معلمین مدارس عالیه اکسفورد و کامبریج و ادین بورك و یا از مدارس مزبوره صاحب دیپلم باشد Franchise des universités که شرایط مزبوره را شرایط خاصه نامند Franchise spéciale بنا براین

چون در انگلستان انتخابات در یکروز نیست ممکن است یکنفر بواسطهٔ اینکه واجد شرط خاص یا واجد شرط عام و خاص هر دو باشد چند رای بدهد

و چون کمتر کسی است که سالی ده لیره یااجاره ندهد و یا نگیرد تقریباً انتخابات عمومی است .

در ایران - درنظام نامه انتخابات مجلس شورای‌ملی مورخهٔ ۱٤ جمادی الثانیه ۱۳۲٤ انتخابات یك درجه ولی عمومی نبوده باینطریق که برحسب ماده اول نظامنامه مزبوره انتخاب کنندگان در ایالات و ولایات مرکب از طبقات ذیل بوده اند :

شاهزادگان وقاجاریه - علما وطلاب - اعیان واشراف - تجار ملاکین و فلاحین - اصناف

نظامنامه مزبوره ملاك و فلاح اشخاصی را میداندکه مالك ملکی دو هزار تومان ارزش داشته باشد باشند و تجار را کسانی که حجره و تجارت معینی دارند و اصناف را کسانی‌که از اهل صنف و کار معین صنفی داشته و دارای دکانی باشند که کرایه آن مطابق کرایه های حد وسط محلی باشد .

نظام نامه انتخابات ۱۲ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۸ انتخابات را که سابق مستقیم بوده بدو درجه قائل شده وعمومی هم نبوده است زیرا برحسب فقرهٔ چهارم از مادهٔ چهارم انتخاب‌کننده‌کسی است : « که لااقل دارای دویست و پنجاه تومان علاقه ملکی یا ده تومان مالیات بده باشد یا پنجاه تومان عایدی سالیانه داشته باشد و یا تحصیل‌کرده باشد »

و برحسب مادهٔ ۱۵ که می گوید : « انتخاب در کلیه ممالك ایران بطرز دو درجه خواهد بود و مراد از انتخاب دو درجه آن است که ابتدا در محله های یك شهر یا در شهر های یك حوزه انتخابیه عدد معینی را انتخاب می‌نمایند که منتخب نامیده میشوند و بعد این انتخاب شدگان درجه اول در مرکز حوزه انتخابیه جمع شده از میان خود عده مطلوبه را ثانیاً انتخاب میکنند واین انتخاب‌شدگان درجه ثانی‌نماینده خوانده میشوند » مستقیم نبوده است و برحسب ماده ۲۱ منتخبین درجه

اول باید سه‌مقابل عدهٔ وکلاهرحوزه انتخابیه را با کثریت نسبی انتخاب کنند و بموجب مادهٔ ۲۳باید منتخبین‌درجه اول در مرکز حوزه انتخابیه حاضر شده مجتمعاً از بین خود نمایندگان حوزه انتخابیه را باکثریت تام انتخاب نمایند

قانون انتخابات مورخ ۲۸ شوال ۱۳۲۹ که وکلای دوره سیم و چهارم و پنجم تقنینیه بموجب قانون مزبور انتخاب شده اند عمومی و مستقیم است .

عمومی بجهت اینکه تمول شرط انتخاب نمودن نیست و مستقیم‌است برای اینکه نمایندگان مجلس مستقیماً بواسطه عموم ملت انتخاب می شوند

در شرایط انتخاب کنندگان

شرایط انتخاب کنندگان در ممالك متمدنه اساساً از نظر دانائی است زیرا دانائی موجبات‌توانائی را فراهم نموده و بواسطه مخفی بودن‌رای انتخاب کنندگان مطلقا آزاد یعنی قادر و توانا هستند که هر کس را که میخواهند انتخاب نمایند و محرومیت‌نظامیان تحت سلاح از حق رای‌برای عدم آزادی نیست بلکه برای حفظ نظامات است چه ممکن است برای انجام یك وظیفه از انجام وظیفه مهم تر باز مانند . و شرایط مزبوره در ممالك اروپا مختلف است بعضی از آن در همه جا یکی است و برخی نسبت بمقتضیات در گروهی معمول و در بعضی معمول نمی باشد

اول شرط سن - در اروپا برای هر کار سن مخصوصی‌شرط است‌ممکن‌است دریك‌مملکت بسن‌هیجده‌سالگی ازدواج ویادرسن بیست‌ویك سالگی معامله کرد ولی برای انتخابات قانونگذار سن بیشتری را معین نماید مثلا در آلمان که در سن بیست‌و پنج سالگی حق انتخاب دارندوباید دانست که در انتخابات هیچ گاه سن انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان یکی نیست و مختلف است معذالك اکثریت دول اروپا سن بیست‌یکسالگی را برای ازدواج و معاملات و انتخابات تعیین‌نموده انداز قبیل‌بلژیك-ایطالی فرانسه - انگلیس. درایران سن انتخاب کنندگان باید ۲۰ سال باشد

دوم شرط تبعیت - درانتخابات مجالس که مبنای حکومت ملی

است کسی نمی‌تواند دخالت کند مگر اینکه جزء ملت باشد بنا بر این اتباع خارجه از این حق محرومند

سیم شرط سواد در ایطالیی اشخاص بالغ و رشید چنانچه بسن ۳۰ نرسیده اند حق‌رای ندارند مگر اینکه با سواد باشند و همچنین است در پرتقال که اگر کسی ۵۵۵ فرانگ مالیات بده نیست حق رای ندارد مگر اینکه با سواد و رئیس خانواده باشد که نسبت به این اشخاص داشتن تمول شرط نیست

آنچه مذکور شد از شرایط‌ثبوتیهٔ انتخاب کنندگان است ولی البته ممکن است وجود بعضی چیزها باعث محرومیت از انتخاب باشد

(شرایط سلبیه) بطور کلی شرایط مزبوره در اغلب از ممالك از اینقرار است :

نظامیان تحت اسلحه ـ و اشخاصی که در محاکمه جزائی محکوم و محکومیت باعث محرومیت آنها از حق رای باشد (حقوق سیاسی)

در پارهٔ از ممالك هم از قبیل نروژو رومانی نوکر از حق‌رای محروم است و محرومیت از رای گاه دایم و گاه موقتی است مثلا درمملکت فرانسه کسانی که ورقه رای را بدزدند ویا عوض اسمی که رای دهنده نوشته است در موقع استخراج آراء اسم دیگری را بخوانند و یا اینکه اسم دیگری را غیر از آنچه که صاحب‌رای گفته است بنویسند و یا اینکه رای مکرر بدهند دائماً از حق انتخاب نمودن محرومند

و محرومیت موقتی آن است که مجازات مقصر تا درجه نباشد که او را دائما از حق انتخاب محروم کند و با اینکه بعضی از چیز ها که سالب حق بوده است فاقد کردند مثلا نظامی که از تخت سلاح در آید و مجنونی که عاقل بشود و نوکری که بحرفه و یا شغل دیگری از قبیل عملگی و غیره مشغول گردد

بعضی از شرایط هم سابقاً در ممالك اروپا بوده که امروزبطور کلی می توان گفت منسوخ گردیده اند

و شرایط مزبوره یا برای این بوده است که باشخاصی حق‌رای بدهد مثل شرط تمول ومالیات‌دادن و یا باشخاصی که حق رای داشته‌اند

رای مکرر داده باشد مثلا در بلژیك بر حسب قانون سابق هر کسی که سنش ۲۵ سال بوده و یکسال‌هم درحوزهٔ انتخابیه‌اقامت داشته حق یك رای داشته‌است. کسانی که سنشان ۳۵ سال ومتاهل و ۵ فرانگ هم مالیات مستقیم بدهند ویا مالك و ۴۸ فرانگ عایدات ملکی داشته باشند و یا اینکه در صندوق ذخیره وجهی گذارده باشند که ۱۰۰ فرانگ در سال بانها عاید گردد حق دو رای داشته اند

وزراء - اعضاء‌مجلسین - رئیس دفتر مجلس - حکام ولایات - اعضاء انجمن ولایتی - وزیر مختار - قضات محاکم صلحیه و ابتدائی و استیناف و تمیز و غیره از قبیل وکلاء عدلیه و اطبا و دواساز حق سه رای داشته اند

قانون ۹ مه ۱۹۱۹ اینطریقه را حذف و طریقه وحدت رای را اتخاذ نموده است .

شرایط انتخاب شوندگان

اگر انتخاب کنندگان بصرف دادن رای بیك نفر که طرف اعتماد است وظایف ملی خود را ادا نموده اند انتخاب شوندگان در تمام دوره تقنینیه باید انجام وظیفه نموده و کمتر کسی است که از عهده این تکلیف کاملا بر آید این است که قانون‌گذار در شرایط انتخاب شوندگان دقیق‌تر است مثلا در اغلب‌ممالك‌سن انتخاب‌شوندگان بیش از سن انتخاب کنندگان است وبعضی‌از شرایط دیگر هم‌هست که بر حسب مقتضیات ممالك مختلف است مثلا در اسپانی مستخدمین دولتی که در انتخابات متنفذ باشند باید یکسال قبل از انتخابات استعفا دهند

در رومانی اغلب از مستخدمین دولتی در صورتی که داوطلب وکالت باشند سه روز بعداز اعلان انتخابات باید استعفا بدهند .

در پرتقال باید ۲۲۰۰ فرانگ عایدی داشته باشند

فهرست اسامی منتخبین

بواسطه دفاتر سجل‌احوال واحصائیه هرمحلی فهرست موقتی اسامی انتخاب کنندگان را در مدت معینی که قانون مقرر میدارد تعیین میکنند و

ساکنین محل که خود را جزو رای دهندگان میدانند حق دارند در مدتی که قانون تعیین نموده اعتراضات خود را در اداره و یا محکمه صالحه نسبت بفهرست بنمایند چه ممکن است اسامی بعضی که حق رای دارند از قلم افتاده و یا اینکه اسامی اشخاصیکه حق رای ندارند اشتباهاً جزو فهرست شده باشد مثل اینکه شخصی بسن ۲۱ سالگی که حق رای دارد برسد و اداره سجل احوال سهواً او را جزو رای دهندگان ننوشته باشد و یا اینکه شخصی درمحاکمه جزائی بمحرومیت از حق رای محکوم ولی اسم او جزو فهرست نوشته شده باشد و بعد از انقضاء مدت اعتراض فهرست قطعی است ومدت اعتراض در بلژیك در هرسال سه ماه است از ۳۱ اوت تا ۳۰ نوامبر

معرفی و قبول داوطلبان

در ممالك خارجه کاندیدا باید قبل از انتخابات معلوم باشد مثلا دربلژیك ۱۵ روز قبل هر یکنفر داوطلبی را صدنفر بانجمن نظار معرفی میکند و داوطلبان هم باید قبول خود را کتباً اظهار نمایند و هر حزبی فهرستی ترتیب میدهد و در هرفهرست عده داوطلبان نباید از عده که باید انتخاب شوند بیشتر باشد ورقهٔ که فهرست داوطلبان را تهیه میکند و یا داوطلبان منفرد حق تعیین یك شاهد و یك شاهد علی‌البدل دارند که در جریان انتخابات ناظر باشند

هر گاه عده داوطلب ازعده وکلائی که باید انتخاب شوند تجاوز ننمود انتخابات تعقیب نمیشود و داوطلبان بسمت وکالت معرفی میشوند

در انگلستان فقط دو نفر کافی است که یکنفررا بداوطلبی معرفی نماید

تعیین داوطلب هرگاه در مملکت ما معمول شود جریان انتخابات را بینهایت سریع مینماید زیرا در طهران و سایر شهرهای بزرك که عده وکلازیاد است چون کاندیدا معین نیست وکسانی هم که در انتخابات فقط یك رای دارند جزو داوطلبان نوشته میشوند استخراج آراء مشکل و طولانی است ولی هرگاه مثل ممالك اروپا قبل از انتخابات داوطلب معلوم باشد در موقع استخراج آراء هر اسمی لازم به ثبت نیست و آراء غیر

داوطلب ازدرجهٔ اعتبار ساقط میباشد وبواسطه حذف اسامی جریان انتخابات سریعتر و مدت استخراج کمتر میشود

تعیین کاندیدا مستلزم فایده دیگری هم هست که نمیتوانیم از ذکر آن خودداری نمائیم وآن این است که اوراق رأی را دولت طبع میکند و درمملکت‌ما هرگاه بایك شرایطی اوراق مزبوره تهیه شود هم در اوراق رای ممکن نیست تقلب نمود و هم قرائت اوراق سهل‌تر لذا در مدت استخراج مؤثر میباشد

در هیئت نظار

در فرانسه یا از بین رؤسا و اعضاء داره بلدیه انتخاب می شود و یا از دو نفر مسن‌ترین و دونفر ازجوان ترین شخاصی که حق انتخاب داشته باشند و صاحب خط و سواد هم باشند .

در بلژیك رئیس انجمن انتخابات با یکی از قدیمترین اعضاء محکمه ابتدائی حقوق است و یا قاضی صلح و یا قائم‌مقام او ولی اعضاء حوزهٔ انتخابیه مرکب از ۹ نفر از اشخاصی است که حق انتخاب و خط و سواد دارند

در فرانسه تمام داوطلبان حتی رئیس بلدی هم اگر کاندید است می‌تواند در حوزه انتخابیه ریاست کند ولی در بلژیك کسانیکه داوطلب وکالتند در حوزه انیخابیه حق عضویت ندارند

در ایران برحسب ماده ۹ و ۱۰ قانون انتخابات انجمن نظارت مرکب است از سه نفر از اعضای ایالتی یا ولایتی و ۴ نفر از مردمان معروف بامانت و باسواد از طبقات اربعه علماء و تجار و اصناف و اعیان و ملاکین بتعیین حاکم و در نقاطی که انجمن ایالتی یاولایتی نیست ۳ نفر معتمدین اهل محل بعلاوه ٤ نفر از طبقات اربعه مذکوره بتعیین حاکم

در اخذ آراء

دربعضی از ممالك اخذ آراء دریکروز میشود ازاین قبیل است فرانسه که در ۱۸۳۱ مدت رای ۱۰ روز وبعداز ۱۸٤۹ دو روز و از

۱۷۸۵ یکروز است یعنی یکی از روزهای یکشنبه که تعطیل است ورای دهندگان می‌توانند بسهولت برای دادن رای حاضر شوند درتمام مملکت. خذآراء میشود درممالك دیگر بفاصله چندروز ازاین قبیل است انکلستان

درایران نه‌فقط بواسطه نبودن وسایل مدت اخذآراء درانتخابات مملکتی محدود نیست بلکه در هر حوزه انتخابیه هم نا محدود است و مدت اخذ آراء در هر حوزه انتخابیه بموجب مادهٔ ۲۵ قانون انتخابات. از یك الی ۵ روز می‌باشد

ترتیب اخذ آراء این است که مطابق فهرست اسامی از انتخاب. کنندگان دعوت میشود و در بلژیك ۵ روز قبل از اخذ رای دعوت مزبور بعمل‌می‌آید مدعوین رقعه دعوت‌را ارائه‌داده ورای خودرا میدهند

درهر حوزهٔ انتخابیه بعده هر صد نفر از رای دهندگان محلی. تهیه میشود که اختفاء رای رعایت گردد باینطریق که اگر در یك حوزهٔ انتخابیه عدد‌رای دهندگان ۱۰۰۰ نفراست ده محل مخصوص برای‌نوشتن رای فراهم می‌نمایند

بعداز اخذ رای در فهرست علامت مخصوصی بمقابل اسم رای. دهنده که بترتیب حروف الف با نوشته‌شده می‌گذارند تا بعداز اخذ آراء. عدهٔ رای دهندگان و امتناع کنندگان معلوم باشد

در رای اجباری

در بلژیك و در آرژانتین کلیه اشخاصی که حق رای دارند در. دردادن رای مجبور می‌باشند وقانون گذار برای‌ممتنعین از رای جرائمی تعیین نموده که در اول کمتر و در صورت تکرار جرم بیشتر می‌باشد از قبیل اعلان اسم ممتنع درجراید و محرومیت از ارتقاء رتبه اگر مستخدم دولت باشند

(بقیه در شمارهٔ آتیه)



قسمت زنان

ازاین ببعد درهرشماره قسمتی بزنان اختصاص خواهد یافت . دراین قسمت نظماً ونثراً آنچه درج شود یا راجع بزنان است یابقلم آنان خواهد بود . مخصوصاً نویسندگان اجتماعی و بانوان با فضل و کمال را بشرکت قلمی درآن دعوت میکنیم .

مرد ایرانی و زن اروپائی

نگارش آقای دولت آبادی

پیش از شروع بمقصود از بعضی خانمهای اروپائی که درسالهای اخیر با بعضی از هموطنان ما همسری نموده اند و بواسطه مزایای اخلاقی که دارند ایران را وطن‌دوم خویش شمرده اولاد خودرا ایرانی وطن‌پرست میپرورانند و نسبت بشوهر های خود همان احترام را منظور میاورند که اگر آنها اروپائی بودند منظور آورده میشد معذرت خواسته عرض میکنم روی سخن با شما نیست و بایك یا ده گل هم بهار نمیشود بلکه مسئله بطور کلی و از نظر اساسی مطرح میگردد

مدتیست در مملکت ما و در سایر ممالك شرقیه اسلامیه و غیره ازدواج جوانان باخانمهای اروپائی مرسوم گشته بی آنکه در اطراف اینکار

مطالعات عمیقی شده مصالح و مفاسد اینعمل برای حال و استقبال جامعه کاملا سنجیده شده باشد

بلی در تعقیب اقامت جوانهای ما در خارج و آزادی نامحدود بسیاری از آنها برای هر گونه اختیار مخصوصاً در سالهای آخر که از یك طرف رفت وآمد ها باروپا زیاد شد و از طرف دیگر بدلایلی که جای ذکر آنها نیست در اروپا شوهر کمیاب گشت میبینیم یکعده از آقایان جوان ایرانی از خانهای خود بیرون آمده دست یك خانم اروپائی را گرفته خانواده تازه تشکیل یافته مرکب ازخارج وداخل‌را بجامعه معرفی مینمایند

باطاقهای انتظار سفارتخانهای مختلف وارد شده مشاهده مینمائیم یك آقای محترم ایرانی بایك خانم اروپائی در انتظار نشسته‌که خانم خود را بسفیر مملکتی‌که از آنجا زن‌گرفته است معرفی نماید و یابرای انجام حاجتی راجع بکارهای همسر خود بان سفارتخانه آمده است

درمهمانیهای رسمی و غیررسمی اروپائی مخصوصاً در شب نشینیها میبینم آقایان ایرانی باخانم خویش وارد شده همسر خود را بحاضرین از خارجه و داخله معرفی مینمایند وممنون میگردند که محترمین از مدعوین بخانم ایشان دست داده با او همان رفتار را بنمایند که بایك خانم شوهر روپائی مینمایند

بدیهیست این ترتیبات در دنیای امروز محظوری نخواهد داشت در صورتیکه اصل و اساس قضیه با ذره‌بین دقیق اجتماعی دیده و خیر و شرش سنجیده شده باشد اگر خیر وصلاح جامعه در این اقدام است آنرا از کارهای نیکو شمرده کسانی راکه پیشقدمی در اینکار سودمند نموده اند تقدیس کنیم و دیگران را باین اقدام تشویق نمائیم واگر خیر وصلاح جامعه نبوده باشد مرتکبین را ملامت و تغییر نمائیم و با پند واندرز از این هوا و هوس بیندازیم.

اینست که ما اینمقاله‌را بمنزله طرح اساسی یك مسئله مهم اجتماعی قرارداده اصول نظریات موافقین و مخالفین را تاآنجاکه بنظر میرسد بطور اختصار بیان کرده از متفکرین و علاقه مندان بوطن واقف برموز

اجتماعی تمنا مینمائیم در اطراف این مسئله اظهار عقیده فرموده بتوسط مجله‌آینده یادیگر مطبوعات بگوش عامه برسانند

نظریات موافقین

۱) درختی که‌عمرش‌طولانی شد رفته رفته بارش کم و نامطبوع میکردد بلکه گاهی بی‌بار وبر میماند ولی همان درخت راکه با شاخهٔ از درخت شاداب نورس پیوند زدند قوی و بارآور گشته میوه های آن زیاد و مطبوع میگردد یك ملت مانند یك درخت است همینکه کهن سال گشت بیمصرف و بی‌ثمر میشود ولی بمحض اختلاط و امتزاج آن با نژاد های دیگر ضعف و ناتوانی پیری او مبدل بقدرت و قوت جوانی میگردد و زندگانی خودرا تجدید مینماید پس برای رعایت این نکته ازدواج پسران ایران بادختران اروپائي صلاح جامعه و پسندیده است

۲) ـ شرقیان عموماً [الا نادر] و ماایرانیان خصوصاً نه خوب اندیشه میکنیم و نه صحیح رفتار مینمائیم همینکه دماغهای صحیح الفکر و صحیح‌العمل داخل زندگانی اجتماعی‌ما شد رفته‌رفته طرز اندیشه‌کردن و شکل رفتار نمودن ما عوض میشود و ضرورتاً وضع زندگانی ما تغییر میابد در اینصورت ازدواج بـا خانمهای اروپائی این خاصیت را میبخشد خصوصاً در وضع خانه و شوهر داری و صرفه جوئی در زندگانی

۳) ـ یکی از مهمترین تکلیفات جامعه حسن تربیت اطفال است و اینکار انجام نمیگیرد مگر با بودن مادرهای دانای توانا در صورتیکه متأسفانه در جامعهٔ ما مادر باین صفت که گفتیم کم یافت میگردد ازدواج با زنان اروپائی این نتیجه را میدهد که اطفال‌ما درداماں مادرهائی بار میایند که بدانند و بتوانند اولاد خودرا با خلق نیکو وصحت بدن تربیت نمایند

٤) ـ جوانهای ما مخصوصاً تحصیل کردگان و اروپا دیدگان آنها فهمیده‌اند که خودشان باید شریك برای زندگانی خود انتخاب نمایند و بواسطهٔ رسم و عادت معمول در شهر ها نمیتوانند کاملا باینکار کامیاب شده بر احوال خلقی و خلقی آنکس که میخواهند با او همسری کنند پی‌برده باشند در اینصورت یا باید از دهقانزادگان که بسادگی طبیعی از مردان پاك دیده رونمیپوشند زن‌انتخاب نمایند ویابرای خوشبختی زندگانی

زندگانی ناچار خواهندبود همسر اروپائی بگیرند تاندیده و نشناخته برای خود شریك زندگانی نگرفته باشند

اینها است اصول نظریات موافقینی که از زبان آنها شنیده میشود و دلیل اول شامل دلیل دوم وسیم هم میباشد بطور اجمال وتفصیل شاید ادله دیگر هم غیراز آنچه گفته شد برای ترجیح دادن اختیار همسر اروپائی بر ایرانی داشته باشند که ازنظر ما پوشیده است

نظریات مخالفین

۱) ـ بدیهیست دختران اروپائی مغرور و متمول و هیچگاه بفکر ازدواج بایك جوان شرقی آنهم از مللی که تمام متمدن‌نبوده باشند نمیافتند خصوصا که لازمه آن ازدواج دوری از وطن دوری‌از خانواده و ترك هموطنان بوده باشد چونکه سرشناس و با مکنت میباشند وهر قدرهم برای خود آنها شوهر کمیاب باشد تمولشان بقدر کفایت طالب خواهد داشت در اینصورت اگر بابیگانه وصلت نکنند نه در خانه میمانند و نه از وطن و خانواده خود دور میگردند پس آن دخترانی که حاضر میشوند ترك وطن و خانواده بگویند بهوای دولت و دارائی شوهر است وچون باین هوا آمدند تمام احترامات که ازشوهر نگاه میدارند تاوقتیست که آن تمول برای مرد باقیست وبمحض تنگدستی مرد دیگرآن خانمهای اروپائی گرچه سالها ازعمر ازدواجشان گذشته باشد برای خود درمقابل شوهری که همه چیزش را هدای آنها کرده هیچگونه تکلیف قائل نشده بلکه ازهرگونه بی‌احترامی هم نسبت بشوهر خود دریغ نمینمایند چنانکه مکرر دیده و شنیده شده است بلی اتفاق افتاده که هوا و هوس جوانی از دو طرف سلسله جنبان ازدواج جوانهای ایرانی با دختران اروپائی میگردد دراینصورت هم غالباً دیده شده است که بمحض گذشتن هوا و هوسهای اولیه آن زن بردوش آنمرد بارگران پر زحمتی میگردد که نه میتواند بکشد و نه میتواند بر زمین گذارد و عمر خودرا ببدبختی و سیه روزگاری میگذراند و یاکار آنها ببدنامی ملت درنزد اجانب میکشد

۲) ـ مسلم است ملت بیش و پیش از همه چیز مادر میخواهد چه ملت بی‌مادر مرد نخواهد داشت وملت بی‌مرد قابل زندگانی نمیباشد

و هم مسلم است که اولاد خصوصاً دختر علاقه اش بمادر بیشتر است تا بپدر دراینصورت باید تصدیق‌داشت دختران مادران اروپائی چون دارای استقلال فکر و عقیده بشوند بسیار مشکل است که ملیت مادر را بکلی فراموش کرده خودرا یك دختر صرف ایرانی بدانند و در دماغ زادگان خویش تنها روح تعصب ملیت پدری را تزریق نمایند

از خوانندگان اجازه میخواهیم‌جمله معترضهٔ اینجا بیاورم وباز بمقصدبرگردم گفتم تعصب ملیت در صورتیکه عقیده اساسی من مخالف هر عصبیت است و من آن دنیائی را میپسندم که بمنزلهٔ یکخانه و سکنه آن مانندیك‌خانواده بوده باشد بلی با این عقیده لفظ تعصب ملیت بظاهر منافی است اما باید دانست که این عقیده برای دوستداران عالم بشریت آرزوئی است که‌میان آنها و آن آرزو کوههای شامخ پولادی و دره‌های پراز آتش وآهن‌ذوب شدهٔ‌حرص‌و طمع فاصله است‌و تایك مدرسه بزرگ بطول وعرض دنیابرای تحصیل‌اخلاق‌بشر با معلمینی‌که از آسمان رحمت‌الهی مستقیم بفضای‌آن‌مدرسه افتاده‌باشندتاسیس‌وتکمیل‌نشودمشگل‌است باین‌آرزوی خودبرسند پس‌دراینحال تعصب‌ملیت‌برای‌هر جامعه بشری‌آیه رحمت‌و سعادت نامیده میشودخصوصا در روزگار کنونی که هر کس‌هر کجای دنیا افتاده باشد اگر دو دسته کلاه خود را روی سرمحکم‌نگاه ندارد کلاهش در پس معرکه است‌دراینصورت استعمال کلمه تعصب ملیت با عقیده اساسی من منافات نخواهد داشت

برگردیم باصل مطلب یعنی‌تتمهٔ دلیل دوم مخالفین ازدواج‌پسران ایرانی با دختران اروپائی میگویندلاولادی‌که از میان پدران ملتهای کم‌قوت و مادران قوی خصوصاًاز مللی که روابط سیاسی با آن ملت کم قوت داشته باشد در آیند مشگل است بقدری متعصب بگردند که اگر اختلافاتی روی دهد همه چیز را فدای وطن خود بنمایند خصوصاً که اگر خوب دقت کنیم میبینیم که اولاد مرد ایرانی و زن اروپائی غالباً نه‌مسلمانند نه‌مسیحی نه ایرانیند ونه اروپائی

دلیل سیم مخالفین آنکه زن وشوهر غالباً محرم اسرار یکدیگر گشته هیچ چیز را از هم پوشیده وپنهان نگاه نمیدارند و چگونه میتوان محرم دانست باسرار مملکت کسی را که اگر دارای وجدان پاك نباشد

در عین حسن رابطه با شوهر و الا پس از حصول کدورت با شوهر از افشای اسرار او در مقامات مهم مضایقه نکند در صورتیکه نه دیانت و نه قومیت مملکت شوهر مانع ورادع او بوده باشد و در میان هزار فرد یکی اگر ممکن شد اینطور اتفاق افتد برای مرجوعیت اینکار کافی خواهد بود

چهارم - اروپائیان نمیتوانند با دختران مسلمان ایرانی ازدواج نمایند در اینصورت اگر پسران ایرانی زیاد هوس نمایند که زن اروپائی بگیرند تکلیف دختران ایرانی که خواهران عزیز وطنی آنها هستند چه خواهد بود ؟ در صورتیکه از حیث خلق وخلق ذاتی معلوم نیست دختران اروپائی نوعاً بر دختران ایرانی مزیتی داشته باشند و در سالهای آخر همان اندازه که پسران تحصیل کرده در مملکت ما زیاد شده اند بر عدد دختران تحصیل کرده تربیت شده هم افزوده شده است و تمام امیدواری آنها در سعادت آتیه خود بجوانهای تحصیل کرده تربیت شده علاقه‌مند به ترقی جامعه ایرانیست که دست بدست آن دوشیزگان دانشمند پاك دل داده خانوادهای شرافتمند ایرانی تشکیل داده هر دو زحمت بکشند هر دو کار بکنند و هر دو در زندگانی شرکت نمایند و بالاخره در زیر سایهٔ رافت و عطوفت پدر و مادر ایرانی فرزندان صحیح المزاج قوی الارادهٔ پرورانیده رفته رفته ملك وملت را از حاجتمندی بمردو مادر بینیاز سازند در اینصورت اگر از اول روی دل پسران تحصیل کرده و تربیت شدهٔ ایرانی از دختران فاضل هموطن خود منحرف شده و بجانب ازدواج با دختران اروپائی متوجه گردد نه‌تنها آرزوهای دور و دراز و در عین حال لطیف وظریف دوشیزگان وطن باید بخاك برود بلکه آرزوی وطنخواهان حقیقی مملکت هم که میخواهند یك ایران از هر جهت پاك و منزه برای اعقاب خود یادگار بگذارند در زیر خاك سیاه حسرت وناامیدی مدفون خواهد گشت

اینست خلاصهٔ نظریات مخالفین و موافقین ازدواج پسران ایرانی با دختران اروپائی و شاید آن آقایان محترمی که در میان ایشان اشخاص فاضل وطن دوست بالانصاف هم یافت میشود و برحسب پیش آمد ها با اروپائیان وصلت کرده اند بمرور زمان تجربهائی آموخته واندوخته کرده باشند که

بتوانند از روی علم و تجربه کمکی بافکار موافقین یامخالفین بنمایند وخیر وشر مسئله را از روی ادله روشن و مبرهن سازند .

در خاتمه تجدید میکنم مفاد جملهای اول مقاله را با معذرت از خانمهای محترم ومیگویم : هیچ عامی نمیباشد که اختصاصی بان برنخورده باشد و منظور ما طرح مسئلهاست از روی اصل و اساس تا افکاردانشمندان در اطراف آن جولان نموده برای روشن‌نمودن اذهان در این موضوع‌مهم چراغ های پرنوری در راه ارباب طلب بر افروزند　　یحی دولت آبادی

❀❀❀

آینده ـ نظر باینکه مجله آینده در دوره امسال خود بمسائل اجتماعی بیش از سال گذشته توجه‌دارد و مخصوصاً در هر شماره راجع بعالم نسوان مقالاتی خواهد داشت مقاله‌فوق را با کمال امتنان از نویسنده محترم درج کردیم وموضوع را قابل آن میدانیم که مورد بحث وتحقیق ارباب حل وعقد ومطلعین اموراجتماعی گردد . مخصوصاً مایلیم که خانمهای فاضل هم در این بحث وانتقاد شرکت جویند .

اصلاحات اخلاقی معارف نسوان

بقلم عفت خانم سمیعیان

مدتی پیش درتحت عنوان فوق وبقلم بانوی محترم سمیعیان مقاله‌ای باداره ما واصل گردید ، ولی چون همواره در نظر بود که قسمتی را در مجله بنام زنان مخصوص نمائیم و تا کنون بواسطه ضیق صفحات باین مقصود توفیق نیافته بودیم درج آن بتاخیر افتاده . اینک خلاصه‌آنرا ذیلا مینگاریم .

« . . . در واقع باعث افسوس است‌که عده قلیلی ازدختران هم که دراین مملکت تحصیل مینمایند در این مدارس بی‌نظم و بی اساس در تحت‌توجه بعضی معلمات که فقط بواسطه داشتن پارتی خودرا داخل معارف کرده اند واقع شوند . . . معلوم است دخترانی‌که در تحت‌نظر این قبیل مادران روحانی تربیت شوند چه اخلاقی دارا خواهند شد . واضح است که مدیرات و معلمات مدارس بایستی خودشان علاوه بر تحصیلات کافی دارای اخلاق نیکو و از فامیل نجیب و عفیف باشند . . . گرچه با این سوء اخلاقی‌که بمنزله مرض‌مسری‌است وامروز مابین‌بعضی ازجوانان‌ایرانی شیوع یافته چیزی نمانده‌که عفت و عصمت و شرافت فامیلهای محترم هم از میان برود . . . »



دل مادر

از ایرج میرزا (جلال الممالك)

داد معشوقه بعاشق پیغام — که کند مادر تو بامن جنگ
هر کجا بیندم از دور کند — چهره پرچین وجبین پر آژنگ
از نگاه غضب آلود زند — بر دل نازك من تیر خدنگ
از در خانه مرا طرد کند — همچو سنك ازدهن قلماسنگ
نشوم یك دل ویك رنك ترا — تانگردد دل او ازخون رنگ
گر تو خواهی بوصالم برسی — بایداین ساعت بی خوف ودرنگ
روی و سینهٔ تنگش بدری — دل برون آری از آن سینه تنگ
گرم وخونین بمنش باز آری — تا برد ز آینه قلبم زنگ
عاشق بی خرد نا هنجار — نه بل آن عاشق بی عصمت وننگ
رفت و مادرش بیفکند بخاك — سینه بدرید ودل آورد بچنگ
رو بسر منزل معشوق نمود — دل مادر بکفش چون نارنگ
از قضا خورد دم در بزمین — واندکی رنجه شد اورا آرنگ
اززمین باز چو برخاست نمود — پی بر داشتن آن آهنگ
دیدکز آن دل آغشته بخون — آید آهسته برون این آهنگ

« آه ! دست پسرم یافت خراش »
« وای ! پای پسرم خورد بسنگ »



ایرج میرزا جلال الممالک

یك زن خوب مرد را کافی است

بقلم آقای افسر

نماینده محترم مجلس

یك زن خوب مرد را کافی است　بیش از این هم دگر نمی‌شاید
گر فزون شد زعمر خواهد کاست　هیچ بر عیش هم نیفزاید
ازیکی بیش هرچه خواهی جفت　بجز اندوه و غم نمی‌زاید
ایکه زین بیش خواهی و گوئی　که بقرآن خدای فرماید
گر خدا گفت با عدالت گفت　وان ز دست تو بر نمیاید
برسر زن اگر بخواهی زن　هیچك ز آندو می نیاساید
گاه باشد زن از تو گیرد یاد　چشم بر روی غیر بگشاید
ورزن پارسا چنین نکند　بهر کس خویش را نیاراید
هرچه از شوی کجروی بیند　راه صدق و صفا بپیماید
پروراند بجان و دل فرزند　جان در اینره نثار بنماید
دل بدیگر زنی نباید داد　مرد را هم خجالتی باید

زنان شاعر

مهستی گنجوی

نگارش آقای رشید یاسمی

هیچ چیز نزدیکتر بشعر از تذکرهٔ شعرا نیست. گوئی تحقیقات نثری یا نثرهای تحقیقی تذکره نویسان ما بحکم مجاورت با اشعار و تشبه بابیات منتخبه خودرا برنگ شعر در آورده اند.

شاعر اسم خودرا گم می کند اسم پدر و مادر و اجداد را از دست میدهد سال ولادت ووفات عدهٔ اشعار عدد تألیفات مولد ومنشاء و مسکن خطوط مسافرت هویت معاصرین و ممدوحین خود را فراموش میکند یك پارچه شعر می‌شود که با هیچ قلاب تحقیقی دامنش را بچنك نتوان آورد وپای اورا برهیچ سکوی محکم تاریخی استوار نتوان کرد. مثل یکی از اشخاص افسانه های قدیم در عرض و طول قرون دراهتزاز است. عمرش ازاول قرنی باواخر قرن دیگر تجاوز نمیکند. مدحش پادشاهانی را مسرور می‌سازد که یکی جد هفتم دیگری است.

زندگانی شاعر شبیه میشود بحیات ملائکه که در آسمان‌ها بی‌زن وفرزند وخوراك وپوشاك می‌مانند. بهترازاین چه مقامی برای اشخاصیکه بزور خیال در ملکوت آسمان ها پرواز می کنند! البته از این ملائکه زمینی نباید انتظار برد که تاریخی داشته باشند، تألیفات و آثار معینی گذاشته باشند بلکه اگر اشعارشان را هم صاحب تذکره طوری انتخاب و استنساخ کرده که مفهوم نمیشود باز از محسنات و مختصات آن گروه ملائکه است زیرا که همه کس قادر بفهم گفتار سروش نیست گوش شنوا و موهبت خاص لازم است.

روزی که دیدم در پشت کتاب میرزای سنگلاخ صورت مؤلف را

کشیده و زیر آن نوشته اند ملکی است در لباس بشر و وقتی که کتاب قطور اورا باز کردم و از هزار کلمه ده جمله قابل فهم نیافتم معترف شدم که آن مرحوم واقعاً ملکی است در لباس بشر .

مهستی گنجوی هم یکی از ملك های زمینی است که از لطف تذکره نویسان زمین‌را ترك گفته ودر آسمان مجهولیت سرگردان شده‌است .

دو سال قبل بنا بر خواهش مجله ایرانشهر مقالهٔ(۱) در حق او نگاشتم و سعی کردم که آن بیچارهٔ حیران را از آغوش ابرهای ناشناسائی فرود آورم و بریك مکان ثابتی متکی سازم بحافظهٔ خود و محفظه های احوال شعرا مراجعه کردم . بدیهی است باکتشاف مهمی توفیق نیافته ولی آنروز تا اندازهٔ خوشوقت شدم که براحوال این زن خوش ذوق واستاد پرتوی افکندم . درآن مقاله بعداز شرحی درباب اختلاط و اشتباه اشعار قدما خاصه رباعی که بیشتر برای اختلاط حاضر است قطعاً ثابت کردم که زن‌پسر خطیب گنجه بوده نه خود خطیب گنجه چنانکه صاحب مجمع‌الفصحا قیدکرده(۲) و معاصر سلطان سنجر بوده و در حضرت او تقرب داشته چنانکه شبی برف میبارید و سلطان استفسار هوا کرد و مهستی یکرباعی بدیهه نظم نمود(۳) . و مه ستی از دو کلمه ترکیب یافته مه بمعنی بزرك

---

(۱) شماره (۱۲) از سال اول ایرانشهر طبع برلن . در آن مقاله مفصلا قول تذکره نویسان را نقل نموده و چندین رباعی از گفتار مهستی‌را که بطبع نرسیده‌بود درج کرده‌ام اکنون از تکرار آنچه گفته شده حتی المقدور احتراز می‌جویم

(۲) از این رباعی معلوم میشود که شوهرش پسر خطیب گنجه بوده ولی‌این نکته قول صاحب مجمع الفصحارا رد نمی کند که وی را زن خطیب گنجه دانسته چه‌ممکن است آقا زاده پس از پدر بمقام خطیبی رسیده باشد در هر حال هنگامی که‌مهستی بااو مشاجره و مشاعره داشته پسر خطیبش می گفته‌اند .

ای پور خطیب گنجه پندی بپذیر بر تخت طرب نشین بکف‌ساغر گیر
از طاعتو معصیت خدا مستغنی‌است باری تو مراد خوددراین‌عالم‌گیر(؟)

من مهستیم ازهمه خوبان شده طاق مشهور بحسن در خراسانو عراق
ای پور خطیب گنجه . . . . . . الخ . . . .

---

(۳) شاها فلکت اسب‌سعادت‌زین کرد وز جملهٔ خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت بر گل ننهد پای زمین سیمین کرد

و ستی بمعنی خانم و اسمی است که در آن زمان خیلی معمول بوده(٤) . و ثابت کردیم که عاشق پسر قصاب نبوده و رباعیاتش منحصر بقصاب پسر نیست بلکه بیشتر کسبهٔ بازار را برحسب تناسب الفاظ و مضامین موافق ستوده است(٥)

بعداز نوشتن آن مقاله مثل تمام اشخاصی که ازجمع کردن چند صفحه ازاین کتاب وآن کتاب برخویشتن بالیده و خودرا علامه‌ومستشرق(!) میدانند دیر زمانی سرمست بودم با خود میگفتم من هم یك بیچاره‌مظلومی که از زندان فراموشی بیرون آمد و احوالش روشنی گرفت قطع داشتم که مهستی معاصر سلطان سنجر [متوفی بسال ۵۵۲] بوده و درخدمت اوتقرب داشته شعرای معاصرش معلوم سبك ودوره شاعریش ثابت و نمایان ...

---

(٤) در باب اسم او چیزها نوشته اند بعضی مهستی را مرکب از مه‌مخفف ماه واستی دانسته اند یعنی‌ماهی . و جمعی مه را بزرگ واستی را فعل گرفته اند یعنی بزرگی . و برخی‌مهستی را یعنی بزرگترین هستی دانسته اند زیرا که مهست در پهلوی صفت عالی از کلمهٔ مه است یعنی بزرگترین ویاء را ضمیر دوم شخص مفرد گرفته‌اند که رویهم رفته مهستی یعنی بزرگترین هستی . بعضی هم ستی را مخفف سیدتی دانسته‌اند . دولتشاه گوید این جمله اوهام است بلکه مهستی بمعنی خانم بزرگ است. و بقول سنائی استشهاد کرده که گوید :

ملك الموت من نه مهستیم من یکی پیر زال محتنیم

در کتاب خیرات حسان اعتماد السلطنه هم این موضوع بحث شده است بجلد سوم صفحهٔ (۱۰۳) مراجعهٔ شود .

از اینکه مهستی اسم معمول و رایج بوده‌حرفی نیست . ستی نیزاسم‌میگذارده‌اند. انوری فرماید

گویند ستی زنی عفیفه است عافاك الله از این عفیفه

(٥) علاوه بر اینکه عشق ورزی بتمام کسبه بازار از خیاط وقصاب ونجار وخباز وبقال ونساج وبزاز وسراج و مؤذن وکبوتر باز و تنگ انداز و تیر اندازوغیره طبیعی نیست چون مسعود سعد سلمان نیزبنابر تقاضای پادشاه یا برای پرورانیدن مضامین متناسبه بگفتن این قبیل اشعار مبادرت ورزیده معلوم می‌شود طرزی رایج بوده و بنا بر تعشق و تعلق خاصی نمی سروده اند .

چندین رباعی که در حق کسبه مذکور ساخته نزد نگارنده موجود است

اما از آنجائیکه این قبیل تحقیقات که بنیانش قول دیگران است به بنای حباب و آواز کودکان شباهت داردکه آن ببادی منهدم و این بخوابی متغیر گردد روزی سفینه کهنی بدستم افتـاد مندرس و با خطی و کاغذی عتیق یادگار آنزمانی که دالها هنوز نقطه خودرا گم نکرده و چه ها سه نقطه بزیر خود نگذارده بودند کاف فارسی وعربی یکسان و زاء و ژ همشکل بودند . تاریخ نگارش آن عهد سلطنت ابوسعید بهادرخان آخرین پادشاه مغول است که در سنه ۷۳۶ لطفاً دست از ایـران کشیده و بسرای دیگر شتافت .

در این جنك چندین رباعی از مهستی ثبت بود که با املای آن زمان عیناً درج خواهد شد از جمله لغزی ازمهستی بنظر رسیدکه زمان اورا صدسال عقب‌تر برد وازاواسط قرن ششم باوایل قرن پنجم‌انداخت :

« مهستی گویذ هم در لغز

آن دزد جیست جون‌کی بخانه درون شوذ خـانـه ز بیم دزد بروزن بـرون شوذ

عنصری گویذ در جواب او

آخر زمان جو بخت حکیمان نـگون شوذ جندین حکیم روسبئی رازبون شوذ

آن دزد دام دان کی ظلبگار ماهی است وآن خانه آب دان کی‌بروزن برون شوذ »

ازاین قرار مهستی در اول قرن پنجم شاعر معروفی بوده لغز طرح میکرده و شعرای عصر را عاجز میساخته و ملك الشعراء عنصری را بگفتن جواب وامیداشته است .

زن وتشکیلات اجتماعی

در تحت عنوان فوق « نامه نسوان شرق » منطبعه بندر پهلوی (انزلی سابق)مینویسد « . . . . ببینید زنان‌مصر تاچه حد با مردان مساعدت‌مینمایند چنانچه کلیه امور فلاحتی وزراعتی با زنان بوده و در امور تجارتی وفابریك و غیره نیز با مردان خود کامـلا همدوشی نمودداند . . زنان ایرانـی قابل همه گونه ترقی و مستعدهمه قسم‌زحمتی‌میباشند فقط محیط مانع ترقی انهاست . . . »

اقتباس از ادبیات خارجی — مادر و پسر

نگارش آقای حاج مخبرالسلطنه

تفریغ حساب

جعفر دید که هروقت پسر همسایه یك فرمانی برای مادرش میبرد دوسه شاهی باو میدهد. جعفر هم گاهی برای مادرش فرمان برده بود بخیال افتاد سیاهه ای برای مادرش بنویسد. نوشت:

۲ دفعه دنبال هیزم رفتم ـ هر دفعه ۳ شاهی = ۶ شاهی
۲ دفعه پی ذغال رفتم ـ دفعه‌ای ۳ شاهی = ۶ شاهی
۵ نوبت فرمانهای دیگر بردم ـ دفعه‌ای ۳ شاهی = ۱۵ شاهی
جمع .... = ۲۷ شاهی

سیاهه را نوشت داد بمادرش که این را از تو طلب دارم. مادر سیاهه را برداشت خندید و هیچ نگفت تاوقت شام رسید ـ ۲۷ شاهی را گذارد دربشقاب جعفر صورت حسابی هم پهلوی آن گذاشت. بالای صورت نوشته بود قرض جعفر بپدر ومادرش

قیمت شیر وپرستاری دوسال ـ سالی یك ماچ = ۲ ماچ
شش سال شام و ناهار ـ سالی یك ماچ = ۶ ماچ
شش سال کفش و کلاه ـ سالی یك ماچ = ۶ ماچ
جمع .... = ۱۴ ماچ

جعفر همینکه سیاهه‌را خواند رنگ رویش سرخ شد واز خجالت عرق کرد برخاست دست مادرش را بوسید پولها را پس داد و گفت غلط کردم نفهمیدم که من هیچوقت نمیتوانم هر قدر فرمان ببرم تلافی محبتهای ترا بکنم. هروقت فرمان داری بمن بده که از دل و جان میبرم و قول بده که از سر تقصیر من گذشته‌ای و هیچ در دلت نمانده.

مادر گفت قبول کردم ـ اما ماچها را باید بدهی ....

آیندهٔ نفت

بقلم آقای اویسی
مدیر کل وزارت فلاحت تجارت وفوایدعامه

گمان میکنم که از حدود دستور مجلهٔ آینده چندان خارج نمیشوم هرگاه آینده یك ماده مهم حیاتی بلکه مادةالمواد حیات ملی یعنی نفت را تحت مطالعه درآورده و نظریاتی چند در موضوع آن بطور اختصار در معرض مداقه خوانندگان گرام بگذارم.

اگر در قرون سالفه بماهیت نفت پی‌نبرده و از فوائد عظیمه آن اطلاعی نداشتند از اوائل ربع دویم قرن سیزدهم هجری یعنی درست از ۶۸ سال قبل نفت بدواً برای روشنائی بکار رفته و از اولین چاه که در «پان سیلوانی» برای جمع آوری آب‌شور وگرفتن نمك حفر شده بود این مایع فواره زده و بمقدار زیاد بنای بیرون جستن نهاد.

در ابتدا مدتها نفت فقط برای روشنائی بکار میرفت. ولی از اوایل نیمهٔ دویم قرن گذشته شروع کردند که آنرا در صنایع بکار اندازند و این مورد استعمال جدید نفت بقدری پیشرفت و اهمیت یافت که اکنون کمتر صنعتی است که به نفت یا متفرعات آن از بنزین و پارافین و مازوت (نفت غلیظ) وغیره محتاج نباشد.

اگر اختراع گاز و الکتریسیته نبود نفت یگانه ماده حیاتی و لازمه زندگانی نوع بشر واقع میشد و هم اکنون باوجود اختراعات مزبور نیز که مبلغی از حوایج سوخت و روشنائی دنیا را تأمین مینمایند نفت مقام مهمی را در احتیاجات صنعتی و زندگانی انسانی حائز میباشد و بقسمی استعمال آن رواج یافته که ملل متمدنه هریك باکمال جدیت در صدد آن برآمده و هر ملت که ذخائر تفتیش کمتر است ـ خود را در پیشرفت صنایع و رفع حوائج ملی و مقاومت در مقابل دشمن عاجزتر یافته و با خطرات عظیمه مواجه می‌بیند.

قدرت دریائی بیشتر موکول بداشتن ذخایر ذغال سنك بود،

امروز منوط بداشتن نفط است. زیرا نفت بمراتب از ذغال سنگ آسانتر حمل ونقل شده وقوهٔ حرارتش نیز زیادتر است و بدینجهت بکار بردن آن بجای سوخت در کشتی وغیره بیشتر مقرون بصرفه وصلاح میباشد.

مختصر بسبب یك سلسله مزایای اقتصادی و فنی امروزه میتوان گفت که نفت در واقع روح اتومبیل رانی - هوا پیمائی - بحریه نظامی و تجارتی - صنایع و کارخانجات بوده و حتی در زراعتهای وسیع که بوسیلهٔ تراکتور و ماشین بعمل‌می‌آید - خالی از اهمیت نمیباشد. و بهمین علت مصرف آن دائماً در تزاید بوده و از روی احصائیه‌های بسیار دقیق میتوان یقین داشت که در هر دهسال یك برابراضافه میشود.

مقدار مصرف نفت در سنوات گذشته بقرار ذیل است:

۱۲۳۹	هجری	شمسی	۰٫۴۷۵	ملیون چلیك
۱۲۵۹	«	«	۲۷٫	« «
۱۲۷۹	«	«	۱۶۷٫	« «
۱۲۹۹	«	«	۶۹۵٫	« «

نظر بمراتب فوق هرگاه در هر ده سال مصرف نفت یك برابر اضافه شود ممکن است حدس بزنیم که در سال ۱۳۲۰ هجری وشمسی بمیزان ۲۷۸۰ ملیون چلیك در سال بالغ خواهد شد. امروز کار نفت بجائی رسیده است که میتوان گفت هرچه استخراج میشود بمصرف میرسد و چون مصرف سال بسال زیادتر میگردد - استخراج آن نیز هر ساله روی بفزونی دارد. چنانکه در مقابل ۶۹۵ ملیون چلیك نفت مستخرجه در سال ۱۲۹۹ - سال بعد - یعنی در ۱۳۰۰ - معادل ۷۶۰ ملیون چلیك استخراج و مصرف شده و از آنجمله معادل ۴۷۰ ملیون چلیك فقط در اتازونی امریکا استخراج گردیده که از نصف مستخرجات نفت دنیا نیز زیادتر است. ولی در مقابل - مصرف آن مملکت هم بسیار زیاد و خیلی بیش از مقدار مستخرجات آن میباشد. بطوریکه در همانسال ۱۳۰۰ در مقابل ۴۷۰ ملیون چلیك استخراجی ۵۵۰ ملیون چلیك مصرف داشته که نسبت بمستخرجات مذکور قریب ۸۰ ملیون چلیك زیادتر است. در مقابل این مصرف دائم‌التزاید ذخایر نفت بموجب تخمین متخصصین امریکائی در

سال ۱۳۰۲ بالغ بوده است بر ۵۶ میلیارد چلیک که ۷ ملیارد آن دراتازونی امریکا و ۴۹ ملیارد در سایر ممالك واقع است . این تخمین راجع بمعادن منکشفه است و البته ممکن است که منابع جدیدی کشف شودکه برمقدار ذخیره نفت در دنیا بیفزاید ولی بطوریکه فوقاً توضیح داده شد ین نکته نیز مسلم است که هرقدر بر مقدار استخراجات نفت افزوده شود — بهمان نسبت بر مصرف آن نیز خواهد افزود . با حالت کنونی مصرف نفت مقدار ذخایر موجوده آن برای ۷۴ سال مصرف دنیا کفایت خواهد کرد . این فرض در صورتی است که منابع جدید بزودی کشف و مقدار ذخایر آنها معادل اضافه مصرف دنیاکه هرسال در تزاید است بوده باشد والا قضیه صورت دیگری بخود خواهد گرفت — یعنی هرگاه بطوریکه فوقاً ذکر شد مصرف نفت تا ۱۳۲۰ به ۲۷۸۰ ملیون چلیك برسد و از ۱۳۰۲ تا سال مزبور نیز مصرف نفت را سالی ۱۰۰۰ ملیون چلیك فرض کنیم - مقدار ذخیره نفت دنیا فقط برای ۱۴ سال کفایت نموده ودرسال ۱۳۳۵ بکلی تمام خواهد شد - در صورتیکه منابع جدید کشف نشود .

قلت نفت واهمیت موارد استعمال آن — نفت را یکی ازمواد عزیزالوجود دنیا نموده وبدرجهٔ مرغوب و مطلوب کرده که میتوان گفت که : **مسئله نفت برای آتیه دنیا اهمیت حیاتی دارد .**

نفت هنگام جنك بزرگترین اسلحه ایست که هرملت فاقد آن باشد جنك نکرده مغلوب است و در موقع صلح نیز هر ملت که از نعمت نفت محروم باشد — در میدان اقتصادی محکوم به مغلوبیت خواهد بود . در این دوره ملت بدون نفت مثل این است که خلع سلاح شده و از حیث ترقیات صنعتی وحیاتی خود نیز نباید بهیچوجه امیدوار باشد .

دراین‌دوره نفت روح صنعت — روح ترقی — روح جنك — روح کامیابی است و بهمین علت میباشدکه ملل متمدنهٔ دنیا در نهایت جدیت در صدد جستجو و تصاحب منابع جدید نفت برآمده ودرسر ین مسئله ... م کشمکش‌ها و مجادلات عظیمه دارند — که درواقع و نفس‌الامر موضوع اساسی آن مجادلات حیات ممالك است که بخطر آتیه تهدید میشود .

✿ ✿ ✿

برای اینکه تا اندازه‌ای خوانندگان گرام از درجهٔ اهمیت این مجادلات مستحضر شوند ــ ذکر مراتب ذیل خالی از فایده نیست.

در ابتدا که نفت و متنوعات آن موارد استعمال زیادی نداشت و فقط برای روشنائی بکار میرفت صنعت نفت مخصوص دولهٔ متحده (اتازونی) امریکای شمالی بود وبوسیلهٔ مؤسسهٔ تجارتی منظم «استاندارداویل کمپانی» اداره میشد. این مؤسسه درسال ۱۲۴۹ هجری شمسی بصورت یك شرکت سهامی کوچکی شروع بعملیات نموده و بدواً سرمایه آن از یك ملیون دلار تجاوز نمیکرد و مقدار نفتی که روزانه میتوانست تصفیه نماید ـ از ۶۰۰ چلیك زیادترنبود ـ ولی متدرجاً مؤسسه مزبور توسعه یافته وتوانست سرمایهٔ خودرا بیك ملیارد دلار برساند و مقدار نفتی که تصفیه و یا حمل مینمود و بفروش میرسانید بروزی ۲۰۰ ملیون چلیك رسید تشکیلات خودرا بتمام نقط مهمه عالم توسعه داد وچیزی نگذشت که بریگانه رقیب خودکه روسیه بود فایق آمده و در نهایت در حدود سال ۱۲۸۰ درتمام بازارهای جهان باکمال سهولت تسلط یافت. در این اوان متدرجاً موارد استعمال نفت و متفرعات آن زیادتر میشد و توجه دنیا بیش ازپیش بسوی این مایه گرانبها جلب گردید وازهمه طرف درصدد تجسس آن برآمدند و ممالکی که فاقد آن بودند برآن شدند که در خارجه تحصیل نفت را برای خود بمقدار کافی تامین نمایند. در این موقع است که دورهٔ اول نفت که «دوره آرامش» اش میتوان نام نهاد بپایان رسید و «دورهٔرقابت» بدواً و سپس «دورهٔ کشمکش وجدال آشکارا» درسر نفت شروع میشود

براحدی پوشیده نیست که عامل عمدهٔ پیشرفت و تفوق دریائی انگلستان قوای بحری وصادرات آنست. ولی این‌نکته نیز باید نصب العین باشدکه اگر آن مملکت دارای ثروت هنگفت ذغال سنك نبود ــ این تفوق دریائی آن دیرزمانی باقی نمیماند وبدیهی است بمحضی که شروع نمودند نفت‌را بجای ذغال درکشتی‌ها بسوزانند. این پایه و اساس دیرینه پیشرفت متزلزل شده وانگلستان‌را بخیال انداخت. زیرا مملکت انگلستان

بکلی فاقد نفت بود و رقیب آن امریکا به تنهائی ۷۵ در صد نفت عالم را میداد و طبیعی آن بود که این مملکت نفط بحریه دنیارا تهیه نماید و هر وقت بخواهد تفوق دریائی را از انگلستان بگیرد . این‌وضع و نتایج وخیم‌آن مخصوصاً بجهت بحریه انگلستان رجال‌آن مملکت برآن داشت که در صدد چاره جوئی برآمده و بدواً در پرده و سپس علناً بکاری که یگانه علاج بود دست زنند - یعنی باکمك و مساعدت جدی دولت خود شروع کردند منابع نفت دنیارا درتحت تصرف و نظارت خویش درآورند این مقصود بوسیله شرکت انگلیس وهلندی « روایال دوچ شل » پیشرفتی بسزا حصل نمودند . شرکت مزبور که بدواً عبارت ازدوشرکت کوچك هلندی وانگلیسی بود - چون برای یك مقصود تشکیل یافته و در مقابل رقیب معظمی مانند « ستانداروااول کمپانی » امریکائی داشتند لزوماً بهم نزدیك شده باانعقاد قراردادی بازارهای فروش نفت‌را فیمابین خود تقسیم نمودند. ولی چیزی نگذشت که این رفاقت مبدل شد بیك اتحاد تدافعی وتعرضی برضد کمپانی فوق‌الذکر امریکائی وبالاخره‌درسال ۱۲۸۶ شمسی‌هجری بکلی‌باهم متفق‌شده با حفظ تشکیلات خویش در صحنهٔ مبارزات نفتی دنیا مانند هیئت واحدی یك نوع مقاصـد و یك نقشه را تعقیب نمودند - و بدین منوال بیش از یکسال و نیم ازعقد قرارداد اتفاق نگذشته بود که دو کمپانی «روایال‌دوچ» و «شل» در مقابل سرمایه‌های جزئی اولیه چنان مقتدر و عظیم گردیدند که بر ۲۲ میلیارد سرمایه نظارت یافته وظرفیت جهازات نقلیه نفتی آنها به ۱٬٤۰۰٬۰۰۰ تن رسیده و بجای ۲۵ هزار تن محصول اولیه بیش از ۱۵ میلیون تن نفت تولید وتصفیه نموده و برای فروش ببازارهای جهان نقل میکرد . بعبارةاخری قسمت مهم اراضی نفت خیز دنیا را درآسیا و اروپا وحتی در امریکا در تحت تصرف ونظارت خود درآورده وبخود منحصر نموده بود . دولت آلمان نیز که عملیات این دو حریف پرزور اروپائی و امریکائی‌را میدید ونظر بمقاصدی که داشت چون‌خود را محتاج بیك بحریه بزرگی محتاج می دانست - در این صحنه مبارزه بیکار نمانده - بوسیلهٔ تشکیل شرکت و دخالت مؤسسات صرافی خود در صدد بدست آوردن

امتیازات و خرید سهام شرکتهای نفتی برآمده وآنهم قسمتی ازاین غنیمت بدست آورد .

این همه رقابت ها و اقدامات در موضوع نفت یقین است که برای مقصود تجارتی و تهیه بازار نبوده ـ بلکه هر دولت و مملکتی در صدد است که هر چه بیشتر اراضی نفت خیز برای خود تهیه نماید ـ تا علاوه بر منافع هنگفتی که صنعت و تجارت نفت دارد ـ بتواند در مواقع جنگ ویا رقابت های اقتصادی مقاومت کرده و در هنگام صلح و ارامش نیز در بسط صنایع وتوسعه وسایل نقلیه بحری وبری از دیگران عقب نماند و برای سوخت محتاج بخارجه نشود .

در هنگام جنگ کار نفت و متفرعات آن بجائی رسید و بقدری طرف احتیاج متخاصمین گردید که متفقین خود را قویاً محتاج بمساعدت نفتی امریکا دیده و بهر نحو ممکن بود اندولت را با خود در این قسمت موافق نمودند و بقدری باین مسئله اهمیت میدادند که لرد کورزن درنطق خود رسماً اظهار نموده است که « بدون اغراق میتوان تصدیق کرد که امواج نفت متفقین را بفتح وفیروزی هدایت کرد » و آلمانها وقتی که به رومانی حمله کرده و آن مملکت را گرفتند قصدی نداشتند جز تحصیل نان و نفت .

بعداز جنگ اهمیت نفت خیلی بیش از پیش گردید . مطابق احصائیه در سال ۱۲۹۹ معادل ۹ ملیون و نیم اتوموبیل وتراکتر تنها در امریکا بکار برده وعلاوه بحریه آن مملکت معادل ۳۰ ملیون چلیك سوخت مایع مصرف کرده و سال بعدازآن مصرف آن بحریه به ۴۰ ملیون چلیك رسیده ـ وبطور اجمال مصرف نفتی امریکا جمعاً به ۴۰۵ ملیون چلیك بالغ گردیده و مملکت اتازونی که سابقاً قسمت عمدهٔ نفت دنیا رامیداد ـ بواسطهٔ ازدیاد مصرف مجبور گردید که ۱۲۰ ملیون چلیك کسر عمل مصرف خود را از مکزیك وارد نماید ـ این افزایش عمدهٔ مصرف نفت مخصوصاً بعداز جنگ امریکا را سخت بخیال انداخته وجداً وادار نمود که در صدد تأمین ذخایر ومنابع جدید نفتی بر آید . بالاخص که بیم آن دارد که مخازن زیر زمینی نفت آن مملکت بزودی تحلیل رفته وبمصرف

برسد . زیرا بطوری که متخصصین امریکائی پیش بینی کرده‌اند اگر مصرف اتازونی به ٤٥٠ ملیون چلیك متوقف بماند - ذخیره نفتی آن مملکت در ظرف ۱۸ سال تمام‌خواهد شد - در صورتیکه بر حسب‌اظهار آن متخصصین مصرف نفت سایر ممالك دنیا که جمعاً سالیانه از ۲۰۰ ملیون چلیك تجاوزنمینماید - هر گاه نسبت بمخازن زیر زمینی دنیاحساب شود تا ۲۵۰ سال دوام خواهد یافت .

نظر بمراتب فوق ومخصوصاً بعداز جنگ که عملیات کمپانیهای نفتی انگلیس در تصاحب منابع نفت‌دنیا کشف شد - ارباب حل‌وعقدورجال اقتصادی امریکا را بخیال انداخته مقاله ها نوشتند وتحقیقات کردند تا دولت و کنگره امریکا را جدا متوجه‌این مقصودساختندویگانه رقیب خودومحتکر نفت دنیا را انگلیس‌دانسته وضمناً با کمال قوت این فکر را اظهار مینمودند که برای امنیت جهان‌لازم‌است‌که توزیع نفت دنیا بوسیله انعقاد یك‌قرارداد بین المللی در تحت نظم‌در آید وبدون این اقدام و اگر بنا باشد که‌دولت انگلیس نفت وسایر مواد خام دنیا را در تحت نظارت خود در آورد - جامعه ملل مخصوصاً از نظر آزادی صنایع یك شوخی و بازیچه بیش نخواهد بود - از ان ببعد دیگر مساعی امریکادر پیدا کردن بازاربرای فروش نفت مبذول نگردیده - بلکه بر عکس در تحصیل امتیازات‌وتصرف نواحی نفت خیز مصروف میشود . دولت امریکا که تا آنوقت از عملیات دولت انگلیس در تصرف اراضی نفت خیز غفلت داشت - چون بواسطهٔ احتیاج مبرم مملکت به نفت ومتفرعات آن در صدد تحقیقات برآمدوفهمید که اغلب نواحی نفت خیز دنیا در تحت‌تصرف ونظارت انگلستان‌درآمده - قویاً در صدد ترمیم این وضع ناگوار برای بحریه و صنایع وبطور کلی حیات اقتصادی ملت خود بر آمده و از ۱۲۹۸ کمپانی بزرگ امریکائی « ستانداردارویل » جداً بخیال تحصیل امتیازات نفتی در خارجه افتاد .

اقدامات وتشبثات این کمپانی معظم و دولت امریکا ورقیب قوی وپیشقدم آنها یعنی کمپانی انگلیس و هلندی و دولت انگلستان را در این موضوع - چون مبحث مفصل ومهمی است در سیاست نفت در دنیا - بمقاله دیگر موکول نموده وجداگانه شرح خواهیم داد .　　(بقیه دارد)

ع ۰ م ۰ اویسی



والاحضرت شاه پور محمد رضا ولیعهد ایران



آقای میرزا حسن خان پیرنیا (مشیر الدوله)
(رئیس الوزراء سابق)

ماشین اداری ایران

بقلم آقای عباس میرزا اسکندری

یك ساعت زنگ زده قاب شکسته باچرخ سائیده که درنتیجه بی مواظبتی صاحبش باین روز افتاده است در نظر بیاورید . این ساعت ماهی یکی دوبار کوك میشود ودربن یکی دو بیست‌و چهار ساعت که صاحبش بصرافت افتاده است تفریحی بکند شروع بکار میکند . گاهی بجای بیست و چهار ساعت سی‌ساعت گاهی هیجده ساعت را نشان میدهد ، ظاهراً گاهی سریعتر کار کرده است اما بدرد نمیخورد زیرا مقصود از ساعت نشان دادن اوقات منظمی است . . . .

❁ ❁ ❁

خوب ، دردسر ندهم از جزئیات صرف نظر کنیم برویم سر وزارتخانها ، ماشین مملکت به بینیم آنجا چطور است ؟ — میزهای خوش رنگ جوانان حاضر کار و جدی نویسندگان خوش خط مترجمین مطلع و متخصصین داخلی وخارجی همه دارالفنونها تمام کرده درپشت این میزها

نشسته اند . هرروز صبح ساعت هشت میایند دوساعت بعد ازظهر میروند بعضی‌ها هم که زیاد پشت‌کار دارند (!) دوسیه‌ای‌هم‌زیر بغل گرفته بمنزل میبرند . اگر به رفیقی هم دربین راه بر خورند اظهار کسالت و خستگی مینمایند که از کثرت‌کار حال مجبورند در موقع استراحت کارهای معوقه را انجام دهند . اگر درست طرز حرکاتشان را هم نگاه کنیم قدری با تبختر راه میروند یعنی ما هستیم که ماشین مملکت ایران را میگردانیم ! . . .

روزهای متوالی میگذرد دوسیه‌ها وزین‌تر میشود بالاخره بایستی مستخدمین و درشکه‌ها آنهارا بمنزل حمل و نقل کنند . مراسلات سریع وبطئی سالهای دراز درحرکت و بالاخره به ضبط راکد میرسد . نمرات دفاتر ورود وخروج مراسلات به صد هزار میرسد . نتیجهٔ این‌همه کارها پیشرفت امور مملکت بود ولی به بینیم اینهمه تغییرات درچرخ ترقی و تبدل ایران هم موثر بوده‌است. نه ! پارسال گذشت امسال هم قریب باختتام است سال آینده را به خوانندگان آینده قول میدهم که زیاد بهتر ازامسال نخواهد بود وخواهد گذشت « ماشین اداری ایران » مثل همیشه باصدای مهیب چرخهای محرك خود میگردد بجای بنزین ونفت پنجاه کرور پول مصرف میشود . همان طور که چرخهای ماشینها خراب میشود عوض‌میکنند چرخهای این‌ماشین هم که انسان است فرسوده و کهنه میگردد ! . . .

اما ازاین مماطله‌کاری واصول روزگذرانی من که نتیجه نمی‌بینم .

میخواهم هررسم سست را انتقاد نمایم و اول ازفواید عامه شروع خواهم کرد که بیشتر بکنه « ماشین اداریش » برخورده‌ام . ولی بدانید درین سینمای « ماشین اداری ایران » اشخاصی مورد تعرض نیستند و انچه هم خواهید دید عین حقیقت است . درنتیجه مطالعاتی که خواهد شد بزودی خواهید دید که ماشین اداری جز کاغذ پرانی چرا نتیجه دیگری نمیگیرد .

طهران یا تهران ؟

(۲)

نگارش آقای سعید نفیسی

اسم طهران در کتب قرن ششم ببعد

بالجمله از کتب قرن چهارم و پنجم چیزی درباب طهران برنمیاید و باید به کتب قرن ششم رجوع کرد : در بین کتب قرن ششم نخستین کتاب که اسم طهران در آن یافت میشود کتاب « فارس نامه » تألیف ابو زید احمد بن سهل بلخی معروف به ابن بلخی است که تاریخ تألیف آن معلوم نیست ولی چون درزمان پادشاهی سلطان محمدبن ملکشاه (۴۹۸-۵۱۱) تألیف شده مسلم است که در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم باتمام رسیده است . درین کتاب در « فصل کورتهای فارسی » در ذکر کوار (طبع اوقاف گیب ص ۱۳٤) مسطور است : « . . . و همه میوه های آنجا بغایت نیکو است خاصه انار کی مانند انار طهرانی است . . . » وچون انار طهران و اطراف آن معروف است وکتب دیگر نیز از آن وصف کرده اند مسلم است که مراد همین طهران ما است .

پس از کتاب « فارس نامه » قدیمی ترین کتاب قرن ششم که ذکری از طهران دارد « کتاب الانساب » تالیف سمعانی است که درحدود سال ۵۵۵ به اتمام رسیده . در کتاب سابق الذکر (ورق مك ۳۷۳ از طبع اوقاف گیب) مندرج است که : « . . . طهرانی . . . نسبت به طهران است . . . و طهران قریه‌ای است در ری . . . و آن معروف تر ازطهران اصفهان است و از آنجا ابو عبدالله محمدبن حماد طهرانی رازی بیرون آمده است . . . و مرگ او در عسقلان در زمین شام بسال ۲۶۱ بوده‌است . . . » (الطهرانی . . . هذه النسبة الی طهران . . . وطهران قریة بالری . . . وهی اشهر من طهران اصبهان خرج منهاابو عبدالله محمدبن حماد الطهرانی الرازی . . . وکانت وفاته بعسقلان من ارض شام سنة ۲٦۱ . . .)

از اینجا برمی آید که طهران در قرن سوم قطعا آباد بوده چنانکه مردانی از آن بر خاسته اند و ازین قرار این شهر امروز ما از قدیم ترین آبادیهای ایران است (نسبت به آنچه فعلا بجا است) ، چنانکه در قرن سوم میتوان اثری از آن در فحوای کتب قرن ششم یافت ویکی از معاریف آن درسال ۲۶۱ در گذشته .

از آن پس کتاب « راحة الصدور و آیة السرور » تالیف ابی بکر محمدبن علی بن سلیمان بن محمدبن احمدبن حسین بن همة راوندی است که در تاریخ سلجوقیان ایران بسال ۵۹۹ تألیف شده ودراین کتاب درتاریخ سلطنت ارسلان بن طغرل در ذکر وقایع سال ۵۶۱ (طبع اوقاف گیب ص ۲۹۳) ثبت است که : « ... روز شنبهٔ هفتم ماه رجب والدهٔ سلطان و امیر سپاه سالار کبیر مظفرالدولة والدین قزل ارسلان ازلشکرگاه حرکت فرمودند بر عزیمت نخچوان و ببالای طهران فرود آمدند ... » وپیش از آن آورده است که لشکرگاه سلطان در ری بود ، پس همین طهران ری مراد او است .

پس از آن « تاریخ طبرستان » تألیف محمدبن حسن بن اسفندیار است که در حدود سال ۶۱۳ تألیف شده و در ضمن جنگهای افراسیاب و منوچهر مینویسد : « .... افراسیاب در آنجا که طهران و دولاب است رخت افکند . . . » (تاریخ طبرستان باب دوم از کتاب اول در فصل « بنای رویان »)

در معجم البلدان — طهران و تهران

تا اینجا جمله مورخین و مؤلفین طهران را به طاء ضبط کرده‌اند وتهران بتاء ازین پس دیده میشود :

یاقوت در معجم البلدان (ج ٦ – ص ٧٤) آنرا به طاء ضبط کرده ولی خود متعرض است که : « ... این کلمه پارسی است و خود تهران میگویند زیراکه طاء در لغت آنها نیست . . . » (... وهی عجمیة و هم یقولون تهران لان الطاء لیست فی لغتهم ... »

در مراصد الاطلاع مؤلف مزبور نیز بهمین نهج است .

در آثار البلاد — همه جا تهران

پس از آن کتاب « آثار البلاد » زکریابن محمودبن محمد قزوینی است که دو نسخهٔ از آن یکی در ٦٦١ ودیگری در ٦٧٤ تألیف شده است . مؤلف مذکور

در باب طهران شرحی را که یاقوت در معجم البلدان ثبت کرده است با اندك اضافاتی آورده ولی همه جا تهران به تاء نوشته است چنانکه اسم این شهر را در حرف تاء بلافاصله پس از تبریز ضبط کرده . (آثار البلاد طبع وستنفلد Wustenfeld درگوتین گن Goetingen ص ۱۰۷)

در جامع التواریخ (قرن هشتم)-طهران

از آن بعد کتاب معروف «جامع التواریخ» تألیف رشید الدین فضل الله بن عماد الدوله ابی الخیر بن موفق الدوله علی وزیر معروف غازان خان و پسرش الجایتو محمد خدابنده است که تألیف آن ظاهراً پیش از ۷۰۳ شروع شده و تا ۷۱۰ طول کشیده است . در این کتاب در حکایت از جنك ارغون خان با الیناق از امرای سلطان تکودار احمد ، درضمن حوادث سال ۶۸۳ ، پس ازواقعهٔ شکست‌خوردن سپاه الیناق درآق‌خواجه ازتوابع قزوین مسطور است که ارغون خان « از آنجا به صوابدید امراء مراجعت نمود و بطهران ری رسید ... » (جامع‌التواریخ داستان ارغون خان از فصل دوم از باب دوم از مجلد اول) و در این جا هم طهران به طاء مندرج است .

در نزهت القلوب - طهران ری واصفهان وتیران

بعد ازآن کتاب نزهت‌القلوب حمدالله‌بن ابی‌بکربن احمدبن نصر مستوفی قزوینی است که تاریخ تألیف آن معلوم نیست ولی چون مؤلف تا سال ۷۳۰ زنده بوده معلوم است که کتاب او لااقل در نیمهٔ اول قرن هشتم تألیف شده . درکتاب مزبور در سه‌موضع میتوان اثری از طهران یافت :

نخست در مقالهٔ سوم کتاب در باب دوم در ذکر ولایت عراق عجم است که در ضمن توابع اصفهان از ناحیت جی طهران به طاء ضبط آمده (مقالت سوم نزهت‌القلوب طبع اوقاف گیت ص ۵۰) و این ناحیه را یاقوت هم در معجم‌البلدان و مراصدالاطلاع ضبط کرده و مؤلفین دیگر نیز چنانکه خواهدآمد اسم برده اند . پس محقق است که طهران دیگری در حوالی اصفهان بوده است ولی واضح است که مراد این شهر نیست زیراکه اندکی پس از آن در همان باب درذکر توابع ری در سه موضع (ص۵۳و۵۴و۵۵) اسم از شهری که امروزمسکن‌ما است برده : اول در جزو نواحی‌ری ،

دوم جزو ده های ناحیهٔ غار ، سوم جزو قصبات ری و درین هر سه موضع طهران به طاء ضبط شده است .

سومین جائی که در کتاب مزبور ممکن است اثری از طهران یافت در ذکر مسافت طرق است (ص۱۷۲) که مینویسد ازاشقران تا تیران هفت فرسنك ، ازآنجا تا جوی کوشك شش فرسنك ، و از آنجا تا شهر اصفهان چهار فرسنك است . یعنی برسر راهی که از شهر کرج درمشرق بروجرد و درشمال جرفادقان به اصفهان میرفته است درده فرسنگی اصفهان محلی بوده است بـه اسم تیران و البته این موضع نمیتواند همین شهر امروز ما باشد زیراکه طهران ما براه معمولی درهفتاد فرسنگی اصفهان است به شرح ذیل : از طهران به حسن آباد سه فرسنك ، از آنجا به علی‌آباد شش فرسنك ، از آنجا به منظریه پنج فرسنك ، از آنجا به قم چهار فرسنك ، از آنجا به کاشان شانزده فرسنك ، از آنجا به خالدآباد نه فرسنك ، از آنجا به خفر سه فرسنك ، ازآنجا به نطنز سه‌فرسنك ، از آنجا به طرق شش فرسنك ، ازآنجا به مورچه خورت شش فرسنك و از آنجا به اصفهان نه فرسنك که جمعاً هفتاد فرسنك ۶۲۱۰ متری‌است (نقشهٔ ایران مشتمل بر پست خانه ها از میرزا رضا خـان مهندس طبع طهران ۱۳۲٤) در صورتیکه تصور کنیم راه در آن زمـان به انحراف امروز نبوده و بخط مستقیم میگذشته‌است باز هم بموجب نقشهٔ مزبور پنجاه و پنج فرسنك فاصله بین این دوشهر است . ادارهٔ طرق وشوارع وزارت فواید عامه امروز فاصلهٔ بین این دو شهررا بموجب جدول ابعاد رسمی خود ۳۲۲ فرسنك جدید یا کیلو متر اطلاع میدهد که عبارت از پنجاه فرسنك قدیم از قرار هر فرسنك ۶۲٤۰ متر باشد .

اشتباه نگارنده مقاله اول کاوه

نگارندهٔ مقاله اول کاوه را در این باب اشتباهی دست داده و معلوم میشود کتاب نزهت القلوب را به دقت تصفح نکرده است زیرا که نوشته است «حمدالله مستوفی طهران را تیران می‌نویسد و درباره آنجا طوری سخن میراند که ازآن استنباط میشود که در آن زمان شهر مزبور نسبةً مهم و بزرك بوده و مخصوصاً ازآب و هوا آنرا به ری ترجیح می‌دهد . »

این نکته درست نیست چه حمدالله مستوفی از موضعی باسم تیران یك جا بیشتر ذکری نکرده و آن در موردی است که اشاره شد و بهیچوجه از عظمت آن سخن نرانده است زیرا که جزو مراحل بین شهرکرج و اصفهان این محل را اسم برده و مجـال سخن نبوده است که تفصیلی بیان کند و هردو طهران را بجای خود آورده است . امـا جائی که از آب و هوای طهران و تفصیل آن بر ری مختصری مینویسد در موضع سومی است که طهران‌را جزو توابع ری ذکرکرده (ص۵۵) و می‌نویسد : « طهران قصبهٔ معتبر است و آب و هوایش خوشتر ازری است ودرحاصل مانندآن ودر ماقبل اهل آنجاکثرتی عظیم داشته‌اند ...» طبع مقالت سوم نزهت‌القلوب که مرجع من است و بسال ۱۳۳۱ درلیدن جزو سلسلهٔ اوقاف گیب به تصحیح مستشرق معروف انگلیسی لیسترانج ـ Le Strange بچاپ رسیده ، گذشته ازآنکه طابع و ناشرآن معتبر وثقة وازمستشرقین‌امروز درجغرافیای‌قدیم ممالك‌اسلام اعتبار خاص‌دارد ، ازمقابله چندین نسخهٔ قدیمی نزهت‌القلوب که درکتابخانهای اروپا موجود است فراهم شده ودرین چاپ چیزی که طهران و تیران را یکسان‌نماید نیست‌و درنسخهٔ نزهت القلوب هم که در بمبئی بسال ۱۳۱۱ طبع شده بهمین نهج ضبط است. اگر چه بعـد خواهم آورد که‌این دعوی درست‌می‌نماید که تیران وطهران هر دو یك موضع باشد ولی چون‌از نزهت‌القلوب چنین بر نمی آید شکی نیست کـه نگارندهٔ مقالهٔ مزبور راشبهتی دست داده وگفتهٔ او باطل‌است (یعنی اینکه می گوید حمدالله‌مستوفی‌طهران را تیران نوشته) مگر آنکه نسخه‌نزهت القلوب که نویسندهٔ آن‌مقاله‌بدان رجوع کرده‌است به‌نهجی دیگر باشد.

(بقیه در شمارد آتیه)

دروغ مصلحت آمیز

از آقای افسر

همیشه‌راست‌بگوی‌ازدروغ کن‌پرهیز　　دروغ زشت بود گرچه مصلحت آمیز
گرفتم ازسخنی‌راست‌فتنه برپا خواست　　مکن برای دروغش همیشه دست آویز
چه بود سود هزاران هزار بدرهٔ زر　　خرد بهیچ شمـارد زیان نیم پشیز

تشکیل سلطنت عثمانی

و روابط آن با ایران

بقلم آقای خان ملك.

همینکه دورهٔ اقتدار پادشاهان مغول ایران که باعث انقراض سلجوقیان روم شده بودند باخر رسید و درضبط وربط ممالکی‌را که زیرو زبر کرده بودند ناتوان شده و نتوانستند خود بنفسه در آن ممالك حکم فرمائی کنند ممالك آسیای صغیررا برایگان بچند نفر رؤسای قبائل ترکمن که در زمان سلاجقه روم بخدمتگذاری آنان مشغول بودند واگذار کردند . همان ممالکی‌را که قزل ارسلان دویم درهنگام عظمت دولت سلاجقه روم یکصدو پنجاه سال پیشتر میان ده پسرش قسمت کرده بود بعد از انقراض این خاندان باعلاء الدین سیم در سنه ۷۰۷ هجری قمری میان ده نفر ازحکام ممالك سلجوقی تقسیم گردید .

در آن هنگام جز قسمت جنوبی مرمره که هنوز در تصرف امپراطور های بیزانس می‌بود سایر ممالك آسیای صغیر در دست سلاجقهٔ روم بود .

سلطان عثمان سر سلسلهٔ پادشاهان عثمانی پسر ارطغرل واو پسر سلیمان بود که مشارالیه پیش از آمدن باسیای صغیر باعشیرهٔ خودش در ماوراء النهر سکونت داشت ودرجلوی هجوم قبائل مغول ازمشرق بمغرب جا خالی کرده بخراسان آمده وازشمال ایران وارزنة الروم(۱) عبورنموده در زمان سلطنت علاء الدین کیقباد بزرگ داخل آسیای صغیر شده ودولت سلجوقی حکومت (سوگود) را باو واگذار کرده بود . درهمان اوقاتی که دولت سلجوقی منقرض وآسیای صغیر بده دولت مختلف تقسیم میشد ایران نیز بسبب ضعف پادشاهان مغول بصورت ملوك الطوائفی در

---

(۱) ارزنة الروم را اکنون ارضروم مینویسند

آمده بود : در خراسان شرقی ملوك کرت در خراسان غربی سربداریان در آذربایجان امیرچوپان در کرمان آل مظفر درشیراز آل اینجو دربغداد ملوك جلایر ودرموصل قره قوینلوها سلطنت میکردند . دراین گیرو دار بی پایانی که از کنار دریای سفید تاپامیر حکمفرما بود سلطان عثمان و فرزندانش – هم بواسطه کفایت شخصی وهم بسبب مساعدت بخت وطالع – هردم ازهمکنان پیشتر افتاده کم کم دست تصرف بممالك همسایه دراز نموده وهر روز بوسعت مملکت خویش می‌افزودند ولی بیشتر توجهشان بممالك بیزانس وچشم طمعشان بجانب اروپا دوخته شده بود نه بطرف آسیا . اورخان بن عثمان (۷۲۶ – ۷۶۲) اول سواحل جنوبی مرمره‌را از بیزانتن ها گرفت بعد ازآن مملکت قراسی‌را تصرف کرده به گالی پولی قشون کشید . مرادبن اورخان (۷۶۲ – ۷۹۱) ادرنه را ضمیمهٔ ممالك خویش نموده بصربستان و بلغارستان قشون کشیده بممالك گرمیان وحمید و قرامان دست اندازی نمود . بایزید اول (۷۹۱ – ۸۰۵) بمحاصره اسلامبول شروع کرده درمجارستان تاخت و تاز نموده ممالك قرامانی و قسطمونی را ضبط کرده و از رود قزل ایرماق که سرحد سلاجقهٔ روم بود تجاوز کرده کماخ [1] وارزنجان را تصرف نمود . درهمین ایام بود که امیر تیمور گورکان هم بملوك الطوائفی ایران خاتمه داده وسرحدات دولتین ایران وعثمانی برای اولین بار بهم رسید و با اشتهای جهانگیری طرفین پیکار ناچار شد . بعد از شکست بایزید در صحرای انگوریه (۸۰۴) [2] امیر تیمور حکمداران ممالکی را که اورخان و بایزید تصرف کرده وهمه شان بدربار او متواری شده بودند دوباره بممالك خود نصب کرده قطعه قطعه شدن مملکت وضعف دولت عثمانی باعث طغیان

(۱) کماخ قلعه ایست درکنار فرات که چندین قرن سرحد مابین ایران و رومن ها بوده .

(۲) این شهررا یونانی‌ها انکوره ایرانیها وعثمانیها انگوریه وعربها آنقره نامیده اند.

سر کشان شده جنگ های داخلی ازهر طرف پدیدار ومیان اولاد عثمان هم درسر سلطنت کشمکش افتاده بود بالاخره محمد اول شاه قرامان را مطیع خود ساخته و از دیگران پیش افتاد بعد از او مراد دویم برادرش مصطفی‌را که داعیهٔ سلطنت داشت به کمك دولت (شان) مغلوب ساخته سالونیك را تصرف اسلامبول وبلگراد را محاصره وبامجارستان داخل جنك شد. محمد دویم (۸۵۷ – ۸۸۶) اسلامبول را فتح کرده صربستان جنوبی ویونانستان را ضبط نموده سینوپ واماسیه‌را تصرف کرده وبار دیگر سرحدات دولت عثمانی را به ممالك ایران رسانید. اما در ایران – در تقسیمی که امیر تیمور درحیات خودش کرده بود ایران غربی با تبریز و بغداد به پسر سیمش میرانشاه رسیده بود وخراسان وماوراء النهر به پسر چهارمش شاهرخ افتاده بود.

میرانشاه و دو پسرش میرزا ابو بکر و میرزا محمد عمر اینقدر باهم جنگیدند تا ناتوان شدند انوقت جلایری‌ها که امیر تیمور دستشان را ازعراق کوتاه کرده بود دوباره بغداد را متصرف گشتند ونیز قرایوسف قراقوینلو را که ازآذربایجان بیرون کرده بود دو باره بدانجا مراجعت کرده میرزا ابوبکررا درنخجوان (۸۰۹) و میرانشاه را درسردرود شکست داده (۸۱۰) وآذربایجان را تصرف کرد ودوسال بعد جلایری هارا از بغداد بیرون کرده آنجارا نیز متصرف شده بتدریج برهمهٔ ایران غربی وجنوبی حکمفرمائی میکرد درخراسان هم بعد ازشاهرخ والغ بیك وبایقرا مثل آذربایجان اولاد امیرتیمور با یکدیگر به پیکار مشغول شدند ودرهمان وقتی که ایشان مشغول جنگ داخلی بودند حسن بیك آق‌قوینلو آذربایجان وبغداد را از قراقوینلوها انتزاع کرده (۸۷۱) سلطان ابوسعید را درقراباغ شکست داده وعراق عجم را نیز تصرف کرده بهرات قشون کشیده انجا را متصرف شده از خراسان تا قرامان را در تحت امر خود در آورده بود. این همه پیشرفت چنان حسن بیك را مغرور ساخته

بود که نه تنها خود را شاهنشاه ایران بلکه مالك الرقاب تمام شرق میدید وکار تکبرش بجائی رسید که دیگر بسلاطین عثمانی القاب شاهانه نمی‌نوشت وهمانطوریکه دربرابر امیرتیمور گورکان جزسلطان بایزید کسی نمانده بود همانطورهم درجلوی حسن بیك بایندر[۱] کسی جزسلطان محمد ثانی برجای نبود وشاهزادگانی را که دولت عثمانی ممالك شان‌را متصرف شده بود همه بدربار حسن بیك پناهنده شده و مشارالیه نیز باهمه آنها مساعدت می‌نمود . چون خانواده بایندریه با خاندان (گم نن) که امپراطوری طرابوزان را داشتند بواسطه وصلت های پی درپی عقد اتحاد بسته بودند [۲] این مسئله هم براولیای دولت عثمانی که درپی انقراض سلطنت بیزانتن‌ها بودند سخت گران می‌آمد بدین جهات سلطان محمددویم بجنك باحسن بیك تصمیم گرفت وبطرف ارزنة الروم آمده اول امپراطوری طرابوزان تصرف کرده وبعد حسن بیك‌را در نزدیکی ارزنجان شکست داد (۸۷۸) . همانطوریکه بعد ازشکست بایزید درهر گوشهٔ مملکت عثمانی طغیان وسرکشی پدیدار شد بعد ازشکست حسن بیك نیز سر رشتهٔ امور دولت ایران گم شد و رئیس بایندریه مجبور گردید که باپسر سیمش اوغورلو محمد درشیراز وآذربایجان جنگ کند وبعد از کشته شدن او خود نیز این جهان را وداع نماید (۸۸۳) . بعد از مردن او دوازده نفر ازپسران ونوادگانش برسر تخت وتاج ایران درمدت بیست‌و پنجسال اینقدر جنگ کردند تاهمه کشته شدند ودر دم آخر انقراض خاندان وقتیکه محمد میرزا و الوند میرزا باهم می جنگیدند شاه اسمعیل صفوی ظهور کرده بهمهٔ آن رسوائی‌ها وهرج ومرج‌ها وخیانت کاریها خاتمه داده تمامی ممالك ایران را بتصرف درآورد .

---

(۱) به‌آق قونیلوها بایندریه و به‌قره قونیلوها بهارلو نیز گویند .

(۲) جدهٔ حسن بیك دختر امپراطور الکسیوس گم نن بود و حسن بیك باکاترین دختر امپراطور ژان گم نن ازدواج کرده واز مشار الیها دختری داشت موسوم به عالم شاه بیگم که‌مادر شاه اسمعیل صفوی است .

احصائیه مدارس ایران

بقلم آقای ح . صحیحی

رئیس احصائیه بلدیه

اخیراً سالنامهٔ احصائیهٔ وزارت معارف بدستم رسید . انتشار آن مارا یك قدم دیگر بطرف ترقی و فهم احصائیه که یکی از بهترین اصول تدقیق اجتماعی و اخلاقی است پیش میبرد . این اولین احصائیه ایست که ازطرف وزارت معارف ایران منتشر میشود و دارای دوقسمت است : چهل صفحه آن حصائیه‌های سه‌ساله اخیر مدارس وبودجهٔ وزارت‌معارف است و مابقی اسامی مدارس ایران ، صورت نمایندگان معارف در ایالات و غیره است که مربوط باحصائیه نیست . ما میخواهیم در قسمت اول این کتاب مطالعاتی بنمائیم . چنانکه مؤلف آن در مقدمه مینویسد « از سال اول تاکنون باوجود اشکالات زیادی که مانع جمع‌آوری اطلاعات احصائیه بوده از قبیل عدم اعتیاد مدیران مدارس و نمایندگان معارف به تنظیم نمونه ها و مدل ها و عدم توجه باینگونه امور . . . . . . » معذالك شعبه احصائیه وزارت معارف موفق گشته، احصائیه‌های سه‌سال مکتبی ۱۳۰۱ – ۱۳۰۲ ، ۱۳۰۲ – ۱۳۰۳ ، ۱۳۰۳ – ۱۳۰۴ را ترتیب و بشکل‌سالنامه منتشر نماید . بنابراین بیانات احصائیه‌های دوسال اول چندان طرف‌اعتماد نیست زیرا بطور قطع مبین حقیقت نیستند ولی از مطالعه احصائیه های سال سوم (۱۳۰۳-۱۳۰٤) نسبةً میتوان پی بدرجه وسعت معارف مملکتی برده ذوق و توجه اهالی را راجع به تحصیل و تعلم دریافت .

صرف‌نظر ازمدارس عالی که عده آنهاکم ومحدود بطهران‌است، در تمام ایران ۱۲ مدرسه متوسطه شش ساله ، ٧٤ مدرسه متوسطه سه ساله و ٦۴٨ مدرسه ابتدائی وجود دارد . تعداد مدارس متوسطه مانیز چندان قابل ملاحظه نیست وچون اغلب آنها دارای کلاسهای ابتدائی نیز میباشند میتوانیم عده مدارس ابتدائی ایران را به ۷۰۰ بالغ نمائیم حال اگر بخواهیم بدانیم که بطور متوسط یك باب مدرسه ابتدائی بچند نفر ایرانی تخصیص دارد و اگر جمعیت ایرانرا ده ملیون فرض

کنیم می‌بینیم که برای هر چهارده هزار نفر ایرانی یک مدرسه ابتدائی تأسیس شده ! در صورتیکه در فرانسه برای هر پانصد نفری یك مدرسه ابتدائی هست .

در صفحه ۷ سالنامه «گرافیك» روشنی راجع به تعداد مدارس ترتیب داده شده که درآن اولا مدارس ذکور و اناث را ثانیاً مدارس را از حیث اینکه دولتی ، ملی ویاخارجی هستند با یکدیگر مقایسه میکنند :

درمدارس خارجی عده مدارس اناث فرق جزئی بامدارس ذکور دارد (به نسبت ۱۸ و ۲۳)

درمدارس ملی عده مدارس اناث قدری کمتر از چهار برابر مدارس ذکور است (به نسبت ۴۷ و ۱۶۱)

بالاخره در قسمت مدارس دولتی نسبت مدارس انـاث بمدارس ذکور مثل نسبت یك میشود به ۹ !

پس‌ازاین «گرافیك» چنین نتیجه‌گرفته میشودکه اولا بطور کلی مدارس ذکور بیشتر از مدارس اناث (تقریباً سه برابر و نیم) و ثانیاً ملت ایران کمتر ازخارجیها و دولت کمتر از هر دو بمدارس نسوان اهمیت میدهد .

قبل‌از اینکه بمقایسه محصلین و محصلات بپردازیم یك نکته قابل توجه اینست که عده مکاتب با وجود اینکه تماماً احصائیه نشده تقریباً دو برابر مدارس رسمی است در خود طهران که نسبتاً مردمانش منور الفکر ترند عده مکاتب بالغ بر دو ثلث مدارس میشود شاید برای اینست که به سیستم قدیم تعلیم و به تربیت ملا باشی و ملاباجی بیشتر علاقه‌مند هستیم

از مقایسه محصلین با محصلات درجه تـأخر نسوان در تحصیل واضح تر میگردد.

(ا) مدارس عـالیه فقط جهت محصلین ذکور تخصیص داده شده و در بهای آنها هنوز بروی محصلات باز نشده است.

(ب) در مدارس متوسطه ٦ ساله : ٤١٩ نفرمحصله و ۲۸۸٦ نفر محصل (یعنی بیش‌از هفت برابر) یافت میشود

(ج) درمدارس متوسطه سه‌ساله : ۳۰۴۷ نفرمحصله و ۱۱۴۴۰ نفر محصل (یعنی سه برابرو نیم بیشتر) یافت میشود

(د) در مدارس ابتدائی : ۱۰۹۷۲ نفر محصله و۴۴۹۸۸ نفر محصل (یعنی ٤ برابر بیشتر) یافت میشود

(ه) در مکاتب : محصلات تقریباً چهار برابر و نیم کمتر از محصلین هستند

(و) بالاخره درمدارس قدیمه نسوان بهیچوجه تحصیل نمیکنند .

خلاصه از ملاحظه گرافیك شاگردان صفحه ۱۵ معلوم میشود که‌عده محصلین تقریباً ٥ برابرعده محصلات‌است ! اما در فرانسه در سنه ۱۹۲۳ عده محصلات تقریباً مساوی عده محصلین بوده است .

جمع کل معلمین مدارس ایران بالغ به ۴۲۸۷ نفرمیشود ولی چون یك عده از آنها در دو یا سه‌مدرسه‌تدریس میکنند بنا بر این عده حقیقی آموزگاران مملکت ما ازاین عده که‌قلمداد شده کمتر است واگر بخواهیم در بین آنها اشخاصی‌که از دار المعلمین‌یعنی از کارخانه‌معلم سازی‌خارج شده اند بشماریم با کمال افسوس باید در عدد ۲۰ یا ۳۰ توقف کنیم زیرا بطور یقین اگر کمتر از این عده نباشد بیشترنیست .

بطور خلاصه پس‌از قدری‌مطالعه در سالنامه رسمی وزارت معارف ملاحظه میشود که‌نه فقط تعلیم‌عمومی در مملکت ما صورت خارجی‌ندارد بلکه تعلیم وسیع الانتشار را نیز آنطوریکه آقای تقی زاده عقیده دارند ناقدیم و باید اعتراف کنیم که با این عده‌محصل‌و معلم و با این‌عده مدرسه مثل اینست که معارف در ایران تازه تولدشده و هنوز در مراحل اولیه صباوت است و تا اینکه بدرجه معارف اروپائیان برسد و ثمراتیرا که در آنجا بخشیده در اینجا ببخشـد سالها و عمرها لازم دارد ولی بعقیده ما اگر قدری بفدا کاری خود بیافزائیم و سعی و اراده را محرك اقـدامات خود قرار دهیم ممکن است راهی را که اروپائیان در دو یا سه قـرن پیموده اند ما در عرض ۵۰ الی ۱۰۰ سال به پیمائیم نه این باشد که ما خود را از آنها با هوش تر و زیرك ترفرض کنیم بلکه میتوانیم ازماحصل زحمات انها استفاده کرده علوم ومعارفیرا که در نتیجه زحمات‌وتجربیات فراوان بعرصه وجود آورده اند کسب و تحصیل نمائیم .

خوابگاه الجایتو سلطان در سلطانیه

بقلم آقای میرزا مهدیخان بهرامی

شهر سلطانیه در سر راه زنجان در فاصله شش فرسخی آن قرار دارد و با آنهمه عظمت و جلال سابق که بقول حمدالله مستوفی قزوینی[1] پس از تبریز اول شهر ایران و از حیث وسعت وآبادی در تمامی مملکت نظیر نداشته امروز بیش از قریه بسیار مختصری نیست که ساکنین آن در اطراف گنبد سلطان محمد خدابنده سکنی دارند و از خاطرات ایام شوکت و جلال این شهر در زمان مغول فقط همان گنبد شاه خدا بنده باقی مانده است و بس !

قریه مزبور در کنار جاده زنجان قرار داشته دروازه خراب آن نزدیك قهوه‌خانه الله اکبر واقع است ازهمین محل خرابه‌های شهر شروع میشود وقریب یك فرسخ جاده از وسط تل و تپه های قدیمی میگذرد

در بعضی نقاط تپه ها بصورت فلات وسیعی درآمده ولی غالباً مجزی وبدون اتصال از یکدیگر قرار دارند خاك آنها عموماً بسیار نرم و مخلوط با خرده کاشی و ظروف شکسته دورهٔ مغول است و چون این ناحیه کمتر دستخوش حفریات‌جاهلانه گردیده اثرات‌ابنیه و علامات بنا بحدیکه دلیل تحقیقات علمی بشود بخوبی باقی مانده است

در بین تپه های مزبور از همه بزرگتر تپه‌ایست بارتفاع ۲۰الی ۲۵ متر که در خارج ده در وسط خرابه های اطراف در سمت شرق گنبد بمسافت یك کیلومتری از آن قرار دارد

---

(۱) حمد اللهمستوفی ازاهل قزوین و یکی از نویسندگان معتبر دورهٔمغول بوده که کتاب ظفرنامه را در بحر تقارب بطرز شاهنامه فردوسی (مثنوی ۷۵۰۰۰ بیت) مشتمل بر تاریخ ایران و عرب و مغول تا زمان مصنف (سنه ۷۳۵) درسن چهل سالگی تصنیف کرده است و هم چنین کتابی درتاریخ مختصر ایران باسم تاریخ گزیده (در سنه ۷۳۰ هـ) و کتابی در جغرافیا و نجوم و طبیعیات موسوم به نزهت القلوب (در سنه ۷٤۵ هـ) تالیف نموده است

از سه کتاب فوق ظفر نامه خیلی نادر و تا کنون طبع نشده است

این تپه خرابه وبقایای حصار معتبری است که تمام آن ازسنگ ساخته شده و در قدیم دارای عمارات عالی بوده است که امروز بکلی خراب و در زیر خاك مسطور است

در قسمت فوقانی فقط سنگ های اطراف از زیر خاك بیرون آمده و اثری از دور بنای قلعه ظاهر ساخته اند. این سنگ‌ها در شش گوشه حصار بصورت سه قوس مدور یکی قدامی ودو خلفی قرار گرفته وتا بنیان بنا همین صورت را داشته‌اند و بهمین مناسبت گوشه‌های حصار بسمت جلو متوجه شده ابواب حصار در بین آنها واقع بوده است

از وضع ساختمان و عمارت قلعه که امروز در زیر توده‌انبوهی از خاك مخفی گشته هیچ اطلاعی بدست نداریم و معلومات مطلوبه منوط بتحقیقات و حفریات علمی‌آینده است. خرابه این حصار که در وسط تپه‌ها و در خارج ده سلطانیه قراردارد‌و تا کنون بهیچوجه مورد توجه ودقت نظر واقع نشده محل هیچگونه بحث و تحقیق قرار نگرفته است و بنظر میرسد که تماشای عظمت و جلال بنای گنبد سلطانیه مجلی برای دیدن خرابه این قلعه بمسافرین نداده است

بعضی هم که دیده اند دیده را ندیده انگاشته و از ذکر آن‌در گذشته اند. مثلا یکی ازمسافرین اخیر اروپائی اژن‌اوبن Eugène Aubin درکتاب La Perse d'aujourd 'hui در جائیکه توصیف خیمه‌فتحعلی شاه را در سلطانیه وتعیین محل آنرا میکند بدرختان بید وتبریزی زیادیکه در جوار این حصار قرار دارندتوجه کرده است ولی هیچ نظری به تپه عظیم خرابه این حصار نکرده بشرح قسمت های مقابل که در قدیم جایگاه فتحعلی شاه بوده می پردازد

درختهائیکه اژن‌اوبن ذکر میکند صورت جنگل مختصری دارد که سابقاً خیلی بیشتر بوده و امروزه بیخ‌و بن آنها در روی زمین باقی مانده‌است. این درختان اغلب تبریزی های بلند و بیدهای وحشی است که در کنار خرابه ها در میان‌بیابان‌سلطانیه‌پناهگاهی‌برای پرندگان اطراف است

باری دیگران باندازه‌اژن اوبن هم‌توجه نکرده و آنچه از نوشتجات ایشان بنظر من رسیده هیچکدام عطف نظری باین حصار ننموده و ابداً

اسمی از آن نبرده اند. بلکه بالصراحه باید گفت که دقت نظر و بحث در این موضوع کاملا تازگی داشته واز مطالعات شخصی بنده است

خرابه این حصار در بین اهالی معروف به « خوابگاه نادر » است مفهوم جمله خوابگاه نادر خیلی سهل و بخوبی استنباط میشود که خرابه مزبور در قدیم خوابگاه نادر بوده است. ولی این سخن نزد ارباب اطلاع تاریخ بهیچوجه مقبول نیست چه بر آنها کاملا معلوم است که نادر شاه افشار ابداً بنائی در شهر سلطانیه برای خوابگاه خود نساخته است

بعلاوه از نظر ارکولژی اگر جزئی دقتی در وضع بنای حصار شود بخوبی معلوم میگردد که این بنا از ابنیه دورهٔ نادر و قرون یازدهم و دوازدهم هجری نیست بلکه طرز ساختمان سنگ های بزرگ یك پارچه و وضع بنای آن ابنیه اعصار خیلی قبل از دورهٔ نادر را بخاطر میاورد

گذشته ازین قلعه‌ای که تمام از سنگ بنا شده درمدت قلیل بعد از نادر که بیش از دو قرن نیست چنین خراب نشده وباین حالت نخواهد افتاد.

مطلب دیگر که تا اندازه‌ای قابل توجه است وجود مقابری است که در نزدیکی حصار قرار دارد. شرح این مقابر را عنقریب بیان خواهیم کرد اما اکنون نظر کنیم که این مقابر عموماً دارای تاریخی در حدود مئه هشتم که سلطنت نادر شاه افشار در قرن دوازدهم هجری است یعنی نادر شاه عمارت خوابگاه خود را بعد از احداث این مقابر و در جوار آنها بنا کرده باشد ! وحقیقة میتوان قبول کرد که نادرشاه افشاربنای عمارت خوابگاه خود را در میان مقابر دیگران قرار دهند ؟ پس مفهوم جمله « خوابگاه نادر » معلوم نشد و عبارت محتاج بدقت زیادتری است. ازعبارت فوق بخوبی معلوم میشود که لفظ خوابگاه جزء مسلم و جزء دیگر عبارت مورد تردید است یعنی این عمارت در قدیم عنوان خوابگاه داشته است بمرور زمان اسم بانی آن فراموش شده است وبنای آنرا بنادر شاه که یکی از شیرمردان جدید و ذکر جهانگشائی و فتوحات او در دهن ها سائر است نسبت داده اند وچنانکه اغلب اتفاقات زمانهای مختلف را در روایت غلط کرده اند این خوابگاه را هم باسم نادرشاه می‌خوانند در صورتی که بانی حقیقی آن بعقیده ما الجایتو سلطان است که این قلعه برای خوابگاه خود

در اوایل مائه هشتم هجری ساخته وهمان حصاراست که حمدالله مستوفی در نزهت القلوب درذیل شهرسلطانیه بان اشاره کرده گوید « در او (سلطانیه) قلعه ایست از سنگ تراشیده که خوابگاه الجایتو بوده و دور آن قلعه دو هزار گام بوده است »

گذشته از اینکه این تعریف کاملا با وضع قلعه توافق داردصاحب نزهت القلوب بالصراحه بذکر آن پرداخته است و بعلاوه وجود مقابر هم جوار قلعه که تمام دارای تاریخی بعدازدورهٔ سلطنت سلطان محمداست دلیل بزرگی برای اثبات مدعای ماست ، چرا که چون بنای خوابگاه بعداز احداث مقابر و در جوار آنها ممکن نیست . واز طرفی هم بنای عمارات سلطانیه از سنه ۷۰۴ هجری شروع میشود پس بنای عمارت خوابگاه بین ۷۰٤ و تاریخ احداث مقابر یعنی بعدازسلطنت سلطان محمد خدا بنده محصور میشود و این دورهٔ زمان سلطنت سلطان محمد و موقع ایجاد تمام ابنیه منسوب باوست .

مقابر همجوار قلعه خوابگاه - در جنب عمارت خوابگاه بمسافت کمی زمین بالنسبه هموار شده تخته سنگهای چند سطح آنرا پوشانده است سنگ های مذکور که اغلب در درون زمین فرو رفته سنگ های مخصوصی از جنس مرمرست که دارای نقور و نقوش هندسی بسیار عالی است که از هر حیث جالب توجه می باشند ولی متأسفانه این قسمت هم مثل عمارت خوابگاه تاکنون هیچ مورد بحث وتدقیق علمی قرار نگرفته است

علاوه بر این صورت ها که در منتها درجه از زیبائی و هنرنمائی رسم شده بعضی آیات قرانی و اشعار فارسی با رقم مخصوصی از نسخ نوشته که مخصوص قرن هشتم هجری است[۱] ازین اشعار و آیات قرانی که تمام دلالت به مرگ ورحلت از دنیا دارند بخوبی مستفاد میشود که سابقاً این جا صورت قبرستانی داشته و این سنگ ها روی مقابر آن واقع بوده است

۱ — این رقم خط نسخ آمیخته بالثلث است که نظر بوضع ترکیب حروف باخط نسخ دورهٔ سلاجقه متفاوت بوده و همان شیوهٔ و رقمی است که در روی تمام مسکوکات مغول در قرن هشتم دیده میشود

اما قبرستانی که در حوالی خوابگاه الجایتو سلطان باشد و سنگ های آن همه ذی‌قیمت و با دقت زیادمنقوروبخطوط اعلا منقش شده ممکن نیست قبرستان عمومی مردمان باشد . بلکه‌مقابر اعیان و ارکان دولت مغول بوده که دست تطاول زمان انرا بحال اسفناک امروز انداخته‌است. گذشته از سنگ خط چنانکه از روی تاریخ وفات صاحبان مقابر که در روی سنگها نوشته مستفاد میشود تاریخ احداث آن‌بعداز دوره سلطان محمد خدا بنده (۷۱۷ هـ ج) است

فی الواقع منظر این مقابر با وضع سنگ های عظیم که دربعضی نقاط سر از خاك بیرون کرده‌و در پارهٔ موارد وبکلی در دل‌زمین فرو رفته‌اند بی اندازه شخص ناظر را متاثر میکید .

ارزش « دینار » و « تومان »

در قرون مختلفه

بقلم آقای کسروی

بر خوانند گان آینده پوشیده نیست که در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس پول معمول و نقد رایج ممالك اسلامی «دینار» و «درهم[1]» بود که اولی را از طلا (بوزن ۲۲ نخود کمابیش) و دومی را ازنقره (بوزن ۱۵ نخود کمابیش) سکه میزدند .

دینار و درهم از آغاز پیدایش اسلام تا قرن هفتم هجری که مغولان دستگاه خلافت برچیدند نقد رایج ممالـك وسیعه اسلامی و از رایجترین و معروفترین نقود دنیـا بوده است . پس از آنهم تـا قرنها کلمهٔ «دینار» و «درهم» در معاملات و محاسبات ایران معمول و باختلاف

(۱) پول سیمی فلوس بوده که از مس سکه میزدند . و بایـد دانست که اصل‌کلمه دینار لاتینی واصل کلمه‌های درهم وفلوس یونانی است

زمان قیمت های مختلف داشته اند ؛ چنانکه دینار اکنون هم معمول و «واحد تقسیمی[۲]» نقود ایرانست ، یعنی اگرچه پولی باسم دینار وجود خارجی‌ندارد لیکن حساب همگی نقود بوسیله آنست ، چنانکه یکشاهی را پنجاه دینار و یکقران را هزار دینار حساب می کنند . در واقع از صدر اسلام تا کنون در هر دوره کلمه دینار در محاسبات و معاملات ایران دخیل ومعمول بوده ، لیکن بدیهی است که دینار امروزی بادینار صدراسلامی قابل مقایسه نیست وتفاوت بیحد با هم دارند ، زیرا چنانکه خواهیم دید قیمت هر یك دینار اسلامی کمتر از پانزده قران کنونی نبوده ، ولی از دینار امروزی هر هزار تایکقران است ، بعبارت‌اخری دینار امروزی ۱۵۰۰۰ بار کوچکتر از دینار اسلامی می‌باشد

در اینجا دو موضوع مهم درخور مطالعه وجستجوست : نخست آنکه اینهمه تفاوت در ارزش و میزان قیمت دینار از کجا آمده و علت چه بوده است ؟ و آیا این تنزل فاحش بیکبار رخ داده یـا بتدریج و بمرور زمان ؛ دوم آنکه کلمه دینار که گفتیم از صدر اسلام تا کنون در محاسبات و معاملات ایران دخیل و معمول بوده درهردوره چه قیمت و ارزشی داشته است ؟ مثلا دینار دوره مغول یادوره صفویه دارای چه قیمت بوده و با دینار اسلامی چه تفاوت داشته اند ؟

بدیهی است که دوموضوع کاملا مربوط بهم و هردومهم است و دومی اغلب مورد احتیاج اهل مطالعه و درخور آنست که موضوع بحث کتاب جداگانه گردد ، مثلا اسکندر بیك منشی در عالم آرا در شرح حادثه ای میگوید « تمامی دواب و اغنام وما یعرف انقوم . . . بتاراج حادثات رفت چنانکه گوسفند خوب در اردوی معلی به‌نیم درهم که پنجاه

(۲) این اصطلاح ازگنج شایگان آقای جمال زاده اقتباس شده که در مقابل عبارت فرانسوی Monnaie de Commerce وضع کرده‌اند .

دینار عراقی باشد و یکرأس گاو بدو درهم یعنی دویست دینـار عراقی خرید و فروش می‌شد[۳] » .

البته دراین عبارت تا معنی و میزان دینار و درهم درست معلوم نگردد مقصود مؤلف فهمیده نشود ، چه بدیهی‌است که دینار صدراسلام مقصود نمی‌باشد زیرا گوسفندی به ۷۵۰ قران (که تقریباً قیمت امروزی پنجاه دینار اسلامی است) معقول نیست وانگهی بر خلاف غرض مؤلف است چه او میخواهد فراوانی اموال تاراجی وارزانی آنهارا بیان نماید ، همچنین دینار امروزی نیز مقصود نیست چه گوسفندی بیکشاهی و گاوی بیك عباسی معقول نمی‌باشد ، پس ناچاریم که میزان ارزش و قیمت‌دینار و درهم‌را در زمان شاه عباس پیدا کنیم والبته نظیر همین احتیاج را نسبت بهر دوره و عصر داریم .

نگارنده مقاله در باب این دو موضوع فرصت جستجو چنانکه میباید نداشته، جز چند مطلب که ذیلا مینگاریم تحقیق کردن نتوانسته ام و غرض عمده از نشراین‌مقاله آنست که خوانندگان فاضل آینده با نشر اطلاعات خود در این باب مساعدت فرمایند .

اما چند مطلبی که من تحقیق کرده ام :

۱) در باره وزن دینار و درهم صدر اسلام از کتابها اطلاع درستی بدست نمی‌آید لیکن مقدار فراوانی از دینار و درهم آنزمانهـا در موزه های اروپا و در دست اشخاص موجود است و از سنجش آنها پیداست که وزن دینار رویهمرفته ۴٫۳ گرام (۲۲ نخود کمابیش)، و وزن درهم رویهمرفته ۳ گرام (۱۵ نخود کمابیش) بوده است

۲) رواج و کمیت قیمت دینار موقوف بکیفیت عیارش بوده معمولا هر دیناری با ده درهم مبادله می‌شدی ، لکن برخی دینارها که بلند عیار بوده رواج و قیمت بیشتر داشته است ، از جمله دینارجعفری که گویا سکه زمان هرون الـرشید و جعفر برمکی بوده شهرت بسیار

(۳) صفحه ۴۸۰ نسخه چاپی .

داشته و شعرای ایران هم در شعرهای خود یاد آن بسیار کرده‌اند (۴) همچنین ناصرالدوله همدانی در سال ۳۳۰ در بغداد دینارهائی سکه زده بود که « ابریزی » نامیده و بجهت بلندی عیارش هر دیناری را سیزده درهم صرافی میکردند(۵).

واضح است که نقره در آنزمانها بفراوانی و ارزانی امروزی نبوده ، زیرا ۲۲ نخود طلا که وزن و جنس دینار بوده هر قدر هم کم عیار باشد با مظنه و پول امروزی حتماً کمتر از پانزده قران نیست و ازاین‌قرار هردرهمی که معمولا ده یکدینار محسوب میشده سی شاهی امروزی قیمت داشته است با آنکه ۱۵ نخود نقره که وزن تقریبی درهم است امروز بیش‌از دهشاهی قیمت ندارد .

۳) پادشاهان مغول در ایران پولی از طلا داشته‌اند که بترکی و مغولی « آلتون » نامیده و ایرانیان دینار میخواندند . وزن درست این سکه را بدست نیاورده ایم ولی از دقت در نوشته های حمدالله مستوفی در کتاب نزهت القلوب برمیاید که از حیث قیمت سه پنجم دینار اسلامی محسوب میشده و از اینقرار تقریباً معادل نـه قران یا ده قران امروز بوده است .

اما کلمه « تومان » که بترکی ومغولی بمعنی ده هزار ومرادف « بیور » فارسی است گویا پیش‌از مغولان و از عهد سلجوقیان در ایران معروف بوده است . بهرحال هر یکتومان مغولی معادل ۱۰،۰۰۰ تومان امروز بوده ، مثلا مستوفی مالیات زنجان و ولایتش‌را در زمان خود دو تومان می‌نویسد که تقریباً معادل ۲۰،۰۰۰ تومان کنونی است

(۴) قطران میگوید :

ابوالخلیل خداوند خسروان جعفر   که نام جعفر بسترد دستش از دینار

همو گوید :

تاج میران جلیل آرام گیتی بوالخلیل   جعفر آنکو کرد زجعفری را رایگان

(۵) بحوادث سال ۳۳۰ در کامل‌التواریخ رجوع شود

۴) در زمان صفویه گویا سکه طلا وجود نداشته ولی کلمه‌های دینار و درهم هردو را بکار می‌برده‌اند ، بدین تفصیل که یکمثقال نقره مسکوك را درهم یا درهم نامیده و « صددینار » حساب میکردند .

واضح است که دینار درآنزمان هم وجود خارجی نداشته ومثل اکنون « واحد تقسیمی » بوده منتها ازحیث‌قیمت ده برابر دینارامروزی بوده بلکه بیشتر ، زیراازپاره‌ای قرائن پیداست که مثقال آنزمان سنگین‌تر از مثقال کنونی بوده و همچنین نقره هنوز بارزانی امروز نبوده است . بهرحال مسلم است که صد دینار عبارت ازیکمثقال نقره مسکوك بوده و اسکندر بیك‌منشی تصریح باین‌مطلب میکند(۶) با آنکه امروز یکمثقال نقره مسکوك هزار دینار محسوب میشود .

سید احمد تبریزی

تحقیقات ادبی

پروفسور برتلس وابن یمین

آقای مدیر

شرحی که ذیلا تقدیم و تمنای درج آنرا دارم بقلم استاد معظم و مستشرق فاضل پروفسور برتلس نگارش یافته و اینجانب بنابخواهش مستشرق دانشمند و دوست محترمم‌مسیو مارعینأبدون‌هیچگونه تصرف ترجمه وایفاد میدارد. هرچند که پروفسور معظم‌له ازحیث فضل و کمال درحوزه مستشرقین معروف ومبادرت اینجانب بمعرفی ایشان جسارت است ولی برای بعضی از خوانندگان محترم که ممکن است سابقه بحال ایشان نداشته باشند اجمالا تذکر میدهد

(۶) عالم آرای چاپی ص ۱۹۱ .

پروفسور برتلس (تولدسال ۱۸۹۰ میلادی) از اهل لنین گراد پس از دخول در جرگه مستشرقین مدتی در عثمانی متوقف و در زبان ترکی مسلط، باادبیات و مخصوصاً اسانید شعرای عرب کاملا آشنا، خط میخی واوستا وپهلوی‌را خوب میداند، درزبان و ادبیات فارسی مسلط و متبحر وحالیه باداشتن سمت مدرسی در دارالفنون لنین گراد و انستیتوی السنه زنده‌شرق ازاعضاء مبرز هیئت مشاوره جمعیت مستشرقین وازکارکنان زبده موزه آسیائی میباشد. پروفسور محترم مخصوصاً در تحقیق تصوف زحمات بسیار کشیده در تألیفات شعرای صوفی مشرب مطالعات عمیقه نموده وحالیه در یکی از مجالس درس خود در دارالفنون لنین گراد ظهور تاریخ وفلسفه تصوف را تدریس میکند علاوه برنگارشات ومقالات‌متعددی که راجع بایران و ادبیات ایران بزبان روسی انتشار داده ترجمه‌هائی هم از فارسی نموده منجمله رباعیات شیخ نجم‌الدین کبری را تصحیح و طبع و به غزل معروف شیخ فریدالدین عطار تفسیر و شرحی نوشته، راجع به باباکوهی شیرازی تحقیقات مفصلی نموده و دیوان این شاعر معروف را تصحیح و برای طبع تهیه نموده، درچندی قبل دستورنامه نزاری را تصحیح وترجمه وطبع کرده و اخیراً هم داستان بختیارنامه‌را بادقت تمام تصحیح و باقاموس مخصوصی طبع کرده است

پروفسور برتلس یکی از دوستان صمیمی ایران و دوستدار ادبیات فارسی وشخصاً صاحب ذوق سرشار و یکی ازآمال معظم‌له تصحیح وطبع دوادین شعرائی است‌که تاکنون بطبع نرسیده وراجع باینموضوع ولزوم تشریک مساعی با ادبای ایران مقاله‌ای دارد که اگر اجازه‌فرمائید برای شماره آینده تقدیم خواهم نمود. (۱)

در خاتمه خاطر دانشمندان و ادبای معظم‌را بدین نکته معطوف میدارد که برای طبع دواوین شعراء مفاخر ایران و زنده کردن آثاری

(۱) اداره مجله از دریافت آن کمال تشکر را خواهد داشت (آینده)

که فقط در موزه‌های اروپا اثری از آنها باقی مانده میتوان با مختصر توجهی از مساعدتهای پروفسور معظم‌له و امثال ایشان و کمک های معنوی جمعیت «ارتباط مدنی باخارجه» که اخیراً درروسیه تشکیل ودر اینقسمت بهر نوع همراهی حاضر است استفاده‌های بزرگی نمود

ح . طالب زاده سرداشور

نسخهٔ کلیات ابن یمین

در کتابخانه عمومی دولتی لنین گراد

بقلم پرفسور برتلس ، مستشرق روسی

تألیفات بدیعه ابن یمین تا بامروز کمتر مورد توجه مورخین ادبیات فارسی واقع گردیده بود و در واقع ایران شناس‌ها غیراز ترجمه آلمانی مقطعات ابن یمین بقلم Schlechta - Wssehrd و یاد داشتهای مختصری در ضمن تاریخ ادبیات ایران (تألیف اته ، کریمسکی ، برون) چیزی در دست رس خود نداشته در صورتیکه ابن یمین اقلا از این نظر که وی یکی از بهترین استادان « قطعه » است وابن صنعت شعری را بمنتها درجه تکمیل رسانیده بیشتر استحقاق عطف توجه داشت چه بردن نام شاعر دیگری که بتواند در این هنر با ابن یمین طرف مقایسه شود بس مشکل است بدین جهت فقدان تحقیقات و تدقیقاتی راجع به تألیفات ابن یمین یك نقص عمده بود که تمام دوستداران ادبیات ایران میبایستی حس کرده باشند. حل این نقص بواسطهٔ ظهور کتاب - احوال ابن یمین - تألیف آقای رشید یاسمی که بطرز شیوائی شرح زندگانی ابن یمین و نکات مختلفه تألیفات بدیعه اورا تحقیق و تشریح نموده است رفع گردید من راجع باین کتاب بسط مقال نمیدهم چه هر کس که بادبیات ایران

علاقمند است باید از آن با خبر باشد وبرای خوانندگان روسی‌هم شرح آنرا در ضمن مقاله مبسوط مندرجه در مجله «ایران» نگاشته ام [۱]

بعداز ظهور این کتاب مسئله طبع دیوان تصحیح شده ابن یمین مورد توجه واقـع میشود چاپ سنگی هند [۲] نمیتواند از نظر انتقـاد علمی رفع احتیاج کند بلکه باید دیوان جدیدی چاپ کرد تابشود ابن‌یمین را درزمره شعرای درجه‌اول و کلاسیك که تألیفات آنها معروف توده‌های بزرك میباشد وارد نمود اگر انجام این مقصود نسبت بـه تمام تألیفات ابن یمین میسر نباشد در هر صورت مقطعات ابن‌یمین که‌ذیقیمت‌ترین‌تألیفات وی شمرده میشود باید در دست رس عموم باشد و نه در تصرف دائره تنك خوانندگانیکه از کتابخانهای بزرك استفاده میکنند نیل بدین مقصود مستلزم آنست که قبلا نسخ موجوده از تألیفات ابن یمین درمد نظر گرفته شود در فهرست های کتابخانهای اروپا تایك اندازه صورت مفصلی از آنها ذکر شده [۳]

ولی اغلب این نسخه‌ها شامل کلیات نبوده بلکه غالب آنهاحاوی مقطعات آنهم دراکثر مواردبطورناقص‌است‌از آن گذشته بیشتر نسخه‌ها جدید ونمیتوان بدانها چندان اعتماد نمود بالاخره بعضی ازانها هم دارای نواقص

---

۱) مجله ایست که آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی طبع و نشر میکند

۲) من دست رسی باین چاپ ندارم

۳) (۱) فهرست موزه بریطانیا نمره ۲۶۱ جلد دوم تألیف ریو (۲) فهرست کتابخانهٔ بودلین نمره ۷۹۲ ـ ۷۹۰ تألیف اته (۳) فهرست کتابخانه دیوان هند نمره ۳۱ ـ ۱۲۳ تألیف‌اته (٤) کتابخانه‌برلن نمره ۳٦ تألیف برج (٥) کتابخانه وینه نمره ٤ ـ ٥٦۳ تألیف فلوکل (٦) کتابخانه سن بطرسبورك نمره ۴۰۳ تالیف دورن (۷) کتابخانه بانکیپورهند نمره ۲۰۴ جلد اول از ذکر شبر نکر و فهرست کتابخانه اودنمره ٤۳۳ صرف نظر میشود زیرا فعلا دسترس به نسخ موجوده در آنها نیست

ومعایبی میباشند این است که نسخه خطی کلیات ابن یمین که به کتابخانه عمومی دولتی لنین گراد تعلق دارد اهمیت مخصوصی کسب میکند. متأسفانه چندورق از آخر این نسخه افتاده وبدین جهت تاریخ ندارد. این عیب بواسطه یاد داشتی که یکی از صاحبان کتاب درحاشیه ورق ۴۵۹ نوشته تااندازه‌ای اصلاح میشود. عین عبارت یاد داشت این است :

« هـذه (؟) الکتاب ابن یمین بتاریخ ۲۷ شهر شوال ۹۳۱ نجم الدین بن شیرعلی ماهار (؟) » این یاد داشت بخط پخته نوشته شده و کلمه آخران درست خوانده نمیشود وجود این یاد داشت میرساند که نسخه قبل ازسنه ۹۳۱ هجری استنساخ شده است

بااینحال دربین تمام نسخه های معروف یکی از کامل ترین نسخ تألیفات ابن یمین میباشد

تعریفی که راجع باین نسخه درفهرست دورن مندرج است مشکل میتواند ازنقطه نظر امروزه رفع احتیاج کند چه درفهرست دورن فقط بطور اجمال تعریف شده ازقطع کتاب وتعداد صفحات ذکری نشده و همچنین سطر اول قسمت های مختلفه کتاب نقل نگردیده مخصوصاً نکته مهم یعنی ذکر مختصات ومزایائی که به نسخه مزبور اهمیت منحصر بفردی میدهند بیان نشده است نظر بملاحظات فوق الذکر بیفایده نمیدانیم که دراینجا نسخه مزبوررا بنحویکه امروزه متداول است شرح وتعریف کنیم

این نسخه عبارت از یك مجلد بزرگی است که باندازه ۲۶×۱۶،۵ سانتیمتر دارای ۴۶۴ ورق وروی کاغذ ضخیم زرد رنگی نوشته شده جلد کتاب ازجلدهای قشنك قدیم چرم رنك قهوهٔ سیر وبانقش خوبی صحافی شده متن کتاب باخط نستعلیق پخته وبالتمام خط یك شخص است هرصفحه دارای دوستون هفده سطری و حاشیه صفحات برنك قرمز خط کشی شده جای عناوین وسرلوحه های کتاب بامرکب قرمز نقش یافته وتذهب کاری ظریفی دارند

متن کتاب عبارت است از :

ا) ورق ۱ مقدمهٔ منشور که آغاز آن چنین شروع میشود « الحمدالله الذی خلق بقدرته الغالبة من الماء کل حی الخ

ب) ورق ۴ قصائد جای عنوان تذهیب کاری شده ولی مضمون عنوان نوشته نشده

شعر اول قصائد این است :

ای دیده در شناختن حال کاینات باید که باشدت نظری از سر انات

اول قصیده ایست فی‌التوحید و از ورق ۱۳ قصائدی است که درمدح خواجه علاء الدین سروده (۱)

ج) ورق ۱۲۱ مقطعات بدون عنوان مخصوص که شعر اول این است

جانست و دلم خلاصه آب و گلم وین هر دو ملازمان درگاه تواند

د) ورق ۱۷۲ دارای عنوان ذیل است :

المدایح من المقطعات بما فیها من المفاخر وتوصیف الاشیاء وشرح الاحوال والالتماسات وجوابها والشکایة والتواریخ وترجمه الاشعار والالغاز والمعمیات کتبها بسیاقة نردبان بایه توسیعاً للباب و تخفیفاً للکتاب و ایدا ناً بانه نوع من سیاقة الکتاب

ه) ورق ۲۴۶ الغزلیات (بترتیب قافیه) شعر اول :

زلف مشکین تو سرمایه سوداست مرا لعل شیرین تو شور دل شیداست مرا

شعر اول آخرین غزل :

ای آفتاب حسن تو در اوج دلبری وی تاب آفتاب ترا ماه مشتری

و) ورق ۳۴۷ الرباعیات و هی مشتملة علی التوحید والمناقب والمواعظ والحکم والامثال والمدایح والاوصاف وشرح الاحوال والشکر والشکایة و المخاطبات والالتماسات

(۱) شعر اول :

ای خسرو زمانه که ارکان دین و ملك الا بیمن عدل تو محکم اساس نیست

دراین قسمت ترتیب قافیه رعایت نشده رباعی اول این‌است :

ای ازتوجهان برون توبیرون زجهان　　پروانه شمع رخ تو طوطی جان
هم لطف تو دیده نرگس نابینا　　هم شکر تو گفته سوسن بسته دهان

ز) ورق ۴۲۵ المثنویات وهی مشتملة علی اصنافهـا بالاجمال و المرانی .

این قسمت بطور عمده مرکب است از قطعه های کوچکی که عنوان « حکایت » را دارند ابتدای قطعه اول :

چه خوش گفت فرزانه هوشمند　　چو از درج یاقوت بگشاد بند

مثنوی‌های نسبتاً مطول ازورق ۴۲۶ تحت عنوان «آغاز کارنامه» وشعر اول این است :

نسیم صبح جانم تازه کردی　　رسیدی لطف بی‌اندازه کردی

(بقیه در شماره بعد)

از علوم مخفی

کسی که در عالم مجهول درك حقایق میکند

یك قوه روحی انسان

ترجمه آقای عمیدی نوری

دکتر « اوستی » رئیس مؤسسه « ماوراء روحیات » عقیده دارد درهر انسانی عامل بالقوه وجود دارد که بدانوسیله شخص میتواند بدون تشبث به حواس معینه و قوه عقـل اطلاعاتی ازحقایق درطول زمان وعالم مجهول بدست آورد . منتها دربین عده معدودی آثار این‌قوه بصور مختلفه دیده میشود ازقبیل « بیان خیالات دیگران » (۱) حس قبـل الوقوع در

(1) Télépathie

امور [۲] خواه بطور موقتی و یا دائمی وارادی . وهر شخصی که دارای این حالت روحی است بمقتضای « ترکیبات روحی وجسمیش » [۳] حالت مخصوصی برای کشف حقایق خواهد داشت

ازاین قبیل اشخاص راجع بمجهولات زیر زمینی و غیره خصوصاً مدت حیات انسان وصفات مخصوص دماغی و اخلاقی و شخصی و حوادث گذشته و آتیه سئوالاتی بعمل آمده است ومخصوصاً درشناسائی « حقایق » انسانی « مسیو فورشونی » ید طولائی داشته نمایشات وتجارب او درتحت نظارت من درمؤسسه « ماوراء روحیات » انعکاس بزرگی بخشیده است .

همه کس این رمان نویس ومصنف را می‌شناسد وخودش هم لحظهٔ چند بیان میکند که بچه طرز این موهبت باو رسیده مطالب و حقایق رامیفهمد. در جلساتی که از۱۲ ماه مه ۱۹۲۵ درمؤسسه ماوراء روحیات در موضوع تجربیات او تشکیل شده وبانیت پاك علمی مسئله را تعقیب میکرد. بخوبی معلوم شده است که از دور و نزدیك اطلاعات مربوط بهرشخصی را درك مینماید .

مسیو فورشونی عقیده دارد که موهبت « درك حقـایق » درمن اینطور ظاهر میشود که بدواً بدنم میلرزد وبعد درك مینمایم . مثلا من نزد « دکتر ژلی » یکی از معاونین دکتر اوستی درمؤسسه مأمور تفتیش گفته های یك زن « مدیومی » [۴] بودم که ادعا میکرد درحالت اضطراب زبان چینی را که هیچ نمیداند حرف میزند دیدم آن زن بزبان مخصوصی که مخلوط از زبان عربی و فرانسه و ایتالیائی است زبان اهالی الجزایر است تکلم میکند . دکتر « ژلی » درمیان دستهای یکی از زنهای تماشاچی موسوم به « مادام ب . » یك پاکت بستهٔ گذاشت و تقاضا کرد

(۲) préssentiment (۳) psyco-physiologique

(٤) مدیوم «médium» عبارت ازشخصی استکه برای بیان مطالب ماوراء روحیات واسطه میشود .

انچه در آن است گفته شود فوراً من نوشتم : « من اینکاررا خواهم کرد ! » کاغذی برداشته وتصویر منزلی را کشیدم واینطور شرح دادم :

« دراین خانه که دیوارهای داخلیش با کچ اندوده شده من یکشخص مضروبی را می بینم بایك سگ و یك نعش دریك رختخواب . واشخاص دیگری هم در خارج مواظب منزل هستند

درهمین لحظه « مادام ب » باصدای غم انگیزی فریاد زد که این شخص میترسید سرش را ببرند و پس از باز کردن مراسله حقیقت همان بود که گفته شد .

قضیه بهت آوری برای خودم اتفاق افتاد باینطور که روزی دکتر «ژلی» یك بادبزن کوچکی بدست من داد بدون آنکه بمن حرفی بزند . پس ازچندثانیه این کلماترا باو گفتم : «سی ودوسال .... مسلول . آول ! » آنوقت معلوم شد که باد بزن یادگار یك دوست جوان « مادام ژلی » بود که در سی و دوسالگی از مرض سل فوت کرده اسمش آول بود سپس واقعه را نقل میکند که از دیدن یك عصا سرگذشت صاحب عصا و معشوقه اش را از اول تاآخریکه آن عصا را داشته نقل میکند و بعد معلوم میشود حقیقت همان بود .

همینکه دیده‌اش را بچشمان جمعیت تماشاچی افکند مسیوپاسکال فورشوئی غفلتاً بسمت یك شخصی شتافته او را بادقت ملاحظه کرد وآنگاه دستش را روی گونه او گذارده باانگشتانش بطور عصبانیت پیشانی آنشخص را میفشرد و میگفت : « یکی از رفقای تو در جنگ کشته شده ولی نه بواسطه آتش دشمن بلکه بواسطه یك وزنه از تکه های توپ .... تأمل کنید . من یك دریاچهٔ می‌بینم با یك قو . . . . یك اسمی « برت » یا « برتی » .... یك محلی که بوسیله حرف «و» مشخص میشود ... تأمل کنید یك گنبد . یك تئاتر .... من یکمراسلهٔ می‌بینم : «م» این شخصی که در یك منزل است . . . . تأمل کنید . . . . . من آنجا هستم . آیا

«ویسبادن» نیست ؟ آیا این منزل متعلق بامپراطور آلمان نیست؟ آیا بازی «لوهنگرن» نمیکنند ؟

پس از اظهار اینمطالب آنشخص تمام مطالب فوق را تصدیق کرده اینطور بیان نمود : « یکی از رفقای من بالاخره درزیر توپ معدوم شد . خود منهم پانزده روز در قسمت قوای‌اشغالی «ویسبادن» در ۱۹۲۰ اقامت داشتم و بایك دختر جوان آلمانی که نام خانوادگی من «ربرت» را «برت» تلفظ میکرد باهم یکدفعه به « کورهوس » «ویزبادن» رفتیم که بالای آن گنبدی داشت چند روز بعدهم باهم درتئاتر بودیم بازی «لاهنگرن» میکردند و « ماژن » هم منزل امپراتور را تصرف کرده بود و من دیگر خاطرم نیست که آنجا قوئی هم در صحنه تأتر بوده یاخیر شاید بود . در هر صورت چند روز بعد در یکی از باغهای « کورهوس» یك قطعه مصنوعی دیدم که شبیه یك قو بود .

این یکی از نمایشات جالب توجه او است که درست نکات دقیقه واقعه شخصی را در زندگانی بیان کرده است

مسیو فورشوئی میگوید در این تجاربی که مینمایم تصور میکنید وسائل من در کشف حقایق چیست ؟

آیا از روی چه دلایل و منابعی این مطالب را می‌فهمم ؟

آیا چه وسایلی بمن کمك کرد که باین درجه رسیده ام ؟

قبل از همه یگانه امداد من که بان اهمیت ذیقیمتی میدهم سوابق زیاد موسیقی من است .

آنقوه روحی که جانشین وجدان (۵) من است برای « ابراز عوالم ماوراء روحیات» (۶) ازموسیقی استفاده برده‌حساس‌شده‌است بطوریکه افکاروخیالات یا سه ربع از اوقات من باهنك های موزون اصوات مصروف میشود در امتحانات اولیه‌ام در موضوع « روشن بینی (۷)» بطوریکه برای شما نقل

---

(۵) subconscience (٦) métapsychique (۷) clairvoyance

کردم حقایق را از راه گوش درك میکردم که یك طریقه معینی است . امروزه هم حتی ازاین راه وقتی کمك می‌طلبم که بوسائل دیگر مقدور نباشد درك حقایق از دو راه مختلف برای من ممکن است یا ازعالم خارج ازخودم درك مینمایم یا داخل .

وقتی که یك اسمی ازدهانم بهمان طریقه ناگهانی که شما می‌بینید خارج شد.وقتی که من میگویم : « پول » یا « مادلین » من این اسم را یااز داخل ویا ازخارج خود می‌شنوم منتها گاهی باصدای پست ومبهم و گاهی روشن وصریح یا گاهی خیلی باتانی و زمانی تند .

دراینموقعیکه این‌اطلاع بوسیله صدا بمن‌داده میشود بطرزدیگری بتدریج این اطلاع صدائی تبدیل بیك اطلاع دیدنی میشود یعنی آنچه که شنیدم در برابر دیدگانم مجسم میگردد . آن کلمه که از دهانم خارج میشود می‌بینم که درفضا باحروف چاپی نوشته میشود باینطور که زمینه خاکستری است وحروف آن سیاه . گاهی من باید چشمهایم را ببندم و اسامی را در زیر پلکهایم به بینم

بالاخره اظهار میدارد درظرف سی و پنجسال که عمر خودرا مصروف صنعت ازقبیل موسیقی ونقاشی وغیره نموده ام اثراتی در روحم پیدا شده است که کمك زیادی بدرك این‌حقایق درعالم مجهولات مینماید .

اقتباس وترجمه از مقاله (آرماندریو) مندرجه مجله

« لکنور پورتو » مورخه سپتامبر ۱۹۲۶

جواب حکیمانه

ترجمه از انکلیس

هانری چهارم پادشاه فرانسه روزی بر مردی روستائی بگذشت و پرسید :ـ ای روستائی چرا موی سرت سپید گردیده وموی صورتت سیاه باقی مانده ؟ روستائی جواب داد : اعلیحضرتا موی‌سرم بیست سال ازموی صورتم پیر تر است

از « نامه های ایرانی » منتسکیو

ترجمه آقای اعتصامزاده

مدیر ستاره ایران

-۲-

کنجکاوی پاریسیان

چگونه میتوان ایرانی بود ؟

از پاریس به ازمیر

حس تجسس اهالی پاریس قریب دیوانگی است . هنگامیکه من وارد شدم طوری بمن‌نگاه میکردندکه گوئی ازآسمان فرستاده شده‌ام : پیران و مردان و زنان و کودکان همه میخواستند مرا به بینند : اگر بیرون‌میامدم تمام مردم سر ازپنجره ها درمیاوردند ، اگر بباغ «تویلری» میرفتم بلافاصله یك دائره در اطراف خود میدیدم ، حتی زنها یك قوس و قزح هزار رنگی در دور من تشکیل میدادند . اگر به تماشا خانه ها میرفتم فوراً صد دوربین بطرف صورت‌من حواله میشد ، خلاصه هرگز هیچ مردی بقدر من‌دیده نشده است . گاهگاهی لبخند میزدم ازاشخاصی که هرگز از اطاق خودشان خارج نشده بودندو به همدیگر می‌گفتند : « باید اذعان‌کردکه‌فی‌الواقع سیمای ایرانی‌دارد . » عجیب تر از همه اینکه عکس خودرا در همه‌جا میدیدم : درتمام دکانها، روی تمام بخاریها تصویر من تکرار شده بود : گوئی میترسیدند که مرا بقدرکفایت تماشا نکرده باشند !

اینهمه افتخار برای من اسباب زحمت شده بود ، زیرا گمان نمیکردم که من یك آدم‌ آنقدر نادر و عجیبی باشم ، و اگر چه نسبت بشخص خودم عقیده خوبی دارم معهذا هرگز بخیالم خطور نمیکرد که در یك شهر بزرگی‌که در آنجا معروف نبودم تا ایندرجه سلب استراحت از مردم کرده باشم . این پیش‌آمد مرا وادار کرد که لباس ایرانی را ترك نمایم و یك دست رخت اروپائی برتن کنم تا به‌بینم آیا بازهم درقیافهٔ من چیز قابل تماشائی باقی خواهد ماند یا نه . این امتحان بمن ثابت‌کرد

که ارزش واقعی من چیست . همینکه از آرایش‌های خارجی آزاد شدم، دیدم که چه قیمتی برای من فی‌الحقیقه قائل میشوند . از خیاط خود که در یک لحظه توجه و احترام عمومی را از من سلب کرده بود حق گله مندی پیدا کردم ، زیرا که بغتتاً در یك عدم دهشتناکی داخل شده بودم . گاهی یك ساعت تمام در یک محفلی میماندم بدون اینکه بمن نگاهی کرده باشند و بمن فرصت نمیدادند که دهان بسخن باز کنم . اما اگر اتفاقاً شخصی به مجلسیان ایرانی بودن مرا اطلاع میداد فوراً در اطراف خود یك وزوزی میشنیدم : « آها ! آقا ایرانی است؟ این یك چیز بسیار غریبی است . **چگونه میتوان ایرانی بود .** »

(نامهٔ ۳۰ ـ مورخه ٦ ماه شوال ۱۷۱۲)

(آینده) دو نامهٔ شیرین و مهم دیگر از « نامه های ایرانی » در شماره آتیه طبع خواهد شد

شیللر

ترجمه و نگارش آقای نصرالله فلسفی .

شیللر یکی از بزرگترین نویسندگان وشعرای آلمان وازمسببین طریقهٔ « رومانتیسم » میباشد . اینمرد بزرگ درسال ۱۷۵۹ پا بعرصهٔ وجود گذاشت و در سال ۱۸۰۵ درگذشت . پدرش بدواً در قشون جراح بود وبعدها بصاحب منصبی نائل‌شد ، خانواده واجداد او نیز مردمان بزرگی نبودند و حرفهٔ آنان از نانوائی و مدیریت میهمانخانه و امثال آن برتر نبود . شیللر خیلی ضعیف و لاغر متولد شد و در دورهٔ زندگانی هم هیچگاه روی صحت ندید . پدر و مادرش نخست او را به تحصیل الهیات گماشتند ، وقسمتی از ایام خردسالیرا درشهر « مارباخ » که مولد او نیز بود بسر برد . اما طولی نکشید که « شارل او گوست » دوك « ورتنبورگ »

امر داد که شیللررا بمدرسه جدید التأسیس شهر « اشتو تکارت » بفرستند و برحسب امر او شیللر هفت سال از عمر خود را (۱۷۸۰ - ۱۷۷۳) در آنمدرسه بتحصیل حقوق وطب ، که طبعاً بهیچیك متمایل نبود صرف کرد. ولی در خفا براثر ذوق فطری بمطالعهٔ کتب ادبی میپرداخت .

شیللر در آنمدرسه که برایش بمنزلهٔ محبسی بود ، بدون اینکه ازدنیا وحقیقت آن اطلاع کاملی داشته باشد ، فقط براثر تصورات شاعرانهٔ خویش و درنتیجهٔ خواندن کتب روسو وامثال وی ، بانوع بشر وتمدن او دشمن غریبی پیدا کرده بود ، چنانکه این خصومت وبدبینی در کلیهٔ آثار ایام جوانیش که عبارت از درامهای « راهزنان » ، « خدعـه وعشق » و غیره میباشد ، بخوبی ظاهر است . بالاخره شیللر از مدرسه فرار کرد وپس ازتحمل سرگردانیها و مصائب بیشمار عاقبت درسال ۱۷۸۷ به ایالت « ویمار » رسید ودرشهر « ای یه نا » متوقف گردیده بادختری موسوم به « شارلوت لنگفلد » عروسی کرد. کم کم توجه او بواسطه خواندن آثار فلسفی « کانت » بسوی فلسفه معطوف گردید و برای آنکه افکار فلسفی خودرا تقویت نماید از ادبیات کناره گرفت وبتدریج آثار تاریخی و فلسفی او بوجود آمد که معروفترین آنها شورش هلند (۱۷۸۸) ، تاریخ جنك سی ساله ، شعر محکم ومؤثر (۱۷۹۶ - ۱۷۹۵) و مکاتیب راجع بعلم زیبائی میباشد . ورود درمحیط تاریخ وفلسفه افکار وعقاید شیللررا بکلی تغییرداد ، دیگر دشمن جماعات نبود و از تمدن کینه ای دردل نداشت. تاتر هائی که ازاین تاریخ ببعد نوشتـه است مثـل ماری استوار ، آواز ناقوس ، دوشیزه اورلئان ، ویلهلم تل وغیره عموماً از عقـاید فلسفی او حکایت میکنند . شاهکارهای او غالباً غیرطبیعی است ولی شکوه پهلوانها وموسیقی اشعار وقدرت شاعر درتنظیم آنها، بحدی جالب وجذابست که خواننده وبیننده را کسالتی عارض نمیشود .

تاتر «ویلهلم تل» که ما آنرا ذیلا تلخیص کرده و ازنظر خوانندگان

مخترم مینگذرانیم یکی از شاهکارهای معروف اوست ؛ دراین تأثر شیللر نکات مهمهٔ تاریخ را بازندگانی ساده وبی آلایش روستائیان درآمیخته ویك موضوع سیاسی را بدون اینکه درشخصیت وحیات حقیقی دخالت کنندگان آن تغییری دهد بانجام میرساند.

سویس درچنگ ستمکاری دشمنان بیگانه اسیراست . وطن پرستان میخواهند خودرا ازاسارت خلاص کنند . ویلهلم تل کسیست که میتواند در سایهٔ عزم و ارادهٔ خود وطن را ازچنگال بیگانگان رهائی بخشد . ولی متأسفانه تل مرد انقلاب وشورس نیست . روح او باآرامش وسکون خو گرفته ، عقیده دارد که تا « ماررا نیازارند کسیرا نمیگزد » یعنی اگر اهالی صلح جو و ساکت باشند بالاخره دشمن دست از ستمکاری خواهد کشید . ولی خوشبختانه ستمکاری حاکم روح مسالمت آمیز وصلح خواه ویرا نیز دامنگیر میشود و اورا مجبور میسازد که فرزند خودرا هدف تیر قرار دهد . این ستمکاری بکلی روحش را تغییر میدهد واورا بسوی جنایت متوجه میسازد و بالنتیجه سویسرا از اسارت اجنبی میرهاند .

ویلهلم تل

هیزم شکنی ازاهالی « التزلن » موسوم به « بوم گارتن » ،حاکم « رسبرگ » را که میخواسته است بزن او خیانت کند کشته وفرار کرده است . سواران حکومتی درتعقیب وی میباشند وقاتل میخواهد از دریاچه « چهار کانتون » گذشته بدینوسیله خود را از چنگ سواران حکومتی برهاند . ولی طوفان شدیدی پدید آمده وکرجی ران عبور از دریاچه طوفانی‌را امکان ناپذیر میشمارد . دراین‌ضمن « ویلهلم تل » از راه بکنار دریاچه میرسد ...

✿ ✿ ✿

تل - اینمرد کیست وبرای چه استغاثه میکند ؟

کواونی (شکارچی) - از اهالی « التزلن » است که برای

حفظ شرافت خود « ولفن شیسن » حاکم « رسبرگ » را بقتل رسانیده. واکنون سواران حکومتی درجستجوی او هستند. بیچاره میخواهد از دریاچه عبور کند وجان خودرا ازمرگ برهاند ولی کرجی‌ران ازطوفان میترسد واز راندن کرجی استنکاف میکند .

رودی (کرجی ران) - خوبشد که تل آمد ، اوهم در پارو زدن استاد میباشد ، و هم تصدیق خواهد کرد که عبور از دریاچه خطر ناکست .

تل - رفیق ، درصورت لزوم میتوان جانرا درخطر افکند .. (درهمین ضمن رعد باصدای مهیبی میغرد وتلاطم دریاچه شدید میشود..)

رودی - توقع دارید که من از جان خود بگذرم ! هرگز کسی اگر عقل داشته باشد چنین کاری نخواهد کرد .

تل - مردمان صاحبدل همیشه جان دیگران برجان خود مقدم میشمارند . خودرا بخدا بسپار واین بدبخت را خلاص کن !

رودی - درپناه ساحل نصیحت دادن کار سهلیست . این کرجی وآنهم دریاچه ، امتحان کنید !

تل - امواج دریا ممکن است بشما رحم کنند ، اما حاکم بکسی رحم نمیکنند ، کوشش کن شاید اورا نجات دهی .

شکارچی - نجاتش بده !

رودی - اگر بجای او برادر یاطفل عزیز منهم باشند ، غیر ممکنست . امروز دریا خیلی خشمگین است وقطعاً یکنفررا خواهد کشت .

تل - حرف بیهوده ثمری ندارد ، وقت تنگست و باید با این بد بخت مساعدت کرد ، اورا از آب میگذرانی یانه ؟

رودی - خیر ، اینکار از من ساخته نیست .

تل - بسیار خوب ، بامان خدا ! پس کرجی را بمن بده تا قوای ضعیف خودرا بیازمایم .

کواونی - احسنت ! آفرین !

بوم گارتن - تل ! خریدار جان من شما هستید !

تل - من شمارا ازاختیار حاکم نجات میدهم ولی برای اینکه خطرات طوفان دامنگیر ما نشود باید امید بجای دیگر داشت . در نظر من اسیر خدا شدن بهتر از اینست که در دست انسان اسیرشوی . (رو بچوپان کرده) رفیق ، اگر من گرفتار خطری شدم زنم را تسلی بده .... (بقایق میجهد) .

کواونی (به کرجی ران) - شما کرجی ران ماهری‌هستید ، اینکاری را که تل قبول کرد شما نمیتوانستید انجام بدهید ؟

رودی - ازمن ماهر ترها هم نمیتوانند . تل آدم غریبی است ، مانند او درتمام این کوهسارها نایابست !

❁❁❁

فشار استبداد درآن نواحی روز بروز برشدت خود میفزاید . « اشتو فاخر » که یکی از روستائیان متمول ومتنفذ « شویتز » میباشد ، مصمم است که با دوستان خود مشورت کند تا برضد ظلم و شقاوت حکام اجنبی برخاسته وحتی اگرلازم شود موجبات شورش وطغیان کوهستانیهارا فراهم سازند . برای او موافقت تل که درهمه جا بشجاعت و مردانگی معروفست خیلی اهمیت دارد . اتفاقاً تل را درمیدان « آلتورف » ملاقات میکنند ودرآنجا مردم‌را مجبور کرده بودند که برای حبس اشخاصیکه ازحکومت ناراضی بودند و زمزمهٔ مخالفت میکردند قلعه ای بنا کنند . مردم مشغول بنای‌قلعه هستند ...

اشتو فاخر - آخ ! کاش هرگز پا بعرصه وجود نمیگذاشتم وچنین منظره‌ای را نمیدیدم .

تل - اینجا مکان خوبی نیست . بجای دیگر برویم .

اشتوفاخر - آیاواقعاً«اوری» که سرزمین آزادیش میخواندانجاست!

استاد بنا – آخ ! آقا ، کاش سردابهای زیر قلعه را میدیدید ! کسیکه درآنجا محبوس شود بانگ خروس را هم نخواهد شنید !

اشتوفاخر – آه ! پناه برخدا !

استاد بنا – درست دراین دیوار ها و ستونها دقت کنید ، مثل آنست که تا ابد پایدار خواهد ماند !

تل – اشتباه میکنی ، بنائی که بادست برپا شود ، بادستهم میتوان سرنگونش کرد . (کوه را نشان میدهد) پناه گاه آزادی آنجاست که بدست خداوند برپا شده است !

(دراین ضمن جمعیتی پدیدار میشود که کلاهی را برسر چوب قرار داده طبالی ازجلو و یکنفر منادی از دنبال آنها در حرکت است . مردم هم از اطراف هیاهوئی برپا کرده اند . منادی ابلاغ میکند که برحسب امرحاکم آنکلاه اطریشی را درمیدان «آلتورف» برسر چوب نصب خواهند کرد وهرکس به آن سلام ندهد محکوم بمرگ خواهد بود .)

تل – آقای « اشتوفاخر » خدا حافظ ، اکنون خوب ازمطلب آگاه شدید .

اشتوفاخر – کجا میخواهید بروید ؟ انقدر عجله نکنید !

تل – منزلم بی سر پرست است . خدا حافظ !

اشتوفاخر – درد دل بسیار باشما دارم ، خیلی حرفها دارم که میخواهم باشما بگویم .

تل – قلب مغموم و گرفته را نمیتوان باحرف تسلی داد .

اشتوفاخر – آخر حرف میتواند مارا بعمل نزدیك کند .

تل – کاریکه فعلا ازما ساخته است سکوت و شکیبائی است .

اشتوفاخر – بعقیده شما واقعاً باید این مشقات و مصائب را تحمل کرد ؟

تل – دوره حکمرانی ستمکاران کوتاهست ، وقتیکه گرد باد برمیخیزد ، مردم آتشها را خاموش میکنند و قایقها بجانب ساحل میشتابند و گرد باد باخشم و غضب کامل از روی زمین میگذرد ولی ابداً آسیبی

نمیرساند . همینطور هم مردم اگر درخانهای خود راحت زندگی کنند کسی متعرض آنهانخواهدشد. بامردمان صلح جو هیچکس جنگ نمیکند.

اشتوفاخر — واقعاً شما اینطور تصور میکنید ؟

تل — مار را تا نیازارند نمیگزد ، ستمکارها نیز وقتیکه کلیهٔ قریه هارا مطیع وآرام دیدند خودشان خسته خواهند شد .

اشتوفاخر — ولی بعقیده من اگر ما متحد شویم ، خیلی کارها میتوانیم کرد .

تل — در طوفان هر کسی به تنهائی بهتر میتواند خود را از خطر برهاند .

اشتوفاخر — بنفع عمومی اینطور بیعلاقه نباشید .

تل — من عقیده دارم که هر کس باید بفکر خودش باشد .

اشتوفاخر — ولی من تصور میکنم که اگر ضعفا با یکدیگر متحد شوند قوی خواهند شد .

تل — قوی تاوقتی بقوت خود باقیست که تنها و منفرد است !

اشتوفاخر — پس از اینقرار اگر روزی وطن از راه نومیدی بجنگ متوسل شود ، نبایستی ازشما امید مساعدتی داشته باشد ؟

تل — (باو دست میدهد) تل کسیست که برای خاطر یك بره خود را بچاه میندازد ، چگونه ممکنست از رفقا جدا شود ؟ شما هر کار میخواهید بکنید ، مرا بگذارید که ازجلسات مشاوره شما دور باشم . هروقت تصمیم جدی گرفتید و بمن محتاج شدید مرا بطلبید تا بلا درنگ حاضر شوم .

(هرکدام از یك سو میروند) .

(بقیه در شماره بعد)

صید اهل نظر

از حافظ

بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر
بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را !

اسناد سیاسی و تاریخی

در شماره دوم سال اول تحت عنوان « ماه اوت ا » شرح مختصری نگاشته.
اشاره به سه معاهده راجع بایران که در این ماه بسته شده نمودیم . در شماره ۱۲ متن
قرار داد ایران و انگلیس ۹ اوت ۱۹۱۹ و درش۱۳ متن معاهده روس وانگلیس ۳۱ اوت
۱۹۰۷ درج شد . اینك ذیلا ترجمه متن قرار داد روس وآلمان ۱۹ اوت ۱۹۱۱ را که
موسوم به قرار داد پطسدام است بنظر خوانندگان میرسانیم .

این قرار داد در نوامبر ۱۹۱۰ در پطسدام (نزدیك برلین) موقعی که نیکلای
دوم تزارمقتول روسیه بدیدن ویلهلم دوم قیصر مخلوع آلمان رفته بود مذاکره شده ولی سال
بعد در پطرزبورك (لنین گراد حالیه) بامضا رسید. اینك فقط ترجمه متن ان را منتشر
نموده و در موقع دیگر تفصیل وانتقاد سیاسی آن در مجله درج خواهد شد .

***

متن قرار داد بطسدام
یا
معاهده سنت پطرزبورغ ۱۹ اوت ۱۹۱۱

با تأسی باین اصل که تجارت جمیع ملل باید در ایران ازحقوق متساویه بهره‌مند بشود و نظر باینکه روسیه در این مملکت علایق خاصه‌را دارا بوده در صورتیکه آلمان جز مقاصد تجارتی نظری ندارد ، دولتین آلمان و روسیه در مراتب ذیل توافق حاصل نموده اند :

ماده اول - دولت امپراطوری آلمان اعلام میدارد که بهیچوجه در صدد تقاضای ایجاد راه آهن یا امتیاز بحرپیمائی یا تلگراف برای خود، اتباع خود یا خارجی در شمال خطی که از قصر شیرین به اصفهان ویزد وخواف عبور کرده در عرض Gashik بسرحد افغان میرسد نخواهد بود .(۱)

ماده دوم -- دولت روسیه که در صدد است از دولت ایران امتیازی برای ایجاد راه آهن در شمال ایران بگیرد ضمناً متعهد میشود که تقاضای امتیاز خطی را بکند که باید از طهران به خانقین امتداد یافته این

(۱) این خط اشاره بهمان منطقه روس است که قرار داد ۱۹۰۷ معین کرده . (آینده)

خط را بسرحد عثمانی و ایران وخط سعدیه به خانقین مربوط نماید. بمحض اینکه این قسمت خط آهن بغداد خاتمه پذیرفت واین امتیاز گرفته شد باید اقدامات ساختن خط مذکور منتها تا دو سال بعداز خاتمه خط سعدیه به خانقین شروع شود ودر مدت چهارسال خاتمه یابد. حکومت روس مختار است که در وقت مقتضی بایجاد قطعی خط مزبور مبادرت ورزد ولی در آن وقت نظریات حکومت آلمان راملحوظ خواهدداشت. دولتین باتجارت بین المللی در خطوط خانقین تا طهران و خانقین به بغداد موافقت نموده از اقداماتیکه ممکن است عایق معاملات باشد اجتناب خواهد نمود، از قبیل وضع حقوق گمرکی عبور یا اجرای تعرفه متغیر. اگر دو سال بعدازخاتمه شعبهٔ خط سعدیه به خانقین خط آهن قونیه به بغداد ساختمان خط خانقین و طهران شروع نشود دولت روسیه آلمان را از انصراف خود نسبت بامتیاز خط اخیر اطلاع خواهد داد. در این صورت دولت آلمان حق تقاضای امتیاز این خط را خواهد داشت.

ماده سوم ـ نظر باهمیت عمومی که احداث راه آهن بغداد نسبت بتجارت بین المللی دارد دولت روسیه ملتزم میشود که از هر گونه اقدام که ممکن است مانع ایجاد راه آهن یا مانع شرکت سرمایه های خارجی در این مؤسسه باشد خود داری نماید ولی بشرط اینکه هیچگونه خسارت مالی یا اقتصادی از این بابت متوجه روسیه نشود.

ماده چهارم ـ حکومت روس مختاراست که حق الصاق خطوط آهن ایران و خط سعدیه و خانقین را بعده دیگر از سرمایه داران خارجی محول دارد.

ماده پنجم ـ گذشته از این حکومت روس مختار است بهر شکلی که صلاح بداند در عملیات شرکت نموده و در مقابل تادیه وجوهیکه فی الواقع مباشرین ساختمان خرج نموده اند خط آهن را مالك شود.

بعلاوه متعاهدین ملتزم میشوند که در کلیه مزایا از تعرفه و غیره که راجع به این خط نصیب یکی از طرفین بشود طرف دیگر را سهیم نمایند. سایر مقررات قرار داد فعلی در تمام موارد صحیح است.

امضاء: نراتف (از طرف روسیه) پورتالس (از طرف آلمان)

ترجمه س. ع.

تقریظها و انتقادها

« تتبع وانتقاد احوال وآثار »
« سلمان ساوجی »

موقعی که آخرین اخبار مجله بمطبعه فرستاده میشد کتابی بنام فوق تألیف آقای رشید یاسمی باداره رسید . باحسن تحریر وطرز دلپسند بیان ایشان خوانندگان محترم بوسیله سلسله مقالات راجع بوحشی بافقی که در دوره سال اول مجله منتشر شد آشنا هستند . ازطرف دیگر کتاب شرح احوال ابن یمین شاهد حسن سلیقه ایشان در تتبع وانتقاد احوال وآثار شعرا است .

کتاب جدید الطبع در ۱۲۹ صفحه راجع باحوال وآثار سلمان ساوجی میباشد که درقرن هشتم هجری میزیسته وازمعاصرین خواجه حافظ بوده است .

همانطور که مؤلف درمقدمه کتاب نوشته اند « تهیه تاریخ ادبی ایران وقتی ممکن خواهد شد که احوال شعرا و فضلا فرداً فرد مورد استقصای کامل قرار بگیرد . » آقای یاسمی تاکنون بجستجوی احوال دونفر از شعرای « عصر مغول » پرداخته و منتظریم شرح حال حافظ شیرازی ، خواجوی کرمانی ، عبید زاکان وغیره را نیز که وعده ضمنی داده زودتری منتشر نمایند .

در پایان مقدمه کتاب مینویسند : « ... ولی بعقیده نگارنده انتقاد نکردن هم برای جامعه مضر است که برنیك و بد تألیفات آگاه نمیشود وهم برای مؤلف که برنقص خود واقف نمیگردد باین جهت از فضلا تقاضا میکنم هرنیك و بدی که دراین کتب هست مورد انتقاد قرار دهند شاید نگارنده برجزئی ازعیوب بیکران خود وقوف یابد و احوال یکی از شعرای ایران قرین اصلاح گردد .

اگرچه ما میل داشتیم مؤلف این کتاب و نویسنده « انتقادات ادبی » در روزنامه محترم شفق سرخ دو کس باشند تا بتوانیم ازخود آقای یاسمی باانظر نکته بینی که دارند نقادی کتابرا بخواهیم ، اما اکنون که چنین نیست پس از مطالعه کامـل اگر انتقادی داشته باشیم در شماره های آینده خواهیم نگاشت .

۱۰۵ .

ایرانشاه

زردشتیان چون از ایران مهاجرت کردند و در هندوستان اقامت گزیدند آتشکده‌ای بنا نمودند وآنرا « ایرانشاه » خواندند . این مهاجرت درتاریخ ۷۱۶ میلادی بعمل‌آمد وهمانوقت هم آن آتشکده در شهر سنجان که یکی از بلاد گجراتست ساخته شد . اخیراً آقای پور داود اسم‌ایرانشاه را بکتابی داده اند که در تاریخ وچگونگی مهاجرت زردشتیان بهندوستان تالیف کرده ویك نسخه ازآن باداره مجله آینده فرستاده اند

کسانیکه باثار نظمی ونثری پورداود آشنا هستند میدانند که در تمام آنها یکروح جذبه وعشقی نسبت بروزگار قدیم ایران ومجدوشوکت ازدست رفتهٔ ایرانیان هویداست . درکتاب ایرانشاه هم این روح بخوبی نمایانست . اساس تالیف‌کتاب قصهٔ منظومهٔ سنجان میباشد که « سرایندهٔ »
« آن موسوم است به بهمن کیقباد پسر دستور هرمز دیار سنجانا . ازنوشتهای »
« پارسیان چنین بر میاید که بهمن کیقباد از خاندان معروف بسیار بزرگ »
« ودانشمند بوده است . . . . . بقول خود سراینده در مدت دویست سال »
« از آباء واجداد خود در نوساری گجرات مسکن دارند قصهٔ سنجان »
« از روی سنت پارسیان که از زمان دیرین تاریخ مهاجرت خودرا از »
« سینه بسینه حفظ داشتند اززبان دستورداناوبزرگی که سمت اوستادی »
« بسراینده داشته است ولی اسم او را نمیبرد‌برشتهٔ‌نظم کشیده شد. . . . . . »
« درهزارو شش صد میلادی انجام‌پذیرفت . . . . . . چون قصهٔ سنجان یگانه »
« سند تاریخی است همهٔ مستشرقین اروپاو پارسیان دانشمند هند درموضوع »

« مهاجرت این قصیدهٔ (۱) مختصر را مورد بحث قرار داده‌اند میتوان »
« صحت کلیه مطالب آنرا با اندك تفاوتی با دلایل تاریخی ثابت نمود . »
این منظومه هر چند ارزش ادبی ندارد وخود گوینده آن بدین مطلب اعتراف نموده گوید « خجل گشتم زخامی سخنها ندارم بهره‌ای زین گونه فنها » ولی ارزش تاریخی دارد و چنانکه گفته شد یگانه سند تاریخی در موضوع مهاجرت زردشتیان بهندوستان میباشد .

آقای پور داود این منظومه‌را با پاره‌ای شواهد دیگر ماخذ تالیف خود قرار داده ودراین راه لازمهٔ کنجکاویرا مبذول داشته‌اند . اگرچه ایرانشاه کتابی مختصر است و اصل آن سی‌و چهار صفحه است و ۵۷ صفحه عکس رجال مشهور وابنیهٔ بزرگ زردشتیان هند ضمیمهٔ آن گردیده ولی مؤلف کتاب خود را مصداق « کم گوی وگزیده گوی چون در » قرار داده اند و امیدواریم بتالیف نظائر چنین کتابی موفق شوند م ۰ ع

احصائیه تجارتی ایران
سال ۱۳۰۴

احصائیه مفصلی راجع به (۱۹۲۵ - ۱۹۲۶ م ۰) بزبان فرانسه از طرف اداره گمرك طبع ونشر شده است ونسخه‌ای از آن نیز باین اداره رسیده وقابل استفاده است .

ایرادی که در مشاهده سطحی آن بنظر ما رسید و لازم باشاره دانستیم اینست که با وجود داد وفریادی که همه ایرانیان از زیادی واردات نسبت بصادرات دارند این احصائیه را که نگاه کنید درست معکوس انرا نشان میدهد . مثلا درصفحه ۴ مجموع واردات ایران را ۸۸۱ ملیون و کسری قران نوشته درصورتیکه مجموع صادراترا یك ملیاردو ۵۹ ملیون قران ثبت کرده است ! باین قرار ۱۷۸ ملیون اضافه صادرات ما بوده است ! وحال انکه چون بدقت احصائیه را مطالعه کنید خواهید دید مجموع

---

(۱) اگر مؤلف کتاب ایرانشاه (مثنوی) را بجای (قصیده) استعمال میکردند مناسب‌تر بود .

صادرات ما در سال ۱۳۰۴ به ۵۲۵ ملیون نمیرسیده و در حقیقت ۳۵۸ ملیون کسری صادرات نسبت بواردات بوده است .

علت این اختلاف آنست که در احصائیه صفحه ۴ مقدار نفطی را که انگلیسها از چاههای جنوب استخراج کرده وبدون دادن حقوق گمرکی وبدون اینکه جزصدی ۱۶ حق دولت و مختصر مزد بخورو نمیری که بکارگرهای ایرانی میدهند بایران فایده داشته باشد ، جزو «صادرات» آورده است . ما معتقدیم که نفطهای استخراجی از معادن ایران را نباید و نمیتوان حقاً جزو صادرات آورد وخوب است بعد از این اداره گمرک این نکته را درنظر گرفته آنرا دراحصائیه خود بکلی علیحده ذکر کند . از این گذشته احصائیه مذکور حاکی از زحمت تهیه کنندگان آنست که همه گونه قابل قدر دانی است .　　ا . د .

خواستن گدائیست

از انوری

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی
گفت کین والی شهر ما گدائی بی حیاست
گفت چون باشد گدا آن کز کلاهش تکمهٔ
صد چو مارا روزها بل سالها برگ و نواست
گفت ای نادان غلط اینك از اینجا کردهٔ
آنهمه برگ و نوا دانی که آنجا از کجاست ؟
در و مروارید طوقش اشك طفلان من است
لعل و یاقوت ستامش خون ایتام شماست !
خواستن کدیه‌است خواهش عشرخوانخواهی خراج
زانکه گر ده نام باشد یك حقیقت را رواست
چون گدائی چیز دیگر نیست جز خواهندگی
هر که خواهد گر سلیمانست و گر قارون گداست .



«عدلیه»!

از ادیب الممالك

روزی زجور خصم ستمگر ظلامه‌ای
بردم بنزد قاضی صلحیه بلد

دیدم سرای تیره وتنگی بسان گور
تختی شکسته دربن آن هشته چون‌لحد

میزی پلید و صندلی کهنه پای آن
بر صندلی نشسته سیاهی دراز قد

سوراخ رخ زآبله وچانه از جذام
خسته سرش ز نزله و چشمانش ازرمد

ازسبلتش بریخته چون کرك پیرپشم
وز گردنش بر آمده چون‌سنگ‌پاغدد

تقویم پیش‌روی ونظر برخط بروج
همچون منجمی که کند اختران رصد

برروی میز دفتر کی خط کشیده بود
چون لاشهٔ بر آمده ستخوانش‌از جسد

پهلوی آن دواتی و درجنب آن‌دوات
با کت سه‌چاردانه و «استامپ» یکعدد

سوی دگر زخانه حصیری وچند طفل
زالی خمیده قد ز نفاسات فی العقد

طفلی بگاهواره کثیفی بزیر آن
بندی ز گاهواره فرو بسته بر وتد

دیگی و کمچه‌ای و سبوئی ومتردی
آلوده از ازل شده ناشسته تا ابد

قاضی بصندلی چو به پشم شتر قراد
در خدمتش پلیسکی استاده چون قرد

کردم‌سلام و گفت‌علیکی زروی کبر
زیرا که بود ممتلی از کبر و ازحسد

دادم عریضه‌ای و سپردم بهای تمبر
گفتنا بیا بمحکمه اندر صباح غد

هردم که شد رحل نمودم بخدمتش
گفتم که یا الهی هیئی لنار شد

یکروز گفت گز پی خصمت زمحکمه
احضار نامه رفته و هستیم در صدد

سبز وسفید و سرخ فرستاده‌ایم و باز
دیگر نمانده مهرب و ملجا و ملتحد

فردا اگر نیاید حکم غیابیت
خواهیم داد ونیست دگر جای منع وسد

روز دگر بمحکمه رفتم بقصد آن
کزخصم دادخواهم وازفضل حق مدد

قاضی بکبر گفت که خصم تو حاضر است
دعوی بیار و حجت وبرهان ومستند

گفتم بخوان قباله این ملك را که من
هم مالکم بحجت و هم صاحبم بید

گفتا که چیست مدرك اصل این قباله را
بنمای بی لجاجت و تکرار ونقض وشد

گفتم که این علاقه بسادات هاشمی
نسلا بنسل ارث مضر باشد و معد

این است مهر بوذر و سلمان و صعصعه
هم اصبغ نباته سلیمان بن صرد

گفتا بهل حدیث وخرافات وحجتی
آور که مدعی نتواند نمود رد

قانونی است محکمه برهانی است قول
گفتار منطقی کن و خارج مشو ز حد

اینان که نام بردی از ایشان نبوده‌اند
هرگز به نزدما نه مصدق نه معتمد

گفتم بنص قرآن بنگر که جبرئیل
آورد بهر احمدش از درگه احد

گفتا به «پرسنل» نبود نام جبرئیل
قرآن نخورده تمر ونخواهد شدن سند

این حرفهای کهنه پرستان فکن بدور
نوشد اساس وصحبت نو باید ای ولد!

چون نه گوا نه حجت مسموع باشدت
ما نحن فیه را بعدو ساز مسترد

چون این سخن سرودیقین شد مرا که او
لامذهبی پلید و بلیدی است نابلد

گرگی است رفته در گله اندر لباس میش
برظالمان چو گربه ، بمظلوم چون اسد

نه معتنی بقاعدهٔ دین و رسم داد
نه معتقد به داور بخشنده صمد

ازاخذ وبند ورشوه و کلاشی وطمع
بر سینهٔ کسی ننهاده است دست رد

خشمش بسان ابر دمادم برعد وبرق
آزش بسان بحر پیاپی بجزر و مد

قولش بدستگاه پلیس است متبع
حکمش به پیشگاه رئیس است مطرد

دیدم بهیچ حیله و تدبیر ومکر وفن — نتوان طریق فتنهٔ او را نمود سد
کردم رها بخصم زر ومال وخانمان — پژمرده همچو گلشدم افسرده چون جمد
از صلحیه گرفته شدم راست تاتمیز — دیدم تمام متفق القول و متحد
حکمی که شد ز صلحیه صادر برتمیز — قولی است لایخالف وامری است لایرد
«المؤمنون اخوه» براین قوم صادق است — کایمانشان بقلب چو بر آبجو زبد
بادا ز کردگار بر این قاضیان دون — دشنام بی نهایت و نفرین لایعد
طاق و رواق عدلیه‌را بر کند ستون — انکو فراشت سقف سما را بلاعمد



آقای داور ، وزیر عدلیه



ادیب الممالك فراهانی

اوضاع و اخبار

کابینه جدید آقای مستوفی

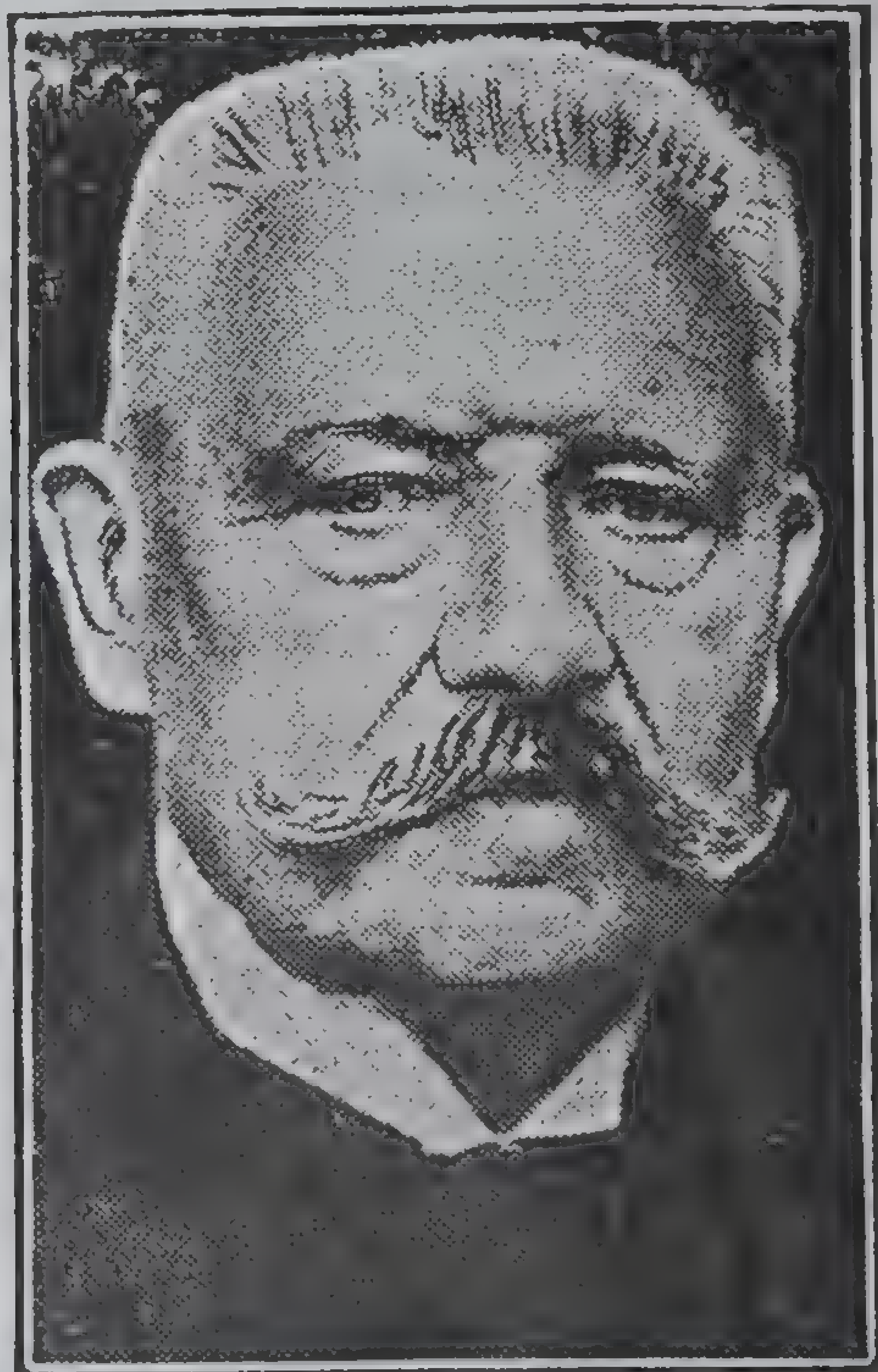
کابینه آقای مستوفی‌الممالك بواسطه استیضاحی که ازطرف اکثریت وکلا شد متزلزل ومستعفی گردید . اعلیحضرت شاه تشکیل کابینه جدید را با ابقاء آقایان حاج مخبر السلطنه و مشاور الممالك در وزارتهای خود باز باقای مستوفی واگذار کردند . اسامی وزراء کابینه قبل در شماره ۱۲ سال قبل صفحه ۷۰۵ ثبت شده است .

هیئت دولت جدید با پروگرام قدیم در ۲۳ بهمن بشرح ذیل به مجلس شورای ملی معرفی گردید :



دومرگ (رئیس جمهوری فرانسه)

آقای میرزاحسن خان مستوفی (مستوفی‌الممالك) : ریاست وزراء
آقای علی قلی خان انصاری (مشاورالممالك) : وزارت خارجه
آقای حاجی مهدیقلی خان هدایت (مخبرالسلطنه) : فلاحت تجارت و فوائد عامه
آقای میرزا محمد علیخان فروغی (ذکاءالملك) : وزارت جنك
آقای میرزا علی‌اکبرخان داور : وزارت عدلیه
آقای میرزا سید محمد تدین : وزارت معارف و اوقاف
آقای میرزا سید مهدیخان فاطمی (عمادالسلطنه) : وزارت داخله
آقای فیروز میرزا فیروز (نصرت‌الدوله) : وزارت مالیه



هیندنبورگ (رئیس جمهوری آلمان)

اصلاح وزارت عدلیه

نظر بخرابی اوضاع قضائی مملکت آقای داور ، وزیرعدلیه ، از مجلس اختیارات تامه برای اصلاح اساسی وزارت عدلیه خواستند واز طرف مجلس نیز اختیارات لازمه بایشان داده شد . امیدواریم وزیر کاردان و فعال عدلیه با معلومات اروپائی و اطلاعات لازمی که از عدلیه ایران دارند باصلاح این وزارت خانه که ازارکان مهم مشروطیت است موفق شوند . بنظرهمان اندازه که اختیارات‌تامه برای تغییر تشکیلات واشخاص لازم بود بهمان اندازه نیزلازم بودکه وزیر اصلاحات عدلیه برای مدت کافی در مقام خود ثابت باشد وگرنه نتیجه مطلوبه حاصل نخواهد شد . حال هم که قانوناً این‌مطلب مهم منظور نشده است «اخلاقاً» قوای

مجریه و مقننه موظفند که وزیر عدلیه را علی‌رغم تغییراتی که ممکن است در هیئت دولت روی دهد در مقام فعلی خود نگاه دارند . اگر آقای داور باصلاح اساسی قوه قضائیه موفق شوند (و ما این امید را داریم) همچنانکه خود در مجلس گفته‌اند نام نیك و بزرگی ازخود بجا خواهند گذاشت . اگر فتنه جویان و مخالفین اصلاح سنك اندازی و مانع تراشی کنند و قوای فوق‌الذکر نیز آنچنان که باید ایشان را نگهبانی ننمایند البته مسئولیت عمده متوجه آنها خواهد بود . مانیز درآینده این موضوع را کاملتر تحت مطالعه خواهیم آورد .



آقای حاج مخبر السلطنه ، وزیر فلاحت تجارت و فواید عامه

راه آهن بندر جز - محمره (خور موسی)

آقای وزیر محترم فوائد عـامه لایحه ساختن خط آهنی که بندرجز را در کنار بحر خزر به محمره و خورموسی در خلیج فـارس با عوائد مالیات قند و شکر وصل کند بمجلس پیشنهاد کرده و با سرعت گذرانیدند . اعم از اینکه این راه در موقع عمل فایده داشته باشد یا ضرر بکند چون راکد ماندن وجوهی که از عواید قند و شکر جمع شده بود از لحاظ اقتصادی مضر بود ، وما درمقاله اساسی همین شماره مختصراً اشاره کردیم ، باید خوشوقت بود که بجریان خواهد افتاد . امابايد سعی شود که اقلا بیشتر آن درداخله خرج شود . ماعقاید خودرا راجع بخط مذکور و اساساً راجع براه آهن در ایران در شماره هـای آینده بیان خواهیم کرد .

نمایش موسیقی

چند شب پیش در « گراند هتل » نمایش دلکشی از طرف مدرسه عالی موسیقی که در تحت تعلیم آقای کلنل‌علی‌نقی خان وزیری اداره‌میشود داده شد . قبل از همه چیز لازم است این نکته را یادآور شویم که‌دراروپا ایجاد تئاتر ها و نمایشها تنها برای تفریح تماشاکنندگان نیست بلکه‌ضمناًدر اصلاح اخلاق وتربیت اجتماعی نیز کمال تأثیر را دارد . یکی دو مرتبـه که تاکنون بنمایشهای طهران رفته بودم عدم رعایت ساعت افتتاح مطـابق اعلان ، بی‌نظمی تئاتر و تراوشهای سوء اخلاق و سوء تربیت از طرف تماشاکنندگان چنان از نمایش بیزارم کرده بود که تصور نمیکردم دیگردر ایران بانجا بروم ، تا اینکه بجلسه آنشب دعوت شدم . چون حسن اداره آقای وزیری را در کلوب موسیقی دیده بودم دانستم که شب بدی نخواهد گذشت . . . .

در سر ساعت اعلان شده نمایش شروع شد ونظم کاملی در تمام فضای تئاتر حکمفرما بود . البته باید تصدیق کرد که چون حاضرین اغلب از آقایان وزراء ، نمایندگان و رجال محترم بودند انتظار خلاف انتظام هم مورد نداشت .

چون در سال گذشته مسئله تأثیر شعر و موسیقی در این محله اقتراح شده بود ، من آن شب همه شب را متوجه این بودم که کدام یك موثر تر است . گاهی کلمات موزون ومعانی دقیق اشعار دل از دست میبردوزمانی انگشتان ماهر نوازنده که رشتهای تار را باهتزاز آورده وفضا را پراز موجهای لطیف کرده بود چشمان را خیره مینمود . وقتی که موسیقی دلنواز وزیری با اشعار دلکش سعدی وحافظ توام میشد گوئی تأثیر ساز زیادتر میگردید و گمان میکردم که شعر ازموسیقی مؤثرتر است ، ولی چون بخاطر میگذشت که همان اشعار را بارها خوانده و چنان اثری در آن نیافته بودم عقیده سست میشد و شعر را جسدی میپنداشتم که از موسیقی در انها روح دمیده‌اند . ازطرف دیگر چون بازیگرهنرمند که جامه حافظ پوشیده بود باهنگ شیرازی غزل «نیمشب» را میخواند شعروساز هردو را تأثیرزیادترمی گردید . . . ولی مثل اینکه آقای وزیری پیشاپیش حالات روحی وانتقادات درونی‌شنوندگان خود را سنجیده و میخواسته است قدرت ساز وبی‌نیازی انرا ازشعر و اواز مسلم نماید درعرصه نمایش بساط « لال بازی » یا « پانتمیم » رافراهم آورده و در آن هنگام که بواسطه « گنگ » بودن بازیگران پای شعر واواز در میان نبود مهیج‌ترین قطعات خود را نواخت وحقا احساسات رقیق در دلهای شنوندگان برانگیخت . . .

د . ا .

روزی و ایمان

از آذر بیکدلی

بشیخ شهر فقیری ز جوع برد پناه
بدین‌امید که ازلطف خواهدش خوان داد

هزار مسئله پرسیدش از مسائل وگفت
که گر جواب نگفتی نخواهمت نان داد

نداشت حال جدل آن فقیرو شیخ غیور
ببرد آبش و نانش نداد تا جان داد

عجب که باهمه دانائی این نمیدانست
که حق به‌بنده نه‌روزی بشرط ایمان داد

من و ملازمت آستان پیر مغان
که جام می بکف کافرو مسلمان داد



عبدالرحیم ابن شیخ ابوطالب نجار تبریزی طالب اف

از نویسندگان نامی اخیر ایران صاحب تصنیفات و تألیفات متعدده از قبیل رساله هیئت
جدید ، سفینه طالبی و مسائل الحیات یا کتاب احمد ، مسالك المحسنین و غیره

آینده

مجلهٔ سیاسی • ادبی واقتصادی مصور

نمره مسلسل ۱۵

مجلد دوم شماره ٤

مؤسس وصاحب امتیاز : دکتر محمود افشار

انتقادات سیاسی

همچنانکه سابقاً وعده داده بودیم از این پس در هر شماره یکی دو از مسائل دیپلماسی و معاهدات سیاسی را تحت مطالعه و انتقاد میگذاریم • نظر باینکه موضوع کاپیتولاسیون از مسائل جاری است انرا مقدم میداریم • در شماره اینده مطالعات انتقادیه راجع بقرار داد روس و انگلیس ۱۹۰۷ در خصوص تقسیم ایران بعرض خوانندکان محترم خواهد رسید

مسئله «کاپیتولاسیون»

کاپیتولاسیون CapitulationS در اصل مقتبس از کلمه ایطالیائی کاپیتولاتزینه CapituIazione است که بمعنی قرار د دو مقاوله نامه میباشد ، امروز عبارت است از حق قضاوتی که قنسولها ونمایندگان سیاسی دول خارجه نسبت باتباع خود در بعضی از ممالك شرقی دارند . در ممالکی که دول خارجه دارای این « حق » نباشند کلیه اتباع خارجی مانند اتباع داخله در پیشگاه عدالتخانه مملکتی که در ان ساکن هستند و بموجب قوانین ان مملکت محاکمه می شوند، و در ممالکی که دول خارجه حق کاپیتولاسیون را داشته باشند محاکمات اتباع انها با اتباع داخلی دردیوان محاکمات مخصوصی با حضور نماینده خارجی صورت میگیر دومرافعات بین خودشان بقنسولهای انها رجوع میشود .

یکی از ممالکی که در انجا قضاوت قنسولی دائر است ایران میباشد . در این مملکت بعد از شکست ایران از روسیه در زمان فتحعلی شاه بموجب معاهده ترکمان چای ۱۸۲۸ م . کاپیتولاسیون معمول شد . باین معنی که همان روز انعقاد معاهده صلح قرار داد تجارتی انعقاد یافت که مواد ۷ و ۸ ان قضاوت قنسولی را در ایران در باره روسیه بر قرار نمود . عین ان قرار داد

را بعداً بنظر خوانندگان محترم میرسانیم . پس از ان در معاهدات تجارتی که بین ایران و بعضی دیگر از دول اروپا و امریکا انعقاد یافت بموجب ماده دولت کاملة الوداد (۱) این حق بدول دیگر نیز داده شد ، ازجمله بفرانسه در ۱۸۵۵ میلادی ، بدول متحده امریکا در ۱۸۵۶ ، بانکلیس و اطریش و هلند و بلژیك وسوئد ونروژ و دانمارك در ۱۸۵۷ ، بیونان در ۱۸۶۱، بایطالیا در ۱۸۶۲ ، به المان و سویس در ۱۸۷۳ ، به ارژانتین در ۱۹۰۲، بشیلی در ۱۹۰۳ و غیره . اما با دولت عثمانی : در ان مملکت نیز سابق قضاوت قنسولی معمول بود . دولتین ایران و عثمانی با رعایت ماده دولت کامله الوداد با یکدیکر معامله متقابله مینمودند .

معمول شدن قضاوت قنسولی در عثمانی و ایران از یك طریق و بیك نحو نبوده است . بایران پس از شکستهائی که از روسیه خورد بموجب معاهده صلح از طرف دولت فاتح تحمیل گردید ، ولی عثمانیها در حالی که فاتح بودند به رضا و رغبت قبول نمودند . شرح قضیه انکه پیش از فتح اسلامبول و اسیای صغیر ازطرف عثمانی ها دول اروپائی تجارتخانه هائی در انجا داشتند ودارای مزایا وامتیازاتی بودند .

پس از انکه ترکها باین نواحی دست یافتند این تجارتخانه ها البته مایل بودند که تجارت پر منفعت و وضع ممتاز و تا اندازه مستقلی را که در زمان سلاطین و شاهزادگان یونانی ولاتینی داشتند در امپراطوری عثمانی ادامه دهند . عثمانیها نیز که چندان لیاقت تجارت نداشته واهل بحر پیمائی نبودند ولی فوائد انرا انکار نداشتند مایل نبودند که وضع خاص تجارتخانه ها را تغییر دهند بلکه برای رونق دادن بتجارت در مملکت خود امتیازات تجار ملل مسیحی را به موجب قرار داد هائی تامین کردند (ژن در سال ۱۴۵۳ همان سال فتح قسطنطنیه ، و نیز در ۱۴۵٤ ، فرانسه انکلستان در ۱۵۸۰ ، پروس در ۱۷۶۱ ، روسیه در ۱۷۸۳ و غیره) وهمین امتیازات و قرار داد ها اساس « کاپیتولاسیون » در عثمانی گردید . پس در عثمانی این امتیازات در اصل مبتنی بر نفع طرفین بوده است . ولی اگر در اصل اعطای این امتیازات برای

(۱) ماده دولت کاملة الوداد عبارت از تعهدی است که در ضمن یك معاهده دولتی نسبت بدولت دیگر مینماید بدینکونه که این دولت را بدون شرط از کلیه مزایا و امتیازاتی که در باره دولت دیگری منظور داشته یا بعداً منظور بدارد بر خوردار نماید

عثمانی‌ها فایده داشت بالاخره بضرر انها تمام شد. همچنین حکومت عثمانی بعد ها در صدد الغای ان بر امد وبالاخره در موقع جنك عمومی دراکتبر ۱۹۱٤ ملغی نمود . اما پس از انکه در پایان جنك شکست خورد، بموجب معاهده سور Sevres ۱۹۲۰ از طرف متحدین فاتح باز برقرار شد . از جانب دیگر پس از انکه ملیون عثمانی سر تسلیم پیش نیاورده و بعد از شکست دادن به یونان کنفرانس صلح لوزان در ۱۹۲۲ تشکیل گردید، بموجب معاهده صلح امتیازات کاپیتولاسیون رسماً در عثمانی ملغی شد

***

عالم اسلام ومسیحیت

بنگاه سطحی « کاپیتولاسیون » مسئله قضاوتی خالصی بنظر میرسد که برای حفظ حقوق اقوام مسیحی در ممالك غیر عیسوی بخصوص دول اسلامی ایجاد شده و حال انکه با دلایلی که ذیلا بعرض قارئین محترم مرسانیم بنظر ما قضاوت قنسولی در ممالك شرقی بیشتر جنبه سیاسی دارد . بهر حال اگر مسئله کاپیتولاسیون در بعضی از ممالك لزومی داشته یا هنوز هم داشته باشد باید فقط و فقط مستند و متکی بحفظ و اجرای عدالت باشد . بعضی از علمای حقوق خواسته اند که لزوم انرا بواسطه وجود اختلافات مذهب ، اخلاق و قوانین بین دول مسیحی و ملل اسلامی ثابت نمایند . از جمله سر تراورس‌تویس Sir Travers Twiss که یکی از حقوق دانهای انگلیس است مینویسد :

« میان اسلام و مسیحیت نقاط متجانس مشترکی در حقوق عادی حتی از ساده ترین نوع وجود ندارد و مبانی عادات غیر مضبوطه اسلام را باید در افسانه‌های یهودو در سرگذشت های اعراب صحرائی جستجو کرد .... کاپیتولاسیون درحقیقت حافظ پلی است که بر روی پرتگاه مذهبی فاصله میان اسلام و مسیحیت افکنده شده .... شاید گاه بگاه لازم باشد که تغییراتی دران داخل نمود ، اما ازمیان بردن ان باعث تجدید جنگهای صلیبی برضد اسلام خواهد گردید ... »» (۲)

ایا حقیقة چنین پرتگاهی میان عالم اسلام و عالم مسیحیت موجود است ؟

---

(۲) حقوق بین الملل تالیف سرتراورس‌تویس جلد اول ص ٤٤ و بعد « ترجمه فرانسه »

گمان نمیکنیم . بعقیده ما اگرهم عالم عالیقدر انگلیس موفق باثبات چنین «پرتگاهی» شود تازه چیز مهمی ثابت نکرده است . زیرا کاپیتولاسیون را که بمنزله پلی براین پرتگاه مذهبی تصورکرده امروزه بیشتر دارای جنبه سیاسی است نه مذهبی دول اسلامی یا ملل مسیحی در مجامع و قرارداد های بین المللی که جنبه عمومی ونوع پرستی داشته شرکت جسته‌اند . در کنفرانسهای صلح لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ حضور یافته و قراردادهای صلیب احمر ژنو ۱۸٦٤ و ۱۹۰٦ را امضا کرده اند . قوانین و اصول محاکمات خودرا از روی حقوق اروپائی یعنی همان ملل مسیحی اقتباس نموده اند ... وقس علیهذا . اینها تمام دلیل بر نزدیکی انها بدول متمدنه اروپاست ومنکر فاصله وپرتگاه کذائی است.

گاهی خواسته اند کشتارهای ارامنه را درخاك عثمانی دلیل وجود چنین پرتگاهی که عالم اسلام را ازعیسویت جدا میکند قرار دهند . ولی سخن در این است که کشتارهای مذبور نیز دارای جنبه سیاسی است نه مذهبی،وگرنه چرادر ایران ارامنه رانمیکشند بلکه‌مسلمان وعیسوی در این‌مملکت برادر وار با هم زندگی میکنند؟ ویکتوربرار فرانسوی‌در کتاب خود موسوم به«امپراطوری روس و تزاریسم» درصحبت از ارامنه مینویسد: « ایرانی با او بعدالت‌رفتار میکند ، ترك اورا میکشد و روس اورا میچاپد . »

علت واقعی کشتار ارامنه درخاك عثمانی که ازطرف ژن ترکها وملیون ان مملکت تهیه شده و انجام گرفت کاملا متکی بعلل سیاسی و « شوینیسم » طرفداران اتحاد اتراك یا « پان تورانیسم » بود . بعضی از خام‌طمعان عثمانی و « ترکهای جوان » دارای این ایدال سیاسی هستند که میخواهند ازکلیه اقوام ترك نژاد و ترك زبان تشکیل امپراطوری عظمی بدهند وتوران بزرگتری ایجاد نمایندوباینواسطه ان ها را « پان تورانیست » هم مینامند . حدود این امپراطوری خیالی باید بچین ممتد شود و مشتمل بر ممالك سابق عثمانی با نضمام کریمه ، قفقاز،ترکستان و غیره باشد . بهمین منظور موقعی که در قفقازیه ناحیه بادکوبه تشکیل جمهوری داد انرا به « جمهوری اذربایجان » موسوم نمودند تا بتوانند کم کم بواسطه همزبانی قفقازیها با اهالی اذربایجان سوء تفاهم تاریخی ایجاد نموده این قسمت ایرانرا نیز بلع نمایند . ارمنستان هم مملکت کوچکی است در میان این امپراطوری عظیم فرضی ، ولی با همه

کوچکی قسمت شرقی انرا ازقسمت غربی جدادارد، و اگر ملت ارامنه از میان برود عثمانیها ، یعنی زرد پوستان اسیای صغیر ، بلامانع از راه قفقاز و بحر خزر بزرد پوستان ترکستان و توران و قرقیز و مغولستان متصل خواهند گردید. باین ملاحظات سیاسی بود که عثمانی ها ارامنه را کشتند نه بواسطه اختلاف مذهب ! فکر چنین سلطنتی در دماغ « ترکهای جوان » و اهی میباشد، ولی گفته اند « ارزو به جوانان عیب نیست ! »

کاپیتولاسیون سیاسی است

علت حقیقی حفظ این امتیازات خارج المملکتی بنفع دول خارجه در ممالك غیر مسیحی همانا مصالح سیاسی است . ضمناً یاد اورشویم که کاپیتولاسیون تنها در ممالك اسلامی دائر نبوده بلکه در دول شرق اقصی نیز وجودداشته و دارد (ژاپونی ها درسال ۱۸۹۹ موفق بالغای ان شدند) ایا باید بنا بگفته سر تراورس تویس باور کرد که یك « پرتگاه مذهبی » نیز میان مسیحیت و عالم بودا موجود است ؟ . . .

شاید بی فایده نباشد یاداوری اینکه در تواریخ مختلف بعضی ازدول اروپا حاضر بودند که کاپیتولاسیون یعنی این امتیازات سیاسی را در عوض مزایای سیاسی دیگری درعثمانی ملغی کنند . درماده ۸ قرارنامه (پرتکل) ۲۶ فوریه ۱۹۰۹ که بوسیله ان دولت عثمانی بتجزیه بسنی و هرزگوین ازخود و الحاق ان باطریش هنگری رضا داد چنین مسطور است : « چون باب عالی درنظر دارد در کنفرانس اروپائی یا بوسیله دیگری با دول ذینفع مذاکره درخصوص الغای کاپیتولاسیون در عثمانی بنماید و بجای ان رژیم حقوق بین الملل رامعمول دارد ، دولت اطریش و مجارستان نیز که این منظور باب عالی را تصدیق میکند ، التزام میدارد که از حالا حاضر است کاملا و صادقانه باین مقصود کمك نماید . »

و درماده ٦ معاهده اوزان ۱۸ اکتبر ۱۹۱۲ که خاتمه بجنك طرابلس غرب داده و متصرفات افریقای شمالی عثمانی را بتصرف دولت ایطالیا در اورد ، چنین مرقوم است : ایطالیا متعهد میشود که هنگام تجدید عهد نامه های تجارتی خود با دول دیگر یك معاهده تجارتی نیز مبتنی بر حقوق عمومی اروپائی

با عثمانی ببندد ، یعنی راضی میشود که کاملا استقلال اقتصادی تجارتی و گمرکی را باو وا گذارد ، مانند سایر دول اروپائی و بدون اینکه مقید بقیود کاپیتولاسیون باشد .. » و نیز در ماده ۸ همان معاهده رضایت ایطالیا بالغای کاپیتولاسیون درعثمانی صراحة بیان شده است .

اطریش و ایطالیا در مقابل تعویضات ارضی و سیاسی عمده حاضر بوده اند که با الغای کاپیتولاسیون در عثمانی موافقت کنند و گویا ابداً ترس نداشته اند که روابط عالم اسلام و مسیحیت بواسطه شکستن پل فرضی عالم انگلیسی قطع گردد یا جنگهای خونین صلیبی تجدید شود ! عجب تر انکه دولت انگلیس نیز با عقیده مؤلف سابق الذکر موافق بنظر نمیاید ، زیرا او هم در ازای مصالح سیاسی دیگری حاضر شده بود که ازکاپیتولاسیون صرف نظر نماید . تفصیل قضیه انکه در ۲۲ اوت ۱۹۱٤ زمانی که عثمانی خود را مهیای ورود در جنك عمومی بطرفداری امپراطوری های مرکزی اروپا مینمود ودو فروند از کشتیهای جنگی المان را که فراری شده بود با نظر مخصوصی در ابهای ساحلی خود پذیرفت ، سر ادوار دگری وزیر خارجه انگلیس باطلاع حکومت عثمانی رسانید که اگر ان دولت حاضر است صاحب منصبان کشتیهای المانی را اخراج کند و به کشتی های انگلیسی اجازه خروج از تنگه را بدهد ، کابینه لندن از روی کمال میل صرف نظر از کاپیتولاسیون خواهد نمود ! (۳)

بعد از این دلائل و امثال روشن گردید که کاپیتولاسیون فقط مزایای سیاسی است که دولتی در دولت دیگر ازان متنعم است و بهیچوجه برای حراست پلی که برروی پرتگاه مذهبی که برغم عالم انگلیسی و یك عده دیگر ازحقوق دانهای اروپا میان عالم اسلام ومسیحیت فاصله است بکار نمیرود .

قبول الغای کاپیتولاسیون در ژاپون و عثمانی از طرف دول اروپا دلیل جدیدی بر رد سفسطه های سرتراورس تویس است .

***

عدالت و عدلیه در ایران

لزوم کاپیتولاسیون رادرایران ازلحاظ عدالت نمیتوان تصدیق نمود . میتوان گفت

[۲] رجوع شود بتاریخ دیپلماسی تالیف دوبیدور Debidcur جلد چهارم صفحه۲۷۲

که عدلیه ایران کامل نیست ولی اصول کاپیتولاسیون چه طرز عدالتیرا بجای ان برقرار نموده است ! قضاوت قنسولها و نماینده‌های قنسولگری . ولی این مستخدمین خارجی مخصوصاً مامورین قنسولگری های سابق روسیه در ایران که از میان تجار و مستخدمین درجه سوم تعیین میشدند هیچ گونه تعلیم و تربیت قضائی کافی برای تصدی امور دقیق قضاوتی نداشته و جای ترس است که منافع شخصی ، کینه ، رشوه و دیگر عوامل مضر در محاکماتی که بانها رجوع شود مؤثر باشد .

مشکل دیگری نیز که ممکن است نظارت و اجراء عدالت را مهمل و معطل بنماید این است که چون دول خارجی در تمام نقاط مملکت قنسولخانه یا نماینده قنسولی ندارند باید مجرمین را بمحلی فرستاد که چنین نماینده در انجا باشد ، یا اینکه دولتی که در خاك ان کاپیتولاسیون معمول است باید در تمام قلمرو خود کار گذاری باز نماید و بدیهی است که این خود تا چه اندازه باعث زحمت و خسارت اداری و مالی است . این کار گذارها بمنزله « قنسولهای داخلی » هستند که در داخله ایران باید منافع ایرانیان را در برابر خارجیان حمایت نمایند .

بهمین لحاظ سیاسی قضائی و اداری مدتی است که ایران از کاپیتولاسیون بتنك امده بود . باستفاده از همین امتیازات قضائی که دول خارجه داشتند عده کثیری از جنایتکاران از اتباع یا تحت الحمایه های دول اروپا در خاك ایران فی الحقیقه معاف از مجازات بودند ! چه بسا ادم کشها و قطاع الطریق که از پیشگاه عدالت بهمین عنوانها فرار میکردند ! قاتل مرحوم صنیع الدوله را بهمین بهانه از انتقام عدالت گریزاندند !

البته باین ملاحظات دولت ایران حق داشت که در صدد الغاء این امتیازات عزیز بیجهت براید . انچه بخاطر میاید اولین قدم در این راه را ماه مارس ۱۹۱۹ موقع کنگره صلح پاریس برداشت . در ان تاریخ نمایندگانی [٤] که

---

٤ این هیئت زمان کابینه آقای وثوق الدوله کابینه معروف بقرار داد در تحت ریاست آقای علیقلی خان انصاری وزیر خارجه آنوقت که امروز نیز سمت وزارت خارجه را دارند با عضویت آقایان ذکاءالملك علائی مسیو پرنی و انتظام الملك برای شرکت در کنفرانس صلح بپاریس فرستاده شده بود

در مقاله دیگر انتقادات سیاسی خود را راجع بسیاستهای غریب و عجیب آنزمان بعرض قارئین محترم میرسانیم

دولت ایران برای شرکت در کنفرانس مذکور فرستاده بود یاد داشتی در این‌زمینه بکنفرانس تقدیم‌نمودند . چندسطری از ان در اینجا ترجمه میشود

« ... تقریباً نظمیه و عدلیه ایران دسترسی باتباع خارجه ندارد نوعی که ممکن‌است مرتکب انواع جنحه وجنایات شوند بدون‌اینکه ازطرف‌مأمورین ایران تعقیب شوند ، حتی در امور حقوقی هم اتفاق میافتد که اتباع ایران در برابر خارجین بواسطه وضع ممتازی که برای اینها ایجاد شده درمضیقه هستند حکومت ایران چندین سال است که مصمماً مشغول اصلاح امور قضائی است . با کمك مستشاران خارجی بتشکیلات عدالتخانه خود مبادرت نموده وفرانسه‌را سر مشق قرار داده است ، مشغول تدوین قوانین است وبزودی عدلیه ایران دارای تمام تأمینات قضائی‌دول اروپا خواهد گردید . بنا بر این دیگر دلیلی نمی ماند که بطور لایتناهی وضع خاصی که‌برای خارجیان در ایران احداث شده‌ادامه یابد ، بلکه سزاوار است بان خاتمه داد . »

این استدعای ایران از کنگره صلح مانند سایر منویات او قابل توجه نگردید وحتی باید گفت درخواستهای بی اندازه ومبالغه امیز نمایندگان‌ایران درانظار خودی وبیگانه اسباب خنده‌شد . تفصیل‌ان در جای خودخواهدامد .

پیش امد مهم مساعدی که پس از این واقعه شد الغای معاهده ایران و روس ترکمن چای ۱۸۲۸ از طرف روسها و عقد عهد نامه جدیدی در۲۶ فوریه ۱۹۲۱ میان دولتین بر روی قاعده حقوق متساوی بین المللی بود . پس از ان مهمترین اقدامی که شده یاد داشتی است که اخیراً حکومت ایران بدول ذینفع در این قضیه فرستاده و الغاء قرار داد هائی را که محتوی‌مسئله کاپیتولاسیون‌بوده از۱۰مه ۱۹۲۷ (۱۹اردی بهشت۱۳۰۶ش)اعلام‌نموده است .

کمی قبل از اعلان الغای کاپیتولاسیون اقای داور وزیر عدلیه تشکیلات عدلیه‌را منحل وبا اختیاراتی که از مجلس بایشان داده شد شروع باصلاحات این‌وزارتخانه نمودند . امید واریم تا یکسال دیگر که باید کاپیتولاسیون‌در ایران عملاملغی‌شودقوانین و تشکیلات عدلیه ما نیز اصلاح و تکمیل‌شده باشد که هم خارجیان نتوانند بهانه هائی داشته باشند و هم ما حقیقة بتوانیم نسبت باها عدالت راتامین نمائیم .

دکتر افشار

انتخابات در ایران و اروپا[1]

-۲-

بقلم آقای دکتر مصدق

نمایندهٔ مجلس شورای ملی

در استخراج آراء

آراء انتخاب کنندگان را بدو طریق میتوان حساب نمود فرداً فرد نسبت باشخاص که آنرا طریقهٔ اکثریت گویند و نسبت بفهرست یعنی مجموع اشخاص که این طریقه‌را انتخاب تناسبی گویند

در طریقهٔ اکثریت هر کس که عدد رای او بیشتر است انتخاب شده‌است هرگاه در محلی عده رای دهندگان ۲۰۰۰۰ نفر باشد حسن ۱۱۰۰۰ حسین ۹۰۰۰ و تقی ۸۰۰۰ رای داشته و عده وکلائی هم که باید انتخاب شوند ۲ نفر باشد در این صورت حسن و حسین انتخاب شده‌اند ولی در ممالکی که در نوبت اول حد نصاب را شرط میدانند فرض کنیم که حد نصاب اکثریت نصف بعلاوه یك رای دهندگان باشد (اکثریت مطلق) چون حسن اکثریت مزبوره را بالغ است انتخاب شده و برای حسین باید تجدید انتخاب نمود تا در نوبت ثانی که حد نصاب شرط نیست باکثریت نسبی انتخاب گردد

در ایران شق اولی معمول است و شاید بواسطهٔ نبودن وسایل و احزاب منظم بزودی نتوان شق ثانی‌را اتخاذ نمود اما در انتخاب تناسبی عده رای اشخاص شرط نیست مگر اینکه کاندیدا منفرد باشد و این نادر اتفاق میافتد که در یك محلی که چند نفر نماینده باید انتخاب شود احزاب سیاسی بجای عده وکلائی که باید انتخاب شوند بیك داوطلب قناعت نمایند وچون در انتخابات تناسبی رای دهنده بفهرست اسامی داوطلبان رای میدهد نه باشخاص در موقع استخراج مجموع عدهٔ آراء هر فهرست

با مجموع عده آراء سایر فهرست ها مقایسه میشود مثلا در مملکت بلژیك فهرست اسامی داوطلبان وکالت‌را که احزاب سیاسی ترتیب میدهند دولت در ورقه رای بهمان ترتیب طبع میکند

ورقه رای در بلژیك

فهرست داو طلبان حزب لیبرال	داو طلبان حزب سوسالیست	داوطلبان حزب محافظه کار	داوطلبان حزب کمونیست
مهدی	مرتضی	هاشم	عبدالله
حسین	محمد	رضا	رضا
عباس	جعفر	عابدین	فتح‌الله
قاسم	قلی	مصطفی	کاظم
احمد	اکبر	رحیم	رحیم
عضو علی‌البدل		عضو علی‌البدل	اعضاء علی‌البدل
تقی		حسن	جواد
			یوسف

در بلژیك ممکن است که فهرستی یك یا چند نفررا بطورعلی‌البدل تعیین نماید که در موقع انتخابات همانطوریکه بو کلا رای میدهند اعضاء علی‌البدل هم انتخاب شوند که هر گاه وکیلی فوت نموده یا استعفا داد بدون تجدید انتخابات وکیل علی‌البدل قائم مقام نماینده مستعفی و یامتوفی گردد و چنانچه حزبی در فهرست خود عضو علی‌البدل تعیین نکرد بجای نماینده مستعفی و یا متوفی آن حزب نمیتواند در مجلس تعیین قائم مقام نماید

بطوریکه ملاحظه‌شد در بالای هرفهرست و در مقابل اسامی هریك از داو طلبان محلی برای علامت رای محفوظ است چنانچه رای دهنده با ترتیبی که کمیته های احزاب سیاسی اسامی آنهارانوشته اندموافق باشدعلامت رای خودرافقط در بالای فهرست میگذارد و هر گاه بخواهد یکی از داوطلبانی که

اسم او در فهرست پائین تر از دیگران نوشته شده بسایرین ترجیح دهد علامت را در مقابل اسم او میگذارد که دلالت می کند باینکه مقصود او اول این است که بهتمام اسامی فهرست رای بدهد وبعد هم داوطلبی را که در مقابل اسم او علامت گذارده بدیگران ترجیح دهد

در بلژیك ترتیب استخراج آراء در انتخابات تناسبی ازاینقرار است

فرض کنیم ۴ حزب سیاسی هریك داو طلبان فرقه خود را در ۴ فهرست بنویسند ودر حوزهٔ انتخابیه هم باید ۵ نفر وکیل انتخاب شود و عدهٔ آراء هرفهرست از قرار ذیل باشد

فهرست لیبرال	۲۴۰۰۰	رای
فهرست سوسیالیست	۱۱۰۰۰	رای
فهرست محافظه کار	۹۰۰۰	رای
فهرست کمونیست	۳۰۰۰	رای

مجموع آراء هر فهرست را اول بیك و بعد به ۲ و ۳ و ۴ و ۵ که عدهٔ نمایندگانیست که باید انتخاب شوند تقسیم مینمائیم .

	فهرست لیبرال	فهرست سوسیالیست	فهرست محافظه کار	فهرست کمونیست
تقسیم به ۱	۲۴۰۰۰	۱۱۰۰۰	۹۰۰۰	۳۰۰۰
« ۲	۱۲۰۰۰	۵۵۰۰	٤۵۰۰	۱۵۰۰
« ۳	۸۰۰۰	۳٦٦٦	۳۰۰۰	۱۰۰۰
« ٤	٦۰۰۰	۲۷۵۰	۲۲۵۰	۷۵۰
« ۵	۵۸۰۰	۲۲۰۰	۱۸۰۰	٦۰۰

از خارج قسمت های فهرست ها پنج عدیکه بزرگتر ازهمه است بمناسبت عدهٔ وکلائی که باید انتخاب شوند خارج نویس میشود باینطریق

اول ــ عدد	۲۴۰۰۰	از فهرست لیبرال
دوم ــ عدد	۱۲۰۰۰	« « «
سوم ــ عدد	۱۱۰۰۰	ازفهرست سوسیالیست

چهارم – عدد	۹۰۰۰	ازفهرست محافظه کار
پنجم – عدد	۸۰۰۰	از فهرست لیبرال

و عدد هشت هزار که پنجمین خارج قسمت است مقسوم علیه مشترك میباشد که آنراحد نصاب Quorum میگویند بنابراین ازفهرست لیبرال سه نفر و از سوسیالیست و محافظه کار هر کدام یکنفر انتخاب میشوند و چون رای دهندگان حزب لیبرال بیش از سایر احزابند در طریقه کثریت هر ۵ نفر وکیل نصیب حزب مزبور میشد ولی بطور انتخاب تناسبی فقط سه نفر از نمایندگان به حزب مزبور تعلق میگیرد حال باید دانست که در بین ۵ نفر داوطلبان فرقه مزبور کدام یك انتخاب شده‌اند ؟ چنانچه رای دهندگان علامت ارجحیت نگذارده‌اند سه نفری که در ابتدا فهرست نوشته شده انتخاب میشوند و الا علامت ارجحیت در مقابل اسم هر یك از داوطلبان که باشد مقدم میباشد .

مثلا در فهرست باینطور نوشته شده ۱) مهدی (۲) حسین (۳) عباس (۴) قاسم و احمد و مهدی و حسین و عباس انتخاب میشوند ولی هرگاه رای دهندگان در مقابل احمد علامت ارجحیت بگذارند احمد با اینکه پائین تراست بسایرین تقدم دارد

مخترع انتخابات تناسبی پرفسور دنت d'Hondt بلژیکی است و اینطریقه در بلژیك و آلمان و فرانسه و بعضی از نقاط سوئیس وپاره از ممالك دیگر معمول است ولی البته با اختلافاتی مثلا در بلژیك رای دهندگان نمی توانند بکاندیدائی که در فهرستهای مختلف نوشته‌شده‌رای بدهند ولی در بعضی ازممالك معمول است به‌اینطریق که بعضی‌ازاسامی فهرستی را که‌بان رای‌میدهند خط می کشند وبجای اسامی خط کشیده شده اسامی دیگری از سایر فهرست ها می نویسند و اینطریقه‌رابفرانسه **پاناشاژ** گویند و چون انتخابات تناسبی از مخترعات جدید و در مدت قلیل غالب از دول طریقه مزبوره را با اختلافاتی قبول نموده اند ظن‌این

است که ممالك دیگر هم بعدها اینطریقه را اتخاذ نمایند.

معتقدین بانتخاب تناسبی میگویند که در طریقه اکثریت عده زیادی از رای دهندگان در مجلس بلاوکیلند مثلا در فرانسه سال ۱۸۸۵ مجموع آراء انتخاب شدگان تقریباً ۴ ملیون بود در صورتیکه مجموع آراء اشخاصی که دارای اکثریت نبودند به ۶ملیون بالغ میگردیدواین عده رای در مجلس بی‌وکیل بوده است.

و در مدت سی‌سال از ۱۸۷۶ تا ۱۹۰۶ حد وسط آراءانتخاب کنندگان بی وکیل صدی ۵۵ بوده است

میرابو Mirabeau گفته است که مجلس باید نسبت بـه ملت همان تناسبی را داشته باشد که یك نقشه نسبت به ممالك دارد.

Les assemblées sont pour la nation ce qu'est une carte réduite pour son étendue physique.

مثلا اگر در مملکت احزاب مختلفه است از هر حزبی به‌تناسب عده آن باید در مجلس وکیل باشد که نماینده افکار آنهاست نه‌اینکه هر حزبی که در مملکت اکثریت دارد تمام کرسیهای پارلمـان را تصرف کند چه اکثریت باید تصمیم بگیرد و اقلیت درمذاکره شرکت نموده و تنقید نماید

و چون در انتخاب تناسبی مجموع آراء هر فرقه مدرك تعیین وکلای اوست این است که انتخاب فردی معمول نیست باینطریق که در هر حوزه انتخابیه باید چندنفر وکیل انتخاب شود (انتخاب‌جمعی) و به تجربه ثابت شده است که هرقدر حوزه انتخـابیه وسیع تر بوده تأثیر عوامل سوء در انتخابات کمتر بوده است مثلا اگر شهر طهران را که اکنون یك حوزه انتخابیه و ۱۲ نفر وکیل دارد به شش حوزه انتخابیه تقسیم کنند که هریك دو نفر وکیل داشته باشد بهمان درجه که از وسعت حوزه انتخابیه کاسته میشود بهمان نسبت نفوذهای محلی در

انتخابات مؤثر واقع خواهد شد ولی باید دانست که توسعه حوزه وقتی مفید است که ساکنین حوزه وسیعه از حیث قوای فکریه متساوی باشند نه اینکه اختلاط دوقوه غیرمتساوی باشد (اهالی شهر واهالی دهات) که در اینصورت مطلقا مضر است .

و دیگر ازمزایائی که برای انتخاب تناسبی ذکر میشوداین است که انتخاب تناسبی اغلب مسلکی است و رای دهندگان بایددارای مسلك معین و بفهرست فرقه معینی رای بدهند در صورتیکه طریقه اکثریت غالب مربوط بمسلك نیست و از نظر روابط وشهرت اشخاص می باشد

انتخاب تناسبی در آلمان از سایر نقاط کامل تر است زیرا که جریدهٔ عصر جدید فرانسه Ere Nouvelle در تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۲۴ مینویسد از صد نفر رای دهنده ۹۸ نفر در مجلس ملی آلمان (ریشتاك) نماینده دارند و فقط از صد رای دورای در مجلس بی نماینده است و علت هم آنست که اگر در سایر ممالك عدهٔ نمایندگان مملکت به نسبت عدهٔ ساکنین معین می شود وقبل از انتخابات هم معلوم است (مثلا هرصد هزار نفر حق یك نماینده در مجلس داشته باشد) در آلمان عدهٔ نمایندگان به نسبت عدهٔ ساکنین نیست و به نسبت عدهٔ رای دهندگان است وتاانتخابات تمام نشود عدهٔ وکلا معلوم نیست و بنا بر این هرحزبی به نسبت عدهٔ افرادش که رای داده اند در مجلس صاحب نماینده است .

و نظر باینکه اکثریت قریب باتفاق از اشخاصی که حق رای دارند در انتخابات شرکت میکنند احزاب سیاسی در هر حوزه انتخابیه می توانند فهرست عده تخمینی داوطلبان را ترتیب دهند و اختلاف عده مزبور بعد از انتخابات باعده تحقیقی زیاد نیست .

در آلمان رای دهندگان نمی توانند مثل فرانسه بعضی ازاسامی داوطلبان یك فهرست را خط کشیده بجای آن از اسامی سایر فهرستها بنویسند و یا اینکه ترتیب اسامی داوطلبان را که کمیته احزاب معین میکنند

بواسطه علامت ارجحیت که در بلژیك مرسوم است تغییر دهند بعبارة اخری اگر در فهرست اسامی پنج داو طلب نوشته شده و به تناسب عدهٔ رای دهندگان دو کرسی نصیب فهرست مزبور شود منتخبین آن دو نفری هستند که در ابتدای فهرست نوشته شده ودر حقیقت کمیته های احزاب در انتخابات متنفذ می باشند .

ولی باید دانست که انتخاب تناسبی بطوریکه در آلمان معمول است در مملکت ما مدتی مناسب نیست زیرا شرکت ساکنین درانتخابات ماخذ معینی ندارد

فرض کنیم که هر ۳۰۰۰ رای دهنده حق یك وکیل داشته باشد ممکن است در شهر طهران ۱۵هزار رای بدهند و۵ وکیل انتخاب شود و در یك شهر کوچك بواسطه بعضی عوامل عده رای دهندگان به ۴۵ هزار بالغ و ۱۵ کرسی پارلمان را شهر مزبور متصرف گردد و یا در یك دوزه بواسطه وضعیاتی عده رای دهندگان بحدی نرسد که مجلس بتواند مفتوح گردد .

قضاوت در اعتبارنامها

معمولا در ممالك اروپا مجالس شوروی باعتبارنامهای وکلا رسیدگی می نمایند ولی بعضی از ممالك از قبیل انکلستان و ژاپون قاعده دیگری را اتخاذ نموده اند که بیان می نمائیم :

در انکلستان مجلس ۳۳ نفر از اعضاء خود را بحکم قرعه تعیین می نمود مدعی و مدعی علیه هریك ۱۱ نفر را جرح میکردند وهر یك از مدعی و مدعی علیه یکنفر از وکلائی که در جزو عده مستقرعه نبودند تعیین وضمیمه ۱۱ نفر باقی مانده میشد که مجموع آنها به ۱۳ نفر بالغ میگردید و هیئت مزبوره مثل یك محکمه باعتبارنامه رسیدگی نموده رای خود را که قطعی و غیر قابل استیناف بود اظهار میکرد قانون ۱۸۴۸ یك کمیته دائمی مرکب از شش نفر برای رسیدگی باعتبار

نامها تعیین نموده برحسب قانون ۱۸۴۸ و ۱۸۷۹ در صلاحیت شخصی خود مجلس و در اعتراضاتی که بعدم صحت انتخابات میشود عدلیه قضاوت مینماید . در صورتیکه حکم محکمه حاکی از اعمال خلاف قانون باشد از قبیل ارتشاء مجلس میتواند محل انتخاب را در یك مدت معینی از حق انتخاب محروم و نمایندهٔ هم که باین جهت رد میشود مدت ۷ سال غیر قابل انتخاب میباشد

در ژاپون در ظرف ۳۰ روز بعداز اعلان خاتمه انتخابات داوطلبانی که انتخاب نشده اند بکسانیکه انتخاب شده‌اند میتوانند اعتراض نمایند برای جلوگیری از اعتراضات بی مورد شخص معترض باید ۳۰۰ ین (معادل ۱۵۰ تومان) ودیعه گذارد که در صورت محکومیت از وجه مزبور مخارج محاکمه تادیه گردد

محکمه صالحه محکمه استیناف است و محکمه مزبوره هر گاه چند اعتراض نسبت بیکنفر بشود میتواند در یك حکم عقیده خودرا در تمام اعتراضات بیان نماید در صورتیکه معترض اعتراض خودرا استرداد کند باید بوسیله اعلان در جرائد باشد حکم محکمه بوزیر داخله و رئیس مجلس اعلام میشود از حکم مزبور میتوان استدعای تمیز نمود صلاحیت محکمه استیناف در خصوص عدم صحت جریان انتخابات مانع نیست که مجلس عقیده خودرا در خصوص صلاحیت شخص وکیل اظهار نماید

در ایران برحسب ماده ۴ نظامنامه داخلی مجلس شورای ملی رسیدگی باعتبارنامه‌ها از وظایف شعب مجلس میباشد و مجلس در تمام راپرتهای شعب حق رای دارد حواه اینکه شعبه شکایتی را وارد دانسته و اعتبارنامه وکیلی را رد نماید و یا اینکه قبول کند و نظر باینکه نه قضاوت شعب و نه قضاوت مجلس در باب اعتبارنامها اساس و مبنای محکمی داشته است چه دیده شده که اعتبار نامه یکی از نمایندگان دورهٔ چهارم

که در شعبه تصویب شده و در مجلس هم مخالفی نداشته در موقع اخذ رأی بقیام و قعود با کثریت آراء رد شده است .

در کمسیون تجدید نظر در نظامنامه داخلی که این جانب هم بعضویت آن مفتخرم مواد ذیل تدوین شده تا در موقع شور نظامنامه نظریات مجلس چه اقتضا نماید .

ماده ـ راپرت اعتبارنامهائی که شعب صحت آنها را تصویب کرده است مخبر در جلسه علنی قرائت ورئیس نمایندگی صاحب اعتبار نامه را اعلان می نماید .

اعتبار نامهائی که شعب رد نموده است در جلسه علنی قرائت و بکمسیون مخصوص رجوع می شود .

ماده ـ پس از آنکه راپرت رد اعتبارنامه در مجلس قرائت گردید یکی از منشیان فوراً ۳۶ نفر از نمایندگان حاضر در مرکز را با قرعه تعیین وصاحب اعتبارنامه یا یکنفر از نمایندگانیکه خود او معین می کند ۲۴ نفر از عده مزبور را انتخاب و شعبه بلا فاصله ۱۲ نفر ازمیان آن ۲۴ نفر تعیین می نماید .

این دوازده نفری که باقی میماند کمسیون مخصوص راتشکیل ودر ظرف یکهفته رأی خود را تقدیم مجلس می نماید رأی کمسیون قطعی است و قابل استیناف نیست .

در مدت وکالت

در ممالك اروپا مدت وکالت از این قرار است :

در انگلیس ۷ سال و فرانسه و بلژیك وهولاند و یونان ۴ سال و دانمارك و سوئد و نروژ و سوئیس ۳ سال می باشد .

در پرتقال اگر در انقضاء مدت قانونی انتخابات نشود مجلس می تواند دورهٔ خود را امتداد دهد تا انتخابات خاتمه یابد .

در اغلب از ممالك نمایندگان یکمرتبه تغییر میکنند ولی در بعضی

از قبیل بلژیك و هولاند در هرانتخاب نصف مجلس تجدید ونصف دیگر در انتخاب بعد تجدید میشود.

در ایران برحسب اصل پنجم قانون اساسی دورهٔ تقنینیه ۲ سال است هر گاه مدت مزبور طویل‌تر بود استقلال نمایندگان در اجراء نیات خود بیشتر میشد ولی متأسفانه بواسطه اصل مزبور ممکن نیست.

در استعفا و انعزال

در انگلستان اعضاء مجلس و کلا حق استعفا ندارند و کسانیکه بخواهند از خدمت وکالت دوری نمایند رفع این اشکال قانونی رابوسیلهٔ قبول خدمت موهومی Intendant du manoir که نمیتواند باو وکالت توام باشد می نمایند.

در سوئد استعفاء نمایندگان موکول به رأی مجلس است ومجلس قبل از رأی در موجه بودن و یا نبودن استعفا مذاکره میکند و بعداتخاذ رأی بعمل میاید. در فرانسه مجلس بدون مذاکره استعفا را قبول ویارد می نماید

در بلژیك هرگاه مجلس تعطیل نیست استعفا بمجلس و در غیاب بوزارت داخله داده میشود.

انعزال هم در موقعی است که نماینده دریك محاکمه جزائی بمحرومیت از حقوق سیاسی محکوم شود و در فرانسه انعزال را مجلس اعلام می نماید

نتیجه

تجربه میرساند که قانون انتخابات باید تغییر نماید ومقتضی است که تجدید نظر درقانون مزبور هرچه زودتر خاتمه یافته و انتخابات دورهٔ ششم تقنینیه بموجب قانون جدید بعمل آید و نظریات این بنده در کلیات از اینقرار است:

(۱) تجزیه حوزه های انتخابیه بلوکات از شهر برای جلوگیری از اختلاط آراء شهری با آراء بلوکی

(۲) تجدید کل حوزه های انتخابیه بطوریکه در هریك از آنها

انتخابات بطور جمعی باشدواز این نظریه مقصود این‌است که مملکت‌مشروطه محتاج بحزب و انتخاب جمعی وسیله ترویج حزب و مالا حصول انتخاب تناسبی است .

(۳) انتخاب کلیه اعضاء انجمن نظار مادامیکه انجمن های ایالتی و ولایتی تشکیل نشده بواسطه طبقات اربعه در ماده نهم قانون انتخابات و تدوین نظامنامه انتخابات انجمن نظار توسط وزارت داخله برای اینکه‌طرز انتخابات در تمام مملکت متحدالشکل باشد .

(۴) انتخاب اعضاء علی‌البدل که هر گاه یکی از اعضاء انجمن نظار استعفا و یا فوت نماید عضو علی‌البدل قائم مقام شده و درانتخابات تأخیری حاصل نشود

(۵) تعیین داوطلبان وکالت در تمام مملکت در تاریخ معین باینطریق که هریك از داوطلبان را لااقل صد نفر از اشخاصی که حق انتخاب دارند بحکومت معرفی و داوطلبان مزبور هم کتباً قبول نمایند .

(۶) استحضار وزارت داخله از کلیه داوطلبان قبل‌از ارسال مرده بولایات

(۷) اعلان نمایندگی در محلهائی که عدهٔ داوطلب از عدهٔ وکلائی که باید انتخاب شوند تجاوز نکند و عدم تعقیب انتخابات در محلهای مزبور

(۸) طبع کلیه اوراق رای و فرستادن اوراق مزبوره با تعرفه ولایات از اینقرار که اسامی داوطلبان را بترتیبی که احزاب یا اشخاص منفرد معرفی نموده‌اند وزارت داخله در یك ورقه طبع و در مقابل اسم هریك از داوطلبان برای علامت رای محلی باشد که اوراق‌مزبوره را اول وزارت داخله و حکومت‌محل امضا وانجمن انتخابات هم قبل‌از تسلیم رای دهندگان امضاءنمایند

نمونه ورقه رای

انتخابات دورهٔ . تقنینیه مجلس شورای ملی

حکومت ....

داوطلبان منفردین	داوطلبان حزب (الف)	داوطلبان حزب (ب)	دواطلبان حزب (ج)
جواد	رضا	احمد	تقی
تقی	حسن	قاسم	علی
رحیم	ابوالفتح	کاظم	نقی
	حسین	اکبر	مهدی

بتاریخ . برج ۱۳

محل مهر وزارت داخله محل مهر حکومت محل محل مهر انجمن نظار

(۹) دادن تعرفه و اخذ رای در جلسه واحده

(۱۰) تهیه محل تحریر رای بتناسب عدهٔ رای دهندگان حوزه انتخابیه تحت نظارت انجمن نظار

(۱۱) ورود هریك از رای دهندگان با سواد به تنهائی در محل رای و ورود یکنفر رای نویس با رای دهنده بی سواد (چنانچه سواد شرط انتخاب نمودن نباشد) مشروط باینکه هیچکس برای دونفر بی سواد رای نویسی ننماید

رای دهنده هر یك از داوطلبان را که انتخاب کند علامت رای را در محلی که مقابل اسم اوست میگذارد و روی اسم سایرین خط می کشد

(۱۲) اخذ آراء در تمام مملکت در ظرف یکماه

(۱۳) ابطال کلیه اوراق رای متصرف نشده و اطلاع بوزارت داخله و درج در صورت مجلس قبل از استخراج آراء

(۱۴) فرستادن کلیه اوراق رائی که متصرف نشده و اوراق رائی که متصرف شده اعم از باطله و صحیحه بضمیمه صورت مجلس و شکایات بوزارت داخله بعداز استخراج آراء

(۱۵) تعیین مجازات برای عمال دولتی و ملاکین و اشخاص دیگر که در انتخابات اعمال نفوذ یا اقداماتی برخلاف قانون بنمایند

فلسفه و تاریخ آن

بقلم آقای درگاهی کرمانی

فلسفه مصدر جعلی کلمه یونانی فیلسوف است که معنی آن دانش دوست و در اصطلاح عبارت از دانستن حقائق بانطوریکه هست میباشد. بدون هیچ شك وتردیدی بایستی باین مسئله بدیهی و واضح ایمان آورد که علم بهتر از جهل است خصوص علومی که انسان را برحقایق اشیاء مطلع ساخته در شناختن صنع باری تعالی واسرار ورموز خلقت کمك میکندوشرافت علم حکمت از اینجا معلوم میشود که پایه آن روی فکروتدبر نهاده شده و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود «تفکر یکساعت بهتر از عبادت یکسال است».

تاریخ فلسفه و ظهور آن در یونان

اما تاریخ فلسفه آنچه بطور تحقیق معلوم شده است و آثار باقیه از قرون خالیه بر آن دلالت دارد بابل و آشور و مصر و شوش مراکز بسیار قدیم اکتشافات علمی بوده اند و مملکت فنیك که بین مصر و آشور واقع بوده علوم و عوائد این دو کشور را فرا گرفته و به یونانیهای کریت وقبرس وسایر اراضی مجاوره رسانیده و بحکم تحولات و تطورات طبیعی شاگردان جدید تصرفات جدیدی در علم نموده دائره استنباط را توسعه دادند. مالث و سارد و قبرس و کریت وساموس مراکز علمی عهد عتیق گردیده سپس سلطان علم خرگاه خود را بماوراء بسفور یعنی در شبه جزیره بالکان خاصه در آتن و در اراضی مجاوره آن انتقال داد. استعداد وقریحه یونانی خاصیت غریبی در تکمیل علوم وفنون مزبور داده به قسمی که برای ابد نام یونان را نقش سکه افتخار نموده و اخلاف را که از هر قوم و یا هر ناحیت و اقلیم که باشند مدیون آثار باقیه آن ملت نموده است به قسمی که

امروزه هر علمی که در دنیای دانش مطرح و مطمح نظر علماء وباحثین است فروع محسوب و اصل آنرا یونانیهای قدیم تدوین نموده اند . اما اینحالت چندان در یونان دوام پیدا نکرد زیرا که پس ازجنگهای آتن واسپارت اختلالی در امور آن کشور پدید آمده که نتوانست بالاخره در برابر فیلیپ و اسکندر مقدونی مقاومت نماید و فلسفه هم ضعف پیدا کرده دیگر فروغ روزافزون اولی را نداشته ولی اسکندریه مرکز دیگری برای علم شد و پادشاهان یونانی مصر که اخلاف اسکندر محسوبند مجاهدات بلیغه‌ای در ترویج علم نموده و کتابخانه مشهور اسکندریه را بنا نمودند

ایران و فلسفه اما ایران ، آنچه از آثار باقیه ونقش ونگار در و دیوار شکسته معلوم میشود در هندسه و کلیه ریاضیات ماهر بوده‌اند . فلسفه اشراقی هم در بین حکماء عصر کیان جانشین اساطیرالاولین بوده و این نکته‌را از نوشته های باستانی میتوان فهمید اما درطب وطبیعیات ما نمیتوانیم بفهمیم که نیاکان ماچه اندازه معلومات داشته‌اند و بدبختانه هیچ دلیلی که کاشف این مسطور باشد در دست نیست و اینقدر معلوم است که در عصر کیان ذوق فلسفه شناسی در بین بزرگان بوده چنانچه ازنامه‌ای که داریوش بزرگ به هرقلیتوس افیسوسی نوشته و حضورحکیم را در دربار خویش‌برای فهمانیدن رموز فلسفه‌اش استدعا نموده‌است معلوم‌میشود که شاهنشاه را بدفاتر علمی و صحائف حکمت‌نظر اشتیاق بوده است . ولی بصرف اینکه پادشاه را ذوق فلسفی بوده است نمیتوان یك حکم کلی برمحیط نمود و کانون علمی برای آن عصر ایران اثبات کرد خصوص که در تاریخ میخوانیم در عصر اردشیر درازدست نواده داریوش طاعون بروز کرده و کشتار عام و فجیعی نمود پادشاه ازبقراط تقاضا کرد که از یونان بایران آید و بمعالجه مرض پردازد وبقراط قبول ننمود و از این مطلب معلوم میشود اطباء ایران آنقدر حذاقت نداشته‌اند که مساعدت طبیب یونانی لازم شده است . مجاورت یونان وایران راهم نمیتوان دلیل قرارداد

برانیکه معلومات انها متشابه بوده است . اگرچه در معماری و حجاری روش و طرز متناسبی داشته اند و ممکن است که ایرانی ها بطبیب هندی در آن عصر تمایل داشته واگر علوم طبیعی را هم میدانسته اند نصیبشان محدود ومخصوص بموبدها و ازمحوطه آتشکده بخارج سرایت نمی نموده است بهر صورت چون دلیل قطعی نیست حکم قطعی هم مورد ندارد و اگر دفاتر و نامه های حکمتی هم بوده بهجوم اسکندر محو گردیده است .

در عصر ساسانیها فلسفه یونانی در ایران شایع بوده است خاصه در عصر انوشیروان که ایرانرا مرکز و مهد علوم و فنون عالیه نمود. فشارهای عیسویهای بیزانس برعلماء و حکما سبب‌شد که جمعی از آنها بدربار شاهنشاه ساسانی پناه آورده وهنر خودرا بهنر پرور عرضه داشتند و از بقایای علماء مکتب اسکندریه هم عدهٔ به تسیفون (مداین) شتافتند . در آن عصر مداین کسری و شهرهای نزدیك آن مهد علم و هنر بوده که بعدها راهنمای اولی فلسفه عربی میشود .

بعد از استیلاء رومیه برمصر رونق اولی علم کاهیده و کتابخانه معروف اسکندریه دچار حریق شده الا اینکه علماء که دفاتر زنده و کتب ناطق بودند از نسلی به نسلی مواریث سلف را انتقال داده ونگذاشتند که این کانون بکلی خاموش گردد . فلسفه قدیم رومیةالکبری همان فلسفه یونان است چه از یونانیها بطور مستقیم و چه بتوسط مهاجرت علماء مصر بروم در آن مملکت رواج یافته ولی هیچوقت علماء روم از حیث معنی و کیفیت بپایهٔ اساتید یونانی خود نرسیده اند بعداز استیلاء عرب بر ایران لطمه شدیدی بعلم وارد آمد کتابها دستخوش ضیاع و علماء فراری و متواری گشتند فقط پارهٔ شهرها که تسلیم شده آثار علمی خودرا باعلماء محفوظ نگاهداشت از آنجمله است جندیشاپور که در حدود اهواز واقع و از قتل و غارت و خرابی مصون مانده علماء آنجا در عصر عباسی

علمدار فلسفه عربی شدند

عوامل فلسفه عربی فلسفه عربی که اساس فلسفه جدید اروپائی است و آوازه‌اش جهانرا فرا گرفته دو عامل مهم در ابتدا داشته است :

یکی بطوری که اشاره‌شد بقایای علماء ایران خاصه حکماء جندیشاپور دیگری علماء حران که آنها هم شاگردان با واسطه مکتب اسکندریه و بیزانس محسوب میشوند . اولین ظهور فلسفه در اسلام در زمان آموریها است که خالدبن یزیدبن معاویةابن ابی‌سفیان عشق و شوق مفرطی بفرا گرفتن شیمی یا کیمیا داشت و نزد حکماء حرانی تحصیل نموده و کتابی هم در این فن منظوماً بنام فردوس الحکمه (۱) تالیف نمود . سپس جابربن حیان شیمی‌دان معروف عرب که بنا بر مشهور شاگرد حضرت صادق جعفربن محمد علیه‌السلام بوده است توسعهٔ در این علم داده و در ضمن عمل و تجربه طولانی الکل‌را اختراع نمود ولی عصر اموی یك عصر عربی بسیط و چندان بفنون و علومی که لازمه رسوخ در حضارت و تمدن است علاقهٔ نداشت و بیشتر احتیاجات خودرا بدست رعایای ایرانی و شامی و مصری انجام میداد . عصر عباسی برای نهضت علمی نیك کوشیده چنانچه بسیاری از ایرانیهای دانا در دربار پذیرفته شدند . وزارت خالدبن برمك متولی زاده نوبهار (۲) بلخ در دربار منصورعباس تاثیرات عمیقی در تعدیل عادات عربی بخشید .

ایرانی ها و فلسفه عربی ایرانی ها نه تنها بازوان توانا و تیغهای برنده خودرا از بنی عباس دریغ نداشتند بلکه مغزوهوش و معلومات خویش را هم در پیشگاه جلال دست‌نشانده‌های خود نثار نمودند و

---

(۱) نبایست این کتاب منظوم را بفردوس الحکمه تالیف علی ابن سهل طبری که درطب و فلسفه است اشتباه نمود

(۲) نوبهار ابتدا معبد بودائی بعدها آتشکدهٔ زردشت واکنون محل آن بنام مزار-الشریفین زیارتگاه مسامین است

جز در فن شعر عربی که هنر مخصوص عرب است دیگر درتمام فنون و علوم حتی در حدیث ـ تفسیر ـ نحو صرف ولغت ایرانی‌ها اساتید ومعلمین اعراب شمرده میشوند :.

مولفین صحاح سته عموماً ایرانی وبزرگترین معمار کاخ فسیح الارجاء نحو عربی سیبویه پارسی‌است اولین نویسندهٔ قواعد معانی و بیان عبدالقاهر گرگانی و امام اعظم عامه ممهد قواعد اصول فقه ابوحنیفه مروی است بختیشوع ابن جرجیس (۱) سرسلسله اطباء عرب از جندیشاپور است بنی نوبخت (۲) که صاغراً عن کابر و خلفاً عن سلف در دربار بنی عباس علمدار علم ومعرفت بوده‌اند پارسی نژاد میباشند .

اولین نویسنده اجتماعی وادبی عرب ابن مقفع دادویه پارسی است

(۱) خانواده بختیشوع همه طبیب بوده و بیمارستان جندیشاپور تحت نظرو سرپرستی آنها اداره میشده و بنا برعقیده قفطی نخستین کسی که از آنها بخدمت خلفا پیوسته است جرجوس یا جرجیس ابن بختیشوع است که به تقاضای منصور ببغداد آمده است وقتی که خلیفه مریض بود واطباء حاضر از معالجه او قاصر بوده اند . پروفسور برون در « طب عربی » راجع بخاندان مزبور نوشته است که در مدت دویست وپنجاه سال شش نسل بطبابت پرداخته آخرین آنها جبرئیل ابن عبیدالله ابن بختیشوع ابن جبرئیل ابن بختیشوع ابن جرجیس ابن جبرائیل و وفات آخری در سنه ۱۰۰۶ میلادی مطابق ۴۵۷هجری بوده است .

(۲) نوبخت در خدمت منصور عباسی منجم و ستاره‌شناس بود همینکه پیری بر او دست یافت ونمیتوانست دیگر در خدمت پایدار بماند باشاره خلیفه پسرش رابحضرت برد بجای خویش گماشت منصور از دانشمند جوان پرسید نامت چیست گفت «تیماذاه ماه باز آرد باد خسروانشاه » منصور از درازی اسم او بشگفت اندر شده بخندیدو گفت که بجای این اسم دراز کنیه‌ای عربی برای تو اختیار مینمایم و کلمهٔ ابوسهل را باو عرضه داشت پذیرفت و بابوسهل ابن نوبخت معروف گشت (نقل از تاریخ الحکماء) از این حکایت معلوم میشود که ایرانیها به تبدیل اسم تقرب بعرب میجستند ومعنویات و روحیات عرب را تعدیل و دیگر گونه می ساخته اند وخاندان نوبخت تامدتی بعداز مأمون هم دردربار خلفا متصدی امورستاره شناسی وترتیب رصدوغیره بوده‌اند ومخصوصاً در دربار مأمون مثل همه علماء محترم میزیسته‌اند

وسر حدیث نبوی « لو کان العلم بالثریا لنا له رجال من فارس » مشهود و محقق گردید .

اکنون بایست علل و موجبات اولیهٔ میل عرب را بفلسفه و فنون آن تحقیق نمود :

اعراب بعداز رسول اکرم بطوریکـه همه میدانند غیراز کتاب کریم و پارهٔ احادیث در امور دینی اطلاعاتی نداشتند و فهم ظواهـر کتاب هم برای غیر عالم مشکل بود و بسا بود که بعضی آیاترا نفهمیده دچار حیرت میشدند و گمراه میگشتند (۱)

ظهور مشعرله حسن بصری یکی از اشخاصی بود که مباحث کلام را تعاطی مینمود ولی بطور سطحی . وقتی واصل‌ابن عطا که شاگرد حسن و روحاً نقاد بود با او در مسئلهٔ کفر مرتکب کبائر مخالفت نموده و قائل بمنزلتی بین منزلتین کفر و ایمان شد . و اصل چنین گفت چون ایمان کامل منوط بترك معاصی کبیره و نزاهت از فحشاء است بنابراین مرتکب کبائررا نمیتوان مؤمن کامل نامید و چون معترف بشهادتین مطابق کتاب الهی مسلم است « لاتقولوا لمن القی الیکم السلم لست مؤمناً » نمیتوان مرتکب کبیره‌را کافر مطلق خواند در نتیجه گفت و شنود حسن بر آشفته و اصل‌را امر باعتزال از حلقه اصحاب نمود . و اصل در گوشهٔ دیگر مسجد رحل خودرا افکنده اصحاب او بنام معتزله مشهورشدند واختلافاتی بین آنها و پیروان حدیث حادث‌شد از قبیل مسئله جبر و تفویض وجوب عدالت صانع و عدم آن ـ حدوث کلام و قدم آن و معلوم است که این نوع مباحثات انسان را بطرف حکمت مجذوب میکند .

معاشرت اعراب باحرانیها و ایرانیها سبب فراگرفتن فلسفه‌یونانی شد ومخصوصاً بنی عباس خودرا طرفدار معتزله خوانده و عقائد آنان‌را

---

(۱) معروف است که در نتیجه همین اشتباهات حسن بصری‌کارابن ابی‌العوجاء که دچار شك شده بالحاد کشید

ترویج میکردند و دیگر آنکه طبابت و نجوم را حساً خلفاء لازم میدانستند و معاشرت آنها با ایرانیها وتغییر وضع زندگانی ساده و بسط در ماکل و مشارب و اقسام اغذیه لذیده و مشروبات مکیفه و معاشرت باغوانی و آراستن بزمهای خسروانی و کثرت تسری جواری ماه رو آنانرا از سلامت طبیعی بدوی منحرف ساخته ناچار از مراجعه باطباء دانا شده و اطباء هم کم‌وبیش از سایر مباحث فلسفه اطلاعی داشته و در محاورات عقائد خودرا در جامعه عربی القا می نمودند این بود که احتیاجات مادی هم یك سبب دیگری برای تحول و کمال معنویات شد.

ظهور اشاعره بالاخره فلسفه عربی باوج اعلا رسید و هنرپروری و کرامت اخلاق و سخاء و بزرگواری آل برمك هم بیشتر به ترویج علم مساعدت نمود و باید دانست که در برابر فلاسفه عدهٔ متکلمین بود که بنا برآنچه اشاره‌شد بمعتزله و اصحاب حدیث‌منقسم میشدند تا اینکه ابوالحسن اشعری صف اشاعره را تشکیل داد. ابوالحسن اشعری‌شاگرد ابوعلی جبائی بود وقتی در موضوع جبر وتفویض سؤالی از او نموده[۱] چون جواب استاد موجب اقناعش‌نشد از حوزهٔ اصحاب خارج گشته و برای خود حوزهٔ جداگانهٔ تشکیل‌داده پیروان او که اهل سنت وقشریون سابق بودند بنام اشاعره [۲] موسوم شدند

(۱) ابوالحسن از ابوعلی پرسید اگر سه نفر برادر یکی بعد از تولد بمیرد و دیگری بسن کهولت رسیده و سعید لعاقبه و نیکوکار زیسته آنگاه بمیرد وسومی با ارتکاب ملاهی و مناهی وانهماك در معاصی اجلش فرا رسید خداوند با آنهاچه‌میکند ابوعلی بقاعده معتزله که گناه و ثواب فرع حریت اراده فاعل مختار است گفت‌کودك را نه ثوابی است و نه عقابی و محسن به بهشت میرود و مسئی بدوزخ. گفت اگر کودك بخداوند شکایت برد که چرا مقدر نفرمودی که عمر من طولانی بشود تامثل برادر سعید خود دارای ملکات فاضله شده مستحق کرامت واجر شوم خداوندچه‌جواب خواهدداد ابوعلی گفت جواب معلوم است اگر زنده بود ممکن بود مثل برادر دیگرش شقی و عاصی و مستوجب عقوبت شود پس مرگ نابهنگام برای او رحمت بوده است ابوالحسن گفت پس خوب بود برادر فاسق را هم در کودکی میرانده باشد و غرض ابوالحسن این بود که بر خدا اجراء اصلح لازم است. (۲) اشعری یعنی پرمو و چون ابوالحسن بدنش موی زیاد داشت باشعری‌معروف واصحابش اشاعره نامیده شدند.

مراسلات ابن یمین

دورن در تعریف خود این قسمت را Traité sur le style épistolaire نامیده و در اینجا کاملا سوء تفاهم است چه این قسمت کتاب ترسل نبوده بلکه منتخباتی است از مراسلاتی که ابن یمین باشخاص مختلف نوشته است ضمناً ذکر این نکته لازم است که هیچك از نسخه های معروف این مراسلات را ندارند فقط نسخه کتابخانه عمومی لین گراد دارای این قسمت میباشد بطوریکه در فوق اشاره شد از آخر نسخه لنین گراد چند ورق افتاده و بدین جهت قسمتی از مراسلات از بین رفته و آنچه باقی مانده بیست و پنج مراسله است

مراسلات فوق‌الذکر برای نوشتن شرح زندکانی ابن‌یمین مدرك و مأخذ گرانبهائی بوده و به پرده نقاشی که آقای رشید یاسمی ترسیم نموده‌اند ریزه کاریهای جالب توجهی اضافه میکنند نظر باهمیت منحصر بفردی که مراسلات مزبوره دارا میباشند من در اینجا دو مراسله آنرا عیناً نقل میکنم از ذکر مضمون بقیه مراسلات مجبورم عجالتاً خودداری کنم زیرا ذکر و نقل آنها سطور زیادی را لازم دارد .

***

مراسلهٔ اول

« صاحب اعظم علا دین ودولت که ایام حیوتش (۱) درسعادت بکام دوستان حضرت عالی او تا بروز حشر پاینده باد واز بدایام درعصمت ایزد بحق مصطفی بندهٔ درگاه خود ابن‌یمین را فراوان وعده داد اندر خراسان و گفت در نزد من آئی بیابی کرمها خود پس از رنج چو نزد بارگاه او رسیدم ندیدم وعدهٔ اورا وفائی و در آفاق خود گوئی که عنقای مغرب شد کرم در نی چرا غیر نام از وی نشان هرگز نداد است عاقل خاصه در ایام ما والسلام »

(۱) املاء متن رعایت شود

مراسله دیگر

در نامه دیگر ابن یمین مثل یك نفر شخص رسمی عنوان مطلب کرده و به مأمورین دولتی فریومد اوامری میدهد و بهمین ملاحظه این مراسله پیش از مراسله قبل جلب توجه میکند (ورق ۴۶۵)

« استیضاح سعادات یزدانی و استنتاج مقدمات کرامات ربانی واستقبال فیض الهی و استعداد قبول فضل نامتناهی بترفیع قواعد ومبانی دین وتشنیع سنن سنین سید المرسلین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات میسر ومهیا و مشرب عذب ان مصفی زمهنا تواند بود وبررای ثاقبه و افکار صایبهٔ اصحاب عقول و ارباب معقول و منقول پوشیده نماند که مستعد ادراك این سعادت ومثمر ثمرات این کرامت آنکس تواند شد که در تقویت سالکان شرایع شریعت و متقیان طرایق طریقت مساعی جمیله بتقدیم تواند رسانید ومتحملان اعباء لو انزلنا هذ القران علی جبل لراتیه خاشعاً متصدعاً من خشیة الله را زلال تربیت تواند چشانید

شعر هذی المکارم لو ثوبان من عدن خیط قمیصاً فصارا بعد اسمالا

وچون صورت حال برین منوالست برذمم همم اصحاب مکنت و ارباب بسطت واجب و لازم باشد در فراغ بال و رفاع حال حفظ قرآن مستنیر و کتاب احکمت ایاته ثم فصلت من لدن حکیم علیم کوشیدن (ورق ۴۶۵) و این طایفه را لباس امن و امان پوشیدن تا از سر فراغت و اطمینان بتلاوت آیات بینات قرآن اشتغال توانند نمود و برکات و مثوبات آن بایام دولت روز افزون واصل تواند بود بنا برین مقدمات این مکتوب صادر شد تا نواب ومتصدیان فریومد احسن الله احوالهم و ادام علی المبرات و الخیرات اعمالهم جماعتی حفاظ اسامی ایشان مفصل میگردد فلان فلان فلان چون تمغای که بموجب حکم یرلیغ همایون و التمغا میمون بتجدید مقرر و معین و مقدر ومقنن شده است رسانیده باشند بهیچ وجه دیگر از تکالیف ومؤنات دیوانی با یشان خطابی نکنند و باخراجات و عوارضات مزاحم نکردند و به بیکار وشیکار

تعرض نرسانند و ایلچی و آینده و رونده بمساکن و مواطن ایشان فرو نیارند و چهارپایان ایشان را الاغ نگیرند و در ترفیه حال ایشان هیچ دقیقه مهمل نگذارند و چنان سازند که بانواع امداد شکر متواصل دارند و تحریض و اکتساب این فضیلت و اقتنای این وسیلت جماعتی را که قاید توفیق رفیق گردد تا بحیله حفظ کلام ربانی متحلی و بزینت ضبط آیات سبحانی متزین شوند داخل آن حکم دانند و آن طایفه را برقرار سایر حفاظ از جمیع قلانات معاف و مسلم شناسند تا ثواب آن در روزی که لابیع فیه ولاخلة ولاشفاعة دستگیر ممکنان گردد انشاءالله وحده درین باب تقصیر ننمایند کتب فی تاریخ فلان »

جای بسی تأسف است که از قرار معلوم در ضمن درج نامه‌ها و مراسلات در جزو دیوان اسامی بعضی اشخاص و تریخ را عمداً حذف کرده‌اند و البته اگر این حذفیات نبود قیمت اسناد بمراتب بیشتر بود در هر صورت نامه های ابن یمین باین شکل هم که باقیمانده جالب کمال توجه و بدین جهت در موقع طبع دیوان ابن یمین نسخه موجوده در کتابخانه عمومی لنین گراد را نبایست از نظر دور داشت

ی . برتلس .

ویلهلم تل

ترجمه آقای نصرالله فلسفی

- ۲ -

تل با پسر خود « والتر » از خانه خارج میشود و برای ملاقات پدر خویش به « آلتورف » میرود . در میدان « آلتورف » با کلاه حاکم که بالای چوب قرار داده بودند مصادف میشود و ندانسته از کنار آن گذشته سلام نمیدهد . مأمورین حکومت میخواهند تل را بجرم اینکه حکم حاکم را مراعات نکرده است بزندان ببرند . مردم دور آنها اجتماع میکنند و در این ضمن « گسلر » حاکم با سواران خود از

راه میرسد و چون از موضوع آگاه میشود حکم میکند که بر روی سر «والتر» پسر تل سیبی قراردهند و به پدر امر میدهد که آنسیب‌را با تیر بزند . تل بدواً از اینکار که ممکن بود موجب مرك فرزندش گردد استنکاف مینماید ولی بالاخره «گسلر» اورا بهدف ساختن سیب مجبور میکند و تل با نهایت مهارت سیب‌را بر روی سر فرزند خود هدف میسازد . ضمناً یك چوبه تیرهم در آستین خود پنهان میکند ، حاکم که ملتفت حرکات او بوده است از او علت پنهان کردن تیر دوم را سؤال میکندو قول میدهد که اگر تل‌حقیقت را بیان کندبجانش آسیبی نرساند . تل اظهار میکند که تیر دوم را در آستین پنهان کردم، تااگر تیر اول بخطا رفت پسرم‌را حدف ساخت با تیر دوم قلب تراسوراخ کنم! «گسد» بجرم این خیال ، در قائق نشانده با خود بطرف مجلس میبرد که آفتابهم از ترس بدانجا نظر نمیکرد ! در راه دریا طوفانی میشود و چون تل در پارو زدن ماهر بود مجبور میشوند که دست و پای او را بگشایند تا از مرگ نجاتشان دهد . تل با زحمت بسیار قایق را بساحل میرساند وغفلتاً بیرون جسته با پای خود انرا مجدداً بمیان امواج میراند و برای کشتن «گسد» راه «کوس‌ناخت» را که حاکم مجبور بوداز آنجا بگذرد پیش میگیرد . (۱)

* * *

«**راه سراشیب** نمایانست ، جاده بقسمی است که مسافرین بدواًدرراه از دور نمودار شده از عقب تخته سنگهائی میگذرند و مجدداً درجاوس ظاهر میشوند . در نزدیکی تخته سنگی درختان زیاد روئیده است . تل از راه میرسد و کمانی در دست دارد . »

تل (باخود) ـ ناچار از اینراه عبور خواهد کرد ، چون راه

(۱) از ترجمه این قسمت با آنکه از قطعات برجسته تاتر است نظربانیکه‌سابقاً در بعضی از مجلات مرکز ترجمه شده بود صرف نظر شد . (مترجم)

دیگری ندارد . همینجاست که باید کارش را بسازم . مکان‌معتبری نمیتوانم جست . این درختها مرا از نظر او پنهان خواهند داشت و از عقب آنها تیر من بهتر میتواند او را هدف قرار دهد . تنگی جاده هم‌مانع سواران اوست . ای حاکم ستمکار ، حساب خود را زودتر با آسمان تصفیه کن ! چون ساعت مرگت فرا رسیده است !

من با نهایت آرامی زندگی میکردم ، تیرهای من هیچگاه جز حیوانات جنگلی شکار دیگری نمیجست . افکارم از شایبه آدم کشی مبرا بود . تو مرا از آن آرامش و راحتی جدا کردی و در روح ملایم شیر مانند من ، زهر قاتل ریختی . تو بیم جنایت را از دل من زائل کردی ، البته کسی که برروی فرزند خویش کمان بکشد از هدف ساختن‌دشمن بیمی نخواهد داشت »

برمن واجبست که فرزندان خردسال و زن نیکو سیرت مهربانم را از چنگال خشم تو برهانم . ای حاکم ستمکار ! هنگامیکه بروی فرزندم کمان کشیده بودم و دستهایم از ترس میلرزید ، و همانوقتیکه تو با سرور و شعف سبعانه خودرا وادار کرده بودی که با جان پسرم بازی کنم ، همانوقت در دل عهد کردم و پیش خدای خود سوگند یاد کردم که اولین تیر خویش در سینه تو جای دهم . این پیمان خیلی مقدسست زیرا که در ضمن آن شکنجه بسته شده و من بان وفا خواهم کرد .

تو حاکم و نماینده امپراطور منی ، ولی هیچگاه امپراطور اعمال ترا نمی پسندد . او ترا فرستاده است که در این قریه ها مجری عدالت باشی ، نه اینکه ظلم و شقاوت را وسیله تفریح خود قرار دهی . آخر خدائی هم وجود دارد که پاداش میدهد و انتقام میکشد . (تیر را اززیر لباس خود خارج میکند) ای‌قاصد بدبختی خارج شو ، توا کنون گنجینه گرانبهای من هستی . میخواهم ترا در سینه جای دهم که استغاثه و عجز را در آن اثری نیست . ولی نمیتواند با تو مقاومت کند .... تو نیز ای

کمان عزیزم که پیوسته در اعیاد و جشنها با من وفادار بوده ای ، دراین ساعت سخت المناك مرا ترك مكن . ای کمانیکه همیشه به تیرهای جانگداز من پر و بال بخشیده ای اکنون موقع وفاداریست . اگر این تیر ازشست من بجهد وبهدف نرسد تیردیگری ندارم . (مسافرین از جاده‌میگذرند)

میخواهم روی این نیمکت سنگی که برای آسایش مسافرین مهیا شده است قرار بگیرم . اینجاوطن کسی نیست .... همه‌شتاب دارند و بیگانه وار از پهلوی یکدگر میگذرند . کاسب و زائر و کشیش و راهزن وچارپادارهمگی‌دنبال کارخودمیروند ،... کار منهم‌آدم کشیست!.. (می نشیند .)

فرزندان عزیزم ، سابقاً هنگامیکه پدرتان از شکار مراجعت‌میکرد چقدر خوشحال میشدید ، چون هیچوقت با دست خالی نمی آمد ، ولااقل دسته‌ای از گلهای قشنگ کوهستان ، یا چند پرنده کوچك ، یا مقداری از صدفهای ساحل برای شما میاورد . اما امروز شکار دیگری را دنبال میکند ، در کنار راه با افکار جنایت آمیز در کمین دشمن نشسته است ولی باز هم خیالش متوجه بشماست و فقط برای دفاع از جان شماوحفظ بیگناهی شما از انتقام ظالمست که میخواهد سینه او را هدف تیر خویش سازد . (ازجا برمیخیزد).

. . . .

« گسلر وجلودارش « رودلف » سواره از راه میرسند . زنی روستائی موسوم به « آرم گارت » با چند طفل سر راه او را میگیرد و خود را بپای اسبش میاندازد . »

آرم گارت ــ ای آقای حاکم ، رحم کن رحم کن !

گسلر ــ برای چه‌سر راه راه را میگیری ، کنار برو !

ارم گارت ــ شوهرم محبوس است ، این یتیم ها از گرسنگی فریاد میکشند . آقای حاکم بگدائی و بیچارگی ما رحم کنید !

رودلف ـ تو کیستی ؟ شوهرت کیست ؟

آرم گارت ـ آقاجان ، شوهرم در و گریست از اهالی «ریگی» که برای کندن علف روی سنگهائی میرود که حیواناتهم جرئت بالارفتن از آنرا ندارند !

رودلف (بحاکم) ـ برای خاطر خدا ! خیلی زندگانی بدیست ! تمنی میکنم که شوهر بدبختش را رها کنید . گناهش هرقدرهم که عظیم باشد ، همان شغل مدهش برای زجر و شکنجه او کافی است . (رو به زن میکنند) بشما رحم خواهند کرد . بقصر بیائید و عریضه بدهید.... اینجا مناسب نیست !

آرم گارت ـ خیر ، خیر ! هرگز از اینجا حرکت نمیکنم ؛ مگر اینکه حاکم شوهر مرا مرخص کند . بیچاره امروز ششماهست که در قلعه منتظر محاکمه است .

گسلر ـ زن ! بامن تندی میکنی ! کنار برو !

آرم گارت ـ آقای حاکم ! رحم کنید ، شما در مملکت از طرف امپراطورو خداحاکم هستید ، وظیفه‌خودتان‌انجام بدهیدوهمانطوریکه از خداوندامید عدل و داد دارید بما هم با انصاف و مروت‌رفتار کنید .

گسلر ـ برو کنار ! این بی تربیت‌را از پیش چشم‌من دور کنید !

آرم گارت ـ (عنان اسبرا میگیرد) ـ خیر . من دیگرچیزی که‌بمصرف معاش بخوردندارم . آقای حاکم نمیگذارم از اینجا بگذرید مگر اینکه احقاق حق کنید ! روترش کنید . ابرو در هم بکشید ، هرچه میخواهید بکنید . فقر و بیچارگی ما بحدی است که‌دیگر از خشم و غضب شما باکی نداریم .

گسلر ـ زن کنار برو والا اسب من از روی تو خواهد گذشت !

آرم گارت ـ باشد ، مرازیر سم اسب خود خرد کنید ، (اطفال خود را روی زمین انداخته‌خودش نیز میخوابد) من و فرزندانم روی‌زمین

افتاده ایم، این یتیم های فقیر را زیر پای اسب خودلگدمال کنید . . .

رودلف ــ زن ! مگر دیوانه شده ای !

آرم گارت (با تشدد) ــ آقای حاکم، شما دیر زمانیست که مملکت امپراطور را زیر پای اسب خودتان لگدمال کرده اید . آخ ! افسوس که زنی بیش نیستم ؟ اگر مرد بودم هرگز باین وضع روی خاك نمی غلطیدم !

گسلر ــ سوار های من چه شده اند ؟ اینزن را کنار بکشید ! و گرنه ممکنست کاری بکنم که من بعد موجب ندامت شود !

رودلف ــ آقا سوار ها نمیتوانند بیایند، چون از این راه عروس میبرند و نمیشود عبور کرد .

گسلر ــ من خیلی نسبت باین مردم مهربان هستم . . . هنوز زبان آنها آزاد است، هنوز آنطوریکه باید مطیع بشوند نشده اند . اینترتیب را تغییر خواهم داد . میخواهم این طینت لجوج و این روح استقلال طلبرا محو کنم . . . دراین قریه ها قوانین تازه وضع خواهم کرد . . . میخواهم . . (در این ضمن تیری قلبش را سوراخ میکند و دست بسینه نهاده باصدای ضعیفی میگوید) خدایا رحم کن !

رودلف ــ حضرت حاکم ! . . . چه شد؟ خدا ! ــ این تیر از کجا آمد؟

آرم گارت (از جا بر میخیزد ــ قاتل را بگیرید ! افتاد ! تیر خورده است . . . . درست قلبش را سوراخ کرده !

رودلف (از اسب بزیر میجهد) عجب واقعه وحشتناکی! خدایا ! آقا از خداوند طلب مغفرت کنید . جان شما در خطر است !

گسلر ــ این تیر از کمان تل است (از اسب در آغوش رودلف میفتد) .

تل (روی تخته سنگی ظاهر میشود) ــ تیر انداز راخوب شناختی دنبال دیگری مگرد . . . دیگر کلبه نشین ها راحت شدند . بیگناهان از شقاوت تو نجات یافتند . دیگر باین سرزمین از تو بدی نخواهد رسید . . .

شعر و موسیقی

بقلم آقای دکتر علی خان سینا
دکتر در علم طب از دارالعلوم ژنو
مقیم تبریز

اقتراح مجله آینده درخصوص شعر وموسیقی جالب نظر هر متفکر است ولی بدبختانه سؤالی که میکنید مبهم است «میفرمائید» برای برانگیختن احساسات شعر مؤثر تر است یا موسیقی ؟ » برای بر انگیختن احساسات ؟ کدام احساسات ؟ قدری از احساسات را متذکر شده به‌بینیم آنها را شعر برمی انگیزاند یا موسیقی ؟

علو – برتری – قوت – اقتدار – جاه‌طلبی – شخصیت – اطمینان به نفس – جوانمردی – تکبر خوب – تکمیل نفس – حجب – تواضع شهرت طلبی – فعالیت – مسئولیت – ترحم – عدل – عزم – آزادی طلبی – نوع پرستی – اجتماع پروری – خیر خواهی – نیك نفسی – حق شناسی – احترام – تمجید – تکریم – وطن دوستی – محبت‌خانواده‌دوستی – عشق – فکریات – زیبائی – اخلاق – مذهب–احترام‌مذهبی‌عبارت‌الخ

حال تك تك این‌احساسات را ملاحظه کنیم و به بینیم همان احساس را شعر محرك تر است یا موسیقی وقتیکه این شعر را بنظر می آورم «همت بلنددار که مردان روزگار از همت بلند بجائی رسیده اند» احساس علو همت برای اقدام در کار خودم تشویق داخلی حس میکنم – این شعررا ملاحظه فرمائید «مرد باید که‌در کشاکش دهر سنك زیرین آسیاباشد» قهراً اطمینان بنفس و عزم و برد باری تولید میکند این شعر : « بردر ارباب بیمروت دنیا چند نشینی که خواجه کی بدر آید » انسانرا به مناعت طبع وادارمی کند – وقتیکه کتاب L'art d'être Grand-père ویکتور هوگو را می خوانم بی اختیار درخودم محبت خانواده و ابوت حس‌می کنم – این شعر «ترحم بر پلنك تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان»

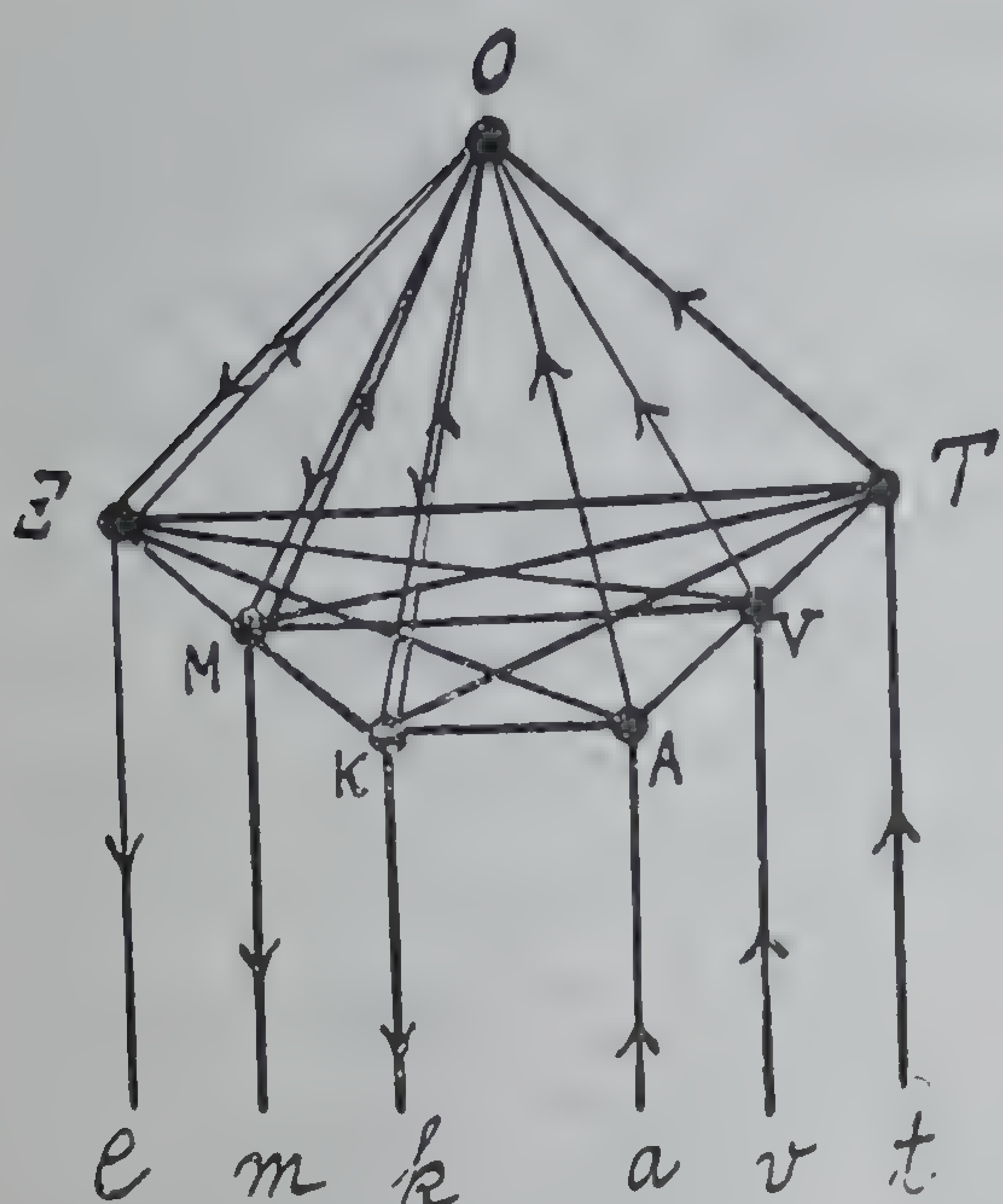
احساس عدل می آورد و ترحم بیجا را از دل انسان دور می کند ـ برای برانگیختن احساس نوع پروری چه محرکی بهتر از این شعر «بنی آدم اعضای یکدیگرند» . میتوان پیدا کرد؟ عشق را طی لسانی است که صد ساله سخن ..... برای برانگیختن اغلب احساسات نثر لازم است و شعر نمی تواند از عهده اداء آن بر آید مثلا برای تولید احساس خطر یا خلاصی از خطر ـ احترام ـ تمجید ـ فکریات الخ نثر لازم است ـ یعنی برای تولید این قبیل احساسات شرح و بسطی لازم است که نویسنده نباید در تنگی قافیه گیر کند ـ در این بین کلمات قصار و امثال را فراموش نکنیم ـ وطن در خطر است ـ اولادنا اکبادنا ـ Homo Homini lupu حالا ملاحظه می کنیم و می بینیم که موسیقی قادر به تحریك یك کدام از این احساسات نیست

پس از این مقدمه لازمست بدانیم که برای برانگیختن احساسات ما محرکات مفروضه اصلا تأثیر طبیعی دارند یا اینکه از روی عادت و موافق قانون جر افکار (àssociationd'idée) مؤثر می شوند ؟ بنظر بنده هر دو عامل باید اثر داشته باشند ـ از یك طرف مارش فنبر شوپن را فرض کنیم و از طرف دیگر یك سرود مذهبی عیسوی را ـ مارش مذکور در تمام مردم تولید حزن میکند ـ در صورتیکه سرود مذهبی اثری در سامعه یك نفر عیسوی خالص میکند که ما مسلمانان آن اثر را ابداً حس نخواهیم کرد ـ شعر نیز همین حکم را دارد ـ یك نفر آلمانی یا ایتالیائی معشوقهٔ که مژگانهایش تیر خدنك باشد دوست نمی دارد ولی ما ها ! چاه زنخ هر قدر عمیق تر باشد آن شعر را بیشتر دوست داریم ـ این قبیل اشعار که احساس ما را بحرکت می آورند از روی عادت است ـ شعر های خیام یا اشعاریکه قبلا ذکر شد بین المللی است و تمام مردم از آنها متأثر می گردند .

قبل از وقت باید دانست در روح انسانی (که احساس یکی از

نمایشهای اوست) شعر یا موسیقی بچه شکل اثر می کنند برای فهم این اثر لازم است مختصری از عقـاید اخیره را در خصوص روح و طرز فعالیت آن را متذکرشویم سهلترین فرضیات‌در این خصوص فرضیه پرفسور گراسه(Grasset) است- و برای فهم این فرض نقشه را که پرفسور گراسه درست کرده عیناً درج می کنیم . پرفسور مزبور روح را بدو طبقه قسمت می کند . فوقانی و تحتانی روح فوقانی (که درنقشه آنرا با حرف o نشان می دهد) فکر می کند - مسائل دانسته وفهمیده را انجام می دهد - اراده میکند . تصمیم می گیرد

روح تحتانی (که در نقشه آنرا ذوالاضلاع K.M.E.T.V.A نشان می دهد) کارهای عادتی و ملکهٔ و مکانیکی را می توانـد بعبارت دیگر فعالیت روح تحتانی یك نوع انعکاس(Reflexe) است



تفصیل نقشه = A مرکز سامعه - V مرکز باصره - T مرکز لامسه E مـرکز تحریر - M مرکز ناطقه - K مرکز حرکت -
tT - vV - aA طـرق مرکز(۱)ر و سامعه وباصره و لامسه
kK - mM - eE طرق مرکز فرار(۲) تحریر وناطقهٔ و حرکت
-ME - ET - EV - EA KV - MT - MV - MK KT - KA طـرق بیـن مراکز ذوالاضلاعیه

---

(1) Centrifuge (2) Centripète

برای فهم این نقشه مثالی ذکر کنیم : وقتیکـه این مطالب را تهیه می کنم روح فوقانی یا مرکز O کار می کند و در خصوص کیفیت اثر شعر و موسیقی درروی احساسات انسانی در تفکر ماست ـ هر کدام از عقاید و وضعیات را با وسائل غیر معلومی سنجیده بعد با طریق OE پس از آن با طریق Ec بدستم حکم می کند دست من می نویسد و این نوشتن تنها بتوسط مرکز E انجام نمی یابد بلکه مرکز حرکت K هم شرکت دارد ولی در موقع پاك نویسی اولا طریق vV خطوط نوشته را می بیند بعد بواسطه VE و VK با مرکز تحریر E و مرکز حرکت K متصل می گردد از آنجا بواسطه طریق Ec و KR همان حس مبدل به خط می شود و در عین حال فکر من مشغول ترتیب ماشین شعاع مجهول (X) است - بهمین ترتیب وقتیکه حروف چین مطبعه حروف مطالب مندرجه را برای درج در مجله آینده می چیند چشم و دستش کار میکند درصورتی که فکرش در مطالب راجعه بزندگی خود درحرکت است و بامطالبی که از زیر دستش میگذرد کاری ندارد.

گفتیم فعالیت روح تحتانی یك نوع انعکاس است ـ انعکاس یعنی چه ؟ انعکاس عبارت است از مجموع یك حس و حرکتی کـه به مرکز روح فوقانی O نرسد مثلا در موقعی که بنده این مطالبرا تهیه میکنم مگسها اذیتم میکنند ـ دست چپ (بدون اینکه خودم خبر داشته باشم) آنهارا از من دور میکنند

مرکز انعکاس در نخاع و درجه فعالیت روحی دریك انعکاس تقریباً صفراست : سریك قورباغه را ازتنش جدا میکنیم بعد با وسائط محرکه کهربائی یا مکانیکی یا غیره پای قورباغه را تحریك میکنیم در هر تحریك می بینیم که پای قورباغه متشنج میشود ـ اگر تحریك را کمی قویتر نمائیم نه تنها یك پای غورباغه متشنج میگردد بلکه هـر دو پای آن حرکت تشنجی میکنند ـ یا اینکه از کثرت اذیت مگسها دست راست من قلم را

روی میز گذاشته و بایك دستمالی مگسهارا دورتر براند - اینجا انعکاس مرکب شد - انعکاس ممکن است مرکبتر گردد - اگر محرك مفروض را بازهم قویتر نمائیم هر دو پای قورباغه و بدن و دستهایش متشنج میگردند یا اینکه اذیت مگسها فوق‌التحمل شود قلم‌را روی میز گذاشته و در را باز کنم و با دستمالی آن حیوانات موذی را بیرون کنم یعنی تمام بدن من در حرکت باشد - ولی مرکز روح فوقانی () چه میکند ؟ مشغول شعر و موسیقی است و با این کارها رجوعی ندارد - از آسمان صدای طیاره میاید میروم دم در و تماشا میکنم یعنی مرکز سامعه و حرکت و باصره در کارند - ولی مرکز () مشغول شعر و موسیقی است - از میدان مشق صدای طبل میاید انگشتهایم روی میز همان طبل را تقلید میکنند یعنی از مرکز سامعه به مرکز حرکت انعکاس میشود مرکز فکر () مشغول شعر و موسیقی است

از این مثالها معلوم میشود که روح تحتانی عبارت است از انعکاساتی که در مرکز ذوالاضلاع انجام میابد - انعکاس ممکن است که بمرکز روح فوقانی هم برسد این است که بعقیده بعضی فعالیت روح فوقانی عبارت است از یك سلسلهٔ انعکاسات مطلقه

برای توضیح مطالب فوق مثالی از خود انسان ذکر میکنیم : روز تابستان در باغی یك نفر خوابیده یکی از رفقای موذی خاری را دست گرفته و پای رفیقش را نیش میزند بیچاره پایش را جمع میکند (انعکاس ساده) دفعه دویم خار را فرو میکند شخص خوابیده پایش را جمع میکند و با پای دیگر میاید و جای خار را میمالد (انعکاس ساده نتیجه تحریك قوی) شخص موذی دست بردار نیست باز خار را فرو میکند - شخص نائم پارا جمع میکند و با دست راست پارا میخاراند (انعکاس مرکب) رفیق ناهموار باز اذیت میکند شخص خوابیده چشم را باز میکند و مطلب‌را درك میکند و حرف زشتی میزند (انعکاس در

مرکز روح فوقانی) بعداز حرف زشت خود خجل میشود روح فوقانی دائما روح تحتانی را اداره میکند - تنقید میکند - همینکه روح فوقانی مشغول شد یا اینکه خوابید - مست شد - مسموم گردید - روح تحتانی خودسرانه حرکات بی تناسب میکند در یك مجلسی پا میشود تنها میرقصد الخ

روح حیوانی و روح انسانی - هر کدام از سلسله حیوانات را فرض نمائید از روح فوقانی (تفکر واستنتاج الخ) محروم است - اگر اسب از قوهٔ لگد خود مخبر باشد ابداً محکوم انسان نمیشود - اگر موش از تله افتادن رفیقش استنتاج نماید دیگر بان آلت بدبختی نزدیك نمیشود - روح مخترع گرامافون - تلگراف بی سیم - راه آهن و غیره وغیره را نیز مطالعه نمائید - احساسی که خیام دارا بوده تصور نمائید احتیاج به بیانات ما نخواهید داشت

✿✿✿

کیفیت تحریك شعر و موسیقی - کدام روح از شعر یا موسیقی برانگیخته میشود ؟ البته روحی که این دو عامل را بشناسد - مقناطیس مادهٔرا جذب میکند که خود آن ماده قابلیت مقناطیسی شدن را داشته باشد - حیواناتی که از موسیقی متاثر میشوند اغلب خودشان موسیقی مینوازند - کرم خاکی نه موسیقی مینوازد و نه گوش میکند - حیوانات که روح آنها تحتانی است از موسیقی متاثر میشوند - انسان که روح فوقانی دارد و روح تحتانی هم از شعر متاثر میشود هم از موسیقی - انسان وقتیکه شعر یا موسیقی‌را میشنود چطور متاثر میگردد ؟ اولا یك حالت خلسه - وله تولید میگردد که چشم اشیاء محیطه‌را بشکل و رنك بهتری حس میکند لامسه لطیف میشود شامه معطر میگردد الخ بعد چشمها مثل اینکه این منظره خوش را میخواهند دائماً نگاه دارند بسته میشوند - یك صلاوتی بدنرا فرا میگیرد - انعکاسات روح تحتانی بحالت خود میافتند - همین حالت است که شده است مار زنك دار را زائل میکند

تمام اشعار و موسیقی‌ها همین حال را ندارند بلکه اگر آنهارا تحت دقت بیاوریم می‌بینیم تمام اشعار و تمام موسیقیها بیك شکل نیستند - اشعار به سه طبقه قسمت میشوند

۱) **شعر ساده** - اینکه وزن و قافیه و معنی صحیح دارد ولی اثر بزرگی ندارد - گر بمغزم زنی و گر دنبم که من از جای خود نمی‌جنبم - اگر با دیگرانش بود میلی - چرا ظرف مرا بشکست لیلی این اشعار منتظر خدمت هستند تا موقع پیدا نکنند اثری نتوانند

۲) اشعار فلسفی - نصایح - عاشقانه - مضحك الخ که تحریك آنها بسته باشخاص و ذوق هست

۳) شعر - ترکیب چند کلمه که در آن نه وزن منظور است نه قافیه نه معنی اگرچه نثرهم باشد باز شعراست الفرد دوموسه میگوید

Poëte prends ton luth ! le vin de jeunesse—Fermente cette nuit dans les veines de Dieu معنی این شعر چیست؟

مادام دوسووینیه بدخترش مینویسد Tu m'écris pue tu tousse et j'ai mal à la poitrine معنی چه ؟

گفته بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیائی

موسیقی نیز به سه طبقه قسمت میشود :

۱) **موسیقی ساده** - طبل - مارش - رقص و غیره

۲) **موسیقی معمولی** - آنکه هر قابی برای خودش دارد - تصنیف - آوازه های سر کوچهٔ الخ

۳) **موسیقی علمی عالی** - که بین‌المللی است مثل شاهکارهای شوپن - بتهون و غیره - کسیکه از موسیقی کلاسیك بهره‌مند باشد از این موسیقی محظوظ میگردد .

چرا شعررا با موسیقی مقایسه میکنند ؟ - شعر و موسیقی من‌حیث وزن و تقطیع با همدیگر نسبتی دارند یا بعبارت کاملی شرکت

دارند - ولی یك تفاوت مهمی سبب اقتراح شده که از آن اسمی در میان نیست - معنی - شعر معنی دارد - شعر سبب تفکر می گردد - موسیقی بی شعر خشک میشود - اگر موسیقی شعر را متذکر نشود حتماً اثری نخواهدداشت - اگر ایرانی موسیقیاروپائی را دوست ندارد سببش این است که آن موسیقی شعر ایرانی را بخاطر نمی آورد - فرض بفرمائید یك نفر ساز زن درجه اول تصنیفی بنوازد که کلمات انرا حاضرین بلد نباشنداسباب کسالت می گردد - پس برای اینکه موسیقیاثری داشته باشدیك معنائی رادر مرکز روح فوقانی مجسم نماید یابعبارتسادهتری اهتزازات موسیقی بواسطه طریق مرکزرو aAO به مرکز روح فوقانی رسیده و در آنجا بواسطه جر افکار یك معنائی را که با همین موسیقی معاً یاد گرفته بودیم بیدار می کند و ما از آنمعنی محظوظمیشویم

موسیقی ساده اثرش عین انعکاس است مجلس رقص اروپائی را بنظربیاورید در موقع رقص «دموازل» و«کاوالیر» باهمصحبتمیکنند ورقصهم میکنندیعنی درمرکز ذوالاضلاع بین aA و KR انعکاس است A میشنود و K حرکت می کند مرکز O در عین حال مشغول صحبت است یادر فکر شعر و موسیقی (حالا که صحبت سررقص است می خواهم سؤالی ازشما کنم: اقتراح مجله آینده چرا منحصر به شعر و موسیقی گردید و رقص را کنار گذاشت ؟ درصورتیکه رقص خوب نیز ازعوامل موثره در احساسات انسانی است) گفتیم برای اینکه موسیقی اثری داشته باشد باید متضمن یا متذکر شعر باشد - لیکن شعری که با موسیقی خوانده می شود شعر ساده نباشد - موسیقی باید پستوبلندیهاوتحریکات مختلف شعررا (ازقبیل غضب - امید - ترحم - عجز - عشق - محبت الخ) ادا نماید - موسیقی و شعر وقتیکه بدین قرار باهم مطابق شدند بیشتر محرك واقع می گردند - این مطابقت موسیقی با شعر یك کیفیتی است غیر از شعر و موسیقی و تاحال اسمی برای آن معین نشده - ما

از ضیق عبارت این کیفیت را شعر موسیقی یا موسیقی شعری می نامیم - شعر موسیقی چیست ؟

موسیقی شعری عبارت است از نتیجه اجتماع دو قریحه شعر و موسیقی پیش یك شخص - بنحویکه این هردو قریحه متناسب و متوازن و مطابق باهم در همان مغز تعبیه شده و باهم یکجا بیرون می آیند البته فهم این تعریف مشکل است و توضیحات لازم دارد

اولا مثلهای خود مجله آینده را بنظر بیاوریم - اشعارفردوسی در ایلات ایرانی محرك هستند - چرا ؟ برای اینکه اشعار فردوسی مطابقت کامل دارند با یك گوشه چهارگاه که آنرا بعضی رجزوبعضی هم پهلوی نامند ما این اشعار را شعر موسیقی جنگی گوئیم - هر کدام از اشعار کتاب فردوسی را در آن گوشه بخوانید خواهید دید موسیقی با شعر متوازن و مطابق است و برای پر کردن آواز کلمات شعر کفایت می کند دیگر از کلمات - جانم : ای - داد - دلادالا لازم نمی شود - راستی یکی از اشعار فردوسی را در یکی از آوازهای دیگر از قبیل شور و همایون فرض نمائید چقدر مضحك خواهد بود ! - « بخوردی یکی چوبه تیر گزین نهادی سرترا بقربوس زین » همین بیت رادرافشار یا بیات اصفهان بخوانید چقدر بی توازن و غیرمناسب در می آید ؟

مارش معروف مارسیز و شعر هایش را همان یك شخص Rouget de Lisle ساخته . اگر رود کی شاعر ا پابرهنه تا بخارا برد چون هم شاعر بود هم موسیقی دان - برای تکمیل این مطلب از تصنیف های شاعر موسیقی معاصر آقای عارف مثلی ذکر کرده وبه تجزیه آن خواهیم کوشید :

۱ - نه قدرت که باوی نشینم نه طاقت که جز وی ببینم
شده افت عقل و دینم ای حبیبم ای طبیبم کار عشقم چه بالا گرفته
بر سر من جنون جا گرفته جای عقل عشق یکجا گرفته میکرر

ـل شوند بعد خودم دوازده تن از شجاعان
، شراب سیاه شیرین را که کاهن « اپولون »
م و بایك کیسه غذا و ماکولات باتفاق هم

زدیك غار رسیدیم ولی خود دیو در آنجا
حرا رفته بود . ما داخل غار شدیم وباطراف
ظرفهای پراز پنیر و یکطرف خیکهای پراز
ها و کاسه‌های او همه بادوغ و شیر مملو بوده
که قدری از این پنیرهارا برداشته بامقداری
ریم و براه خود برویم ولی من از این کار
که خود دیورا دیده و شخصاً هدایا وتحفی

وخته اند کی از پنیر غار تناول کردیم و
یدیم تا از صحرا مراجعت کرد . در وقت
ك جمع آورده و چون داخل غار گردید
نداخت : ما از ترس و وحشت یك گوشهٔ
گوسفندان شیرده خودرا به غار داخل
ما باقی … – بعداز آن قطعه‌سنگ
… حمت میتوانست آنرا
… غار گذاشت : سپس بزمین
… و نصف شیررا همانجا
… شام به سطلها ریخت
… روشن کرد و در پرتو
… ستید و از کجا میائید ؟
ردان … مقصد در اطراف

از افسانه های قدیم یونان

نقل از کتاب « ادیسهٔ » همر

سر زمین سایکلوپها

در اینوقت نگاهی بجانب سرزمین سایکلوپها (۱) افکندیم و دیدیم دود آتش و صدای انسان آواز بز و گوسفند از دور بلند است لیکن همینکه خورشید غروب کرد و تاریکی فرا رسید همگی در کنار ساحل دراز کشیده بخواب رفتیم ـ صبحگاهان سر انگشت یاقوتی فجر تازه پدیدار شده بود که جملگی برخاسته مجلس مشاورهٔ تشکیل دادیم و من رو بهمراهان خود کرده گفتم :

« شما عجالة در اینجا بمانید و من با چند تن از همراهان خود در کشتی نشسته نزد این اشخاص میروم که به بینم چه قسم مردمی هستند و آیا سبع و وحشی اند و رحمتی بغربا و احترامی نسبت بخدایان دارند یا نه »

چون کلام خویش را بپایان رسانیدم سوار کشتی خود شده عملجات را صدا زدم و گفتم بکشتی بیایند و لنگر را بگشایند : آنها هم بفوریت حاضر شده جای خودرا در اطراف کشتی گرفتند و بترتیب مشغول شکافتن آبهای کف آلود با پاروهای خویش شدند ـ ولی همینکه بساحل مجاور رسیدیم در یك کنار دریا غاری بزرك و مرتفع مشاهده نمودم که با شاخهای خرزهره پوشیده بود و گلههای زیادی از گوسفند و بز در آنجا خوابیده بودند . اطراف این غار فضائی بود که با دیواری از سنك و چوب کاج و بلوط احاطه شده و دیوی در آنجا خوابیده بود

چون اینحال را مشاهده کردم بهمراهان خود گفتم همانجا توقف

---

(۱) سایکلوپ ، در اساطیر یونان پهلوانان قوی هیکلی بوده اندکه فقط یک چشم در وسط پیشانی داشته اند .

کنند و بحفاظت کشتی مشغول شوند بعد خودم دوازده تن از شجاعان آنهارا انتخاب کرده یك خیك شراب سیاه شیرین را که کاهن « اپولون » بمن داده بود همراه برداشتم و بایك کیسه غذا و ماکولات باتفاق هم روان شدیم .

دیری نگذشت که نزدیك غار رسیدیم ولی خود دیو در آنجا نبوده و بقصد چراندن گله بصحرا رفته بود . ما داخل غار شدیم وباطراف آن نظر انداختیم : یکطرف ظرفهای پراز پنیر و یکطرف خیکهای پراز گوشت گذاشته بودند و سطلها و کاسهای اوهمه بادوغ و شیر مملو بوده همراهان من اصرار داشتند که قدری از این پنیرهارا برداشته بامقداری گوشت بره و بز بکشتی ببریم و براه خود برویم ولی من از این کار امتناع نمودم و امیدوار بودم که خود دیورا دیده و شخصاً هدایا وتحفی از او بستانیم

بدین قصد آتش افروخته اندکی از پنیر غار تناول کردیم و همانجا منتظر آمدن دیو گردیدیم تا از صحرا مراجعت کرد . در وقت آمدن پشته بزرگی هیمهٔ خشك جمع آورده و چون داخل غار گردید با صدای عظیمی آنرا بزمین انداخت : ما از ترس و وحشت بیك گوشهٔ غار فرار کردیم ولی چون همه گوسفندان شیرده خودرا به غار داخل نموده بود جائی برای پنهان شدن ما باقی نمیماند - بعداز آن قطعه‌سنك عظیم‌الجثهٔ راکه بیست و دو ارابه چهارچرخه بزحمت میتوانست آنرا حرکت دهد ازجا برداشته و درعوض دربدهانهٔ غار گذاشت: سپس بزمین نشسته میشها و بزهای شیرده را به ترتیب دوشید و نصف شیررا همانجا پنیر کرد و بقیه‌را برای آشامیدن خود در موقع شام به سطلها ریخت

چندانکه از این کار فراغت یافت آتشی روشن کرد و در پرتو آن چشمش بما افتاد و با تعجب گفت ، ها ! شما کیستید و از کجا میائید ؟ کار و پیشهٔ دارید یا مانند دزدان و راهزنان بدون مقصد در اطراف

میگردید و جان خودرا بخطر میاندازید و زحمت غربا و مسافرین را فراهم میسازید ؟

در حینیکه او حرف میزد تن ما از وحشت صدا و ترس اندام او میلرزید ولی بهر زحمتی بود من بخود جرئت داده جوابدادم : ما از شهر « تروا » میائیم و بادهای مخالف مارا از راه خود در دریا منحرف ساخته است : میخواستیم بطرف خانه و وطن خویش برویم ولی اراده ژوپیتر براین قرار گرفت که پس از سرگردانیهای بسیار عاقبت ما را بدینجا اندازد : ای پهلوان مقتدر احترام خدایان را نگاهدار و بما که بامید شفقت و مهمان‌نوازی تو آمده‌ایم رحمت کن . . .

چون حرف من تمام‌شد بدون آنکه جوابی بگوید ازجابرخاسته دو نفر از رفقای مارا گرفت و هردورا چنان بزمین کوفت که مغزسرشان متلاشی‌شد و زمین‌را باخون رنگین‌ساخت ـ سپس اعضاء و عضلات آنهارا از هم پاره کرد و مانند شیری که شکاری بدست آورد بخوردن آنها مشغول‌شد و حتی امعاء و احشاء و مغز استخوان آنهارا هم باقی نگذاشت : بعداز این‌چند پیاله شیر تازه روی گوشت آدمیزاد نوشیدو در وسط غار دراز کشیده میان گوسفندانش بخواب رفت ـ من خیال کردم شمشیر تیز خویش‌را از نیام کشیده تا او در خوابست جگرشرا سوراخ کنم و اورا بقتل رسانم ولی چون درست تامل کردم دیدم کشتن او باعث هلاکت قطعی خودمان خواهدشد زیرا هیچکدام نمیتوانستیم سنک بان عظمت را از دهانه غار حرکت دهیم . بنا براین دست بدعا برداشته ومنتظر دمیدن صبح شدیم

بامدادان همینکه سرپنجهٔ گلگون فجر پدیدارگشت دیو از جا برخاسته آتشی افروخت و گوسفندان خودرا به ترتیب دوشید و بعد دو نفر دیگر از رفقای مارا گرفته از گوشت آنها لقمةالصباحی خورد و گله رااز غار خارج کرده خودش درعقب آنها رفت و دوباره سنک‌رابدر غارنهاد

پس از رفتن او من بفکر چاره افتادم و اول با الهه «آتن» دعا وتضرع نمودم و بعد در اطراف غار مشغول تفتیش و تفحص شدم : قضارا تیر بلندی از درخت زیتون در گوشه‌ای پیدا کردم که هنوز سبز بود و دیو آنرا برای چوبدستی خود بریده بود . همینکه تیر را دیدم بقدر یك ذرع از آن را بریده برفقایم گفتم نوك آنرا تیز کنندو چون حاضرشد سر آن را در آتش نهاده نیم سوز کردم و بعد در گوشهٔ آن را مخفی نمودم

دیو نزدیك غروب مراجعت کرد و گلهٔ خودرا داخل غار نموده در آنرا دو باره با تخته سنك بست و پس از فراغت از دوشیدن گوسفند ها دست آورده دونفر دیگر از ما را گرفت و مثل شب گذشته مشغول خوردن شام شد : همینکه از خوردن فارغ گردید من کاسه ای پر از شراب سیاه کرده پیش او بردم و گفتم « پهلوان ـ بعد از غذای گوشت آدمیزاد از این شراب بنوش و ببین چه مزهٔ میدهد ـ ما بخیال آنکه تو بما رحم خواهی کرد این شراب را برایت هدیه آوردیم اما می بینیم تو دیوانه شده ای و رحم و مروت نداری »

دیو کاسه را از دست من گرفته تا جرعه آخر نوشید و از مزهٔ آن خوشش آمده یك کاسه دیگر طلب کرد و گفت « قدری دیگر از این بمن بده وزود اسمت را بگو که میخواهم انعام شایانی بتو بدهم »

من دوباره یك کاسه برایش ریختم واو دو باره خواست تاسه کاسه پیاپی باو خوراندم و همینکه سرش گرم شد گفتم « پهلوان ـ تواسم مرا سئوال کردی که انعامی بمن بدهی و باید بقول خویش وفا کنی ـ اسم من « هیچ کس » است وهمه مرا باین اسم مینامند « دیو درحالت مدهوشی جوابداد « هیچ کس را من آخر خواهم خورد وسایرین رااول این است انعامی که بتو میدهم »

پس از این کلام ازپشت برزمین افتاده کردن کلفت خود را

آنقدر حرکت داد تاخواب بروی مستولی شد و در این وقت من میلهٔ زیتون را میان آتش گذارده نوك آنرا خوب قرمز کردم و کامهٔ چند به دلداری رفقا گفتم وبالای سر دیو آمده نوك میله را بزور در چشم او فرو کردیم و باطراف چرخاندیم : خون ازمیان میله جستن کرد وپیله چشم‌ومژگان اوهمه درحرارت‌آتش سوخته‌ودود‌آن بلندشد گفتی آهنگری آهن تفته ای را درآب سرد فروبرد وبخار ودودآن برخاست

دیو چنان نعره مهیبی برآورد که صخره ها بلرزه درآمد وما از هول و وحشت فرار کردیم . پس از آن ته میله را گرفته از چشم خود بیرون کشید و باواز بلند سایر دیوها را که در مجاورت خانه او منزل داشتند صدا زد - دیوان فریاد او را شنیده از اطراف بجانب غار دویدند و سؤال کردند « تراچه میشود که در این وقت شب نعره میزنی و ما را از خواب میپرانی ؟ مگر کسی گله‌اترا برده است‌و یا به تدبیر در صدد قتلت بر آمده است ؟ »

دیو جوابداد « رفقا » « هیچ کس مرا بتدبیر میکشد » دیوان گفتند « حال که هیچ کس ترا اذیت نمیکند و در غار تنهائی‌لابد عذاب ژوپیتر برتو نازل شده است و کسی نمیتواند چاره آنرا بکند - دست به آسمان بردار و بپدرت دعا کن » پس از این دیوان او را بحال خود گذارده بمنازل خویش رفتند و من در دل خود می خندیدم و خرسند بودم که باتغییر نام خویش آنها را فریب دادم

در این موقع دیو از شدت درد و وجع بخود می پیچید ونعره میزد و برای آنکه هر کس بخواهد ازغار فرار کند او را بچنگ آورد تخته سنك را ازدهانه‌غار برداشته خود بر کنار آن‌نشست ومنتظر آمدن ماشد

من پس از مدتی تفکر عاقبت این تدبیر بخاطرم رسید که چند راس از گوسفند ها را سه بسه با شاخهٔ بید بهم ببندم و در زیرشکم آنها یکی از همراهان خود را مخفی بسازم - باین ترتیب اشخاصی را که از

دست دیو جان بدر برده بودند در زیر شکم گوسفندها مستور نمودم و خودم هم در وسط پای قوچ تنومند پرپشمی مخفی شدم

همینکه طلیعهٔ فجر آشکار شد گوسفندان بقصد چرا از غار خارج شدند دیو بر دهانه آن مواظب نشسته هر گوسفندی که بیرون میرفت به پشت او دست میکشید و نفهمید که در زیرشکم آنها آدمی مخفی شده است

عاقبت بعد از آنکه گوسفندها همه بیرون رفتند و نوبت بهقوچ من رسید پهلوان دستی به پشت او کشید و چون پیش‌آهنگ گله بود مدتی او را نوازش نمود و بعد او را نیز دنبال سایرین رها کرد

چندانکه بچراگاه رسیدیم و اندکی از غار دور شدیم من از زیر شکم قوچ بیرون جسته دست و پای رفقارا نیز از شکم گوسفندها باز کردم و همه بعجله بطرف کشتی روانه شدیم . . .

از منظومه نهم

محمد سعیدی

از مقالات وارده

تابعیت در ایران

اساس قواعد و مقررات راجعه بتابعیت در ایران دستخطی است که در سال ۱۳۱۳ قمری هجری که مصادف با ۱۸۹۶ میلادیست از ناصرالدین شاه چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه صادر شده که قواعد ومقررات مزبوره در فصول ذیل شرح داده میشود

در تحصیل تابعیت

اتباع خارجه که در ایران متولد نشده‌باشند برطبق بندسیم دستخط برای تحصیل تابعیت باید جامع شرایط ذیل باشند

اولا بسن رشد رسیده باشند

ثانیاً پنج سال متوالی در ایران اقامت کرده باشند

ثالثاً در تابعیت اصلیه خود محکوم بجنایت یا فراری از نظام نباشند

در این صورت درخواست تابعیت بضمیمه اسناد و مدارکی که دال برشرایط ثلثه است بوزارت خارجه تقدیم میشود و اسناد ومدارک مزبور معمولا عبارت از تصدیق چند نفر از موثقین و تصدیق اداره نظمیه است که اداره تابعیت وزارت خارجه بعد از رسیدگی هر گاه موافقت نمود پیش‌نهادی تهیه و پس از امضاء وزیر بهیئت‌وزراء تقدیم میشود

پیش‌نهاد تابعیت درهیئت وزراء موردمذاکره و بحث واقع شده چنانچه اکثریت وزراء با آن موافقت نمود تصویب‌نامه صادر میشودورئیس‌الوزراء بوزارت خارجه ابلاغ می کند که برطبق آن وزارت‌خارجه ورقه تابعیت صادر نماید ولی لازم هم نیست که همیشه در خواست کننده واجد شرایط ثلثه باشد زیرا اگر دولت ایران درخواست کننده تابعیت‌رابجهتی ازجهات شایسته داند ولو اینکه مدت اقامت او در ایران پنجسال نباشد ممکن‌است تحصیل تابعیت نماید (بند چهارم دستخط) دستخط مزبور هم حقوق‌محل ولادت Jus soli و هم حقوق وراثت Jus sanguinis رااساس تابعیت قرار می دهد باین معنی که هرگاه طفلی در خاك ایران متولد شود تبعه ایران شناخته میشود Jus soli مگر اینکه ثابت شود که درموقع‌ولادت والد یا والدین طفل تبعه خارجه بوده‌اند که در این صورت هم باستناد ولادت در خاك ایران طفل بعد از بلوغ بسن رشد می تواندتابعیت ایران را درخواست نماید (بند اول و بند دویم دستخط)

« اطفالی که بعد از تبدیل تابعیت پدر متولا می شوند بالطبع در تابعیت جدیده پدر خواهند بود » Jus sanguinis (بند دهم دستخط)

کسانیکه از تبعه ایران خواه خودشان و خواه پدرانشان تبدیل تابعیت کرده باشند در صورتیکه بخواهند ثانیاً تبعهٔ ایران شوند بدون هیچ شرط دولت ایران آنها را به تبعیت قبول می نماید (بند پنجم دستخط)

« زنانی که در تابعیت خارجه و در قید زوجیت تبعهٔ دول خارجه هستند دخالت آنها بتابعیت ایران قبول نمی شود مگر آنکه باتفاق شوهر خودشان با شرایط مقرره بتابعیت دولت ایران داخل شوند » (بند هفتم دستخط)

ولازم هم نیست که همیشه تابعیت بموجب تقدیم درخواست و تصویب هیئت وزراء باشد بلکه برطبق بند چهاردهم:

« کسانیکه از ممالك خارجه بمملکت ایران آمده و در مدت اقامت ایران کسب تابعیت نموده و بتمام امور آنها مثل تبعهٔ ایران رسیدگی شده باشد و یادر خاك ایران ملك خریده باشند که این امتیاز مخصوص به تبعهٔ داخله است در اینصورت از تبعهٔ دولت علیه ایران محسوب خواهند شد وادعای تبعیت خارجه در حق آنها قبول نخواهد گردید »

در آثار تابعیت

زنان خارجیکه باتبعهٔ ایران شناخته میشوند ولی بعد از طلاق یافوت شوهر میتوانند بتابعیت اصلیه رجوع نمایند (بند ششم دستخط) ازدواج کنند ازاتباع ایران

تبدیل تابعیت پدر موجب تبدیل تابعیت اولاد او نمی شود خواه اولاد او صغیر باشند خواه کبیر مگر اینکه اولاد کبار یااولاد صغارش بعد از بلوغ بسن رشد شخصاً درخواست تابعیت نمایند (بند دهم دستخط قسمت اولی)

در ترك تابعیت

هریك از اتباع ایران که جامع شرایط ثلاثه ذیل است می تواند تبعیت دولت دیگری راتحصیل نماید

اولا ــ در محاکم ایران متهم بجنایت نباشد

ثانیاً ــ از خدمت نظامی فرار ننموده باشد

ثالثاً ــ مقروض و مقصودش استخلاص از دین نباشد

هرگاه اشخاصی که جامع شرایط مذکوره نیستند بتحصیل تبعیت خارجه موفق شوند چنانچه بخاك ایران مراجعت کنند با آنها مثل اتباع ایران معامله میشود (بند هشتم دستخط)

و اشخاصی که جامع شرایط ثلثه باشند وقتی تبعهٔ خارجه میشوند که تابعیت جدیده باجازه پادشاه تحصیل شده باشد پس هر گاه یکی از اتباع ایران بدون اجازه پادشاه تبعیت خارجه را تحصیل کرد از دخول بخاك ایران ممنوع است و چنانچه در ایران علاقه و ملکی داشته باشد مجبور میشود که قطع علاقه نماید (بند نهم دستخط)

زنهای ایرانی که با اتباع خارجه مزاوجت کنند از تبعیت ایران خارج و از کلیه حقوقی که اتباع ایران دارند محروم میشوندولی بعداز طلاق یا فوت شوهر می توانند تابعیت ایران را بتقدیم درخواست تحصیل نمایند (بند یازدهم و دوازدهم دستخط)

در اختلاف تابعیت

برطبق بند ۱۳ دستخط : « کسانیکه بپارهٔ اسباب بصفت تابعیت‌ایران شناخته شده و در ادعای‌تابعیت خارجه‌هستند تابعیت مدعابها خواه اصلیه‌باشد خواه مکتسبه‌اثبات آن‌ادعا برعهدهٔ خود آن‌اشخاصی است و مادامی که ادعای‌خود راموافق همین قانون ثابت نکرده‌اند ازجمله تبعهٔ ایران‌محسوب میشوند»

مثل اینکه شخص مدعی باشد که هیچ وقت تبعهٔ ایران نبوده‌و یا اگر بوده برطبق قواعد ومقررات ایران تبعیت خارجه راتحصیل‌نموده است در این صورت اقامه دلیل باشخصی است که دعوی تبعیت خارجه‌را می کند و تا زمانیکه اثبات تبعیت خود را ننموده است دولت ایران او را تبعهٔ داخلی دانسته و با او مثل اتباع داخله معامله می نماید

این قبیل اختلافات بین اتباع دولت ایران و اتباع دولت آلمان واقع نمی شود زیرا بموجب فصل ۱۷ عهدنامهٔ ایران و آلمان « دولت آلمان متعهد میشود که بهیچ تبعهٔ ایرانی‌تذکره تابعیت ندهد مگربشرط صریح اینکه قبل از وقت رضایت دولت ایران تحصیل شده باشد ودولت ایران هم از طرف دیگر متعهد میشود که قبل از تحصیل رضایت دولت آلمان به تبعهٔ او تذکره تابعیت ندهد »

این است اصول دستخط تابعیت که تاکنون در وزارت خارجه مجراست و نظر باینکه وزارت مزبوره لازم می دانست که قانون تابعیت از مجلس شورای ملی بگذرد در تاریخ ۲ اردی بهشت ۱۳۰۴ بدوره پنجم تقنینیه لایحه آنرا تقدیم نمود ولی قبل‌ازاینکه لایحه مزبوره بتصویب مجلس برسد دوره پنجم تقنینیه خاتمه یافت

آینده نفت

بقلم اقای اویسی

- ۲ -

در مقاله گذشته اهمیت نفت و مصرف دائم‌التزائد آنرا تشریح نموده و معلوم داشتم که بواسطه محدود بودن مخازن زیرزمینی نفت دنیا و تاثیرات مهمی که این ماده در حیات اقتصادی و اجتماعی ملل دارد - دول بیدار دنیا در سر تولید نفت و تحصیل اراضی نفت‌خیز چگونه با یکدیگر رقابت نموده و بالاخره کار صنعت و تجارت نفت بجائی نرسید که از سال ۱۲۹۸ ببعد بعللی که ذکرشد - میتوان گفت که نسبت بان « دورهٔ رقابت » سپری و یك « دورهٔ کشمکش و جدال آشکارا » و یا « دورهٔ مبارزه » شروع شده است .

در این دورهٔ رقبای دیگر از قبیل آلمان و روسیه از میان‌رفته ودرصحنه‌مبارزه‌دوپهلوان نامی‌انگلیس‌وآمریکائی‌مشاهده میشوند که‌عبارتنداز : روایال دوچ - شل (طروست(۱)انکلیس و هلندی) استاندار داویل کمپانی (طروست آمریکائی) . باری بمحض که کمپانی آمریکائی در صدد تحصیل امتیاز اراضی نفت‌خیز در خارجه برآمد بیك مانع غیر

(۱)طروست عبارتست از اتحاد و اجتماع چندین کمپانی که برای مقصود واحدی تشکیل شده و میخواهند موضوع تجارت و یا صنعت خود را در یك‌مملکت‌ویادرممالك چندی منحصراً در دست بگیرند .

منظری برخورد و آن این بود که : اغلب نواحی نفت‌خیز دنیا در تحت نظر و یا تصرف بریطانیای کبیر در آمده است . حتی معلوم شد که عدهٔ زیادی از شرکتهای نفتی آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی که ظاهراً از حیث ترکیب هیئت مدیره و ملیت کاملا آمریکائی بنظر میامدند - در حقیقت شعباتی بودند از طروست انکلیسی - بطوریکه کمپانی آمریکائی با وجود سرمایه عظیمی که در دست داشت ابداً بجلب آنها کامیابی حاصل ننمود

در خارج از آمریکا نیز کمپانی مزبور بعدم پیشرفت نمایانی نایل آمد . در شامات و بین‌النهرین و غیره راه نیافت و در ایران نیز میدانیم چه نتیجه گرفت .

گویند در سال ۱۲۹۸ یکی از نمایندگان طروست آمریکائی که در شامات در صدد تجسسات نفتی بر آمده بود توقیف شد سفارت آمریکا در لندن اعتراض کرد . وزارت خارجه انکلیس جواب داد که شامات به تجسسات نفتی برای تمام ممالک دنیا مسدود است و از این نقطه نظر آمریکا و انکلیس در آن نواحی یکسان میباشند .

همچنین در بین‌النهرین نیز به کمپانی آمریکائی اظهار شد که امتیاز اراضی نفت خیزان مملکت بشرکت انکلیس انکلوپرشیان اویل کمپانی (شرکت نفت جنوب) اعطا شده است بالاخره کمپانی آمریکائی مشاهده نمود که نه فقط از دخالت در شرکت‌ها و مؤسسات نفتی موجوده محروم است - کلیه اراضی تازه کشف نفت نیز در دنیا محکم بروی او بسته شده و هیچگونه دخالتی در آنها برای او میسر نیست

بر اثر این کشفیات بر افکار عمومی امریکا مشهود افتاد که آمریکا در مقابل یك نقشه خطیری واقع شده که کلیه اراضی نفت خیز برویش مسدود است آنهم در موقعی که بیش‌از هر وقت محتاج به نفت و متفرعات آن میباشند و چون بتصرف نفت نسبت بتولید آن در آمریکا فزونی یافته این نقشه در نظر ملت بیدار آمریکا بیشتر تهدید آمیز آمده

و باعث اعتراضات شدید از طرف مقامات رسمی و افکار عامه و مراکز صنعتی و تجارتی گردید .

در اواخر اسفند ۱۲۹۹ بر حسب پیشنهاد سناتور هور - سنای آمریکا دولت‌را دعوت نمود که دائر باقداماتی که سایر دول برای مسدود کردن ثروت نفتی دنیا بروی آمریکا بعمل آورده‌اند » معجلا راپورتی تهیه و تقدیم دارد .

در نتیجهٔ راپورت مزبور معلوم‌شد که دولت انکلیس برای‌منحصر نمودن منابع نفتی بخود تصمیمات ذیل‌را اتخاذ و بموقع اجرا گذارده‌است .

۱) منع اتباع خارجه از تصرف و استخراج اراضی نفت خیز انکلستان و مستملکات انکلیس و ممالك تحت‌الحمایهٔ آن

۲) شرکت مستقیم دولت در صنعت نفت بوسیلهٔ اعطای سرمایه بشرکت‌های مهم نفتی و دخالت نمایندگان دولت در ادارهٔ امورانشرکتها

۳) منع شرکت‌های انگلیس از فروش منافع نفتی خود بشرکت هائی که تحت نظارت سرمایه‌داران خارجی هستند

۴) صدور احکام مختلفه دائر بمنع انتقال‌سهام‌شرکتهای انکلیس بخارجه

در تکمیل اقدامات فوق دولت انکلیس در اوایل اردی بهشت ۱۳۰۰ قرارداد معروف « سان رمو » را با دولت فرانسه منعقد میدارد . این قرارداد که در واقع باموافقت فرانسه اراضی نفت مملکتین انگلستان و فرانسه وکلیه مستعمرات وممالك تحت الحمایه وهمچنین ممالك رومانی و آسیای صغیر وروسیه و بالاخره سایر ممالك را بانگلستان تسلیم می کرد اثر غریبی در آمریکا نموده و در تاریخ اوایل مرداد ۱۳۰۰ به صورت « کتاب سفید » طبع ودرمجلس شورای آن‌مملکت تحت مطالعه درآمد .

بموجب این قرارداد دولتین فرانسه و انکلیس متعهدند که به اتباع یکدیگر در تحصیل اسهام و اراضی نفت خیز رومانی مساعدت نمایند وهرچه بدین ترتیب بدست آید بین مملکتین تقسیم شود . همین

اقدام را نیز باید نسبت بتمام نواحی نفت روسیه بعمل آورند . دولت انکلیس متعهد است ۲۵ درصد محصول نفت بین‌النهرین را بقیمت عادلـه بفرانسه بدهد وبادر صورت اعطای امتیاز نفت آن مملکت بیك شرکت خصوصی ۲۵ درصدازسهام انشرکت بفرانسه تخصیص خواهد یافت - ولی شرکت در تحت نظارت انکلستان خـواهد بـود . دولت فرانسه امتیاز امتداد دولوله نفت ویك راه‌آهن را درقسمتی ازآسیای صغیر که در تحت حمایت ونفوذ آنـدولت است بدولت انکلیس اعطا می نماید . این وسایل برای حمل نفت از ایران و بین النهرین بیکی از بنادر سواحل شرقـی بحر ابیض بکار خواهند رفت . دولت انکلیس متعهد است کـه تسهیلات لازمه را برای حمل نفت از راه خلیج فـارس فراهم آورد . دولتین متعهدند که در مستعمرات وممالك تحت‌الحمایه ومناطق نفوذ خود مزایا وتسهیلاتی بشرکتهای فرانسه وانکلیس که بتحصیل امتیازاتی موفق میشوند اعطا کنند

اقدامات فوق‌الذکر انکلستان درآمریکا افکار عامه را فوق‌العاده بهیجان آورده ودولت آمریکا براثر این هیجان وباتکای آن افکار حالت بیطرفی خودرا نسبت بمسئله نفت کنار گذارده و برای استخراج ثروت نفتی دنیا ومخالفت باسیاست انکلستان یك سلسله اقدامات شروع نمود و یکی از علل عمده روی کار آمدن جمهوری طلبان و ریاست جمهوری مستر هاردینك همین سیاست جدید نفت بود .

هاردینك دریکی ازنطقهای انتخابی خود میگوید :

« درحالتی که ماوقت خودرا بدادن درس نوع پرستی بـه دنیا میگذراندیم ملل دیگر مخصوصاً بـریتانیای کبیر بتصرف ثروتهای نفتی جهان که کلیه تسلط اقتصادی برعالم است مشغول بودند »

نکات برجسته این سیاست جدید امریکا عبارتند از : اعمـال نظریات کاملا ملی در سیاست اقتصادی خود - عدم مداخله در کارهای

اروپا ــ عدم اعطای اعتبارات جدید بممالك اروپائی که بر اثر جنك متزلزل شده‌اند ــ مراقبت در اجرای کامل طریقه « مونروء » هم در سیاست وهم در اقتصاد وغیره

براثر این نظریات واین سیاست جدید دولت آمریکادو یادداشت یکی بدولت انکلیس در اواخر آبان ۱۲۹۹ و دیگری بجامعهٔ ملل در اواخر بهمن ۱۳۰۰ ارسال‌مشعر براینکه کلیه ممالك ذینفع بایستی‌دراستخراج و استفاده از منابع نفتی نواحی وممالکی که بموجب عهدنامه صلح‌بدول مختلفه واگذار شده است متساوی‌الحقوق باشند و مقتضی نیست که‌ثروت های‌نفتی دنیا مخصوص و منحصر شود بیك یا چند دولت‌معینی‌این یادداشت و یادداشت های‌بعد از آن باعث شد که قدری ازبسط یدطروست‌انکلیس جلوگیری کرد . و جامعه ملل نیز وعده داد که بدون اطلاع امریکا نسبت‌باراضی نفت‌خیز ممالك تحت‌الحمایه و مستعمراتی که بموجب‌عهدنامهٔ صلح بدول اروپائی منتقل میشود تصمیمی اتخاذ نماید . بااینحال‌بازمبارزه در کار بوده ــ طروست انکلیس « ماژرحمس دور چیلد » پسرمدیر بانك روچیلد پاریس را برای تحصیل اراضی نفت و بدست آوردن سهام نفت کمپانیهای مختلفه به « ونزوئلا » اعزام و در صدد تحصیل امتیاز نفت « سوماترا » ازدولت هند برمی آید . و رقیب او یعنی طروست‌استاندارد هم اقداماتی نموده مخصوصاً نسبت به نفت « سوماترا » پیشنهاداتی بدولت هلند کرده و ضمناً دولت امریکا نیز نسبت باعطای امتیاز نفت مزبور به کمپانی انکلیس و هلند شدیداً اعتراض میکند و موجب اشکالاتی در این امر فراهم می آید .

این نکته نیز باید معلوم باشد که اخیراً تنها تحصیل اراضی نفت خیز مطمح نظر دو رقیب عمده نیست ــ بلکه هر یك سعی دارد که بازار فروش نفت راهم در ممالك مختلفه مخصوص خود نماید و بهمین

علت است که از قیمت نفت در دنیا کاسته و ممکن است که در نتیجه رقابت دو کمپانی بمیزانهای معتدل‌تری تنزل نماید .

رقابت و مبارزه دو کمپانی فوق‌الذکر هنوز هم نمیتوان گفت خاتمه یافته ــ ولی علائم در دست است که کمپانی های مزبور و دول متبوعه آنها که در سیاست نفت جداً و مستقیماً دخالت دارند ــ تا اندازه در باره مسائل موافقت نظر حاصل نموده و اگر این رقابت به رفاقت مبدل شود ــ آنوقت معلوم نیست تکلیف مصرف کنندگان نفت در دنیا چه خواهد بود .

این رفاقت و موافقت دو طروست تشکیل یك طروست معظم عالمگیری خواهد داد که میتواند کلیه امور نفتی دنیا را دردست گرفته نفت و متفرعات آنرا بهر قیمت که میخواهد بفروشد و از تشکیل هر شرکت و کمپانی دیگری برای استخراج و استفاده از منابع نفتی جلوگیری کند و بالجمله ریشه حیات اقتصادی ممالك مصرف کننده نفت را در دست بگیرد و بدین وسیله بر آنها مسلط شود .

این پیش‌بینی واحتمال از آینده نفت موجب وحشت و اضطراب سایر ممالك شده و از حالا در صدد برآمده‌اند که برای حفظ منافع ملی خود در مقابل نظریات طروست‌های فوق‌الذکر اقداماتی بعمل آورندو مجموع این اقدامات است که در کلیه ممالك مصرف کننده «سیاست نفت» را بوجود آورده که در همه‌جا از مسائل جاریه دولتی و ملی میباشد .

اینجاست که ماهم چشم خودرا باید باتیه نفت خویش باز و آنچه از اراضی نفت خیز باقی مانده بیهوده از دست ندهیم که در آینده فوق‌العاده پشیمان خواهیم‌شد .

ع . م . اویسی

آینده

مجلهٔ سیاسی ، ادبی واقتصادی مصور

نمرهٔ مسلسل ۱۶

مجلد دوم (شمارهٔ ٤)
خردادماه ۱۳۰٦ هـ.ش - حج ۱۳٤٥ هـ.ق
= ژوئن ۱۹۲۷ م .

انتخابات

بقلم آقای ذکاءالملک فروغی
وزیر جنگ

وصول رقیمهٔ شریفه و استفسار از نظریات اینجانب در خصوص اصلاح قانون انتخابات مصادف با مسافرت اینجانب و موجب تاخیر جواب گردید اینك پس‌از اعتذار عقاید خودرا باختصار عرض میکنم .

بعقیدهٔ اینجانب در اصلاح قانون انتخابات دو منظور باید در نظر گرفت یکی اینکه عملیات انتخاب حتی‌الامکان برای مردم کم‌زحمت باشد دیگر اینکه منتهی بحسن انتخاب شود

منظور اول باین ملاحظه است که تجربهٔ دو سه دورهٔ اخیر معلوم کرد که انتخابات مجلس شورای ملی برای عامه مردم زحمت بسیار تولید میکند رعایا و کسبه را از کار باز میدارد سبب اختلاف و نفاق میشود میان مردم نزاع و مشاجره و دو دستگی و بغض و عداوت احداث میکند مختصر مملکت را منقلب ساخته منتخب و منتخب و ملت و دولت همه‌را بزحمت و کشمکش میاندازد و اثرات آن پس‌از انجام امر انتخابات (اگر انجام بگیرد) نیز باقی میماند و مفاسدی تولید مینماید که اینجانب نمیخواهم بتشریح آن بپردازم

منظور دوم حاجت بتوضیح ندارد و هر کس خیرخواه مملکت است تصدیق خواهد کرد که نمایندگان ملت برای مجلس شورای ملی باید نخبه مردم باشند و در ایران در حالت حالیه این نظر ساده بس

نظریات حزبی و مسلکی و غیرها که در ممالك دیگر منظور و در مملکت ما تقریباً بی موضوع است غلبه دارد .

برای منظور اول بعقیدهٔ اینجانب اول قدم این است که مدت دوره تقنینیه زیاد شود زیرا که از هیچ اقدام دیگر نمیتوان امیدوار بود که زحمت بکلی از مردم مرتفع گردد بنا براین باید کاری کرد که لااقل این زحمت دیردیر تولید شود و عقیده اینجانب این است که قانون اساسی چنانکه بعضی میگویند مانع این اقدام نیست و مجلس شورای ملی میتواند انرا تفسیر کند بطوریکه این نتیجه حاصل شود و تمدید مدت دورهٔ تقنینیه محسنات دیگر هم دارد که مجال شرح آن نیست

اقدام دیگر این است که از این ببعد که قانون سجل احوال در تمام مملکت مجری خواهد بود عملیات انتخابات را مثل سایر ممالك مبنی برصورتهای انتخابیه (Listes électorales) مستخرجه از دفاتر سجل احوال قراردهند که در گرفتن ورقه تعرفه و دادن رای نسبت بانتخابات دوره های گذشته کمتر اغتشاش کاری شود

اقدام دیگری که در این موضوع بخاطر میرسد اصلاح تقسیمات حوزه‌های انتخابیه است با این نظر که حتی الامکان حوزه‌ها کم وسعت و نقاط مختلفه آن با یکدیگر متناسب‌تر باشند

برای رسیدن بحسن انتخاب دو درجه قرار دادن انتخابات ممکن است مفید باشد ولیکن از همه بهتر همان شرط قراردادن سوادخواندن و نوشتن است برای انتخاب کننده

کسیکه سواد ندارد در امر انتخابات بکلی کور و کر و از شرایط و مقررات انتخابات و عملیات آن بی‌خبر است قانون نمیداند روزنامه نمی بیند اعلان نمیخواند منظور و مقصود از انتخابات رانمیفهمد اختیارش کاملا در دست دیگران است هر بلائی بخواهند بسرش میاورند در اینصورت آیا میتوان گفت شرکت او در امر انتخابات در واقع عملی

کردن بحقوق ملی است چنین کس با صغیر که از حق انتخاب محروم است چه تفاوت دارد بلکه باید گفت از صغیر پست‌تراست و حرکاتش دراین عملیات مانند حرکات عروسك خیمه‌شب بازی است .

محدود کردن حق انتخاب در صورتی ناشایسته است که حائـز شدن شرط در اختیار مردم نباشد مثلا اگر نسب عالی یا استطاعت مالی را شرط قراردهند کسانیکه ندارند نمیتوانند آنرا دارا شوند درصورتیکه همان کسان ممکن است از صاحبان مال یا نسب لایق‌تر باشند اما کسیکه سواد ندارد علاوه براینکه لیاقت انتخاب‌را دارا نیست حائز شدن شرط باختیار خود اوست دوسه ماه که درس بخواند بقدر کفایت دارای سوادمیتواند بشود خاصه در این ایام که در تعمیم تعلیمات ابتدائی کـوشش میشود و امیداست عنقریب نتیجه بدست آید و شرط قراردادن سواد در انتخاب نیز خود یکی از وسائل مؤثره حصول این مقصود است

در خاتمه تذکر باید داد که اگر مجریان قانون و کسانیکه قانون در حق آنها مجری میشود صلاح و فسادرا تشخیص ندهند و در بند صحت کار و مصلحت مملکت نباشند هرقانونی از خوب وبد بدستشان داده‌شود بدی اجرا خواهند کرد پس اگر باز احتمال ضعیفی در حسن اجرای قانون باشد آنست که فقط مردم با سواد دخیل در امر انتخابات باشند

موضوع اقتراح گنجایش قلم‌فرسائی بسیار دارد اما برای اینجانب میسر نیست والسلام

فروغی محمدعلی

❀❀❀

آینده　　نظر آقای ذکاءالملك در خصوص تمدید دوره تقنینیه قابل مطالعه و بحث است .

منتظریم آقایان محترمی که در اقتراح « انتخابات » شرکت میکنند در این زمینه نیز اظهار عقیده بفرمایند . مـا نیز بنوبه خود وارد در قضیه میشویم .

رقابت روس و انگلیس در ایران

چون اخیراً روابط اقتصادی و سیاسی روس و انگلیس گسیخته شده حتی احتمال میدهند که منجر بزد و خوردهائی در اروپا بشود و نظر باینکه همچشمی سیاسی دیرینه این دو دولت با یکدیگر در آسیای مرکزی بخصوص ایران در روابط آنها دارای کمال اهمیت است و تاثیرات رقابت ، کشاکش و بالاخره جنگ بین آنها در کشور ما فوق العاده زیاد است موقع مناسب بنظر میاید که تاریخچه روابط رقابتی و سیاستهای اساسی دولتین را در ایران شرح دهیم .

***

سیاست روس

تا قبل از پطر کبیر روسیه منحصر بود به مسکوی وراهی بدریا نداشت . وقتی که این شخص بزرگ تاریخی بسلطنت رسید دانست که تا آن مملکت رابطه مستقیم بادریا های آزاد نداشته باشد نخواهد توانست که اجتماعاً ، اقتصاداً و سیاستاً مراحل ترقی را سیر نماید . علیهذا با کمال جدیت بانجام این مقصود همت گماشته و بممالك همسایه بنای دست اندازی گذاشت . بعد از او هم جانشینانش باستظهار وصیت‌نامه‌سیاسی که بنام وی جعل شده بود دست یافتن بدریا های آزاد واضمحلال مللی را که در سر راه بودند مدار سیاست و کوشش خود قرار دادند ،

از چهار راه ممکن بود که روسها بدریا های آزادراه یابند :ـ

اول ، دریای سیاه و مدیترانه ،

دوم ، بحر بالتیك و اقیانوس اطلس ،

سوم ، دریاهای شرق اقصی و اقیانوس کبیر ،

چهارم ، خلیج فارس و اقیانوس هند .

در هریك از این جهات روسها بموانع و مشکلاتی برخوردند که شرح جامع آن خارج از موضوع مقاله ماست . بطور اختصار آنکه در خط اول بعد از زد و خورد ها باعثمانی دریای سیاه را درحقیقت تصرف نمودند ولی تجاوز از آن یعنی عبور از تنگه‌های بسفر و داردانل برای

آنها میسر نگردید . در خط دوم پس از جنگهـای با سوئد بالاخره بیحر بالتیك دست یافته و پطر کبیر شهر (پطرزبورغ) را بنا نهاد ، ولی باز از این دریا هم نتوانستند خارج شده خود را باقیانوس‌اطلس برسانند، در خط سوم پس از طی مسافتها ودفع موانع در سیبریا بکنار اقیانوس کبیر رسیده و شهر (ولادیوستك) را ایجاد کردند ، اما باز در اینجا نیز ژاپونیها مانع خیالات آنها گردیدند . در خط چهارم راه عمده آنها ایران بود ، ولی در این راه با وجود تمام کوششهائی که کردند موفق برسیدن به خلیج فارس نشدند . در تمام ایـن راهها انگلسیان بمبارزیـن و مخالفین روسیه کمك میدادند چنانکه در سال ۱۸۵۵ بعثمانی مدد کرده و روسها را در کریمه شکست دادند .

وصیت نامه جعلی که بنام پطر کبیر معروف است گذشته‌ازدریای آزاد سیاسیون روس را به تسخیر هندوستان نیز تطمیع نموده است . روسها برای رسیدن باین دو مقصود یعنی خلیج فارس و هندوستان قریب دو قرن کار کردند. قشون آنها در ترکستان و قفقازیه داخل‌شده و از دو ساحل بحر خزر بطرف ایران پیش آمدند . خانـات خیوه و بخارا را مطیع نموده ، ناحیه مرو را نیز مالك شده و با ایران و افغانستان از این سمت همسایه گردیدند، در قفقازیه نیز داغستان ، گرجستان،ارمنستان و سایر ولایات اینطرف رود (کر)راتارود (ارس) متدرجاً تصاحب‌نموده وبخلیج فارس و سرحدات هند نزدیك شدند .

سیاست انگلیس

از طرف دیگر انگلیسها بهندوستان دست انداخته و کم کم بملاحظه حفظ آن در شرق وسطی دارای منافع سیاسی زیاد گردیدند، بعد از آنکه انگلیسها سلسله های سلاطین بومی هندوستان را مطیع کرده، پرتغالیها ، هلندیها و فرانسویها را هم تقریباً از آن مملکت بیرون نموده و راهند را تا حدود طبیعی آن تصاحب کردند مجبور شدند که برای حفظ

مستعمره راههای بحری و بری آنرا یا در تحت تصرف خود در آورده یا در زیر نظر و مراقبت خود داشته باشند. در راه بحری از انگلستان بهندوستان تمام‌نقاط نظامی عرض راه (جبل‌الطارق، مالت، قبرس، قنال سوئز و عدن) را بتصرف خود درآوردند. راههای بری‌عمده‌هندوستان هم عبارت است از ایران، افغانستان و بلوچستان که قلعه های طبیعی هندوستان می باشند.

چون خلیج فارس را انگلیسها یکدریاچهٔ انگلیسی فرض میکنند در حقیقت بین‌النهرین و کردستان را هم میشود جزو راههای بری هند بشمار آورد. بهرحال انگلیسها یك قسمت از بلوچستان را تصرف کرده و با افغانستان هم چندین جنك کردند تا آن مملکت را در تحت حمایت و مراقبت خود در آوردند. بین‌النهرین نیز امروز دست نشانده آنهاست. ایران که وسیعتر و مهمتر از این نقاط دیگر است و زیادتر طرف توجه روسها و دول سائره بوده میدان عمده رقابت انگلیس ورقبای او گردیده است.

ابتدا در زمان شاه عباس کبیر در سرجزیره هرمز بین انگلیسها و پورتغالیها رقابت شروع شده و بعدها در زمان فتحعلی شاه که ناپلئون کبیر با ایران معاشقه سیاسی مینمود میان فرانسه و انگلیس همچشمی شدیدی پیدا گردید. ناپلئون میخواست از راه ایران و بکمك ایرانیان قشون بهندوستان بفرستد ولی موفق نشد. بعد از آنکه خطر ناپلئون از میان رفت انگلیسها احساس یك بلیه بزرگتری کردند و آن خوف از روسیه بود، مخصوصاً بعد از آنکه روسها ترکستان را تصرف کرده ، با افغانستان همسایه گردیده ، ممالك قفقازیه را نیز از ایران و عثمانی گرفته و بواسطه عقد معاهده ترکمن چای چه از نظر ارضی و نظامی وچه بلحاظ سیاسی و اقتصادی خیلی جلو آمده و بسرحدات هند نزدیك تر شدند، انگلیسها سخت بوحشت افتاده و مملکت ایران و در بارشاه و تا

حدی افغانستان میدان مبارزه سیاسی شدیدی بین همسایگان شمالی و جنوبی ما گردید . در افغانستان بواسطه فرستادن هیئت های سیاسی بدربار امیر انکلیس و روس با هم همچشمی می کردند . در ایران رقابت شدید تر و عملی تر بود . هر امتیازی را روسها میگرفتند انکلیسها هم مطابق آن میخواستند ، هر قرارداد تجارتی یا گمرکی اینها می‌بستند آنها هم برطبق آن تقاضا داشتند ، اگر اینهاقرض میدادند آنها هم بایستی قرض بدهند . .

ایران میان دو سیاست

رقابت روس وانکلیس یا باصطلاح یکی از نویسندگان سیاسی فرانسه « نزاع خرس و نهنگ » از برای ایران هم فوائدی داشت و هم مضاری ــ فایده آن این که سیاست دفاع هند و پلتیک موازنه انکلیسها روسها را مانع بود که ایران را بلع نمایند ، زیرا موافق « وصیت نامه » که دستور سیاست دولت تزاری روسیه بود روسها میبایست مملکت مارا از میان ببرند ، یا برطبق عبارت آن سند سیاسی « انحطاط ایرانرا تسریع نمایند » .

شاید اگر سیاست دفاع هند انکلیسها را در ایران وادار برقابت روسها نکرده بود اینها خودرا بخلیج فارس رسانیده بودند . تاریخ بما نشان میدهد که روسها برای رسیدن بمدیترانه هشت جنك بزرك باعثمانیها کردند و مخصوصاً بعداز شکست سباستپول در سال ۱۸۵۵ مسیحی باز در سال ۱۸۷۷ خودرا در آتش جنك عظیمی انداخته و تا پشت دروازه اسلامبول آمدند . باز می‌بینیم که برای رسیدن باین مقصود یعنی دریای آزاد از جبال (اورال) گذشته اراضی پرطول وعرض سیبریارا با آنهمه موانع طبیعی طی نموده و باقیانوس کبیر رسیدند .

چگونه تصور میشود کرد که اگر رقابت انگلیس نبود قشون تزار بسواحل خلیج فارس دست نینداخته بودند ؟

ازطرف دیگر اگر انکلیسها معارضی مثل روس در ایران

نداشتند میل باستعمار این مملکت نموده وحدود امپراطوری هند را تا سواحل زود ارس واترك ودریای خزر امتداد داده بودند. پس رویهم رفته میشود گفت که این دوقوه مخالف باهم موازنه نموده ورقابت شدید آنها باعث حیات ایران بود .... واما مضار آن.

چون ایران واقع بود میان دوقوه که هریك ازلحاظی یاانحطاط و اضمحلال یاضعف وتنزل انـرا میخواستند تـرقی نکرده وبائر ماند. روسها نمیخواستند ایران قوی شود تادر موقع بتوانند به‌آسانی از روی جسد نیم مرده ان گذشته بخلیج فارس یا هندوستان بروند. انگلیس ها هم ایـران را تقویت نمیکردند و بحال ضعف و احتیاج نگاه میداشتند وحال آنکه بنظر ما این سیاست منافی منافع حقیقی آنها بود، زیـرا بهمان ملاحظه که سیاسیون رژیم تزاری میخواستند ایران ضعیف باشد تا بتوانند باسانی ازآن عبور کرده بسرحدات بحری وبری هندوستان برسند وهرچه ازدستشان برآمد در تضعیف مادی ومعنوی‌ایران کوشش کردند، منطقاً انگلیسها میبایستی بعلت معکوس بخواهند که ایران قـوی باشد تا عبور ازآنرا روسهاکار سهل تصور نکنند .... بازهم ممکن است که ما بخطا میرویم و دیپلماتهائی که بابصیرت و مهارت کامل سیاست شرقی انگلیس را اداره میکردند از لحاظ منافع مملکت خود حق داشته اند که ایران را ضعیف نگاه دارند . . .

بهر تقدیـر، سیاسیون انگلیس ایران را تقـویت نمیکردنـد بلکه چندی باحکومت تزاری دست بدست هم داده در ضعف وانحطاط آن کوشش مینمودند. هر قرضهٔ دادند برای آن بود که این مملکت را بیشتر زیر نفوذ خود درآورند و برای آن نبود که آنرا قائم با لذات کنند. مساعدتهائی هم که بعداز جنك اروپا یکی دو دفعه باحکومتهای ایران نمودند در حقیقت تقویت ایران نبود بلکه بحمایت و نگاهداری یك «رژیم» یا رژیم دیگری بود دراین مملکت. ما چون معتقدیم که

ایران قوی و نیرومند برای سیاست شرقی انگلیس مفیدتر از ایران ضعیف و دردمند است تصور میکنیم منفعت حقیقی انگلیسها در آن باشد که یك ایران ملی و مستقلی را تقویت بکنند . . . متاسفانه اینطور نبوده و نیست و آنها نیز بحکم منافع حقیقی یا موهومی مثل روسها مانع ترقی و آبادی این کشورهستند . یك شاهد کوچکی مدعای مارا بهتر ثابت خواهدنمود: در سال ۱۹۱۲ موقعی که صحبت کشیدن راه آهن سرتاسر ایران بود انگلیسها آنطور که باید موافقت نکردند زیرا میترسیدند این راه آهن روسهارا بسرحدات هندوستان نزدیك کند . لارد کرزن در مجلس اعیان موقع حمله بدولت ومخالفت با لایحه راه آهن مذکور میگفت :

> « در مدت پنجاه سال تصدیق شده که هندوستان باید محاط باشد در یك حلقه جبال و صحاری که بدون تلفات زیاد قشون و پول غیر قابل عبور باشد . بحق یا بباطل این بوده است سیاست تغییر نا پذیر حکومت هند در طول زیادترین قسمت یك قرن، و از بیست و پنجسال باینطرف بزرگترین احزاب سیاسی این مملکت (یعنی انگلستان) آن را قبول کرده اند . این سیاست هندوستان را از هر حمله ای حراست کرده ، هیچ ملتی عبور از منطقه حمایت شده را نیازموده است. اما اگر این راه آهن ساخته شود آنوقت تمام آن سیاست بخطا بوده بما میگویند این اصول را بپذیرید که سیاست حقیقی هند عبارت است از باز کردن سرحدات آن بطرف مغرب ، یعنی ازمیان بردن اهمیتی که افغانستان چون دولت فاصل دارد . راه آهن مذکور در حقیقت از دشتی که ما آنرا آن قدر برای دفاع هندوستان اهمیت میدادیم عبور کرده ، از پهلوی کویته گذشته و یك راه مستقیمی از بنگاه عملیات روس بسر حدات هندوستان باز خواهد نمود . اگر این راه ساخته شد قشون روس هزار میل نزدیك تر بهندوستان شده و فرماندهان روس میتوانند سربازان خود را بسرحد هند بیاورند پیش از آنکه کمك هائی که از انگلستان فرستاده شده به نیمهٔ راه رسیده باشند . تنها دلیلی که برای موافقت نمودن انگلستان با این « پروژه » میاورند ممتاز بودن روابط ما با روسیه است من خیلی مسرور هستم که این روابط دوستانه است ولی به لاردهای محترم یاد آوری میکنم که قرار داد های بین المللی دوام ابدی ندارد . . . »

***

این بود اساس سیاست و رقابت روس و انگلیس در ایران تا عقد قرارداد ۱۹۰۷ در شماره آتیه انتقادات سیاسی خود را راجع باین معاهده بعرض خوانندگان محترم میرسانم .

دکتر افشار

طهران یا تهران؟

بقلم آقای سعید نفیسی

(خاتمه)

تیران و طیران و تهران وطهران هر چهار وارد است

آقا محمد مهدی لرباب اصفهانی (پدرمیرزا محمد حسین فروغی ذکاءالملك وجد آقای فروغی حاضر) از مؤلفین قرن سیزدهم کتابی در جغرافیای اصفهان باسم « شرح اصفهان » تالیف کرده که از قرارمعلوم بدواً مختصر بوده وسپس خود آنرا کامل ساخته است . این کتاب در پاورقی های روزنامهٔ ایران قدیم (از محمد حسن خان اعتماد السلطنه) به طبع رسیده است . کتاب مزبور رامن ندیده‌ام ولی آقای آقا مجتبی مینوی که به دو روایت مختصر و مکمل و به نسخهٔ چاپی روزنامهٔ ایران رجوع کرده است از راه ملاطفت یاد داشتی دربن باب به من داده است بدین قرار که در کتاب مذکور در قسمتی که در شمارهٔ ۶۰۰ جریدهٔ ایران چاپ است در ضمن شرح بلوك اصفهان مندرج است : « ... بلوك نهم کرون است و آن منقسم است به علیا و سفلی ... اماسفلی آبادی معروف آن تیران ... تا شهر نه فرسخ است و آن قصبهٔ کرون سفلی است آن را به تعریب طیران بطای مؤلف (۱) و طهران نیز می نویسد چنانکه تیران آهنگران را هم طیران وطهران هر دو می نویسد و هم چنین است حالت طهران ری که در کتب قدیمه بتای منقوطه و مؤلف (۱) هر دو نوشته اند از جمله جوینی صاحب تاریخ جهانگشای در حکایت آوردن تکش برسر عراق طیران به طای مؤلف (۱) ویاء نوشته است و باز به تعریب مثل آن دو محل طهران شده ... »

---

(۱) در اصل چنین است

ازین مراتب بر می آید تیران که نزهت‌القلوب آنرا درده فرسنگی اصفهان نوشته در همان موضع است زیرا که مؤلف سابق الذکر آنرا در نه فرسنگی ثبت کرده و تفاوت یك فرسنگ بین دو مؤلف که البته هیچ یك فرسنگ شمار مسافت را نه پیموده اند باعث شك در اصل مطلب نخواهد بود. نکتهٔ دیگر آن است که محقق میشود تیران و طیران و طهران و تهران هر چهار یکی است و چه طهران ری و چه طهران اصفهان در اصل آن تیر بوده است. چنانکه دلیلی دیگر درین باب ذکر خواهم کرد.

اما اینکه مولف «شرح اصفهان» می نویسد طهران ری را خواجه علاء الدین عطا ملك جوینی در تاریخ جهانگشای طیران ثبت کرده درست نمی نماید زیرا که در تاریخ جهان گشای که مرجع من است (طبع اوقاف گیب ج ۲ - چاپ ۱۳۳۴) در صحایف ۱۸ تا ۲۴ که تاریخ سلطان تکش خوارزمشاه است ومخصوصاً در ضمن واقعهٔ لشکر کشیدن تکش به‌عراق بهیچ وجه اسمی از طهران یا طیران برده نشده است، یا نسخه ای که مؤلف مزبور به آن رجوع کرده با نسخه ای که مرجع من است اختلاف دارد و یا اینکه قلعهٔ معروف «طبرك» در حوالی ری که در نسخهٔ مرجع من درین موضع مذکور است در نسخه‌ای که مؤلف سابق الذکر بدآن رجوع کرده به خطا یا به صواب طهران یا طیران ثبت گشته است.

اما در اینکه تیران هم مثل طیران به طاء آمده است شکی نیست زیرا که معضل بن سعد مافروخی در کتاب معروف «محاسن اصفهان» که بین سال ۴۶۵ و ۴۸۵ تالیف شده (چه در زمان سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی و خواجه نظام‌الملك طوسی به اتمام رسیده) در ذکر فقهای اصفهان از مردم تیران شخصی را اسم برده است بنام ابو محمد و نسب او را طیرانی به طاء ثبت کرده (نسخهٔ خطی محاسن اصفهان متعلق به آقای آقا مجتبی مینوی)

از این تحقیقات معلوم میشود گذشته از اینکه طهران و تهران هر دو در کتب ذکر شده به زعم مؤلف «شرح اصفهان» تیران یاطیران هم همان است و نام دو موضع مختلف است در حوالی ری ودراطراف اصفهان و نیز ناحیتی دیگر باسم تیران تباء در پیش کوه لرستان‌است که معلوم نیست آنرا طیران نویسند.

در کتب مسافرین اروپائی تیرون و طهران

مسافرین اروپائی که از قرن نهم به‌بعد به ایران بسیار آمده اند و اغلب ازطهران ری گذشته‌اند هرجا که ذکری ازین شهر بمیان آورده اند بهمان نهجی که ما آنرا امروز تلفظ می کنیم ودر کتب بیشتر ضبط است (طهران) ثبت کرده اند جزسرتماس‌هربرت Sir ThomasHerbert انگلیسی که‌بسال ۱۰۳۹ با سفیر شارل‌اول پادشاه انگلستان به ایران آمده و اسم این شهر را در سفرنامهٔ خود «تیرون» (یا طیرون) نوشته. (روزنامهٔ کاوه ـ سال دوم دورهٔ جدید ـ شمارهٔ ۲ ص ۱۰ ـ ستون ۱)

ولی واضح است که اولین اسم را از لهجه مکسر اهالی شهر شنیده و همانطور که بگوش او رسیده است ادا کرده چنانکه هنوزهم در لهجه عوام طهران اسم این شهر را تیرون یا طیرون» است.

جوناس هنوه Jonas Hanway انگلیسی مؤلف کتاب «شرح تاریخی تجارت انگلستان در بحر خزر» (Historical Account of British Trade over the Caspian که از سال ۱۱۵۶ تا ۱۱۶۵ در ایران بوده است در کتاب خود اسم این شهر را طهیران (بضم‌طاء) Toehiran ثبت کرده و مسلم است که او هم این کلمه را در شنیدن درست به ذهن خویش نسپرده و یا اینکه چنانکه باید او را برای وی تفوه نکرده‌اند و در تلفظ آن اورا شبهتی پیش آمده است. (شمارهٔ سابق‌الذکر روزنامهٔ کاوه)

در کتب قرن نهم به بعد همه جا طهران

پس از نزهت القلوب کـه در قرن هشتم تالیف یافته در کتب تاریخ وجغرافیا از قرن نهم به بعد همه جا طهران را به‌طاء ثبت کرده اند .مشروح ترین شرحی که در جغرافیا وتاریخ طهران است درتذکره هفت اقلیم تالیف امین احمد رازی که در سال ۱۰۰۲ باتمام رسیده است دیده میشود ودر تمام این کتب تاقرن سیزدهم تاجائی که من تتبع واستقراء کرده‌ام همه‌جا طهران را بطاء نوشته اند ومن بـرای دوری از طول کلام از احصاء آن کتب خـود داری میکنم ضبط بحث طاء وتاء را محمد حسن خان اعتمادالسلطنه درکتاب مرآت‌البلدان (طبع طهران ۱۲۹۴ - ج ۱ - ص ۵۰۸ به بعد) دوباره پیش آورده است .

کتاب مزبور جامع ترین فرهنگ (۱) جغرافیائی ایران بـه زبان پارسی است وتنها نقیصه آن ناتمام ماندن تالیف آن است .

مؤلف مزبور تهران را به‌تاء ضبط کرده ، بدواً آنچه‌رامورخین ومؤلفین کتب جغرافیا پیش ازو نوشته بودند از معجم‌البلدان و نزهت - القلوب و زینت المجالس تالیف مجد الدین محمد حسینی اصفهانی وبستان السیاحه تالیف حاج زین‌العابدین تمکین شیروانی و جام جم تالیف حاج معتمدالدوله فرهاد میرزای قاجار نقل کرده وپس ازآن تردید خویش را در املای این کلمه بمیان آورده که به‌تبعیت لهجهٔ اهالی مملکت کـه مخرج طاء درآن‌نیست وثبت بعضی ازمؤلفین نیز به‌رجحان تاء است اسم این شهر رابه تاء نویسد ویا بـه ثبت بعضی دیگر به‌طاء و درین بـاب اعتضاد السلطنه علیقلی میرزای قـاجار وزیر علوم زمان خویش را کـه شخصی متتبع ومطلع بوده است حکم خویش قرار داده ووی‌درمکتوبی که درآن کتاب درج است باطاعت از آثارالبلاد قزوینی و معجم البلدان

(۱) بمناسبت اسم بعضی کتب لغت مثل فرهنگ سروری و فرهنگ رشیدی و غیره این کلمه را من برای کتاب لغت زبان فارسی اصطلاح کرده‌ام .

یاقوت وبه شهادت وجه تسمه‌ای که‌این دو مؤلف نقل کرده اند تهران‌به تاء تجویز کرده است .

پس‌از انقلاب ۱۳۲۴ طهران و تهران

بعد از آن کتاب طهران همیشه بطاء نوشته میشد تاپس ازانقلاب ۱۳۲۴ که طبعاً تعصب ملی درخط وزبان ایران پیش آمد و همیشه نتیجهٔ انقلابات است بدواً جراید پارسی، وبه پیروی ازآنها بعضی از طرفداران این فکر تهران را به تاء نوشته اند و از آن وقت بهر دو املا معمول است اما نمیتوان منکر شدن که طهران از تهران بیشتر متداول ورایج است .

وجه تسمیهٔ طهران

وجه تسمیه‌ای که یاقوت در معجم البلدان آورده وقزوینی در آثارالبلاد تکرار کرده است بدین قرار است که این مردم این ناحیه در هجوم خصم به‌زیر زمین پناه می برده اند و ایشان را « ته‌ران » گفته اند ، مشتق از « ته » بمعنی زیر « ران » بمعنی رانده از فعل راندن ، یعنی کسانی که به ته می رانند (!) و پس ازآن این اسم که بدواً براهلی اطلاق میشده است بدین ناحیت قرار گرفته است .

می توان گفت که این وجه تسمیه بذوق نمی نشیند و مخصوصاً اگر دراسامی قراء اطراف ری فحص کنیم می‌بینیم که لفظ « ران » در دنبالهٔ اسامی بعضی ازقراء ومحال دیگر مثل « جماران » و « نیاوران » و « شمیران » و « قصران » و « طهران » دیده میشود و از این قرار می‌بایست همه از فعل راندن مشتق شده باشد وحتی در نقاط دور تر از اطراف ری .

نکتهٔ دیگر آن است که طهرانی است از توابع اصفهان‌چنانکه اشاره‌شدواگروجه‌تسمیهٔ آن‌مانندوجه‌تسمیه طهران باشد بسیار شگفت‌ودور است که مردم دوناحیه که لااقل پنجاه فرسنك دور ازیك دگراند عادت‌مشترکی

داشته باشند و اگر وجه تسمیهٔ این دو ناحیت یکسان نباشد طهران اصفهان را بچه تسمیه کرده اند ؟

و آنگهی در لفظ «ران» که دنبالهٔ اسامی «ایران» امروز و «ایران» زمان ساسانیان و «ایران» آذربایجان و «مکران» و «هاماوران» و «آران» از توابع کاشان و «استادبران» و «اشکوران» هر دو از دهای اصفهان و «ترخوران» از محال تفرش و «نوبران» در اطراف همدان و «طابران» و «خاوران» و «مازندران» و نزدیك به بیست کلمه دیگر از اسامی جغرافیائی قدیم و جدید ایران است چه میتوان گفت ؟ آیا این اسامی همه از فعل راندن مشتق شده‌اند ؟

اندك دقتی در اسامی جغرافیائی ایران مسلم میدارد که «آن» در آخر اسامی بسیار است و ظاهراً چنان مینماید که این دو حرف زائد است و بر آخر اسامی دیگر میافزایند که معنی ظرف مکان از آن بر آید چنانکه «آن» را در پی کلمات دیگر برای ارادهٔ ظرف زمان میافزایند چون «بامدادان» و «صبحگاهان» و غیره و چنانکه «ستان» در آخر اسامی نواحی و ممالك بر آید و معنی محل از آن اراده میشود چون «هندوستان» و «کوهستان» درین صورت راء جزو این دو حرف زائد نیست و بالعکس جزو کلمه است ، یعنی طهران از «طهر» و «تیران» از «تیر» مشتق شده است و مازندران از «مازندر» چنانکه «کاشان» از «کاش» و «خاوران» از «خاور» مشتق است .

در کلمهٔ خاوران و قصران مخصوصاً بخوبی میتوان پی باین نکته برد زیرا که «خاور» و «قصر» معنی مسلم دارد و اگر حرف زائد را «ران» بدانیم «خاو» و «قص» را معنی نخواهد بود وقس علیهذا .

پس دور مینماید که «ران» در کلمهٔ طهران از فعل راندن آمده باشد و وجه تسمیه‌ای که ثبت کرده اند پذیرفتنی نیست و دور از قبول ذهن سلیم است .

وجه تسمیهٔ دیگری هست که آنرا در کتابی مسطور ندیده‌ام

وجه تسمیه دیگر ولی اغلب از متخصصین زبان آنرا بزبان آورده‌اند

وآن اینست که در طهران «ته» همان معنی زیرمیدهد و«ران» که بمعنی قسمت بالای پا باشد در اینجا به معنی دامنه ودامن کوه آمده است. پس طهران یعنی در ته دامنهٔ کوه. تنها دلیلی که بر این تسمیه است وضع جغرافیائی و موقع طهران است. دلیلی دیگر اسم ناحیتی است در گیلان موسوم به «رانکوه» ولی این دلیل البته ضعیف‌تر است.

✿•✿

این سطور را پس از نوشتن در همان محفل فضلا که از جانب ایشان مامور به‌تحقیق بودم خواندم و در اتمام قرائت این صحایف یکی از دانشمندان پرسید با این همه تحقیق بالاخره طهران را چگونه باید نوشت؟ به عقیدهٔ من هم طهران، هم تهران، هم تیران و هم طیران و حتی طیرون و تیرون! و بلکه تهرون و طهرون هم!

گنبد سلطان محمد خدابنده

یا ابواب البر

مهمترین بنای شهر سلطانیه گنبد «شاه خدابنده» (۱) است که‌در وسط ده حالیه آن مابین منازل اهالی قرار دارد

منظره این مقبره از دور خیلی خراب‌تر از نزدیك است ولی عظمت و ابهت بنا بیش از آنست که قابل تقریر باشد و هنوز خاطرات ایام عزت و جلال سلطنت سلطان الجایتو خان و ابوسعید بهادر خان در آن باقی مانده است

---

۱ ــ لفظ معمول اهالی شهر سلطانیه

هر صبح در طلیعه آفتاب جهانتاب قطعات فیروزه فام کاشی در مقابل اشعه درخشنده خورشید مطلع سر نوشت ادوار قبـل و روز های اقبال خودرا تجدید میکند ولی هنگام غـروب و موقعیکه آفتاب شرف بزوال است گنبد خرابه و ایوانهای شکسته و سقف های شکاف خورده ومنار های از میان رفته پیش تـابش کم نور آفتاب صورت عجیبی بخود گرفته و حالت خرابی و ادبار آنرا بخوبی تجسم میدهد «جهان گر گشاده کند راز خویش نماید بتو شیب وافراز خویش» سلطان ابوسعید بهادر خان (۷۳۵ - ۷۱۷ ج) پسر الجایتو سلطان پادشاهی عادل ورعیت پرور بود و همان است که دولتشاه سمرقندی در موقع رحلت او گوید «مردمان همه اندوهگین شدند و خاك بر سر کردند و تایکسـال در بازارها کاه ریخته و درکوچه‌ها خاکستر بیخته و منار هـا راپلاس پوشانده بودند» (۱)

مقبره این سلطان عادل را امروز اهالی جاهل و بی سوادسلطانیه مبرز و مزبله خود قرارداده و از ریختن هیچگونه کثافت در آن خودداری نمیکنند و بخصوص تازگی امزات هم در این مقبره میریزند همان بنائیرا که معماران مغول در ساخت آن ید بیضا نموده و بقول بعضی ازمحققین بزرگترین شاهکار هنر خود را بیاد کار گذاشته اند (۲) اهالی با بیـل و کلنك خراب کرده آجر های آنرا بمصرف بنای خانهای جدید خود میرسانند (آجر های قسمت شرقی بنا بیش از سایـر جهات برده شده است)

حقیقتاً این هر دو موضوع فوق‌العاده قابل توجه همه بخصوص اولیای محترم انجمن آثار ملی است که یکی از بزرگترین ابنیه آثار تاریخی ما امروز صورت کثیف‌ترین نقاط را بخود گرفته با بیل و کلنگ خراب شده و

---

(۱) - ازتذکره دولتشاه سمرقندی صفحهٔ ۲۲۸ عینا نقل شد .

(۲) - Arc. musulment p. H. Saladin P. 350

برای بنای خانه‌های محقر دهاتی در نتیجه تنبلی و سهل انگاری اهالی از میان برود و نیست و نابود گردد !

خرابی هجوم کنندگانی مثل گورکانیان و دیگران و تاثیرات انقلاب زمان در تمام دورهٔ طویل تاریخ زندگانی این گنبد برای انهدام آن کافی نبوده که اهالی نیزبدست خودبخرابی آن‌افزوده آنرااز بین میبرند .

راستی حیف است که غفلت اولیای امور سبب شود که این گنبد عظیم در دورهٔ امنیت با وجود بودن انجمنی باسم آثار ملی از زمان انقلاب و اغتشاش و اعصاریکه از کله مردمان منار ها می ساختند خراب‌تر گردد

باری این گنبد را، که از معظم ترین ابنیه ایران است اغلب مسافرین دیده و هریکی بتفاوت شرحی بر آن نوشته اند که از همه معتبر تر آنچه بنظر من رسیده مبحثی است که مسیو دیولا فوا راجع بان نوشته و بعد دیگران هر یك بتقریبی از او اقتباس کرده اند مسیو دیولافوا این بنارا بیشتر از نظر طور ساختمان و معماری شرح داده والحق درین قسمت نظریات خوبی اظهار داشته است

اما تحقیقات ما که مربوط بمطالعات وتدقیقات شخصی است گذشته از این قسمت دارای جنبه های تحقیق وبحث تاریخی است که‌اینك‌بذکر آن می پردازیم .

تمام مقبره از آجر پخته و ساروج معمولی ساخته شده است

طرح آن هشت ضلعی است که در هر گوشه از دیوارهای بلند آن یك مناره برپا و در وسط این منارها گنبد عظیمی سقف عمارت را تشکیل میدهد .

ارتفاع بنا در حدود ۳۵ متر وقطر آن بیش از ۲۰ متر است

گنبدیکه در بالای مقبره قراردارد گنبد بسیار بزرگی است و شاید از عریض‌ترین گنبدهای ایران باشد .

این گنبد دارای دو قشر آجری یکی در داخل و دیگری در خارج می باشد و مابین آنها آجرها عموداً قرار گرفته و تشکیل حجرات میدهند (۱)

در اطراف گنبد هشت مناره بلند واقع بوده است که امروزه فقط یکی از آنها نسبتاً سالم و مابقی بکلی خراب شده اند این منار ها علاوه بر آنکه بر استحکام خارجی بنا افزوده از اثر ارتفاع گنبد هم کاسته اند و چون حلقهوار گرد آنرا احاطه کرده در مقابل تصادم حوادث خارجی دیوارها و گنبد را حفظ نموده اند دیوار های مقبره در اطراف گنبد دارای تضاریس است و در قسمت فوقانی بنا تالارهائی دیده میشود که مشرف بخارج و دارای سه پنجره‌اند یکی بزرگ واقعه در وسط و دو دیگر کوچکتر در کنار سقف این تالارها که در بنای آن دقت زیاد شده یکی از شاهکارهای بزرگ صنعت محسوب و بمناسبت مرتفع بودن نسبتاً محفوظ مانده و معذلك بیشتر آن شکاف های عظیم بر داشته است بنظر این سقف ها از پائین عمارت مانند شالهای کشمیری خوش نقش یا قالیچه های عالی همین سرزمین است و باندازهٔ آجرهای ملون بادقت ونظم بکار رفته که از دورباشال یا یك پارچه کاشی اشتباه میشود

ستونهائی که مابین این پنجرها واقع اند در بعضی نقاط دارای کاشی هائی است که با آب طلا روی آن قلم زده و نقاشی کرده اند و سابقاً تمام سطح ستونها و گنبد و منار ها ازین کاشی‌ها مستور بوده است .

از خارج بواسطه سه باب داخل قسمت درونی میشوند آستانه‌های این ابواب که امروزه بکلی خرابست قسمت قابل توجهی است وبخصوص هلال های بزرگ سردرها و همچنین قوس های سقف‌ها وپنجرهاوتضاریس دیوار طرح بنای طاق کسرا و قوس‌های عظیم آنرا بیاد میاورد

وازین ملاحظه بخوبی استنباط میشود که صنعت ایرانی تا این

---

(۱) - Arc. mus. H. S. P. 349 و تا اندازهٔ از ظاهر گنبد آشکاراست

زمان باقی مانده و مجاورت با اعراب و مغول باوجود آنهمه وحشیگیری صدمه بروحیه صنعت مانرسانده وفقط تغییر ذوق درطرز اختلاط وترکیب قوس‌ها حاصل شده که من حیث‌المجموع نمیتوان دلیل بر تنزل هنر این قوم گرفت اما در داخل بنا طرز ساختمان بکلی با قسمت خارج متفاوت است طرح بنا مدور و دیوارهای بلند تا زیر گنبد کشیده شده اند.

در قسمت درونی از تالار های خارج اثری پیدا نیست و بجای آنها ایوان‌های چندمشرف بدرون دیده میشود که در زوایای داخلی هشت ضلعی قرار دارند

در زیر ایوانها و فوق سردرها در تمام دور بنا روی گچ آیات قرانی با خط ثلث عالی نوشته شده است سقف ایوان ها از گچ مستور و بصورت آویز گچ بری شده وهمچنین سطح بدن قسمت داخلی بنا بکلی از گچ پوشیده شده است.

اما این طرز گچ‌بری در دورهٔ ماقبل صفوی دیدی نشده‌وچنانکه درمقبره شیخ صفی درتبریز ودر سایر عمارات صفوی از قزوین‌واصفهان دیده میشود گچ‌بری آویز گچ‌بری معمول دورهٔ صفوی است و بعلاوه چون در بعضی موارد که گچ از بین رفته همان کاشی های ستاره شکل مغول میدرخشند.

پس میتوانم بگویم که سطح داخلی بنا در زمان سلطان محمد خدا بنده تمام از کاشی مستور بوده و در دورهٔ صفوی قشر ضخیمی از گچ روی کاشی ها را گرفته است

بنا براین گچ‌بری های آویز سقف و همچنین کاشی هائیکه در پائین بنا بطرز «موزاییك» بکار رفته (برخلاف کاشی‌های فوقانی وزیر گچ که هر کدام دارای یك صورت هندسی تمام است)

و خطوط کتیبه، تمام یادگار زمان صفوی است که شاید این منار را مسجد قرارداده اند

درجلوی هر ایوانی یك نرده چوبی بوده که آنهم مثل سایر قسمت ها از بین رفته و فقط امروز یکی از آنها بصورت خراب باقی است

این نرده بشکل مربع مستطیل و دارای کنده کاریهای خیلی عالی به صورت حجرات است که از پائین بنا منظر چوب خاتم کار را دارد.

در پشت مقبره بنای دیگری است متصل بان که بمراتب از گنبد خراب تر واز تمام اطاق های آن جز بعضی دیوار خراب وچند اطاق نما چیز دیگری باقی نمانده است.

گنبدشاه خدابنده یا گنبد ابواب البر (۱) را سلطان محمدالجتیوخان معروف بخدا بنده (۷۱۶ - ۷۰۳ ج) نوه هلاکوخان در اوایل سال ۷۰۵ هجری بنا نهاد.

سلطان محمد پادشاه عادل هنر پروری بود و بخصوص با بادی و عمارت میل مفرط داشت(۲)

قبر سلطان محمد خدا بنده

دولتشاه سمرقندی گوید «سلطان محمد خدا بنده در شهور سنه تسع عشر و سبعمائه وفات یافت وبگنبد سلطانیه مدفون شد» (۳)

تواریخ معتبر مثل وصاف الحضره و تاریخ گزیده و غیره همه سال وفات سلطان را ۷۱۶ نشان میدهند صحت این قول مسلم و محتاج به بحث نیست اما اینکه بگنبد سلطانیه مدفون شد شهرت زیاد دارد و همه گنبد ابواب البر را باسم مقبره سلطان محمد «شاه خدا بنده» میخوانند ولی چون شهرت صرف مناط هیچگونه اعتبار نمیشود صحت و سقم این مطلب مربوط به تحقیق جداکانه و ارائهٔ اسناد معتبراست در طی این

۱ - اسم اصلی این قبر است تاریخ وصاف صفحه ۶۱۸ تاریخ گزیده صفحه ۵۹۹

۲ - در کردستان شهر سلطانیه جمجال و در موغان شهر الجاتیو سلطان آباد

۳ - تذکرةالشعراء امیر دولتشاه صفحه ۲۱۸ عیناً نقل شد.

تحقیق بخوبی دیده میشود که نوشتجات مسافرین و سیاحانیکه فقط آنچه دیده و شنیده نوشته‌اند از درجهٔ سندیت ساقط و چون عین گفته های مشهور اهلی را نقل میکنند بی اهمیت است

و بهمین مناسبت تا مطالعات سیاحان ایرانی عرب اروپائی رابجز آنهاکه بنظر تحقیق تاریخی وارد بحث و تدقیق شده اند طرف توجه قرار نمیدهیم

اززمره‌اخیر مطالعات اروپائیها تمام صحت مطلب فوق‌را تصدیق کرده قبر سلطان محمد را در گنبد ابواب‌البر میدانند و گفته های مورخین هم عصر هم با تقریبی با آنها توافق دارد ولی روی‌همرفته مطلب تا درجه قابل توجه و دقت بوده و ماتدقیقاً داخل بحث میشویم

صاحب تاریخ و صاف‌الحضره عبدالله‌ابن فضل‌الله شیرازی که قسمتی از کتاب تاریخ خودرا در زمان سلطان محمد خدابنده باسم این پادشاه نوشته و در ۷۱۰ تقدیم شاه کرده است یکی از معتبرترین این زمان و مهمترین سند برای تحقیق احوال این سلطان است و بخصوص چون زمان سلطان ابوسعید را هم درك کرده و خود شخصاً در وفات سلطان محمد حضور داشته قول او منتهای درجه اعتباررا داراست اما مع‌التاسف این مطلب را بطور اختصار و مسامحه تلقی کرده و بمراعات صحت قافیه‌پرداخته است چنانکه گوید « و نماز گذارده در قبه قبه دیدار ابواب‌البرکه بر ابواب جنت در منت میگشاد تابوت زرین دفن کردند » ازین عبارت بطور مبهم مستفد میشود که محل تشریفات دفن و گذاشتن تابوت گنبد ابواب‌البر بوده و بالصراحه ذکری از مدفن نیست اما مطلبی که بجای خود قابل توجه است‌قید تابوت زرین است که سایر مورخین هیچ ذکری از آن نکرده و در اینجا از مقبره روشن‌تر بیان شده است یکی دیگر از اسناد معتبر تاریخ گزیده است که حمدالله‌مستوفی آنرا در۷۳۰ تالیف کرده و از حیث زمان با تاریخ وصاف تفاوت زیادی نداشته بعلاوه‌چون

حمدالله شخصا صاحب دقت نظر و معلومات تاریخی و جغرافیائی خوب بوده اقوال او هم به تناسب معلوماتش اهمیت زیاد دارد و اتفاقاً تبصرهٔ سلطان محمدرا بخوبی طرف توجه قرار داده است و در ذیل ذکر این پادشاه گوید « در شب غرهٔ شوال سنه ستهعشر وسبعمائة الجایتو سلطان رحلت کرد و بدار بقا پیوست و در گنبد ابواب‌البر قلعه که جهت خوابگاه خود ساخته بود مدفون‌شد » جمله در ابواب‌البر قلعهٔ که جهت خوابگاه خود . . . قدری مبهم است و مفهوم آن معلوم نیست اگر لفظ قلعه را اضافه توصیفی بدانیم و بگوئیم گنبد ابوالبر قلعه بوده‌که سلطان محمد خدابنده جهت خوابگاه خود ساخته است معنی عبارت معلوم میشود ولی گذشته از اینکه هیچگونه سند تاریخی برای ثبوت آن نداریم گفته‌خود حمدالله مستوفی در نزهت‌القلوب منافی آنست و ما این مطلب را سابقاً بیان کردیم و گفتیم که خوابگاه قلعه بوده است تمام از سنگ تراشیده‌شده و محیط آن دوهزار قدم و چنانکه میدانیم گنبد ابواب‌البر تمام از آجر ساخته شده و ابداً صورت قلعه سنگی را ندارد و محیط گنبد خیلی‌بیشتر از دو هزار گام است

اگر کلمه درزابمعنی ظرفیت گرفته وبگوئیم که در ابواب قلعه ایست که جهت خوابگاه سلطان ساخته بوده‌اند و چون چنین قلعه که در گنبد دیده نمیشود قبول مطلب ممکن نیست

و بعبارة اخری گنبد ابواب‌البر قلعه خوابگاه سلطان بوده‌ودر آن قلعه‌ای‌باین نام و نشان وجود نداشته است وبرای فهم مطلب محملی دیگر باید یافت .

اما این عبارت عیناً از روی نسخه که‌در لندن گراور شده انتقال یافته و این نسخه اغلاط زیاد دارد و نمیتوان اطمینان کامل داشت که‌اصل جمله این بوده است بلکه از روی کتابهائیکه بعد عیناً گفته حمدالله

را نقل کرده اند معلوم میشود که در این نسخه لفظ جنب از قلم افتاده است .

و صورت اصلی عبارت این بوده در جنب ابواب‌البر قلعه که جهت خوابگاه خود ساخته بودند چون شد و این جمله عیناً از تاریخ گزیده در دو کتاب منتخب‌التواریخ و لب‌التواریخ (شاهنشاه نامه) نقل شده است بنا بر این باید تصدیق کرد که محل قبر سلطان محمد خدابنده آنطور که شدت دارد مسلم نیست ونمیتوان یقین حاصل کرد که گنبدابواب‌البر قبر این سلطان باشد بلکه‌نظر باهمیت تاریخ گزیده که مهمترین‌سندماست مطلب تازهٔرا باید اظهار کرد که تاکنون هیچ توجه بان نشده‌است یعنی قبر سلطان محمد خدا بنده را باید در عمارت سنگی خوابگاه دانست ووجود مقابر اطراف هم این مطلب را نشان میدهد

چراکه مقابر بزرگان که اطراف قلعه خواب گاه سلطان قرار دارد . صورت قبرستان معتبری را ایجاب میکند که سنوات وفات آنها چنانکه از روی سنگها دیده میشود همه بعداز زمان سلطان محمد است ومیتوان گفت که این قبرستان پس از وفات سلطان تشکیل شده وبنا بر این ابتدا خود سلطان محمد خدابنده در خواب گاه خود مدفون و پس از آن مقابر دیگران بمیمنت قبر سلطان در جوار آن احداث شده است

قبر سلطان ابوسعید

چنانکه در تواریخ‌مذکوراست سلطان ابوسعید را رسم بود که زمستان در قراباغ یا بغداد وتابستان را بسلطانیه بسر میبرد و سالی در قراباغ مریض شد وبهمان عارضه در گذشت (ابن‌یمین)(۱)

در قراباغ از سر سلطان علم بوسعید دست تقدیر آلهی افسر شاهی گرفت
بزرگان‌دولت نعش اورا باکمال احترام وتوقیر بشهر سلطانیه رساندند

---

(۱) امیر محمود مشهور بابن یمین از اهل فریومد و یکی ازگویندگان معاصر سلطان ابوسعید بوده وفاتش در سنه ۷۴۵ هجری است

صاحب تاریخ مطلع السعدین که کتاب خود را در ۸۷۰ نوشته این مطلب را بهتر از هر کس بیان کرده است « وبعد ازآن مراسم « تجهیز و تکفین بجای آورد تمامت ارکان سلطنت و خوانین « حضرت در صحبت نعش او که روزکار بجای رکاب. ورخش اوروان « کرده بود از نواحی شروان و قراباغ اران بجانب سلطانیه روان « شدند و در مرقدیکه در حال حیات بنیاد نهاده بود و آن موضوع « را شرویار خوانند مدفون شد » (۱)

بنابراین بعداز وفات سلطان ابوسعید اورادر حوالی سلطانیه در ناحیه شردیار مدفون ساختند اسم شردیاد جز در همین موضع در جای دیگر دیده نشده و بهمین مناسبت محل حقیقی آن معلوم نیست ونمیدانیم که در کدام سمت شهر قرار داشته و هم‌چنین یقین کامل نداریم که اسم واقعی این محل شردیار باشد فقط چیزی که مسلم است اینکه ذکر مقبره سلطان در سایر لغات دیده میشود و شاید این موضع فقط برخود مقبره سلطان اهمیت داشته که دیگران فقط بذکر مقبره اکتفا کرده اند

اما جسدسلطان در این مقبره دوام نکرد وکمی بعداز اویعنی در زمان امیر ایرانشاه پسر امیر تیمور گورکان بمحل دیگر انتقال‌یافت

تفصیل این واقعه را یحیی‌بن عبداللطیف (۸۸۵ متولد) در کتاب لب التواریخ بخوبی بیان میکند « نعش او را بسلطانیه نقل کردند و « در گنبدی که در سلطانیه ساخته بودند مدفون شد بعد از مدتی « میرزا یرانشاه بن‌امیر تیمور بتخریب آن گنبد حکم کرد و اورا از « آنجا بیرون آوردند و در گنبد ابواب البر در پهلوی پدرش مدفون « ساختند » (۲)

---

(۱) مطلع‌السیعدین نسخه خطی در وفات سلطان ابوسعید
(۲) شاهنشاه نامه بالب‌التواریخ نسحه خطی در ذکر سلطان ابوسعید بها درخان

از این بیان بخوبی استنباط میشود که جد سلطان ابوسعید را از محل اصلی خود بیرون آورده وبگنبد ابواب البر انتقال دادند و این مطلب را دیگران هم تصدیق میکنند

دولتشاه سمرقندی (۸۹۲) گوید «و مرقد سلطان ابوسعید» «در گنبد سلطانیه بجنب پدرش سلطان محمد خدابنده انارالله برهانه» (۱)

اما اینکه واقعاً مرقد سلطان در گنبد سلطانیه باشد یاخیر قدری قابل تحقیق است در صورتیکه مقبره ابوسعید را نزد پدرش تصور کنیم دیگر در گنبد ابواب البر نبوده و مطابق تحقیقات گذشته در عمارت خوابگاه خواهد بود و اگر درگنبد بدانیم نزد پدرش می‌باشد وچون مورخین مقبره اورا در گنبد ابواب البر میدانند باید گفت که قسمت اخیر عبارت اشتباه و این اشتباه از شهرت مقبره شاه خدابنده دست داده است و روی هم رفته میتوان مطلب را این طور بیان نمود که گنبد سلطانیه را سلطان محمد الجایتو خان بنا کرده و بهمین مناسبت این گنبد باسم او باقی مانده است

ولی مقبرهٔ که در آنست متعلق بسلطان ابوسعید خان پسراوست که بعدها اسم بانی گنبد را با صاحب مقبره خلط کرده اولا قبر شاه‌خدابنده را در گنبد او و ثانیاً مقبره ابوسعید خان را در جنب او دانسته اند در صورتی که چنانکه گفتیم حقیقت امر غیراز این است

مهدی بهرامی

(۱) تذکرة الشعرا دولتشاه صفحه ۲۲۹

حکیم عمر خیام نیشابوری

بقلم آقای میرزایانس
نماینده سابق ارامنه در مجلس شورای ملی

تقدیم بارامنه ایران

هموطنان عزیز

همیشه اوقات اسباب تاسف واقعی بنده بوده است که ارامنه ایران (روی سخن بعموم آنها است نه بخواص) بعد از چندین قرن زندگانی در این مملکت هنوز نتوانسته اند نسبت بحال و خصوصاً نسبت بفضایل دماغی این ملت عظیم معرفت کامل پیدا نموده و باندازه کفایت و لیاقت تقدیر و تجلیل نمایند.

نگارنده میخواهد باین مقصود نایل گشته و وسایل تمایل وتألف مابین ایرانیها و ارامنه را بیشتر ایجاد نمایم و برای اینکه تکریم بی آلایش خود را درمقابل علو قدر و قیمت ادبیات ایران ابراز کرده و محبت و توقیر قلبی خود را نسبت به هردو ملت آشکار سازم اینك از گلستان برومند و بی نظیر اشعار فارسی دسته گلی چیده تقدیم شما می نمایم. —

یوسف میرزا یانس

(۱) اطلاعات کافی نسبت بحال خیام دردست نیست. آنچه را قطعاً میدانیم این است که اسم او عمر و اسم پدرش ابراهیم و از اهالی شهر نیشابور بوده است. در حلقه مشاهیر دانشمندان و فضلای قرن پنجم هجری مقام ارجمندی دارا بوده و اگرچه در اغلب فنون عصر خود تصرف تام داشته ولی در علوم ریاضی و هیئت متخصص درجه اول بشمار میرفت. یکی از کتب او در علم جبر و مقابله که در اروپا بطبع رسیده مهارت او را در علم مزبور بخوبی ظاهر میسازد. خیام یکی از حکمائی است

---

(۱) اطلاعات راجعه بوضع زندگانی و شرح احوال خیام را اغلب از حضرت اشرف آقای میرزا محمدعلی خان فروغی (ذکاءالملك) کسب نموده در این جابرای این مساعدت تشکرات و احترامات خود را تقدیم حضرت معظم‌له می نمایم.

که در زمان سلطنت ملکشاه در سنه ۴۶۷ هجری تاریخ جلالی را که یکی از صحیحترین مبادی تاریخ مشرق زمین است ایجاد ومدون نمود.

٭

خیام - صباح - نظام‌الملک

از سرگذشت و وضع زندگانی این شاعر اخباری که بی تردید باشد بما نرسیده مگر روایت مشهور مورخین اخیر راجع بروابط خواجه نظام‌الملک وحسن صباح که موسس تشکیلات سری (Assassins) بود. از قرار حکایت فوق الذکر سه نفر جوان مذکور در دوره همدرسی تعهدی با یکدیگر در مدرسه منعقد میدارند به این شرط که هر کدام از آنها مالا بیك مقام عالی برسد دو نفر دیگر را هم به سعادت خود شریك سازد. از قضا خواجه نظام‌الملك وزیر شهیر سلاطین سلجوقی شده نسبت به تعهدات خود در وفاداری کوتاهی نورزید. خیام را که شخصی بود درویش مسلك و چندان علاقه بمقام نداشت از حیث معاش کاملا بی نیاز کرد و حسن صباح را که خیلی جاه طلب و شوکت پرست بوددرخدمت جلال‌الدین ملکشاه وارد نمود. اگرچه مورخین جدید نسبت بمناسبات خواجه نظام‌الملك و حسن صباح صحت تاریخی را قائل نیستند ولی چون حکایتی است بس دلکش و شاید هم بی اصل نبوده باشدبرای استحضار و تفریح قارئین ذکر مختصر آنرا زاید نمی دانیم.

چنانکه گفته شد سودای بزرگی در دماغ حسن صباح شدیداً غلیان داشت لهذا بدون اینکه حقوق رفیق ولی نعمت خود را ابداً منظور نظر داشته باشد برای معلق ساختن خواجه نظام الملك و تصاحب مسند او جداً مشغول طرح ریزی و اجرای نقشه شد. از موارد مناسبه همیشه استفاده نموده کفایت و لیاقت خود را در رتق وفتق امور مملکتی در نظر شاه جلوه گرساخته خود را برای صدارت بدرجات شایسته‌تر از خواجه نظام‌الملك معرفی مینمود. اگرچه رفیق او برای این سوءقصد و عملیات خائنانه او را چندین مرتبه

توبیخ و ملامت نمود ولی در قلب صباح که از کثرت حرص وحب ریاست اخلاقاً بی‌حس شده بود نصایح مشفقانه دوستش اثری نبخشید.

روزی از روزها پادشاه حساب دخل و خرج مملکتی را از خواجه نظام الملك مطالبه میکند. صدر اعظم برای تهیه و تکمیل دفاتر محاسبات مدت شش‌ماه را لازم دانسته و استمهال می‌نماید. حسن صباح که محاسبی بود بی همتا و در این گفتگو حضور داشت برای اظهار قدرت فوق العاده خود و برای واژگون ساختن وزیر اعظم موقع را مناسب دیده فوراً پیشنهاد میکند که خودش حاضر است محاسبات رادر ظرف چهل روز آراسته و پیراسته باعلیحضرت تقدیم دارد. شاه هم این امر را از روی رغبت باو رجوع میفرماید.

خواجه نظام الملك چون مشاهده کرد که هرگاه رفیق سابق و دشمن کنونی او این دفعه موفق شود قطعاً اسباب هتك اعتبارات او فراهم و زمینه تزلزل ارکان مقام او مهیا خواهد شد ناچار برای دفاع از خود متوسل به حیله گردید. بواسطه مستخبرین مخفی علی الدوام از کیفیت جریان کار کسب اطلاعات کرده یقین حاصل نمود که حسن‌صباح در موعد معهود حسابهارا مرتب نموده تعهد خودرا انجام خواهد داد. روز آخر قبل از آنکه بدربار حضور بهمرساند حسن‌صباح بقصد استحمام وارد گرمابه شده و بسته اوراق محاسبات را به پیشخدمتش می سپارد. مستخدم مزبور که طرف ارتشاء کارکنان خواجه نظام الملك واقع شده بود در غیاب آقایش افراد محاسبات را زیرورو کرده ترتیب منظم آنهارا مختل میسازد وبسته را بعداز خروج از حمام باو تسلیم می‌نماید. حسن صباح که از وقوع چنین حادثه بکلی بی خبر بود بسته را گرفته مستقیماً بدربار شتافته بحضور شاه مشرف و شروع بقرائت حسابها میکند ولی اوراق رادر حال اختلال یافته ومضطرب شده خودرا بکلی میبازد. خواجه نظام‌الملك که حضور داشت موقع را غنیمت شمرده و ضربت

مهلکی به حسن صباح وارد آورده می گوید « جسارت این آدم بجائی رسیده که نسبت بقبله عالم‌هم‌خدعه و تلبیس را روا میداند من عرض کردم در۴۰ روز این‌حساب رانمیتوان مرتب نمود . شاه هم متغیرشده امر به‌اخراج حسن صباح ازدربار میدهد . حسن که بواسطهٔ کینهٔ التیام ناپذیر صدر اعظم نمیتوانست وحق هم نداشت که جان خودرا درامان تصور کند با لباس مبدل از پای تخت گریخته راه مصر را پیش میگیرد . در مصر وارد دار الفنون مشهور اسمعیلیهای وقت شده نظر بشهرت بزرگی که در میان علمای عصرداشت باتجلیل واحترامات فوق العاده پذیرفته میگردد

از این واقعه چندی نمی گذرد که حسن صباح بواسطه دانشوری وقدرت دماغی که داشت در دربار خلیفه مصر موسوم به المستنصردارای مقام بسیار عالی شده طرف بغض و حسد درباریان میگردد و بواسطهٔ اسباب چینی های اعاظم و اکابر اطراف خلیفه مجبور به فرار از مصر گشته بعد از وقایع وماجراهای زیادی عاقبت الامر در سنه ۱۰۹۰ میلادی کوه الموت را در نزدیکی قزوین برای اقامت قطعی خود انتخاب و درآنجا بسمت تاریخی شیخ‌الجبال مشغول تاسیس وتوسعه تشکیلات سری شده بعد ازچندی بتوسط قتلین جسور خود (باصطلاح امروز تروریست ها) خواجه نظام الملك را بقتل میرساند ـ

❀

بعد ازاین گریز توجه را ثانیاً بخیام معطوف داشته باید اعتراف نمود که اونزد اروپائیها و آمریکائیها بیشتر طرف محبت وتجلیل واقع شده تادر نزد هموطنان خود وجههٔ این مقبولیت علم وحکمت او نیست زیرا از کتب علمیه او چیزی که قابلیت زیادی داشته باشد بما نرسیده اسباب شهرت او همانا اشعار قلیلی است که بشکل رباعی یك گنج ذیقیمتی برای ماودیعه مانده است . والحق اشعار خیام در ادبیات فارسی دارای عطر مخصوص منحصر بفرد میباشد .

در اواسط قرن نوزدهم یك نفر شاعر انکلیسی موسوم به **فیدز جرالد** رباعیات خیام را درزبان ملی خود بشعر درآوردیا اگر بگوئیم بعضی ازاشعار انگلیسی‌را تحت نفوذ فکری خیام منظوم ساخت شاید ترجمه فیدزجرالد را صحیح‌تر توصیف نموده باشیم. اشعارمزبورنزداروپائیها عموماً و نزدانکلیسهاوامریکائیها خصوصاً حسن قبول فوق‌العاده یافت بطوریکه‌شاعر و اشعار او مورد تقدیر ها و تکریمهای گوناگون واقع گشتندحتی بعضی از نویسندگان اروپائی شروع بنوشتن اشعار تقلیدیه از خیام نموده‌اسباب ایجاد یك جریان جدیدی در ادبیات مغربی موسوم به سبك (عمرید) باحترام نام عمر خیام فراهم ساختند. باین ترتیب افکار و احساسات یکنفر ایرانی در دماغ و مخیله اروپائیان قرن نوزدهم و بیستم باندازه‌ای‌رسوخ ورخنه پیدا کرد که این واقعه را حقاً میتوان اسباب مفاخرت و مباهات مشرقیان عموماً و ایرانیها خصوصاً محسوب داشت.

از حیث فصاحت اشعار خیام به اعلی درجه کمال است و چیزی که بیشتر اسباب لطافت و مطبوعیت آنها میباشد این است که از بعضی تصنعات و جعلیات که تاحدی در شعرای مشرقی معمول است بکلی‌عاری ومنزه بنظر میاید. اشکال عمده ما راجع به‌اشعار خیام در این است که رباعیات او را از سایر رباعیات که باسم خیام عموماً بطبع میرسد بتوانیم تشخیص دهیم و جهات مخلوط شدن تصنیفات سایرین را با اثر خامه ادیب مشهور بطور ذیل میتوان توضیح داد. قبل از آنکه برق افکار خیامی در آسمان ادبیات ایرانی نورافشان گردد سرودن رباعی در میان شعراء متقدم مملکت چندان مرسوم و مطلوب نبود و شعرای محدودی بنوشتن رباعی مبادرت ورزیده اشعاریکه باین اسلوب بیادگار گذاشته‌اند چه‌ازحیث کیفیت وچه‌ازحیث کمیت قابل توجه خاص نمی باشد. وقتی رباعیات حکیم نیشابوری پا بعرصه وجود نهاد و در میان مردم منتشر گشت باندازه‌ای طرف توجه و تحسین واقع گردید که تغیر عمدهٔ را در سلیقه و عقیده ادبای وقت

نسبت بنظم رباعی باعث گشت و اغلبی از شعرای خلف بنوشتن رباعی مبادرت ورزیدند. چون اسلوب شعر خیام مورد تقلید واقع گشت افکار خیام هم در اشعار متاخرین نفذ و مؤثر امد و مدین واسطه شباهت زیادی در اشعار معلم و متعلمین بظهور رسید. اشخاصی هم که دربادی امر دخالت در جمع آوری و تدوین این اشعار داشته بواسطهٔ فقدان قوهٔ ممیزه لازمه یا بواسطه عدم تدقیق وتعمق کافی تمام این رباعیات را باسم خیام ثبت و ضبط نموده اند بطوریکه رباعیات اصل را از بدل از روی برهان و دلیل کافی مفروق نمودن فعلا کاری‌است بسیار مشکل.

عده رباعیاتی که امروز باسم خیام طبع و نشر می گردد بیش از هشتصد می باشد و منقدین از خارجه و داخله در ایام مختلفه بعداز صرف مساعی وافره برای تشخیص ملحقات از رباعیات اصلی عقاید غیر متشابه بیان نموده اند. چون ما قصد نداریم در اینجا داخل در مطالعات عتیقه دانی شده از این راه حل قضیه را نموده باشیم لهذا بسط کلام را در این موضوع زاید دانسته باین اشاره مختصر اکتفا می کنیم که گروهی‌از متفکرین فقط پنجاه یا شصت رباعی را اختصاص به حکیم داده اند بعضی دویست الی سیصد و برخی هم الی پانصد رباعی را از اثر خامه شاعر معروف میدانند. بعقیده بنده چون تخصص خیام در فن شعری نبوده و شعر را او نسروده مگر برای تفریح یا برای ابراز بعضی احساسات باطنی بایستی قول و عقیده منتقدینی را بیشتر طرف اعتبار قرار داد که نسبتاً عده کمتری از رباعیات را به دانشور نیشابوری نسبت میدهند.

هرچند بعضی از ادبای معروف ایرانی رباعیات خیام را طرف تقدیر فوق العاده قرار نمی دهند ولی این حقیقت غیر قابل انکار است که منشئات این شخص بزرگوار از بروزات بسیار برجسته زبان فارسی و در سبک مخصوص بخود نه فقط در اشعار ایرانی بلکه در ادبیات تمام ملل عدیم النظیر و بی همتا می باشد. محل تردید نیست فلسفهٔ

که او موضوع سخن سرائی قرار داده تازگی ندارد . چه قبل و چه بعداز او بی‌وفائی اوضاع دنیوی و حال سریع‌الزوال حیات انسانی مصنفین این سرزمین با انواع و اقسام عدیده با الفاظ و تشبیهات مختلفه گوشزد عالمیان نموده‌اند ولی اگر نسبت بتمام این مؤلفین نتوانیم بگوئیم اقلا در حق قسمت اعظم آنها ممکن است اظهار داشت که برای بیان این فکر حکیمانه و منتقدانه وارد مطلب میگردند اما خیام راجع باین مبحث لحنی دارد مصور پراز احساس مالیخولیائی و حزین و منحصر بخود . با چند کلمه مختصر و مؤثر قسمی تصرف و تسلط در قلب خواننده پیدا میکند که او را کاملا متقاعد نموده سرسپار منطق خود میسازد . وضع اقامه براهین او اغلب باندازهٔ لطیف و نتیجهٔ که از این بینه گرفته میشود بقدری مطلوب و غیر منتظره بنظر میاید که مطالعه کننده گوئی غفلتاً به یك مکاشفهٔ تصادف نموده بکلی تسلیم واگر بتواند هم مایل‌نیست معترض واقع شود مبادا بواسطهٔ بیان یك عقیده مخالفی آن سحر ملایم و مطبوع که در تحت نفوذ نساجی ماهرانه کلمات منتخبه احساسات اورا بیك عالم اندیشه دلبندی و اندوه دلاسائی وارد نموده دچار بطلان گـردد . خیام اکثر اوقات استمداد از منطق میکند و علم استدلال اگرچه از دماغ تولید شده عقل را فقط مخاطب خود قرار میدهد ولی از اثر اعجاز قلم این نابغه نادره وسیلهٔ برای منقلب ساختن قلوب گشته و سامع را بجای آنکـه بتمکین فکری الزام نماید گویا اثر یك ماکول یامشروب سکرانگیزی در او تلقیح می نماید .

فکر خیام بسیار آزاد و بی پرواست . برای اثبات صحت فلسفه خود باك ندارد از اینکه باچند کلمه معدودی بعضی از معتقدات و رسومی را که قبول عامه دارند زیر و زبر کند ـ اغلبی از رؤسای ظـاهر نما بعقیده خیام اشخاصی هستند مزور ریاکار ظالم و خونخوار

شخصی بزنی فاحشه گفتا مستی هر لحظه بدام دگری پا بستی
گفتا شیخا هر آنچه گوئی هستم آیا تو چنانکه می نمائی هستی ؟

ای مفتی شهر از تو پرکارتریم با این همه مستی از توهشیارتریم
توخون کسان‌خوری‌وما خون‌رزان انصاف بده کدام خون‌خوارتریم

حتی از دخول در مباحثه با خالق خود احتراز نمی کند و از قرار روایت باری‌تعالی حقانیت‌منطق او را تصدیق فرموده نصف‌صورتشرا که بواسطه کلمات کفر آمیز برای تنبیه او سیاه کرده بود ثانیاً مبدل بسفیدی فرمود دو رباعی او که راجع باین قضیه و مشهور آفاق است ذیلا ذکرمی شود

ابریق می مرا شکستی ربی برمن در عیش را ببستی ربی
بر خاك بریختی می ناب مرا خاکم بدهن مگر تومستی ربی

ناکرده گناه درجهان کیست بگو آنکس که گنه‌نکرد‌چون‌زیست‌بگو
من بد کنم و تو بد مکافات دهی پس فرق میان من‌وتو چیست‌بگو

بواسطه رباعی ثانوی چنانکه مشاهده می شود خیام‌مغفرت ذلیلانه وعاجزانه نمی طلبد بلکه نیروی منطق و با شهامت اخلاقی برای داد خواهی و برای اخذ نتیجه از اجرای حقگذاری دیوان عدالت مطلق داخل در مکالمه باحضرت احدیت می گردد . اگرچه خیام در خطاب خود نسبت به واجب‌الوجود از تملق گوئی متداول کناره جوئی میکند مع‌هذا نمیتوان سادگی شیوه او را به ضعف اعتقاد نسبت به‌پروردگار حمل نمود . خیام بی‌شبهه از افرادی نیست که علاقه زیادی به تعلیمات و عملیات صوری و ظاهری مذهب دارند ولی از حیث شناسائی وپرستش الوهیت کاملا موحد معتقد و مؤمن است . سخن بی ترس او در حضور کرسی رحمانیت نه بواسطه فقدان بلکه بر اثر فرط ایمان وقدرت ایقان که با اتکای بلطف ایزدی حاصل شده میباشد . مثل فردی از اهالی‌یك مملکت مشروطه که از حقوق خود کاملا واقف بوده و در امان قوانین

لایتغیر و غیر قابل تزلزل در محضر پادشاه وارد می‌شود همان طور نیز خیام در پیشگاه قضاوت الهی حضور بهم‌رسانیده از خود دفاع می نماید. در مواقع مذکوره خیام خود را مثل یك نفر رعیت و عبد عبید سلطان مستبدی که نمی داند مورد چه گونه سیاست غیر مترقبه ومتلون خواهد بودمعرفی نمی کند والامفهوم سطور ذیل را چگونه میتوان توضیح نمود.

گر من نکنم گناه رحمت چه کند آرایش رحمت از گنه کردن ماست

یزدان چو گل وجود مارا آراست دانست زفعل ما چه‌خواهد برخاست
بی‌حکمش نیست هر گناهی که‌مراست پس سوختن قیامت ازبهر چه خاست

صد سال بامتحان گنه خواهم کرد یا جرم من است بیش یا رحمت تو

چنانکه از کلمات فوق بخوبی هویدا است خیام یك اعتماد مضبوطی نسبت به غفران لا یتناهی دارد وبه همین جهة از پذیرفتن این فکر در مخیله خود جداً امتناع می‌ورزد که رأفت لایزالی ممکن است در مقابل جرمهای محدود وجزئی صد ساله او ولوعمداً هم بعمل آمده باشد کوتاه آمده شامل حال او نگردد و باین واسطه شاعر مغضوب به عذاب ابدی محکوم وتسلیم آید. خاصه در صورتیکه علم علی الاطلاق (که ایضاً طرف اعتقاد قوی وایمان متین شاعر است) ازازل میدانست که خیام مرتکب گناه خواهد شد.

می خوردن من حق زازل میدانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

خدارا خالق وموجد خود دانسته خیام دردفاع دلیرتر میشود.

یارب تو گلم سرشتهٔ من چکنم پشم قصبم تو رشتهٔ من چکنم
هرنیك وبدی که‌ازمن آید بوجود تو بر سر من نوشتهٔ من چکنم

در عین حال که برای استخلاص از عقوبت معاصی خود خیام در درگاه آمرزگار از خود بجدیت وآزادانه توفی می کند کیفیت روحیه او متجاسرانه بنظر نمی آید. هر چند قوهٔ متفکره او عموماً «لاستیکی» و کش دار میباشد ولی در این موقع مخصوص بانتها درجه

حیرت انگیز است که او چگونه ضعف و نا چیزی و خطا کاری خود را مبدل بیك اسلحه ظفر نمونی کرده با قدرت مستقلی داخل در محاکمه می‌شود. هر چند خیام در حضور داور اعظم خودرا کاملا تبرئه نموده دفاع خودرا بفیروزی ختمه میدهد ولی فتح او محروم از افتخار و خودنمائی است. مشاهده این مسئله که بچهٔ زیرکی و فطانت عجز و اثم (اگر چه هردو اوصاف قابل محکومیت و مقهودیت اند) در ذهن خیام تبدیل به براهین قاطعه برای اثبات بی تقصیری خود در روز بازپسین می گردد شاید درمیان سایر ناس تولید تمجید و تحسین نماید ولی خود شاعر از نصرتی که نصیب او شده از کثرت توقیر و محبت نسبت بقاضی کریم وشفیق خجل وشرمسار است

با نفس همیشه در نبردم چکنم — از کردهٔ خویشتن بدردم چکنم
گیرم که ز من در گذرانی به کرم — زانشرم که دیدی که چه کردم چکنم

چنانکه سابقاً اشاره شد خیام خود را چندان مقید به نشریات دیانت معرفی نمیکند وابراز ارادتی نسبت به عالم نمایان طماع و خود خواه ازاو دیده نمیشود ولی درباطن خود او یك طریقه مذهب روشنی و اعتقادات محکمی راجع بوحدانیت ذات بی‌همتای صمدی و آفرینش وسرنوشت کلیه موجودات دارد وکلمه شهادت او از این قرار است :

حق جان جهان است وجهان جمله بدن — و اصناف ملائکه حواس این تن
افلاك عناصر و موالید اعضا — توحید همین است ودگرها همه فن

در این رباعی هرچند او حس بالذات و بلا شرط را بمنزله روح کلیه موجودات میداند و کائنات را بمنزله جسم آن هستی بخش میشناسد ولی سهواً نباید تصور کرد که خیام معترف بیك دهری است فاقد شخصیت و غیر قاصد یا دارای یك قوهٔ که برخی از حکمای مادی ازناچاری اسم آنرا اصول (پرنسیپ) حیت نامیده اند. در مورد خیام مطلب ورای این است او قویاً مقر به یك خداوندی است که هرچند غیر قابل فهم وادراك

و تصریح است ولی آفریننده و صاحب و مالك‌الرقاب کلیه بود و نبود محیط برتمام ازمنه ابدی و شامل برفضای بی کران و مقتدر و عالم کل و رحمان الرحیم و دارای یك شخصیت مشدد است . و الا وجود موجدالموجودات را اینقدر مرجع و ملجأ گله گذاری استغاثه و دفاع خود قرار نمی داد شاید خیام به نحویکه مردم تعلیم یافته و منتظراند عبادت معمولی را بجا نمی آورد ولی بدون شبهه احد ذوالجلال را از اعماق جان وقلب وروح و به سبك مخصوص بخود پرستش می‌نمود .

در سطور ذیل چه عشق وافر و سرشاری نسبت بمعبود دیده می شود . بواسطه این کلمات در آن واحد مثل یك نفر سردارهنرمندی با یك حرکت ماهرانه اولا صفوف تعلیمات عادیه را (یعنی خیام بواسطه ارتکاب بعصیان محکوم بمؤاخذه و سزای ابدی است) درهم‌شکسته نفس خود را از احتمالات سیاست اخروی نجات داده اشتیاق وخلوص فدویت خود را در حق معشوق مطاع و نسبت باراده او آشکار میسازد .

گفتی که ترا عذاب خواهم فرمود من درعجبم که در کجا خواهد بود
آنجا که توئی عذاب نبود آنجا آنجا که تو نیستی کجا خواهد بود

در این رباعی مملو از معنی و قریحه خیام چندین اصل از معتقدات خود را در یك جمله کوچك بسبکی که بهتر از آن متصور نیست شرح میدهد ــ اولا اعتراف میکند خدا در همه جا حاضر است و در تمام اماکن لایتناهی نقطهٔ را نمی‌توان پیدا کرد که خالی ازحضور او باشد ثانیاً حب و شیفتگی بی اندازه خود را نسبت بذات مقدس او خبر میدهد . اگر خیام سراغ چنین محبتی را در خود نداشت ابداً یارائی گفتن « آنجا که توئی عذاب نبود آنجا » نمی داشت پس مفهوم این مصراع را فقط چنین می توان توضیح دادکه چون شاعر زربی از عشق الهی پوشیده معذب بودن او بواسطه فقدان محل اجرای این‌امر امکان پذیر نخواهد شد زیرا محبوب درهر محلی حاضر است و خام

در همه جا خودرا در حضور معشوق خود یافته طبعاً کمال سعادتمندی و سرور خواهد داشت و این فرخندگی حال کلیه اعمال را برای جزا دادن او خنثی خواهد نمود و تمام محن و مشقتهائی که از طرف دوست میرسد نه فقط او را متالم نخواهد ساخت بلکه بر فرح و فرخی او خواهد افزود جز باین ترتیب نمی شود تشریح نمود که چرا شاعر گناه کار را عذاب فرمودن محال و ممتنع است .

خیام مستدعیات از درگاه الهی دارد و دعاوی او از این قرار است :

ای در ره بندگیت یکسان که ومه در هر دوجهان خدمت درگاه توبه
نکبت تو ستانی وسعادت تو دهی یارب تو بفضل خویش بستان و بده

خیام نه‌فقط معترف و معتقد به‌باطن مذهب ودارای مذهب باطنی است بلکه‌دیانت او متضمن اسرار طریقتی نیز میباشد وازاین‌حیث‌مهمترین ورفیع‌ترین مرتبت را او بمحبت تخصیص میدهد

هر دل که در اومهر ومحبت بسرشت گرساکن مسجداست ور اهل کنشت
در دفتر عشق نام هر کس که نوشت آزاد زدوزخ است و فارغ ز بهشت

سطور فوق‌الذکر کلمات پولس‌حواری را یاد آور می شود که میگوید اگر نبوتها داشته باشم اگر تمام دارائی خود را بفقرا تقسیم و جان خود را هم باتش تسلیم نمایم و محبت نداشته باشم هیچ نفعی نخواهم کرد - هر چند تمجید پولس حواری نسبت به حسن و منزلت محبت عالی ترین و فصیحترین ستایش بشمار می رودکه تاکنون در شأن این صفت ممتاز از فکر انسانی ناشی گردیده ولی خیام در چهار سطر داد مداحی را بیش از او میدهد . مفهوم کلمات حواری مذکور این است که اگر کسی محبت نداشته باشد هر قدرهم فداکاری در راه خدا و کسب فضائل روحانی نمایند داخل در ملکوت آسمانی نخواهد شد ولی خیام مقام محبت رامافوق این درجات دانسته‌میگوید

هر کس محبت داشته باشد ـ ولو برحسب ظاهر و در انظار مردم از صراط مستقیم هم منحرف بوده باشد نه فقط از دوزخ آزاد است بلکه محتاج به بهشت که دراصطلاح مسیحیان مقصود از ملکوت آسمانی است نخواهد بود. بعقیده خیام هر کس محبت دارد خود فردوس برین است و مینو اند از روضه رضوان معهود صرف نظر نماید. خیام در این سطور یکی از رموز مکنونات طریقت عیسوی را بیان میکند باین معنی که خدا محبت است پس هر کس محبت دارد موصوف به اوصاف الهی شده و اتصال بحق پیدا کرده محتاج به مخلوق ولو بهشت هم بوده باشد نخواهد شد ـ در این صورت به این تصور ملزم خواهیم بود که از قرار تعلیمات حکیم بهشت برای ارواحی آفریده شده که ترقی آنها در طریقت روحانی و خداپرستی هنوز به این درجات معلی نرسیده.

بقیه در شماره آینده



آقای میرزا محمدعلی خان فروغی (ذکاء الملک)
رئیس الوزراء و وزیر جنگ سابق



قسمت اجتماعی

و

قسمت زنان

محبوس اجتماعی

ای گیتی خرم شده از بهر تو زندان
آسایش تو زحمت و امید تو حرمان
هر رنج که جانکاه تر از آن نبود رنج
آماده بود بهر تو از گردش دوران
هر تیر که دلدوز تر از آن نبود تیر
اندر دل تو دارد دایم سر پیکان
تیری که مر آن را نرسد زخم به مرهم
رنجی که مرآن را نرسد درد به درمان

در سوك تو شب رفت در این جامه نیلی
وندر غم تو صبح بدرید گریبان
تیمار تو آورد نزاری به مه نو
اندوه تو کرده است سیه جامه کیوان
جز چند کست روی نبیند به همه عمر
در سلسله پرده و در محبس ایوان
دیدار مه و مهر نبینی به شب و روز
الا به درون تافته از روزن زندان
زندان تو خانه است چو تو باشی ساکن
سجن تو روائی است چو تو گردی گردان
نه باغ همی بینی و نه کشت لب جوی
نه ساختهٔ ایزد و نه کشتهٔ دهقان
نه گریه ابر از بر کهسار ببینی
نه خنده زنی در چمنی بر گل خندان
نه باد صبا را بر تو راه که گاهی
آهی کشی و او برد آن آه بیستان
هم لالهٔ رخسار تو بی تابش خورشید
هم نرگس شهلای تو بی ریزش باران
شد لاله ات از تیرگی خانه چو عبهر
شد جزع تو از انده و تیمار چو مرجان
پژ مرده شود نوگل تو زود تر از وقت
بدر تو بدو روز نهد روی به نقصان
خصم تو و یوسف نبود غیر نکوئی
هم دشمن طاوس بود خوبی الوان

خوبیت به زندان و به چاه اندر دارد
زانسان که همی داشت بسی یوسف کنعان
زینسان که نهانی تو پری باشی ورنه
آدم ز چه رو ز آدمیان باشد پنهان ؟
یارانت نخواهند مگر تابع و محکوم
خویشانت نسازند بجز ابله و نادان .
نه رأی تو در مصلحتی لایق تحسین
نه حال تو در مسکنتی در خور احسان
از دانش و آزادی و هر پیشه و هر کار
محروم گذارند تو را از سر عدوان
این گفت ز بد مهری مانند جهانت
وان کرد ز بد خوئی تشبیه به ثعبان
جز حیله به پیش اندر آن راست چه حجت
جز زور بدست اندر این راست چه برهان ؟
هجران یکی این همه سهل است که گویند !
وز جمله جهان است ترا دایم هجران
آن به که ندانی بدگر ملك چه حال است
واگاه نگردی تو ز آزادی اقران
تا آب ندیده است تواند که کند صبر
چون دید تحمل نکند خستهٔ عطشان
امید گشایش نتوان داشت ز کاری
تا بسته بود نیمی از مردم ایران
و آن نیم دگر رنج برد از پی آن روز
تا شب بنهد در بر محبوس یکی خوان

رشید یاسمی

از نامه های ایرانی منتسکیو

ترجمهٔ آقای اعتصامزاده

سن زنها

چند روز پیش در محفلی بودم ودر آنجا خیلی تفریح کردم از هرسن وسال زنهائی در آن مجلس حضور داشتند: یك زن هشتاد ساله ، یکی شصت ساله ، یکی چهل ساله که دختر خواهری به سن بیست - بیست ودو سال داشت. اقتضای طبیعت مرابه این دختر نزدیك کرد ومشار الیها بگوش من گفت: « در باب خالهٔ من که در این سر پیری میخواهد عاشقبازی بکند وعشوه وغمزه بخرج میدهد عقیدهٔ شما چیست ؟ »

در جواب گفتم: « خالهٔ شما حق ندارد این قسم رفتار بکند این یك مقصودی است که تنها برای شما زیبنده‌است. » چند لحظه‌بعداز آن پهلوی همان خاله واقع شده بودم و او بمن گفت: « این زن که لااقل شصت سال دارد وبیش ازیکساعت وقت خودرا امروز صرف بزك و آرایش خود نموده است در بارهٔ او چه تصور می کنید ؟ » گفتم: وقت خودرا بهدر داده است میبایستی جمال شما را داشته باشد تا باین فکر ها بیافتد. » ازآنجا نزدآن زن شصت ساله‌رفتم‌ودر همان موقعی که از صمیم قلب بحالش تاسف میخوردم سر بگوش من گذارده گفت: « آیا هیچ چیز مضحك‌تر ازاین میشود این زن‌را به‌بینید که هشتاد سال دارد وروبان های رنك آتشی بخود آویزان میکند ومیخواهد خود را جوان بکند و موفق هم میشود زیرا که بیشتر به بچه شباهت پیدا کرده است ! »

خود بخود گفتم: « بار خدایا آیا هرگز غیراز کارهای مضحك دیگران چیزی را درك نخواهیم نمود؟ بعد فکر کردم: شاید این

یك خوشبختی است که درضعف دیگران یك تسلی برای خود پیدا می کنیم. درضمن مشغول تفریح بودم و بخود گفتم: بقدر کفایت بالا رفتم حالا پائین بیائیم واز پیرەزنی که در صدر واقع شده شروع کنیم: « خانم، شما به آن خانمی که الساعه باأو حرف میزدم بقدری شباهت دارید که مثل خواهر شما بنظر میاید، گمان میکنم شما همسن باشید گفت: « آقا در واقع همینطور است. روزیکه یکی ازما بمیرد باید دیگری خیلی بترسد ـ گمان نمیکنم میان سن من واو دو روز فاصله باشد ـ پس از این عجوزه بزن شصت ساله مراجعه کردم؛ « خانم باید سرکار نذری‌را که من بسته ام حل بکنید، ودر حالیکه زن چهل ساله را باو نشان میدادم گفتم « نذر بسته‌ام که این خانم و شما سنتان فرقی ندارد. » گفت: بلی، گمان نمیکنم که شش ماه فرق داشته باشم. «

خیلی خوب، بمقصود نزدیك شدیم. مداومت نمائیم: نزدیك زن چهل ساله رفته گفتم: « خانم خواهشمندم بفرمائید آیا بعنوان شوخی این خانم دختر را که سر آن‌میز نشسته است دختر خواهرخود خطاب‌می کنید؟ شما مثل او جوان هستید و شاید او در صورتش چین‌هائی داشته باشد که‌شما ندارید. واین‌رنگ گلگون‌چهره‌شما هم که . . . » گفت: « تأمل کنید. من خاله او هستم اما مادر او لااقل بیست و پنج سال بیشتر از من داشت ما دو خواهر از یك مادر نبودیم: از مرحومهٔ خواهرم شنیدم که دختر او ومن هر دو در یك سال بدنیا آمدیم. » گفتم: « من‌هم بخودم‌همین حرف را میزدم و بیجهت نبود که تعجب‌میکردم» .

اوزبك عزیز من، زنهائی که احساس میکنند که بوسیلهٔ از دست رفتن وجاهت ومزایای خود دارند تمام میشوند، میخواهند بطرف جوانی باز گشت نمایند. چگونه میتوانند سعی نکنند که دیگران را گول نزنند درصورتیکه تمام جدوجهد خود رامصروف‌بهمین‌میدارند که خودشان رافریب داده وحزن انگیزترین‌افکار خودرانجات‌دهند ۱۷۱۳ (نامه ۵۲)

از مقالات وارده

از بیروت

تعلیم و تربیت زن

لغت طبیعی یك کلمه ایست که در اغلب موارد سوء استعمال میشود مثلا بسیاری حالات وصفات زن را طبیعی وفطری او میدانند و قائلند بر اینکه هوش و فرهنك زن از مرد کمتر است در صورتیکه مطابق تحقیقات علمی که شده است علماء فقط تفوق و برتری مردرا بر زن قوی بودن عضلات و استخوان بندی او دانسته اند در عوض سلسله اعصاب وقوهٔ هوش و دراکه زن قویتر بوده از حیث احساسات و عواطف بر مرد برتری دارد ولی از آنجائیکه طرز و روش تربیت آنها اختلاف دارد اغلب تصور میکنند که استعداد و قابلیت زن از مرد کمتر است

یکی از اشخاصیکه این اشتباه را کرده «روسو» نویسنده بزرك فرانسوی است . این نویسنده معروف قرن هیجدهم عقیده دارد که باوجود شباهت زیاد زن و مرد در ترکیب و ساختمان ذوق و استعداد آنها خیلی فرق دارد قوهٔ عقلانی زن به مراتب از مرد کمتر میباشد بنا براین تربیت زنها نباید مانند مردها باشد . زن فقط برای مادری کردن وخانه داری خلق شده ازعهدهٔ انجام کارهای مردانه برنمی آید مرد صاحب اراده وقوت نفس میباشد در صورتیکه زن ابداً از خود اراده نداشته ضعیف النفس میباشد دخترها از کوچکی فریفته چیزهای ظریف و خوشکل شده سعی میکنند همیشه خودرا جذاب و قشنك بسازند از همانوقت بانچه که سایرین در باره آنها فکر می کنند اهمیت داده باقوال سایرین اعتماد دارند و این ضعف نفس آنهارا ثابت میکند در صورتیکه پسرها از صغر سن از خود دارای رای و اراده بوده بافکار دیگران وقعی نمیگذارند . دخترها از طفولیت عروسك بازی را بر سایر بازیها ترجیح میدهند و خیاطی کردن را زودتر از چیز نوشتن میاموزند فقط اخلاق و صفاتی را که زنها بان علاقه دارند

نجابت حیا و افتادگی است و این حالات طبیعی آنها میباشد زیـرا آنها برای تکمیل خوشی و سعادت مرد خلق شده‌اند و باید بتوانند متحمل زیادروی و تندی مرد بشوند از آنجائیکه اعمال و رفتار زن در تحت نظریات و مراقبت جامعه است لذا باید عقاید و آزادی آنها محدود بوده محکوم مرد باشند و چون قوه ممیزه آنها کم بوده ثبات عقیده ندارنـد باید همیشه مذهب آنها همان مذهب شوهر یا مادرشان باشد زیرا اگر آزاد باشند هر صحبت و دلیل ناقص در آنها اثر کرده فوری رویه مشی خودرا تغییر میدهند روسو دلائل فوق‌الذکررا مصدر قرارداده میگوید باید طرز تعلیم و تربیت زن مخصوص‌بوده شباهتی به تربیت مرد نداشته باشد در تربیت زن فقط باید این نتیجه‌را در نظر داشت که اورا برای مادری کردن و خانه‌داری نمودن تهیه و آماده نمود .

بعقیده من نباید روسورا برای اظهار این قسم عقاید ملامت‌نمود زیرا او در قرن هیجدهم بوده و مطابق محیط و افکار جامه خودچیز نوشته است یقین است که اگر روسو در این قرن میبود بکلی مخالف این مینوشت ولی آن اشخاصی را باید ملامت نمود که با وجود زندگی در قرن بیستم باز همین عقـاید بی اساسی را مصدر و سرمشق حیات قرار داده اند چنانکه اگر از نه دهم مردهای تربیت شده ایران راجع به تعلیم و تربیت زن سئوال کنید همین بیاناتی که ذکر شد اظهاد میدارند وبزرگترین دلیل آنها اینست که چرا مابین زنها مخترعین بزرك و اشخاصی صاحب‌فکر‌واراده‌پیدا نشده درقوای عقلانی واستعداد آنقدر ازمردها‌پست ترهستند این‌اختلاف قوا مابین‌زن ومرد ابداً طبیعی‌وفطری نمیباشد بلکه در اثر تربیت است علت اینکه‌جمیع علماء ومخترعین بزرك مرد بوده اند این است که از زمان شیرخوارگی‌طرز وروش‌تربیت آنها بهتر وبرای‌همین مقصد بوده است از اولیکه در طفل یك قوه ممیزه و دراکه پیدا می شود پسر هارا محترم و عزیز شمرده در آنها یك استقلال فکر و حس برتری

بردختر ها تولیدمی نمایند همیشه پسر ها را تشجیع می کنند به صحبت کردن و شجاعت و شهامت در صورتیکه عکس این رانسبت به دختر ها معمول میدارند و آنها را به نجابت افتادگی فروتنی و ملایمت تربیت می کنند از همین وقت بلند نظری و حس استقلال رایّ و فکر را که تنها وسیله ترقی مرد است در دخترها کشته به پسر ها می فهمانند که کامیابی و ترقی آتیه آنها منوط به اینست که از خوددارای فکر وعقیده بوده در انجام کارها توانا و با استقامت باشند از صدمات و زحمات روزگار نترسند و برای ترقی نوع خود و خویشتن از هرگونه اقدامی فروگذار ننمایند بنا بر این دماغ آنها را برای اختراعات و انجام کار های بزرك حاضروآماده‌می کنند درصورتیکه ابداًچنین تعلیماتی به دخترهای کوچك نداده حتی ازحیث‌بازی‌وتفریح نیز بابرادرانشان فرق‌دارند پسرهارا از بچگی‌باماشین آلات آشنا نموده درهربازی ووسیله تفریحی که برای آنها فراهم می کنند هزاران نکات علمی و اخلاقی منظور میدارند از آنطرف تنها وسیله بازی دخترهارا عروسك بازی و امثال آن قرار میدهند . اینکه روسو میگوید دختر ها از ابتدا خودشان مایل بعروسك بازی هستند حقیقت ندارد زیرا اغلب پسرها نیز در اول اظهار علاقه و اشتیاق خود را به عروسك بازی باخواهران خود ابراز میدارند ولی فوری آن تمسخر و استهزائی که ازآنها میشود باعث میگردد که مقام خود را بالاتر میدانند من شخصاً خاطر دارم که چندین دفعه اولیا واعضای خانواده من را مسخره میکردند که چرا در عروسك بازی باخواهرم شرکت جسته ام از همانوقت در من این فکر تولیدشد که معلوم است دخترها پست‌تر هستند و بازی آنها هم لایق من نیست بسیاری از اوقات خواهر من‌میخواست در بازیهائی که با پسرهای خانواده میکردیم شرکت کند ولی فوری مادرم یاشخص دیگری از او ممانعت مینمود که این بازی دخترها نیست و هر چه آن خواهر بیچاره گریه و زاری میکرد اثری نداشت تا اینکه نزد

خود حس میکرد که پسر ها یك امتیازی براو دارند که باید اینطور بازی های خوب بکنند واو محروم باشد این قضیه که نسبت به عموم اطفال مصداق دارد ثابت میکند که عروسك بازی طبیعی دختر ها نبوده وشهامت واستقلال فکر ذوقی پسر ها نمیباشد بلکه در اثر تربیت های مختلفه همان قوای طبیعی که در دخترها موجود است ازمیان برده واز آن پسرهارا نشوو نما میدهند اینست که وقتی زن ومرد را مقایسه میکنند تصور مینمایند که این اختلافات ذاتی وفطری هریك میباشد دلیل دیگر که ثابت میکند یکی بودن قوای طبیعی آنها را اینست که اگر فطرت وذات زن ومرد تفاوت داشت دیگر چرا انقدر در تربیت آنها اختلاف میگذاشتند زیرا درصورتیکه طبایع وحالات طبیعی آنها متفاوت است اگر هردورا هم یك قسم تربیت کنند در نتیجه باید متفاوت باشند پس دیگر لازم بهتربیتهای جداگانه نیست

امروزه بطوری که تجربه شده است دختر هائیکه با پسرها در یك کلاس ویك موضوع را تحصیل میکنند بهتر لیاقت و استعداد خودرا نشان داده اند بعلاوه اینکه دنیای کنونی معتقد باینست خود من این تجربه را نموده ام و دختر هائی که در این دار الفنون با من همدرس و هم کلاس هستند بمراتب دروس خودرا از من بهتر یادگرفته نمراتشان بهتر میباشد نه اینکه من شاگرد تنبلی باشم بلکه از بهترین شاگردان کلاس نیز جلو زده اند این ثابت میکند که با وجود اینکه تربیتهای اولیه آنها باپسرها تفاوت داشته باز استعداد و قابلیتشان کمتر نیست پس زن نیز مانند مرد قابل تعلیم و ترتیب است

خیلی جای تعجب است که بعضی ها به نجابت اصالت و اهمیت وجود مادر در تربیت طفل علاقه دارند آنوقت اظهار میدارند که زن نباید دارای استقلال فکر و آزادی باشد در صورتیکه تصور نمی کنند اگر شخصی خودش دارای استقلال فکر نباشد وآزادی او محدود

باشد چطور میتواند این صفات حسنه را که اساس و پایه انسانیت بر آن قرار گرفته است در اطفال خود تزریق نماید امروزه چرا ما درایران جوانهای خوش فکر با عزم واراده وطن دوست نوع خواه نداریم؟ علت آن خیلی واضح است برای اینکه مادرهائی نداریم که دارای این صفات باشند

ذات نایافته از هستی بخش — کی تواند که شود هستی بخش

در صورتیکه اطفال تاسن بیست سالگی در تحت نفوذ و تأثیرات عقاید مادر میباشند و تربیت پدر در آنها چندان دخیل نیست آیا سزاوار است مادر را که عضو مهم جامعه است از تعلیم و تربیت باز داشت؟

اما اساس تعلیم و تربیت زن بر روی چه بنیانی باید باشد این یك قضیه است که مدتهاست خاطر علمای علم اجتماع راجلب نموده است و نتیجه افکار آنها اینست که باید تربیت زن و مرد از هر حیث مساوی باشد مگر اینکه زنها یك امتیازی بر مرد ها باید داشته باشند و آن اینست که باضافه تعلیماتی که مرد ها می آموزند زنها باید علم بچه داری را نیز تحصیل کنند زیرا که تربیت و بار آوردن اطفال باجلال ترین شغل مادر است ولی نباید این اشتباه را نمود که فقط تربیت زن باید منحصر به بچه بار آوردن باشد بلکه باید او از هر علم و فن بهره داشته باشد تا بتواند با افکار بازی بمحیط خود نگریسته در مواقع لزوم به شوهر و فامیل خود کمکهای اقتصادی و معنوی بنماید و تا مادامیکه شوهر نکرده از هر حیث امور اقتصادی در رفاهیت بوده که از روی اجبار شوهر نکند بلکه باکمال استغنای طبع چشم خودرا باز کرده بهترین همسری که مطابق ذوق وسلیقه خودش است اختیار کند

خداوند دخترها را برای خانه داری مناسب‌تر از پسر ها خلق نکرده است بنا بر این نباید از یك نظر تنگی به تربیت زنها نگریست

تربیت زن باید طوری باشد که بعلاوه پرستاری اطفال و کمك بشوهر وفامیل خود وجودش برای جامعه و سایر اقدامات اجتماعی نیز مفید باشد اگر یك دختری خوب بستنی درست کند یالباس قشنگ بدوزد تربیت او کابل نیست بلکه او هم باید مانند پسر ها ارزوی شهرت را داشته کار های بزرك انجام دهد و مقامات عالیتری برای خود بطلبد چنانکه هربرت اسپنسر Herbert Spencer که یکی از فلاسفه بزرك قرن نوزدهم است می گوید «مقصود از تعلیم و تربیت اینست که مابرای خود یك زندگانی عالیتر و کاملتری تحصیل کنیم و از آنجائیکه مادربزرگترین عامل در تهیه این سعادت و خوشبختی برای نوع بشر میباشد آیا ممکن است ما بدون کمك او باین مقصد شریف خود برسیم در صورتیکه او منبع احساسات و عواطف میباشد»

دامن مادرنخست آموزگار کودك است طفل دانشور کجا پرورده نادان مادری

از لحاظ علمی نیز زن یك برتری برمرد دارد و آن اینست که زن دارای صفاتی میباشد که جامع سجایا و صفات مرد نیز میباشد یعنی زنها ازخود احساساتی دارند که مردها فاقد آن هستند ولی از آنطرف جامع جمیع صفات مرد میباشند بطوریکه یك نفر زن قابل و قادر است که بعلاوه آنجام کارهای زنانه که مخصوص اوست کارهائی که یك نفر مرد نیز می کند انجام دهد ولی هیچ مردی نمیتواند آن احساسات و عواطف رقیقه زن را بدست بیاورد علمای علم اجتماع عقیده دارند که اگر تعلیم و تربیت زن و مرد یکی باشد و به زن در جامعه اختیارات مانند مرد داده شود بکلی اساس جنك و نزاع از عالم برداشته میشود زیرا جنك ونزاع مخصوص مردها بوده زنها برای اینکه بیشتر بفرزندان خود علاقه دارند از آن متنفرند. بنابراین اگر اقتداری در جامعه پیدا کردند از این بلای خانمان سوز جلوگیری خواهند کرد

❀

حال که قابلیت و استعداد زن در تعلیم و تربیت و اهمیت وجود او در جامعه ثابت شد پس آیا ایران ما باید از این قـانون مجزی و مستثنی باشد گمان میکنم اولیای امور و آن نویسندگان محترمی که امروز سرمشق سایرین هستند باید اهمیت این موضوع را در نظر گرفته برای اینکه برای سی سال بعد ایران تهیه سرمایه نمایند یك عده مادران وطن دوست تربیت کنند که بهترین خدمتی به آب و خاك خود کرده باشند تا شایـد پس از انقضای این مدت ایران را نیز در جزو ممالك متمدنه محسوب دارند و الا زحمات دیگر بی فایده است زیرا یك بنای بی اساسی است و تا مادامیکه تربیت اولیه افراد مملکت صحیح و خوب نباشد هراقدام و زحمتی هدر رفته از آن نتیجه حاصل نمیشود پس نـویسندگان محترم که روح مملکت در دست آنهاست باید در این موضوع قلمرانی نموده افکار عامه را باز کنند و اولیای اموررا مجبور کنند که در ترقی نسوان قدمی برداشته یك بال شکسته ایران را اصلاح نمایند تا بتواند باوج سعادت و ترقی پرواز نماید

جای تعجب اینجاست که اینهمه جوانان ایرانی که در ایران یـا اروپا تحصیلات نموده اند ابداً باین فکر اساسی برنخورده یا اینکه اگر ملتفت شده اند بان اهمیت نداده‌اند چنانکه امروزه هریك در یك رشته از مسائل اجتماعی علاقه پیدا کرده در آن زمینه کار میکنند ولی بدبختانه تا بحال کمتر اشخاص پیدا شده‌اند که (ایدآل) خـودرا خدمت بجهان زنان قراردهند و خواهران بدبخت خودرا که در وادی اسارت وجهالت منزل گزیده اند نجات دهند در صورتیکه بهترین راهی که یك نفر جوان حساس وطن دوست میتواند از آن راه به ملت خدمت کند این است که به جامعه زنها اهمیت داده از وجود آنها نیز استفاده نمایند بنا براین خاطر عموم جوانان و محصلین ایرانی را باین نکته مهم حیاتی جلب کرده متذکر میشوم کـه

قدری برای ترقی و سعادت خواهران خود کار کنند تا آنکه خوشبختی و سعادت حقیقی ایرانیان طلوع نماید یعنی در تاسیس مدارس دخترانه و دارالمعلمات با اولیای امور همفکری و مساعدت کرده و حتی المقدور برای تربیت خواهران خود کتب مفیده اروپائی را ترجمه و منتشر نمایند.

پیام زنان به مردان

(گوینده زن است)

ایرانیان که فر کیان آرزو کنند — باید نخست کاوهٔ خود جستجو کنند
مرد بزرك باید و عزم بزرگتر — تا حل مشکلات به نیروی او کنند
ایوان پی شکسته مرمت نمیشود — صدبار اگر بظاهر آن رنك و رو کنند
در آندلس نماز جماعت شود بپا — در قادسیه چونکه بخونها وضو کنند
آزادگی بدستهٔ شمشیر بسته اند — مردان همیشه تکیهٔ خودرا بدو کنند
شد پاره پردهٔ عجم از غیرت شما — اینك بیاورید که زنها رفو کنند
نوح دگر بیاید و طوفان وی زنو — تالکه های ننك شما شستشو کنند
نسوان قحبه‌موی پریشان کشیده صف — تشریح عیبهای شما مو بمو کنند
دوشیزگان شهر اروپی گشاده روی — دریوزگی ببرزنو بازارو کو کنند
بس خواهران بخطهٔ سلماس تاکنون — خون برادران همه سرخاب رو کنند
اندر طبیعت است که بایدشود ذلیل — هر ملتی که راحتی و عیش خو کنند

(از جنك خطی آقای محمود فرخ نقل شد)

بحث وانتقاد

این قسمت برای درج کلیه انتقادات که بارعایت ادب نوشته شده‌باز است .

انتقاد صحیح ومنزه

انتقاد اگر صحیح ومنزه باشد یکی ازمهمترین عوامل اصلاح و تکمیل است چونکه محسنات را جلوه میدهد و معایب را آشکار می سازد آزیك موجب تشویق میشود و این یك باعث تکمیل میگردد

بدیهی است صحت انتقاد فرع صلاحیت انتقاد کننده است چه هر کس در هر موضوع نمیتواند منتقد واقع گردد زیرا هر کس درهر کار نمیتواند متخصص بوده باشد ومضرت انتقاد بتوسط غیراهل براهلش پوشیده نیست .

واما تنزه: بلی انتقاد کننده باید علاوه بر اهلیت اخلاقاًهم منزه بوده باشد تاانتقاد های اوخالص وبی آلایش بگردد . انتقاد کننده باید نه‌خوشبین باشد که عیب پوشی کند ونه‌بدبین باشد تاعیب جوئی بیجانماید

شخص منتقد باید در اطراف هر موضوع که میخواهد آنرا انتقاد کند دقت نماید پس وپیش مسئله را کاملا بسنجد تا انتقادات او از روی صحت وبصیرت بوده باشد

منتقد باید سلیقه خودرا مناط صحت وسقم قرار ندهد چه سلیقه هامختلف است و شاید همه در جای خود صحیح باشد و کسی مجبور نیست بسلیقه دیگری بگوید وبنویسد

انتقاد کننده نباید بظنیات حکم قطعیات بدهد که‌اگر داد بشخصی شباهت خواهد یافت که درتاریکی دستش بگوش فیل خورد و قضاوت کرد که فیل بشکل بادزن میباشد

منتقد باید علاوه بر دقت نظر دراطراف نوشتهٔ از اطلاع بر نظریات خصوصی صاحب نوشته‌هم غافل نگردد خصوصاً در آثاربدیعهٔ که نظر تقلید و تبعیت در آنها نبوده باشد

و بالجمله انتقاد کننده باید خودرا از ولع و شهوت اعتراض‌بافی که شیوهٔ اشخاص غیر مهذب است مبرا سازد که اگر مبرا نشد اعتراضات او چنانکه بسیار دیده شده بخرمن گندم آفت رسیدهٔ میماند که از دور مانند تلی بنظر میرسد و چون کوبیده‌شد دو قسمت از آن هیولای پوشالی از بین میرود و چون بدست باد داده‌شد و دانه و کاهش از یکدیگر جدا گشت آن هیولا بکلی برطرف میگردد و چون در غربال بوجار رفت بجز مقدار کمی دانه گندم نما روی زمین دیده نمیشود و چون برای امتحان با مغزی و بی مغزی در آب ریخته‌شد شاید چند دانه ته‌نشین شده و باقی مانند کاه بروی آب میماند و گاه باشد که آن چند دانه هم ته‌نشین نگردد

آری اگر انتقاد فاقد شرایط صحت و تنزه‌شد برفرض که در خرمن آن انتقاد چند دانه نکته سنجی با مغز هم وجود داشته باشد در زیر برف انبار اعتراضات بی اساس و خورده گیریهای بیجا قدر و قیمت بلکه همه چیز خود و صاحبش را گم مینماید

یاددارم وقتی کتاب طرازالغه ناتمام را مطالعه میکردم و در حاشیه صفحات آن مکرر میدیدم بخط سرخ نوشته شده است غق یعنی غلط قاموس چه صاحب کتاب اصراری بغلط گیری از قاموس داشته است حیرت نمودم که کتاب قاموس‌الغه این اندازه غلط و اشتباه داشته باشد یکی از دوستان گفت شاید صاحب کتاب دوست میداشته است غین قافهای بسرخی نوشته شده در حواشی کتابش زیاد دیده‌شود گفتم کار بزرگان را قیاس از کار خود نمیگیریم

خلاصه انتقاد در ملل راقیه‌مقام عظیم دارد وبدست اشخاص بزرگ‌واز روی بصیرت و بی‌غرضی انجام میگردد محسنات را از راه انتقاد جلوه میدهند وتشویق میکنند معایب رابارعایت‌نزاکت و از روی متانت آشکار ساخته برطرف میسازند اما متاسفانه در نزد ما عبارت‌شده است از خورده

گیری و عیب جوئی با هرچه در بردارد و نباید انتظار داشت ازقومی که همه‌چیزش ناقص است تنها انتقادش صحیح و کامل بوده باشد امیدواریم درسیر تکاملی اول انتقاد ما صحیح و منزه گردد و بعد بوسیله انتقادات دارای شرایط صحت و تنزه اسباب تشویق و تکمیل فراهم گشته ما هم بتوانیم در میان آدمهای دنیا خودرا بنمائیم

یحی دولت آبادی

تاریخ تالیف نزهة‌القلوب

آقای مدیر: در شماره اخیر آینده در طی دو مقاله « طهران یا تهران ؟ » و « خوابگاه الجایتو سلطان درسلطانیه » اسم کتاب نزهت‌القلوب تالیف حمدالله مستوفی برده شده است. در مقـاله اولی گفته میشود: « تاریخ تالیف آن معلوم نیست » ولی در مقاله دومی (در حاشیه) سال ۷۴۵ را تاریخ تالیف کتاب مزبور معین می نماید.

این دو نوشته باهم متناقضند و اجتماع اندومقاله هم دریك شماره تصادف غریبی می باشد. ولی غریب‌تر آن است که هردونوشته ناصحیح و مبتنی بر اشتباه است. زیرا مستوفی نزهت‌القلوب را معیناً درسال ۷۴۰ تالیف کرده چنانکه خود او در باب اول مقالهٔ اول که وقائع مهمه عالم اسلام و ایران را از ابتدای تاریخ هجرت فهرست‌وار می شمارد تصریح بسال تألیف کرده می گوید: « و امسال کـه درسنهٔ اربعین و سبعمائـه هجریست پنجم‌سالست تادرملك ایران بجهت وفات پادشـاه سعید ابوسعید انار الله برهانـه غلوی فتنه و آشوبست . . . ». (نسخـه چـاپ بمبئی صفحه ۴۵)

اشتباه صاحب مقاله سلطانیه شاید از کتابت ارقام ظهور نموده باین معنی که نویسنده صفرعدد (۴۰) را قدری بزرگتر کرده و اشتباهـاً در طبع مبدل به (۵) شده و بهرحال چندان مهم نیست. ولی صاحب مقالـه طهران باعتراضی کـه بر صاحب مقاله کاوه نموده خود مبتلا بوده و با

آنکه در باره او می نویسد : « معلوم میشود کتاب نزهت‌القلوب را بدقت تصفح نکرده است خویشتن نیز کتاب نزهت‌القلوب را بدقت تصفح نکرده است . بلکه معلوم می‌شود برای احتراز از زحمت زیاد جزء مقاله سیم آنکتاب را که جداگانه در اروپا چاپ شده و دارای فهرست اسامی است و بدینجهت پیدا کردن مطالب محتاج تصفح در همه کتاب نمی باشد ندیده . و عجب است که با اینحال باصیغهٔ جزم می نویسد که تاریخ تالیف آن معلوم نیست و تشبث بتاریخ تالیف تاریخ گزیده که درسال ۷۳۰ بوده می نماید که زمان تقریبی تالیف نزهت‌القلوب را بدست دهد !

از این تهور نویسنده جای آنست که مطالب دیگر آنمقاله نیز باقید احتیاط وبدگمانی تلقی شود .

سید احمد کسروی

ارزش تومان

در شمارهٔ ۱۴ « آینده » آقای کسروی در قسمت ارزش دینار وتومان مرقوم داشته‌اند هریکتومان مغولی معادل ۱۰۰۰۰ تومان امروزه بوده چون تومان مغولی ربطی بتومان ایرانی ندارد وقیمت تومان ایران در نظر است توضیح داده میشود که تومان همچنانکه در ترکی بمعنی ۱۰۰۰۰ است درایران همیشه بمعنی ده‌هزار دینار بوده چنانکه اکنون هم میباشد منتها ترقی و تنزل دینار در ادوار مختلفه متغیر قیمت تومان بوده است کما اینکه در دورهٔ اسلامی قیمت دینار متجاوز از ۱۵ قران امروزه بوده‌است دراینجاموقع رامغتنم شمرده آقای وزیرمالیه رامتذکر میشود که خوب است ضرب پول پنجاه دیناری را موقوف وبجای آن ۱۰ دیناری رواج دهند واینکار دو فایده عمده دارد اولا مقیاس نقدی‌ایران را کاملا اعشاری مینماید واز نقص سابق بیرون میاورد ثانیاً در معاملات رعایت ضعفا وبیچارگان خواهد شد امیدواریم این قسمت نیز بموقع عمل گذارده شود

زین العابدین نصیر



اشعار

شب تاریک

رعد و برق ـ طلوع خورشید وهلال

از منوچهری دامغانی

شبی گیسو فرو هشته بدامن ‌ ‌ ‌ پلاسش معجر و قیریش. کرزن
بکردار زنی زنگی که هر شب ‌ ‌ ‌ بزاید کودکی بلغاری آن زن
کنون شویش بمرد و گشت فرتوت ‌ ‌ ‌ از آن فرزند زادن شد سترون
شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک ‌ ‌ ‌ چو بیژن در میان چاه اومن
ثریا چون منیژه بر سر چاه ‌ ‌ ‌ دوچشم من براو چون چشم بیژن
همی بر گشت گرد قطب جدی ‌ ‌ ‌ چو گرد بـاب زن مرغ مسمن
بنات النعش گرد او همی گشت ‌ ‌ ‌ چو اندر دست مرد چپ فلاخن
دم عقرب بتابید از سر کوه ‌ ‌ ‌ چنود و چشم شاهین از نشیمن
یکی پلـه است این منبر مجره ‌ ‌ ‌ زده گردش نقط از آب روین
نعایم پیش او چون چار خاطب ‌ ‌ ‌ به پیش چار خطب چار مؤذن
مرا در زیر ران اندر کمیتی ‌ ‌ ‌ کشنده نی وسرکش نی و توسن
عنان بر گردن سرخش فکنده ‌ ‌ ‌ چو دو مار سیه بر شاخ چندن
دمش چون تافته بند بریشم ‌ ‌ ‌ سمبش چون زاهن و پولاد هاون
همی راندم فرس را من بتقریب ‌ ‌ ‌ چو انگشتان مردار غنون زن

سراز البرز برزد قرص خورشید	چو خون آلوده دزدی سر زمکمن
بکردار چراغ نیم مرده	که هرساعت فزون گرددش روغن
بر آمد بادی از اقصای بابل	هبوبش خاره در و باره افکن
تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی	فرود آرد همی احجار صد من
ز روی بادیه بر خاست گردی	که گیتی کرد همچون خر ادکن
چنان کز روی دریا بامدادان	بخار آب خیزد ماه بهمن
بر آمد زاغ رنگ و مار پیکر	یکی میغ از ستیغ کوه قارن
چنان چون صدهزاران خرمن تر	که عمداً در زنی آتش بخرمن
بجستی هر زمان از میغ برقی	که کردی گیتی تاریك روشن
چنان کاهنگری از کوره تنگ	بشب بیرون کشد رخشنده آهن
خروشی بر کشیدی تند تندر	که موی مردمان کردی چو سوزن
تو گفتی نای روئین هر زمانی	بگوش اندر دمیدی یك دمیدن
بلرزیدی زمین از زلزله سخت	که کوه اندر فتادی زو بگردن
تو گفتی هر زمانی زنده پیلی	بلرزاند ز رنج پشگان تن
فرو بارید بارانی ز گردون	چنانچون برگ گل بارد ز گلشن
و یا اندر تموزی مه ببارد	جراد منتشر بر بام و برزن
ز صحرا سیلها برخاست هر سو	دز از آهنك و پیچان و زمین کن
چو هنگام عرایم زی معزم	بتك خیزند ثعبانان ریمن
نماز شامگاهی گشت صافی	ز روی آسمان ابر معکن
چه بردارد زپیش روی اوثان	حجاب مار دی دست برهمن
پدید آمد هلال از جانب کوه	بسان زعفران آلوده محجن
چنان چون دو سر از هم باز کرده	ز زر سرخ یك دست آورنجن
و یا پیراهن نیلی که دارد	ز شعر زرد نیمی زه به دامن
رسیدم من بدرگاهی که دولت	از او خیزد چو رمانی ز معدن
بدرگاه سپهسالار مشرق	الخ .... در مدح علی بن عبیدالله

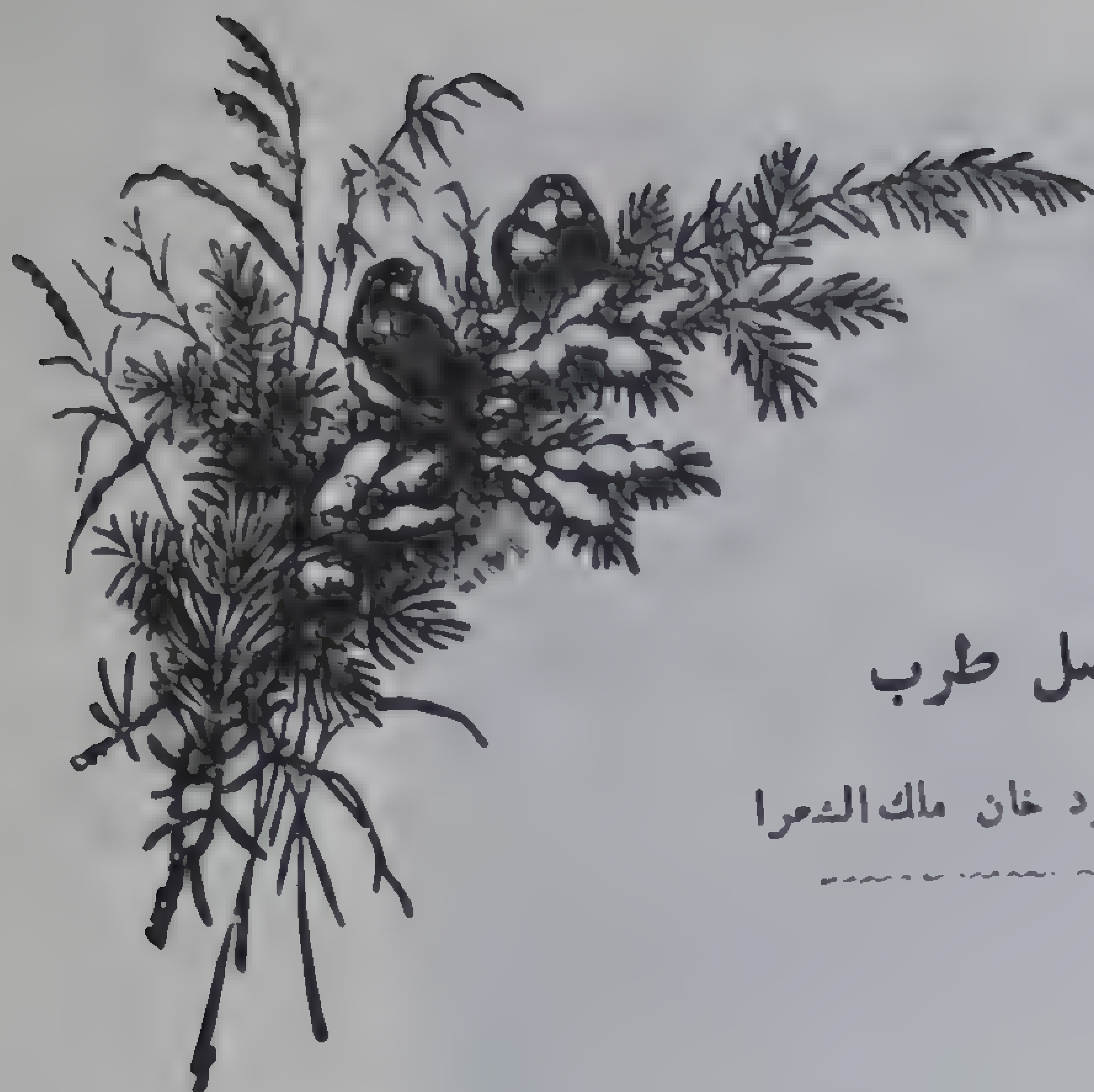


محمود خان ملك‌الشعرا

محمود خان ملك‌الشعرا از شعرای دوره قاجاریه و مداح سلاطین آن سلسله بوده است.

پدرش محمد حسینخان متخلص بعندلیب و جد وی فتحعلی خان صبا (مداح فتحعلی‌شاه قاجار) نیز هردو لقب ملك‌الشعرائی داشته اند.

محمودخان از شعرای فصیح و نامی اخیر ایران است. سابقاً بعضی از اشعار وی در مجله طبع شده اینك هم بمناسبت طبع عکس او بعضی از اشعار آبدارش که مانند شعرای «ترکستانی» سروده است درج می‌شود. امیدواریم بعداً بانتشار شرح احوال این شاعر شیرین زبان در مجله، که یکی از نویسندگان وعده تهیه آنرا داده است، موفق شویم.



فصل طرب

از محمود خان ملك الشعرا

از کوه بر شدند خروشان سحابها   غلطان شدند از بر البرز آب ها
باد بهاری آمدو بربوستان گذشت   بگرفت زلف سنبل از آن بادتاب ها
یکباره بلبلان همه در بوستان شدند   یکسر برون شدند زبستان غراب ها
دوشینه بادهای تراز سوی بوستان   برروی ما زدند سحرگه گلاب ها
وقت سحر ز بانك نوازنده بلبلان   برهر کرانه ساخته بینی رباب ها
قمری چو برچنار سئوالی همی کند   بلبل زسرو بن دهد او را جواب ها
از نیل سوده باقدری آب معصفر   زلف بنفشه راست بهرشب خضاب ها
هرلحظه برهوا نگری لشگری کشن   شمشیر ها کشیده برون از قراب ها
چون صد هزار جام بلورین واژگون   بر آبد آن زریزش باران حباب ها
خوبان سپیده دم بسوی بوستان شدند   از بهر دیدن رخ گل باشتاب ها
گوئی دمیده هرطرف ازروی دلبران   در سایگاه بید بنان آفتاب ها
وقتی خوش است عاشق دلداده را کنون   در خانه داشتن نتوان با طناب ها
زین فصل وبابها که کتاب زمانه راست   تو اختیار فصل طرب کن زباب ها
جز روز خرمی نبود در شمار عمر   ما بر گرفته ایم ز گیتی حساب ها
زین انقلابها که جهان راست غم مدار   کاندر پناه شاهی از این انقلاب ها

واین قصیده را در مدح ناصرالدین شاه گفته است :

شاها هزار سال چنین شهریار باش — هر سال‌تو نکوتروخوشتر ز پارباش
مردم‌بسان گشت‌وتوهمچون سحاب شو — عالم بسان باغ وتو همچون بهار باش
زینت فزا چو مهر برخسار روز شو — ظلمت زدا چوماه بشبهای تار باش
تو نوبهاری وتن مردم چو شاخسار — ای نو بهـار خرمی شاخسار باش
ای چتر شاه همسفر آفتـاب شو — ای عمرشاه پی سپر روزگار باش
ای قهرشاه خصم‌کش‌و دیو سوز شو — ای عفو شاه تازه رخ وبرد بار باش
ای کلک‌شه‌تولطف شهی بریمین نشین — ای تیغ شه‌تو قهرشهی بر یسار باش
ای چرخ تازیانـه قهر ملك ببین — ای اسب‌نرم و رام بکام‌سوار باش
ای دشمن ملك‌چو گراز پلید شو — ای تیغ شهریار چو شیرشکار باش
برتو نهاده است شهنشه بنای فتح — ای تیغ شاه قاعـده کار زار باش
در فتح ملك‌خصم گهی چون کلید شو — درحفظ‌ملك‌شاه گهی چون‌حصار باش
ای کلك شاه آرزوی مردمان توئی — امید اگر نهال زند آبیـار باش
شاها چو نوبهار در آمد بمرغزار — با نو بهـار زیب ده مرغزار باش
گاهی‌چو ابر بر کتف کوهسار رو — گاهی چو سرو درطرف جویبار باش
ای شهریار فرو بهای جهان به تست — برپاست‌تاجهان تو جهان شهریار باش
تا چرخ پایـدار بود پایدار مان — تاکوه بر قرار بود بر قرار باش

گفتار گوینده گان گذشته رابانتخاب خود واشعار شعرای معاصررا غالباً بانتخاب خودشان درج میکنیم

زارع

پاینده باش زارع بدبخت رنجبر
ای آنکه زندگانی ما در بقای تست !
بدبخت خواندمت بخطا ، عذرمن پذیر :
خوشبخت زیر سایهٔ همچون همای تست .
در نزد خلق اگرچه گدائی و بی نوا
درچشم من توشاهی و سلطان گدای تست .
یك دانه زیر دست تو صد دانه میشود ،
هرشاخه‌ای که رویدازآن دردعای تست .
دانی که خوشه ازچه سر افکنده برزمین ؟
شکر تو میگذارد و اندر ثنای تست .
از قحط و از غلا نشود کار خلق تنك
تا مشکلات در کف مشکل گشای تست.
نیکی بخلق میکن و امیدوار باش
فردای رستخیز که نیکی سزای تست !
گر مردم از رضای تو غافل نشسته اند
خوشنودی ورضای خدا دررضای تست .
جان حقیر من نبود لایق نثار
ورنه زروی صدق و ارادت فدای تست .

(درسنهٔ ۱۲۹۲ هـ . ش گفته شده)

دکتر افشار

وقت و کار

اولی وقت و دومی کار است
آنچه ثروت پدید میارد

حیف وقت گرانبهاست که مرد
نکند کار و سهل و انگارد

هر کسی هرچه خواست خواهد یافت
تن خود گر به کار بسپارد

بیش از آنهم توان بدست آورد
گر در آن کار پای بفشارد

دیگران را از آنچه داشت دهد
گیرد از آنچه دیگری دارد

مرد باید چو ابر بر گیرد
وانکه از بهر دیگران بارد

هر کس آسایش کسان دیگر
اولین کار خویش بشمارد

انکه اوقات را ز دست دهد
هیچ گه تن به کار نگمارد

هر چه زحمت کشان بدست آرند
رایگان مال خویش پندارد

پوشد آنرا که دیگری بافد
خورد آنرا که دیگری کارد

در حقیقت درنده حیوانیست
که شب و روز مردم آزارد

محمد هاشم میرزا - افسر

نوشتن و گفتن

نوشتن ز گفتن مهمتر شناش
به گاه نوشتن بجای آر هوش

سخن با قلم چون قلم راست دار
به نیك و به بد درسخن نیك کوش

دو نوك قلمرا مدان جز دو چیز
یکی صرف زهر و یکی محض نوش

تو از نوش آن زندگانی ستان
ز زهرش مکن جان شیرین بجوش

بگفتن ترا گر خطائی فتد
چو بربط فزونت بمالند گوش

وگر در نبشتن خطائی کنی
سرت چون قلم دور ماند زدوش

مسعود سعد سلمان

تقریظها و انتقادها

کتابهای جدیدالطبع ذیل باداره مجله آینده رسیده است

۱ - منتخبات اشعار صائب

زصدهزار سخنور که در جهان آید
یکی چو صائب شوریده حال برخیزد

چندی بود که آقای کمالی مشغول جمع آوری و انتخاب اشعار صائب تبریزی بودند و در شماره ۱۲ سال اول مجله آینده نیز مقاله ای بقلم ایشان در شرح احوال و اشعار این شاعر درج گردید که در مقدمه کتاب با بیان مفصلتری آنرا نقل کرده اند. البته بهتر بود که ذکری از آن نقل میکردند. اگرچه مقاله مذکور و مقدمه این کتاب هر دو بقلم آقای کمالی است معهذا چون قبلا در مجله‌ما طبع‌شده بود بهتر بود که اشاره مینمودند. ما بیان این مطلب را برای آن لازم دانستیم که در آتیه نویسندگان محترم نگارشهائی که در مجله آینده میفرمایند و بعد جائی دیگر نقل میکنند باذکر «نقل از مجله آینده» باشد. همچنین مطلبی را که قبلا در جای دیگر طبع و نشر کرده اند اگر در ثانی بمجله ما میفرستند باید محل اول را یاد آور شوند.

بهرحال زحمات آقای کمالی در انتخاب اشعار صائب قابل‌تمجید و استفاده است چه صائب یکی از شعرائیست که دیوانش خیلی بزرگ‌است ولی مثل سعدی تمام اشعارش جالب توجه نیست. اشعار خوب لطیف و ممتازش تقریباً معدود و در آن دیوان حجیم نا پیداست و باسانی بنظر نمیرسد. انتخاب آقای کمالی دیوان صائب را از حیث کمیت کوچکتر ولی از جهت کیفیت بهتر نموده است. از مقایسه دیوان صائب‌بامنتخباتی که آقای کمالی از آن کتاب کرده اند انسان متعجب میشود که چرا خود صائب و کلیه شعرا اشعار درجه سوم خود را معدوم نمیکنند یعنی از حجم دیوان خود نکاسته برمعنویت آن نمیافزایند.

منتخبات اشعار صائب محتوی ۱۶۸ صفحه در مطبعه کل قشون با کاغذ مرغوب بمباشرت کتابخانه شرق طبع و نشر گردیده و نسخه‌ای از آن باداره ما رسیده است. برای نمونه از منتخبات مزبور در موقع نگارش این سطور، کتابرا گشوده این دو شعر صائب نقل میشود:

یارب از عرفان مرا پیمانه سرشار ده
چشم بینا جان آگاه و دل بیدار ده
مدتی گفتار بی کردار کردی مرحمت
روزگاری هم بمن کردار بی گفتار ده

۲ - فرهاد و شیرین وحشی

آقای کوهی مدیر «نسیم صبا» اخیراً همت بطبع کتابی گماشته و آنرا منتشر نموده‌اند. کتاب مذکور مثنوی فرهاد و شیرین وحشی افقی است که مقالاتی نیز در شرح احوال و اشعارش بقلم آقای یاسمی در چند شماره ارسال اول مجله آینده منتشر شد. نگارنده نیز بطور حاشیه و خاتمه سطری چند در توضیح پاره‌ای مطالب ازجمله راجع بوطن وحشی بر آن مقالات افزوده بودم. مقالات مذکوره باستثنای حاشیه‌ها مقدمه کتاب جدید را تشکیل میدهد. برخلاف مورد فوق در اینجا «نقل از مجله آینده» قید شده است. اما راجع بقسمتهائی از آن مقالات که در مقدمه حذف شده بی‌سبب نبوده است. چون آقای کوهی کرمانی است و کرمانیها اصراری دارند که بافق یزد را که زمانی نیز جزوخاك کرمان بوده جزو کرمان بدانند و وحشی را کرمانی بخوانند. باین واسطه در مقدمه کتاب آنچه دلیل یزدی بودن وحشی بوده حذف و بجای آن سطوری اضافه شده است که ویرا کرمانی نموده است! ما حرفی نداریم و کرمانی بودن این شاعر را اهمیتی نمیدهیم چه در هرحال ایرانی است و ما هم که از طرفداران جدی وحدت ملی هستیم باهرگونه علائم و احساس جدائی مخالفیم. اما در خصوص وطن وحشي همانطور که سابقاً

نوشتیم بافق وطن وحشی امروز جزو خاك یزد است و در زمان حیات شاعر نیز که در زمان صفویـه میزیسته در قلمرو یزد بوده است . در این بین یعنی زمان آذربیکدلی نویسنده تذکره آتشکده و باعتبار قول او بافق جزو کرمان بوده ، ولی این دلیل نمیشود که ما وحشی را که وطن‌او در زمان حیات خودش و هم امروز که جزو یزد است کرمانی بدانیم بخصوص که‌شاعر عمرش‌رادر یزد گذارنیده اشعار شیرین‌عاشقانه‌ـ اش را در آنجا سروده ودر آن شهر نیز فوت کرده و مدفون است. برای اینکه در این مورد کمترین شکی باقی نماند ما تاریخ جغرافیائی این قصبه را برای یکی ازشماره های آینده تهیه کرده درج مینمائیم .



هراشتر زمن ، وزیر خارجه آلمان

بحران تجارتی

سیاست اقتصادی

– ۲ –

دامنهٔ مقاله ایرا که تحت عنوان فوق در شماره ۱۴ « آینده » شروع کردم کم کم وسیع شد و توفیق اتمام آنرا در همان شماره نیافتم.

سخن در این بود که « موازنهٔ تجارتی » یعنی سنجش واردات و صادرات جنسی در سرحدات نمیتواند میزان صحیح و کامل دخل و خرج واقعی یك مملکت بشمار آید ، و با امثلی که از ممالك فرانسه و انگلیس ذکر شد مسلم گردید که عدم تعادل گمرکی همیشه دلیل بر پریشانی اوضاع اقتصادی یك مملکت و بدبختی ملت آن نیست . اما اگر عدم موازنه تجارتی وحشتی را که تولید کرده بیجاست، با مختصر تغییر و تعبیر جدیدی مسئله موجود و باشکال خود باقی میباشد .

موازنه اقتصادی

معاملات بین‌المللی منحصر بمبادله جنسی نیست، بلکه بوسائل دیگر نیز پول از مملکت خارج یا بآن وارد میگردد ، از جمله پولهائی که در فلان مملکت مسافرین خارجی یااهل آن مملکت در سفرهای خارجه خرج میکنند ؛ همچنین منافع سرمایه‌ها ، عایدات حمل ونقل ، حق‌العبور (ترانزیت) یا حق‌العملهای تجارتی و صرافی و غیره . این اقلام در احصائیه های گمرکی ثبت نمیشود تا بتوان تحت نظر آورد ، باین واسطه آنهارا « واردات و صادرات غیر مرئی » نام نهاده‌اند . بنا براین ممکن است مملکتی وارداتش زیاد باشد و هر سال از این بابت مبلغی بخارج مدیون بشود، اما در عوض مسافرین زیادی از خارج بانجا امده پولهائی خرج کنند . یا سرمایه های متمولین آن که در بانکهای خارجی

است هر ساله مبالغی از بابت منافع بر گرداند ، یا کشتیهای تجارتی آن بوسیلهٔ حمل و نقلهای بین المللی کرایه دریافت کند ، یا حق العبور از مال التجاره خارجی که از کشوری بکشور دیگر میفرستند بگیرد ، وقس علیهذا . عکس قضیه نیز محتمل است ، یعنی مملکتی صادراتش زیاد باشد و هر سال مبلغی ازخارجه طلبکار بشود ، ولی مقدار زیادی سرمایه های خارجی در مؤسسات اقتصادی آن مملکت بند باشد و هرسال مبالغی از بابت منافع برای صاحبان سرمایه بخارج فرستاده شود ، یا محصلین و مسافرین زیادی در ممالک خارجه داشته باشد و مخارج آنهارا بفرستد ، یا مستخدمین از خارج آورده باشد و آنها مبلغها بعنوان مواجب بمملکت اصلی خود ببرند ، ونظیر آن.

مثلا مملکت سویس وارداتش زیادبود ، گندم نان و ذغال سنگ برای سوخت کارخانجات و راههای آهنش‌را از خارج میاورد و از این بابت هرساله مبلغی بخارجه مدیون میگردید . ولی از طرف دیگر بواسطه مناظر طبیعی و قشنگ کوهها و دره‌های سبز و خرم ، هوای لطیف و آفتاب معتدل و مطلوب زمستان ، دریاچه های فیروزه فام و آبشارهای دلگشا که با زیبائیهای مصنوعی نیز آراسته شده هر ساله هزاران مردم را با کرورها پول تابستان و زمستان از آن طرف اقیانوس اطلس و از کنار رودخانه تمیز و سایر ممالک بطرف خود میکشد و در حقیقت زیبائی مناظر بی‌نظیر خودرا بانها میفروشد . البته مبالغ هنگفتی پول که باین نحو وارد سویس میگردد در احصائیه گمرکی دیده نمیشود ، ولی آن مملکت را باثروت کرده‌است. بنابشرح فوق محقق است که تنها عدم تعادل اجناس صادره وواردهرا نمیتوان میزان‌خرج ودخل مملکتی دانست ، بلکه بایدمجموع واردات و صادرات مرئی وغیر مرئی را بهم سنجید . این موازنه اخیر را بتفصیلی که در مقاله قبل (صفحه ۱۱۳) بیان شد « موازنهٔ اقتصادی » نام نهادیم . در « موازنهٔ اقتصادی » البته « موازنهٔ تجارتی » اهمیت کامل دارد وعامل عمده است ، اما منحصر نیست .

✿✿✿

اگر به پیروی عقیده صاحبان این عقیده وحشتی ازفزونی واردات نسبت بصادرات نباشد، ولی وحشت ازاین باید داشت که موازنه اقتصادی نامساعد باشد، یعنی پس‌از حساب کردن همه چیز معلوم شود که درآخر سال مملکت بخارج مدیون شده است. دراین صورت البته باید بفکر علاج بود وراه علاج هم ازدو صورت خارج نیست: یا باید بهر سعی‌و کوشش است درطرف عایدات افزود، یااگر ممکن نباشد از طرف مخارج کاست، وچون در دو جانب موازنه عوامل مختلف قرار گرفته که ازهمه مهمتر درکپه عایدات «صادرات» مملکتی است و در کپه مخارج «واردات» میباشد پس نتیجه میگیریم که بیش از هر چیز باید در صدد افزودن یکی وکاستن دیگری برائیم، وازاینراه درحقیقت برمیگردیم بهمان «فرمول» کهنه مندرس ومتروك «موازنهٔ تجارتی» که اقتصادیون معاصر تاآن اندازه بانظر حقارت به‌آن نگریسته اند، ومعتقد میشویم که عدم تعادل صادرات باواردات (همان صادرات وواردات مرئی معمولی) رویهمرفته خوب نیست وبهتر آنست که موازنه تجارتی را حتی‌المقدور برقرار نمود.

توافق اقتصادی یا «موازنهٔ طبیعی»

اگرچه اقتصادیون «کلاسیك» ازعدم «موازنه اقتصادی» نیز باك ندارند ودر اثبات عقیده خود دلایل متعدد می‌آورند که برای اجتناب از تطویل بذکر تمام آنها نمی‌پردازیم. از جمله میگویند زیاد شدن واردات، یابمعنی جامعتر کم شدن عایدات وبالنتیجه نقصان پول درمملکت، طبیعةً صادرات را زیادتر خواهد نمود و بالعکس زیاد شدن صادرات یا کم شدن مصارف وزیادی پول در مملکت خود بخود سبب زیاد شدن واردات خواهد گردید و طبیعت موازنه اقتصادی را برقرار مینماید.

این عقیده خودرا « توافق اقتصادی » « Harmonie économique» میگویند . اگر بپسندند ما آنرا « موازنه طبیعی » مینامیم .

اقتصادیون مذکور در اثبات عقیده خود اینطور استدلال میکنند:

وقتی که بواسطه زیادی واردات پول شروع بخروج نمود بالطبع بسبب کم شدن آن در مملکت قدر و قیمتش زیادتر میگردد و در نتیجه قیمت اجناس داخلی وخارجی در آن مملکت تنزل میکند ، زیرا بعلت کم‌پولی تقاضای خرید کم و عرضه برای فروش بیش میگردد . از طرف دیگر تنزل اجناس مزدکار را نیز پائین میاورد .

زمانی که قیمت اجناس داخلی تنزل کرد حمل و فروش آن به خارج صرف مینماید ودر حقیقت تشویقی ازبرای صادرات میباشد . بعلاوه اجناس خارجی نیز بدلیل فوق در داخل مملکت کمتر خریدار دارد و این بالطبع جلوگیری از واردات میکند ... مسئله اصولا قابل تردید نمیباشد، زیرا بدیهی است که تاجر جنس را از محل ارزان خریده بمحلی که گرانتر میخرند میفرستد ومعکوس آن کمتر اتفاق میافتد . پس بسبب کم‌شدن پول درمملکتی ازوارداتش کاسته وبر صادراتش افزوده میشود وازاین‌راه‌پولهائی که خارج شده برمیگردد . بعقیده این‌دسته ازاقتصادیون دوای درد در خود درد است .

آیا حقیقهٔ همین طور است ؟ آیا تاجر ورشکست ایرانی میتواند دل خودرا باین حرفها خوش کند ؟ . . .

اگر همسایگان شمالی ما بازادی تجارت بین‌المللی معتقد بودند ممکن بود که تدریجاً وبعدازمدتی بحکم توافق اقتصادی « موازنه طبیعی » برقرار شود . اماوقتی که صادرات مارا بممالك خود نپذیرند دیگردرب این گفتگو ها بسته است .

با اینکه نگارنده از عدم تعادل بین صادرات و واردات وحشت چندانی ندارم و با اینکه از لحاظ علمی به « توافق اقتصادی » یا « موازنه طبیعی »

هم با شروط ضمنی که فوقاً اشاره کردم تا اندازه‌ای معتقدم، معهذا ادله فوق را کافی ندانسته تصور می کنم با اطمینان باینکه «طبیعت خودش درست خواهد کرد» به پیروی «فرمول» اقتصادیون آزادی خواه (لیبرال) Laisser faire, laisser passer نمیتوان بحرانهای اقتصادی را بحال خود واگذاشت، بلکه باید در برابر آن چاره اندیشید، یعنی سیاست اقتصادی داشت.

چاره بحران - قرار داد باروسیه

بعداز این تفصیل که بیان آن برای فهم مطلب لازم بود بر گردیم باصل موضوع که در صفحه ۱۱۵ شماره ۱۴ معلق گذاشته و گذشتیم.

آیا بحران اقتصادی کنونی ایران بواسطه این است که قوهٔ تولید ثروت در مملکت ما کم‌شده، یعنی محصول کم بعمل آورده‌ایم، یااینکه بازار فروش اجناس ما محدود گردیده و در حقیقت زیاده از اندازه تقاضا جنس تهیه کرده‌ایم؟ زیرا بحران ممکن است در هر دو صورت تولیدشود. نوع اول را که بواسطه کمی محصول تولید میشود «نقصانی» و قسم دوم را که بسبب زیادی محصول است «اضافی» توان گفت.

گمان نمیکنم که از چند سال باینطرف که درد بی پولی و کسادی در ایران عمومیت یافته و بحران اقتصادی مستولی شده بسبب این باشد که کمتر از پیش محصول بعمل آورده‌ایم، زیرا قسمت عمدهٔ صادرات ایران بطرف روسیه میرفت و عبارت از مواد خام و فلاحتی از قبیل برنج، خشکه‌بار، پنبه و غیره بود و همین مواد اولیه باعث گرمی بازارهای شمالی و رونق بنادر دریای خزر محسوب میشد. در این چند سال اگر اجناس مذکوره را کمتر هم بعمل آورده باشیم جز اظهار بی‌میلی وسیاست بازی خریداران شمال علت عمدهٔ دیگری در کار نیست، ومیتوان گفت که بحران تجارتی ما «نقصانی» نبوده است، بلکه بسبب این بوده که مشتریان همیشگی ما یعنی روسها اجناس ما را نخریدند، والبته اگر بیش ازاین جنس بعمل آورده بودیم بهمان نسبت بازار آن کسادتر و مقدار

خشکه‌بار و برنج و غیره که در بنادر شمال پوسانیده و بدریا ریخته بودیم زیادتر میبود (۱) پس باید حقیقت بحران راشناخته و از راه خود بعلاج آن پرداخت. جوابی که بمسئله میدهند این است که وقتی برنج و خشکه‌بار ماطالب ندارد بایدمحصولی بعمل آوریم که خریدارداشته‌باشد. پس پیش از تولید کردن باید تهیه بازار نمود و عجالة ایرادعمده بدولت این‌است که‌نتوانسته است بازارفوری‌تهیه کند، یعنی قرارداد تجارتی‌مساعدی باروسیه ببندد و نیز نتوانسته است اگر متاع دیگری طالب داشته وسایل تولید آن را در مملکت فراهم آورد و البته اینکار مشکل‌تر بوده‌است.

آقای داور در مقاله خود باین نکات مهم توجه فرموده چنانکه می نویسند:

«۱ – قبل‌از بعمل آوردن جنس بازارش را باید درنظر گرفت و باب آن بازار جنس باید حاضر کرد»

«۲ – تولید یك قسمت ازاجناس فعلی ما درست که حساب کنیم مقرون بصرفه نیست وآنهارا باید باجناس دیگر تبدیل کرد»

«۳ – جنس بقیمت مناسب باید وارد بازار کرد»

هرسه نظرصحیح است، اماچاره بحران‌امروزه را امروزنمیکند. البته با در نظر گرفتن این اصول اقتصادی ممکن است‌مملکت‌را درآینده از بحران نجات داد ولی فعلا چاره در این است که بوسیله عقد قرارداد مساعد ومناسبی باروسیه بازار های عادی تجارت خودرا بدست آوریم و نوع اجناس سابق را باتمام معایبی که داشت بمشتریان قدیم خود بفروشیم، و در حقیقت اوضاع تجارتی خود را برگردانیم بحالت

(۱) باعتبار قول یکی از تجار «قبل از جنك عمومی روسها در آذربایجان کشمش را پوطی (وزن روسی) الی سه تومان میخریدند و قند را پوطی ۲۵ قران می فروختند. امروز کشمش را پوطی یك تومان نمیگیرند و قند را از ۵ تومان ببالا میفروشند. وقتی که روسها سبزه را نخریدند مردم مجبور شدند که آنرا شیره کنند و بقیمت مبتذل حتی بادیك مَن یکمن ۶ قران بفروش برسانند»!

قبل از جنگ که صادرات ما با وارداتمان فرق فاحشی نداشت، و طرف عمده تجارتی‌ما روسیه تقریباً بهمان میزان که جنس میفروخت ازما نیزهمان محصول بدتهیه‌شده رامیخرید، و گرنه تهیه‌مال‌التجاره جدید بااصول‌بهتر و قیمت‌ارزان باب بازارهای تازه با اوضاع اقتصادی اجتماعی وسیاسی حالیه ایران کار بس‌مشکلی است و درهر حال درد امروزه ما را دوا نخواهد نمود. چون روسها برنج و خشکه‌بار ما را نمیخرند اگر ما بخواهیم درخت‌ های میوه راانداخته بجای آن تودبرگی بنشانیم یا بجای برنج‌کاری کشت چای معمول نمائیم (در صورتیکه شاید همه جا این عمل ممکن نباشد) کار امروز و فردا نیست. همچنین وارد کردن اجناس بقیمت ارزانتری ببازارهای خارجه مستلزم دوچیز عمده‌است: یکی ماشین ودیگری راه آهن واین‌هردو عجالتاً نمیتواند درایران بدون ضرردیگر باعث ارزانی جنس شود.

یك وقت است که مابطور کلی صحبت میکنیم، در اینصورت با آنچه آقای داور نگاشته اند موافقم؛ ولی یك وقت است که در علل بحران کنونی و چاره عاجل آن بحث مینمائیم، در اینصورت مطلب فرق میکند. در بحران تجارتی وبی‌پولی که اکنون مسلط است، نگارنده عدم صدور مال‌التجاره را از سرحدات شمال وجمع آوری چندین کرور پول را از دست‌وپای مردم بعنوان های مختلف خیلی مؤثر میدانم، از طرف دیگر کم کردن مقدار واردات بعنوان تجملی وغیرلازم راهم بی فایده فرض نمیکنم.

بلحاظ فوق میتوان گفت بحران اقتصادی ایران دارای دو جنبه است: یکی چون مرض جزئی و گذرنده، دیگری مرض‌مزمن‌طولانی البته بحران مزمن راعلاج قطعی باید، یعنی لازم است در اصول‌اقتصادی مملکت تجدید نظر اساسی بشود، ترتیب فلاحت صناعت و تجارت تغییر یابد: بعضی زراعتها موقوف بجای آن کشتهای جدیدی معمول شود،

کارگاههای دستی بکارخانجات ماشینی تبدیل یابد ، حتی قبلاتشخیص داده شود بیکدام یك از دوطریق ، فلاحت یاصناعت، مملکت راباید سوق‌داد ، وقس علیهذا .

اما بحران تجارتی کنونی را چگونه میتوان عاجلا وموقتاً رفع نمود ؟ یك راه همان است که فوقاً بدان اشاره شد ، یعنی بستن قرارداد مساعدی باروسیه وصدور مال‌التجاره مثل سابق ، و در صورت‌عدم کامیابی جلوگیری از واردات غیرلازم مخصوصاًازطرف‌روسیه وعمل متقابل با آن دولت ، زیرا بیگمان مابسته بودن سرحدات اقتصادی ایران وروس برای روسیه نیز دارای ضرراست‌و شاید آن دولت ازبستن سرحدات‌نظرسیاسی داشته ، چه ما در این کار بهیچوجه فایده‌اقتصادی برای‌روسیه‌فرض‌نمیکنیم اجناسی را که روسها از مامیخرند تمام مواد خام و بقیمت نازل میباشد و اجناسی را که‌بمامیفروشند گران قیمت است.درصادر وواردهردوروسها بین ما وممالك دیگر واسطه اند واز اینراه نیز منافع میبرند که برای اجتناب از تطویل بشرح آن در اینجا نمیپردازیم . . .

دوراه دیگر هم هست که‌یکی بی‌فایده و دومی خطرناك است . آنکه بی فایده است چاپ کردن وجریان دادن بی اندازه اسکناس یعنی نوت بانك یا اسناد دیگری نظیر آن بدون اینکه در مقابل طلا یا نقره یا املاك یا اسناد معتبری بگذاریم که میزان معمولی ذخیره وسبب اعتبار باشد و باعث سقوط و تنزل پول مملکت نشود ، همچنانکه زمان جنك دراغلب ممالك اروپا شد و مارك و مناظ و فرانك و کرن‌روزبروز تنزل کرد تاجائی که مردم توانستند اطاقهای خود را باپول کاغذی آلمان و روسیه و اطریش کاغذ کنند ، یعنی باندازه‌ای این اسکناسها تنزل نمود که قیمت آنها از کاغذ دیواری اطاق گرانتر نبود . باین طریق برای جلوگیری از بحران « بی‌پولی » بحران اقتصادی و حتی اجتماعی‌وسیاسی مملکتی تولید خواهدشد .

اما راه دیگری که میتوان پیش گرفت و خطرناك است این میباشد که برای جبران نقودی که از مملکت خارج شده است دولت قرضهٔ از خارجه بنماید و «بی خون دل» مقدار هنگفتی پول یکباره وارد مملکت کند. البته این وجوه ممکن است موقة رونقی ببازارهای صرافی و تجارتی بدهد و پولی در دست و پای مردم پیدا شود، اما از طرف دیگر ممکن است مثل طریق اول مملکت را بسر منزل ورشکستگی برساند . . . مگر اینکه یا مانند روسیه قرضهای خودرا نسبت بفرانسه انکار کند، یا مانند مملکت قضا و قدر مآب خودمان منتظر باشد که روزی طلبکاران قروض اورا روسیه‌وار ببخشند ! . . .

در بحران سختی که سال ۱۹۰۷ در دول متحده آمریکا حادث شده (همین مملکت پر پول امروزی که بدول متمدنه اروپا قرض میدهد) بقدری پول کم شده بود که برای اشخاص خیلی متمول هم غیر ممکن بود که بتوانند وجه نقدی تهیه نمایند، حتی بسیاری از بانکهای معتبر مجبور شدند که درهای صندوق خودرا بروی طلبکاران ببندند تا زمانی که هزارو دویست کرور طلا از اروپا آوردند . . .

ولی البته قرض کردن دولتی مثل ایران که بی شرائط سنگین سیاسی اقتصادی و مالی صورت پذیر نیست. چنانکه از قرضهای سابق تجربه کرده‌ایم، از هر جهت خطرناك میباشد، مگر استقراضهائی که مولد ثروت باشد، یعنی با اطمینان باینکه در دست اولیای مملکت حیف ومیل نشود در امور ومؤسساتی داخل گردد که حاصل‌خیز و منفعت‌دارباشد، نه اینکه مانند قرضهای زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه خرج عمله‌جات خلوت و مسافرت عیش و عشرت گردد.

چون مقاله طولانی‌شد و مطلب بپایان نرسید ناچار دنبالهٔ آنرا بشماره دیگر محول میکنیم.

دکتر افشار

کابینه آقای مخبرالسلطنه هدایت

از تاریخ آخرین شماره مجله که مصادف باتشکیل کابینهٔ اخیر آقای مستوفی‌الممالك بود تا نگارش این سطور عمر یك هیئت دولتی در ایران باخر رسید ! راست است که مجلهٔ ماهیانه آینده اخیر بواسطهٔ مشکلات طبع و بی نظمی مطابع که خود داستان دلخراشی است دچار بحران گردیده و این شماره قریب دوماه بتأخیر افتاده است ولی ، کابینهٔ اخیر آقای مستوفی هم در حدود سه ماه دوام نمود . گرچه خودایشان قریب یکسال زمامدار بودند و گویا سه نوبت وزرای خود را کهنه ونو کردند از جمله چند روزی باخرعمر کابینهٔ ایشان آقای میرزاحسینخان علاء را بسمت وزارت فلاحت وتجارت وفوائدعامه دعوت‌ومعرفی نمودند .

کابینهٔ جدید بتاریخ ۱۱خرداد ۱۳۰۶ بشرح ذیل بمجلس‌شورای معرفی گردید :

آقای حاجی مهدیقلی خان هدایت (مخبرالسلطنه) : رئیس الوزراء و وزیر فلاحت و تجارت و فواید عامه

آقای علیقلی خان انصاری (مشاورالممالك)	وزیر امور خارجه
« میرزا علی اکبر خان داور	وزیر عدلیه
« میرزا سید محمد تدین	وزیر معارف و اوقاف
« جعفر قلیخان اسعد (سردار اسعد)	وزیر جنگ
« فیروز میرزا فیروز (نصرةالدوله)	وزیر مالیه
« میرزا حسینخان سمیعی (ادیب‌السلطنه)	وزیر داخله

وزیر پست و تلگراف معین نگردیده .

کابینهٔ جدید که رئیس و اغلب اعضا آن در هیئت پیش‌عضویت داشته اند پرگرام کابینه سابق را دستور کار خود قرار داده است. وزرای جدید آقایان اسعد و سمیعی هستند . وزرائی که در کابینهٔ سابق عضویت داشته و در هیئت جدید نیستند عبارتند از آقایان ذکاالملك‌علائی و عمادالسلطنه اسامی کلیه اعضاء آن کابینه در صفحه ۲۰۴ شماره ۱۴ مندرج است .

آینده

مجلهٔ سیاسی ، ادبی واقتصادی مصور

نمرهٔ مسلسل ۱۷

مجلد دوم (شمارهٔ ۵)

مؤسس وصاحب امتیاز :
دکتر افشار

انتقادات سیاسی

آنچه از تاریخ دیپلماسی وقرائن سیاسی مستفاد میشود ، تا ایران ضعیف و از خود دارای اراده نیست، یکی از دو سیاست [۱۹۰۷] و [۱۹۱۹] بران حکمفرما خواهد بود .

سیاست ۱۹۰۷ عبارت است از تقسیم ایران ، سیاسة یا اقتصاداً، و پلتیك ۱۹۱۹ مبنی است بر تفوق و استیلای یکی از دول همسایه ، معناً یا عملا، چه ممکن است که بدون معاهده مملکت بین دو دولت اجنبی بمناطق نفوذ تقسیم شود ، یا بدون قرار داد دولت خارجی تفوق بلکه انحصار سیاسی داشته باشد و چرخهای امور باراده باطنی اجنبیان بگردد ولی رنگ وروی ظاهر استقلال هم کاملا محفوظ بماند .

برای انتباه سیاستمداران مملکت و برای اطلاع عموم خیال کرده-ایم ، پس از آنکه متن معاهدات رادر شمارههای پیش بانقشه چاپ نمودیم ، اینك با رعایت مقتضیات و تا اندازه ای که قلم اجازه تحریر دارد بانتقاد آنها بپردازیم . آنچه درذیل انتقادات سیاسی مینگاریم متکی باسناد ومدارك است نه از روی احساسات . بنابراین صفحات مجله برای درج انتقاداتی که برانتقادات مانوشته شود باز خواهد بود، مگر آنکه نتوانیم انهارابطبع برسانیم .

بعکس عده کثیری از هموطنان و رجال سیاسی ایران که در مواجهه با خطر عقیده دارند باید کبك وار چشم بهم نهاد و سر بسینه فرو برد تا خطر راندید ما معتقدیم که باید دیده گشود و مانع راتشخیص داد تا بتوان بابصیرت کامل بران تفوق جست . مسائل سیاسی اقتصادی و اجتماعی مملکت را هم باید مانند قضایای ریاضی باکمال خونسردی تلقی و مطالعه نمود وراه حل آنها را جستجو کرد . اینك بانتقاد معاهده ۱۰۹۷ میپردازیم .

انتقاد معاهده روس وانگلیس ۱۹۰۷

در تقسیم ایران

\- ۱ -

گویند که انگلیس با روس عهدی بسته‌است تازه امسال
کاندر پلتیک هم در ایران زین پس نکنند هیچ اخلال
افسوس که کافیان این ملك بنشسته وفارغند از این‌حال
کز صلح میان گربه وموش بر باد رود دکان بقال

ایرج میرزا جلال‌الممالك

موازنه سیاسی اروپا

بعد ازمعاهدههای « وستفالی » ۱۶۴۸ ، از زمان لوئی‌چهارده ببعد ، مسئله موازنهٔ سیاسی یك قاعده اساسی پلتیك عمومی اروپا گردید و مخصوصاً دولت انگلیس علاقه‌مند باین اصل بود. مانمیخواهیم در اینجا تمام‌تاریخ دیپلماسی رابنویسیم و موازنه‌های سیاسی، ائتلافها و اتفاق‌های دول را روی این اساس یکایك برشماریم ، فقط میخواهیم بطور خلاصه شرح تشکیل اتحاد مثلث و ائتلاف مثلث را که معاهده ۱۹۰۷ و رفقت روس وانگلیس منسوب است بانها و جنگ جهان‌سوز اخیر نیز در تعاقب آنها واقع شده است بیان کنیم.

بعد از آنکه موازنه سیاسی اروپا را ناپلئون کبیر بهم‌زد انگلیسها برخلاف فرانسه برخاسته و آن دولت را بجای خود نشاندند. در جنك آلمان و فرانسه ۱۸۷۰ انگلیسها بیطرفی اختیار کردند، ولی بعد از آنکه محاربه بشکست فاحش فرانسه ختم شد و آلمان در سالهای بعد نظاماً ، سیاسة و اقتصاداً تفوق بری یافت و حتی بحراً نیز بنای ترقی راگذاشت موازنه اروپا بمنفعت آلمان از نو متزلزل شد ... انگلیسها تغییرسیاست دادند و در عالم دیپلماسی موازنهٔ جدیدی روی بنمو گذاشت.

در اکتبر سال ۱۸۷۹ عهد اتحادی میان آلمان واطریش منعقد گردید و بعد در سال ۱۸۸۲ ایطالیا نیز بان ملحق شده واتفاق مثلث تشکیل شد . در مقابل آن فرانسویها با روسها نزدیك شده و بعد از قراردادها بالاخره درسال ۱۸۹۴ رسماً عهدنامه اتحادیین آنها انعقاد یافت. دولت انگلیس نیز که از ترقیات روز افزون آلمان در وحشت بود (دریکی از شمارههای بعد شرح این رقابت را جداگانه خواهیم نگاشت) میبایست بالاخره با این دو دولت یکی شده در برابر اتحاد مثلث دستهای تشکیل دهند ، ولی از یك طرف اختلافات و کینههای دیرینه با فرانسه و از طرف دیگر رقابت شدید باروسیه داشت . اختلافات بافرانسه بالاختصاص در سر مصر و مراکش در سال ۱۹۰۴ بموجب قراردادی تسویه شد و « ائتلاف قلبی » در میان آنها ایجاد گردید .....

بنا بر این فرانسویها بموجب عهدنامه ۱۸۹۴ باروسیه متحد و از طرف دیگر بوسیلهٔ قرارداد ۱۹۰۴ با انگلیس موتلف بودند . این مانده بود که میان روس و انگلیس نیز قراری گذارده شود .

فرانسویها باین مقصود کمك کرده و درسال ۱۹۰۶ موقعی که در الجزایر کنفرانس بین‌المللی مهمی منعقد بود ، در اوقات غیر رسمی در فاصله جلسات ، میان نمایندگان روس و انگلیس واسطه شده و برای عقد قرار داد معروف ۱۹۰۷ دلالی کردند . خلاصه ، سال بعد از کنفرانس الجزایر معاهده مذکور که شامل سه قرارداد راجع بایران وافغانستان و تبت بود در پطرزبورغ بامضا رسید ....

❀❀❀

سیاست سرادوارد گری و مصالح انگلستان

اهمیت اروپائی قرار داد روس و انگلیس ۱۹۰۷ این بود که بااتحاد روس و فرانسه و ائتلاف انگلیس و فرانسه یکی از سر رکن ائتلاف مثلث گردید .

واما از نظر خصوصی ایران، انگلیس، روس وسیاست هندوستان :

بعقیده نگارنده این قرار داد نه تنها بضرر ایران بلکه بر خلاف منافع انگلیس بود و منفعت آن را تنها روسها میبردند . برای این باید فهمید هر یك از دو دولت روس و انگلیس از قرار داد ۱۹۰۷ راجع بایران چه میخواستند .

در مقاله دیگری گفتیم (۱) که سیاست روسها پیش رفتن بطرف جنوب یعنی خلیج فارس و هندوستان بود و پلتیك انگلیسها جلو گیری از آنها. پیشرفت سیاسی و تجارتی روسیه بحدی سریع بود که حکومت انگلیس را بوحشت انداخت . معاهده ۱۹۰۷ نیز مربوط بانست .(سرادوارد گری) وزیر خارجه آنوقت انگلستان تصور میکرد که این قرار داد حدی از برای روسها معین خواهد کرد و سدی جلو آنها خواهد بود . (ایزولسکی) که در آنزمان وزیر خارجه‌روسیه بود خیال مینمود که این معاهده عجالة روسها را چند قدم جلو خواهد آورد و بمقصود نزدیکتر خواهد نمود و در موقع خود که بخواهند باز پیشتر بروند پاره کردن یك « کاغذ » زحمتی نخواهدداشت ، همچنانکه معاهدهٔ گلستان ۱۸۱۳ و معاهدهٔ ترکمن چای ۱۸۲۸ که هریك روسها را فرسنگها جلو آورد سد اشتهای مملکت گیری آنهارا نمود.

در حقیقت همین طور هم بود : روسها دوسال بعد از عقدقرار داد ۱۹۰۷، در سال ۱۹۰۹ ، تبریز را تصرف کرده و بعد بسایر نقاط شمالی دست انداخته ، در سال ۱۹۱۱ تا نزدیکی‌های طهران آمده و چند سال بعدتا کرمانشاه وحتی اصفهان هم‌رفتند و بسر حدات‌هندنزدیکتر شدند . لارد کرزن که کشیدن راه آهن سرتاسر ایران را مخالف‌مصالح امپراطوری بریطانیا میدانست ، چون میترسید روسها را بسرحدات هند نزدیك کند ، با این قرار داد هم موافق نبود ، زیرا این معاهده نیز روسها را حقیقة بهندوستان نزدیك مینمود .

(۱) رجوع شود بشماره گذشته صفحه ۲۷٤

اگر سرادوارد گری عاقد قرار داد ۱۹۰۷ این معاهده رایك سد لازم و کافی برای جلو گیری روسها فرض میکرده مرتکب خطای سیاسی شده است . . . بهر حال وقایع بعد از آن عدم کفایت این معاهده را در جلو گیری روسها مدلل داشت ، چه تجاوز نظامی سیاسی و اقتصادی آنها کم نگردید بلکه زیاد شده و هیچ چیز مانع پیشرفتشان نشد. اما در مسئله لزوم قرارداد ، بنظر ما بان چیزی میشود گفت لازم و طرف احتیاج است که نتوان از آن صرف نظر نمود یا بجای آن چیز بهتری را بکار برد ، ولی قرارداد ۱۹۰۷ اینطور نبود و انگلیسها میتوانستند که بی‌غرضانه و صادقانه بایران همراهی و تقویت نمایند بنحویکه خود ایران بتواند یك سدی یك مانعی در جلو روسها باشد . این بود سیاست « لاردلنسدون» که قبل از (سرادوارد گری) وزیر خارجه انگلیس بود در حفظ هندوستان از طرف شرق اقصی ، موقعی که معاهده اتحاد با ژاپون را بست .

ایران را خود انگلیسها یکی از قلعه های طبیعی در سر راه هند میدانند ، در این صورت آیا بهتر است این قلعه را طوری مستحکم نمود که تسخیر نشدنی باشد یا بهتر است بقول و وعده دشمن قانع شد که حمله بان نخواهد کرد ، وضمناً نصف قلعه را در عوض این وعده باو تسلیم نمود ؟ — سرادوارد گری در حقیقت طریقه ثانوی را اختیار کرد — زیرا ، مگر قرارداد ۱۹۰۷ غیراز « قول » و وعده چیز دیگری است ؟ — این معاهده در دست یك دولت استبدادی که هیچ عقیده بحقوق ملل نداشت سندی بود که هر وقت منفعت او حکم میکرد بان استناد مینمود و هر زمان بیفایده بنظر او میرسید میتوانست بهم بدرد . روزی که روسها بطور قطعی و دائمی در قسمت عمدهٔ ایران مستقر شده اگر یك بهانه بدست آورده بطرف منطقه بیطرف و منطقه نفوذ انگلیس و سرحدات هند رهسپار میشدند معاهده ۱۹۰۷ در کجا و چگونه جلوی

راه آنهارا میگرفت ؟ آیا میشود تصور کرد که چنین موقع و بهانه‌ای بدست آنها نمیافتاد ؟- تاریخ دیپلماسی خلاف آن را شهادت میدهد . . .

❁❁❁

ولی نهایت بی‌انصافیست اگر مافقط این‌جنبه قرارداد ۱۹۰۷ یعنی تنها دفاع هندوستان را درنظر گرفته ودیپلماسی وزیرخارجه سابق انگلستان را نکوهش کنیم . باید عوامل دیگر یعنی رقابت انگلیس و آلمان ولزوم ائتلافی میان روس و انگلیس‌را نیز در نظر گرفت .

حال بارعایت این نکات آیا سیاست سرادوارد گری قابل ایراد نیست ؟ آیا معاهده ۱۹۰۷ خاتمه برقابت روس وانگلیس در ایران داد ؟ آیا ائتلافی که از آن تولید گردید میتوانست اطمینان بخش و قطعی باشد ؟- بعقیده ما خیر !

همچشمی و اختلاف میانهٔ آنها باقی ماند، حتی در زمان جنگ بزرگ که منافع مشترك مهم دیگری نیز با هم داشتند . این‌حقیقت از خلال مکتوبی که سفیر انگلیس مقیم طهران در آوریل ۱۹۱۵ بقنسول دولت متبوعه خود در شیراز نگاشته بخوبی نمایان است . در مراسله مذکور مینویسد :

« زمان اقامت من در ایران بزودی تمام میشود . . . زیرا که باسفیر روس باهم نمی‌ساختیم . این خاتمه اقامت خود را من در ایران منتظر بودم . یعنی درواقع همان زمانی که من بایران آمدم منتظر این واقعه بودم زیرا یقین‌داشتم که دوستان ما در ساحل نوا از یك شخصی متنفر بودند که فقط وجودش برای این نبود که در آنجا نشسته ببینند چطور آنها کم کم ایران رامی‌بلعند . آذربایجان لقمه خوبی بود : ولی هنوز برای اشتهای مسکوی کافی نبود . بعد از آنکه اصفهان را بلعیدند نقشه حاضر شد برای آنکه دست خود راروی فارس انداخته و بهمان‌ترتیب‌که اصفهان را زیر نفوذ تام خود آوردند فارس راهم بیاورند . تنها راه از برای منع آنها از این خیال آن بود که جنگ را در آذربایجان آورده و بدین نحو دست آنها را از مرکز و جنوب ایران کوتاه کرد . این اقدام را من قصداً کردم و از آنکه بعضی‌از افتضاحات را آشکار کردم بنقطه حساس آنها بر خوردم . . . در همان وقت که خبر مرخصی من منتشر گشت اذهان ایرانیها و عقیده عمومی ملت ایران بدرستی حدس زد که من فدای روس شدم . . . »

خلاصه قرار داد ۱۹۰۷ متضمن هیچ مادهٔ اتحاد سیاسی نبود تا روسها را لااقل اصولا مانع همراهی با دسته دول دیگری بشود و آنها را با انگلیسها نگاه دارد. آیا چند سال بعد در ۱۹۱۰، موقع ملاقات پطسدام میان تزار و قیصر، این خیال در پیش نیامد؟ [1] مگر این چیزها سابقه تاریخی ندارد؟ مگر در جنگ اخیر، ایطالیا با وجود معاهده اتحاد با اطریش و آلمان با این دول داخل در جنگ نشد؟ پس چرا روسها خودرا پای بند قرار داد ۱۹۰۷ بدانند در صورتیکه معاهده مذکور آنها را ملزم هم نکرده بود؟ مگر خود سرادوارد گری در سال ۱۹۱۱ اتحاد انگلیس را با ژاپون (دشمن قدیم روسها) آن اتحادی که بر خلاف مصالح روسیه بسته شده بود تجدید نکرد؟ .... صرف نظر از این استدلالات که اهمیت قرار داد ۱۹۰۷ را از جنبه سیاست عمومی خیلی تنزل میدهد، آیا تنها انگلستان در مقابل آلمان حاجت بروسیه داشت یا اینکه روسیه نیز محتاج بانگلیس بود؟ مگر همین روسیه قبلا با فرانسه در مقابل اتحاد آلمان و اطریش متفق نشده بود؟ آیا بین آلمان و روسیه نیز مخالفتهائی در عثمانی، از جمله سر مسئله راه آهن بغداد، و میان دولت تزار و اطریش هم رقابتهائی در بالکان وجود نداشت که روسیه را بمعاضدت سیاسی انگلیس نیازمند مینمود؟ .... در اینصورت چرا انگلیسها بایستی فداکاری بکنند و آن نیز بضرر امپراطوری هندوستان، برای ایجاد ائتلاف میان دو دولت، ائتلافی که هر دو طالب بودند یا هردو بایستی طالب باشند؟ ....

نکته گیری بریکی از سیاسیون بزرگ دنیا و شاهکار پلتیکی او کار اسان و شاید عاقلانه نباشد. معهذا ما تنها نیستیم و بعضی از نویسندگان سیاسی اروپا با قرار داد ۱۹۰۷ شدیداً اظهار مخالفت کرده اند. ازجمله (پرفسور براندس) دانمارکی در جریده (پلیتیکن) منطبعه (کپنهاك) مورخه ۲۹ نوامبر ۱۹۱۶ مینویسد: «یك عمل سیاسی اگر اخلاقی نیست باید اقلا مفید باشد. سیاست (لارد گری) نه اینست و نه آن.»

دکتر افشار

(۱) متن قرار داد پطسدام در شماره ۱۴ بطبع رسید. انتقاد سیاسی آن نیز بعداً بنظر خوانندگان میگذرد

انتقاد قرارداد ۱۹۰۷، نظماً

پیام
به سرادوارد گری

سوی لندن گذر ای پاك نسیم سحری   سخنی ازمن بر گو به سرادوارد گری
کای خردمندوزیری که نپرورده جهان   چون تودستور خردمند و وزیر هنری
نقشهٔ پطر برفکر تو نقشی بر آب   رأی بزمارك بر رأی تورانی سپری
زتولون جیش ناپلئون نگذشتی گر بود   بر فراز هرمان نام تودر جلوه گری
داشت پاریس اگر عهدتودر کف نشدی   سوی الزاس ولورن لشکر آلمان سفری
انگلیس ار زتو میخواست در آمریك مدد   بسته میشد بهواشنگتن ره پرخاشگری
با کماندر چیف اگر فرتو بودی همراه   بهبویر بستهشدی سخت ره حمله گری
وربهمنچوری پلتیك توبد رهبر روس   نشدازژاپون جیش کروپاتکین کمری
بود اگر فکر تو با عائله مانچویار   انقلابیون بر شـاه نگشتند جری
ور بدی رای تو دایر بحیات ایران   این همه ناله نمیماند بدون اثری
مثل است اینکهچو برمردشود تیره جهان   آن کندکش نه بکار آید ازو کار گری
تو بدین دانش افسوس کهچون بیخردان   کردی ان کار کهافسوس جز ازوی نبری
بر گشودی در صدساله فروبستهٔ هند   بررخ روس ونترسیدی از دربدری
بچه گرك درآغوش بپروردی ونیست   این مماشاةجزاز بیخودی و بیخبری
بیخودانه بتمنای زبردست حریف   در نهادی سر تسلیم زهی خیرهسری
اندر آن عهد کهباروس ببستی زین پیش   غبنها بود وندیدی توز کوته نظری
توخود از تبت وایران و زافغانستان   ساختی پیش ره خصم بنای سه دری
تو ز موصل بگشودی ره آن تا زابل   وز ره تبت تسلیم شدی تا بهعزی
زین سپس بهرنگهداری این هرسه طریق   نیم ملیار قشون باید بحری و بری
بیش از فائدت هند اگر گردد صرف   عاقبت فائدتی نیست بجز خون جگری
انگلیس آن ضرر یرا کهازاین پیمان برد   تو ندانستی و داند بدوی وحضری
نه همین زیرپی روس شود ایران پست   بلکه افغنی ویران شود و کاشغری
ورهمی گوئی روس از سرپیمان نرود   رو بتاریخ نگر تا که عجائب نگری

در بر نفع سیاسی نکند پیمان کار — این نه من گویم کاین هست ز طبع بشری
خاصه چون روس که او شیفته باشد بر هند — همچو شاهین که بود شیفته بر کبک دری
ورنه این روس ز یک توطه چرا در ایران — راند قزاق و نهاد افسر بیداد گری
در خراسان که مهین ره رو هند است چرا — کرد این مایه قشون بی‌سببی راهبری
فتنه‌را از چه بپا کرد و چرا آخر کار — کرد نستوده چنان کار بدان مشتهری
سپه روس ز تبریز کنون تا به سرخس — بیش از بیست هزارند چو نیکو شمری
هله کز مشرق ما امن بود تا بشمال — سپه روس چرا مانده بدین بی‌ثمری
سفر ایشان هند است و تمناشان هند — هند خواهند بلی نرم تنان خزری
ویژه گر پای بیفشاری تا از خط روس — خط آهن بسوی هند کند رهسپری
بعدو خط ترن ره را نزدیک کند — تا تو دیگر نروی راه باین پرخطری
سد بس معتبری ایران بد در ره هند — وه که برداشته شد سد بدین معتبری
باد نفرین که لجاجت بلجاجت برداشت — پرده از کار و فرو بست رخ پرهنری
بلجاج و بغرض کردی کاری که بدو — طعنه راند عرب دشتی و ترک تتری
حیف از آن خاطر دانای تو و رای رزین — که در این مسئله زد بیهده خود را بکری
زهی آن خاطر دانای رزین تو زهی — فری آن فکر توانای متین تو فری

ملک‌الشعراء بهار

سرادواردگری ، وزیر خارجه سابق انگلیس

حالیه ملقب به «لارد گری»

عاقد قرارداد ۱۹۰۷



سرادوارد گری در سال ۱۸۶۲ متولد شده و در اکسفورد تحصیل نموده بدرجه دکتری درحقوق مدنی (D. C. L.) نائل آمده است . از سال ۱۸۸۵ از طرف حزب آزادیخواه (لیبرال) بعضویت پارلمان انتخاب و از ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۵ معاون وزارت خارجه گردید و از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۶ یعنی مدت یازده سال اول در کابینه (کمپل بزمن) و بعد در کابینه (اسکویث) که حالیه ملقب به (لارد اکسفورد) است وزیر خارجه بود ،

درهمین مجلد صفحه ٤٥٤ عکس مستراسکویث رئیس‌الوزراء انگلیس موقع عقد قرارداد ۱۹۰۷ طبع شده و اشتباهاً در زیر آن نوشته شده است رئیس‌الوزراء قبل‌از جنک‌عمومی در صورتیکه اسکویث تا سال ۱۹۱۶ رئیس‌الوزراء بود از خوانندگان محترم خواهش اصلاح داریم

نژاد و تبار صفویه

نگارش آقای کسروی تبریزی

کسانی که در کتابهای تاریخ ایران مطالعه و تدقیق دارند شاید گاهی بمطالبی برخورند که مورخان بکتمان آنها کوشیده اند و قرنها در پردهٔ اختفا مانده ، زیرا چنانکه پوشیده نیست در میان اینهمه مؤلفان تازی و پارسی که از آغاز اسلام تاکنون توجهی بتاریخ ایران داشته اند تنها عدهٔ اندکی را توان گفت که در واقع نظر بیطرف و آزاد داشته بیغرضانه و تنها بخاطر ضبط و تدوین حوادث بتألیف کتاب پرداخته اند بویژه پس از استیلای مغول که بیشتر مورخان وظیفه خواران دربار و از منشیان و مستوفیان بلکه گاهی از وزرا بوده اند و بخاطر پادشاه عصر یا با مراو زحمت تألیف برخود هموار نموده در تدوین و تحریر وقائع زمان خود که مفید ترین قسمت هر کتاب تاریخی شرح همان وقائع است قهراً نظر و سیاست پادشاه خودرا بیشتر منظور داشته اند تا صدق و حقیقت ، و چه بسیار مطالب بی اساسی که بصورت حقایق نمایان ساخته چه بسیار حقایقی که بحکم ترس و اجبار یا از راه طمع و چاپلوسی بکتمان و اخفایش کوشیده اند .

نگارنده این مقاله تا یکسال پیش هرگز خیال نکرده بودم که سیادت پادشاهان صفوی و انتساب ایشان بامام موسی (ع) بی اساس باشد و تا آنجا که اطلاع دارم هیچ کسی تا کنون چنین تصوری نکرده – نه از مولفان ایران و نه از شرقشناسان فرنك ، و ظاهراً جهتی برای این تصور نبود زیرا دودمان صفوی از دویست سال پیش از آنکه سلطنت و پادشاهی یابند از معروفترین خاندانهای ایران بوده اند و شجره نسب ایشان که شیخ صفی الدین نیای بزرك آن خاندان را با بیست پشت فاصله بامام موسی (ع) میرساند مضبوط ودر بسیاری از

کتابهای تاریخ منقول است . بلکه اسکندر بیك مولف عالم ارا « اتفق جمهور علمای انساب » را برصحت آن نسب ادعا میکند و میرابوالفتح مولف صفوة الصفا می گوید که « در کتب معتبر انساب سمت تقریر و تحریر یافته» است . آیا بااینحال جای تردیدی درصحت سیادت آن‌خاندان باقی بود ؟

لیکن با همه اینحال پارسال در هنگامیکه نگارنده بتالیف رساله « زبان باستان آذربایگان » مشغول بودم و شرح زندگانی شیخ‌صفی الدین را بمناسبت دوبیتی هائی که بزبان آذری سروده می‌جستم ناگهان باینحقیقت شگفت بر خوردم که شیخ‌صفی در زمان خود « سید » نبوده – یعنی نه او خویشتن ادعـای سیادت داشته نه دیگران اورا بسیـادت می شناختنه اند ، و پدران او از بومیان قدیم آذربایجان بوده جزنژاد آریائی نداشته اند ، و پس از مرك شیخ صفی‌بوده که جانشینان اوبداعیه سیادت بر خاسته با خواب و روایت مریدان چنین نسبی برای خود درست کرده اند ، و شجرهٔ سیادت ایشان که درکتابها آورده اند مجعول و بی اساس است و تقریر و تحریر آن نسب « در کتب معتبره انساب » یا « اتفق جمهور علمای انساب » برصحت آن که میرابوالفتح واسکندر بیك گفته اند جز دروغ نمی‌باشد !

بسی عجب است که از شیخ‌صفی‌الدین تا شاه اسماعیل که دویست سال زمان و پنج پشت پدر فاصله بوده سه‌تبدیل مهم در احوال و شئون خاندان ایشان روی میدهد :

۱ – شیخ صفی سید نبوده فرزندانش ادعای سیادت کرده پیش می برند .

۲ – شیخ‌صفی سنی شافعی بود فرزندانش تشیع پذیرفته بانهایت غیرت و تعصب به نشر و ترویج آنمذهب می کوشند .

۳ – شیخ‌صفی جز زبان فارسی و آذری نداشت فرزندانش

ترکی را زبان خاندانی بلکه زبان سلطنتی و درباری می گرداندند.

از کشف این حقایق بویژه از قضیهٔ سیادت حیرت بمن غلبه نموده تادیری باور کردن نمی توانستم زیرا خاندانی بدان شهرت و معروفی چگونه توانسته اند بادعا نسب سیادت برای خود درست کنند! و حادثهٔ باین شگفتی چگونه از زبانها افتاده و از یادها محو شده که در کتابی ننوشته اند؟ حتی از دشمنان آن خاندان اعتراض صریحی بر سیادت ایشان نشده است.

لیکن دلائل واضحه که بدست آمده بود بالاخره مرا از حیرت در آورد و در رسالهٔ آذری اشارهٔ باینمطلب کرده و چون از موضوع کلام خارج بود فرصت شرح دلائل نداشتم. ولی چون خاندان صفوی در تاریخ ایران امروزی دارای همه گونه اهمیت اندو هر گونه کشف و تحقیق در بارهٔ آن خاندان در خور توجه و اقبال میباشد بویژه در موضوع نژاد و تبار، زیرا صرفه تاریخ ایران در آنست که با دلائل و براهین محرز گردد که شاه اسمعیل و شاه عباس از بومیان کهن این آب و خاک بوده جز تبار و نژاد کورش و داریوش نداشته‌اند اینست که در اینمقاله «نژاد و تبار صفویه» را موضوع سخنرانی ساخته کشف و تحقیق خودرا بمعرض مطالعه عموم میاورم و دلائل قضیه را تا حدی که مناسب گنجایش صفحات مجله باشد شرح خواهم داد

❀❀❀

شجرهٔ نسب صفویه: قدیمترین کتابی که شجره سیادت صفویه را در ان توان یافت «صفوةالصفا» تالیف ابن بزاز اردبیلی است و صورت آن در غالب (۱) نسخه های کتاب

---

(۱) قید «غالب» برای آنست که در بعضی نسخه‌های قدیمتر از جمله در نسخه که در کتابخانه مدرسه ناصریست صورت نسب‌نامه طور دیگر است و فیروز شاه زرین کلاه را پسر «محمدبن ابراهیم‌بن جعفربن اسماعیل‌بن محمدبن احمدالاعرابی الخ» شمرده این نکته را نیز باید گفت که چنانچه سیادت شیخ صفی راست بودی از او تا امام موسی که پانصد سال فاصله بیش نیست بیش از پانزده پشت لازم نبودی زیرا این قاعده درمیان مورخان معمول است که برای هر یکقرن سه پشت بیشتر محسوب نمیدارند.

مزبور از اینقرار است : شیخ صفی‌الدین اسحق بن‌الشیخ امین‌الدین جبرائیل بن‌الصالح بن قطب‌الدین احمد بن صلاح‌الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابی محمد القاسم بن ابی‌القاسم حمزة بن موسی‌الکاظم (ع)

مولفان دیگر نیز از قبیل خاند میر درحبیب السیر و میر یحیی قزوینی در لب‌التواریخ و میر ابوالفتح در صفوة الصفا و اسکندر بیك در عالم آرا و شیخ حسین گیلانی در سلسلة‌النسب صفویه همین شجرهٔ نسب را از کتاب ابن بزاز با اختلاف جزئی که ظاهراً ناشی از تصرف ناسخین است نقل کرده اند . بلکه اسکندر بیك و میر ابوالفتح گفته اند که نسب مذکور در کتب معتبره انساب ضبط شده و جمهور علمای فن بر صحت آن اتفاق دارند .

لکن بموجب دلائلی که خواهیم دید نسب شیخ صفی الدین به اینصورت ساخته و بی اساس است و بنظر نگارنده شجره مذکوره را بسه قسمت باید ساخت :

قسمت نخستین از شیخ صفی تا فیروزشاه : دراین قسمت گفتگوئی نیست و ظاهراً مسلم است که فیروزشاه پدر هفتم شیخ بوده

قسمت دوم از اسماعیل بن محمد تا امام موسی : این قسمت نیز با مختصر تصحیحی (۲) مسلم است و در کتب انساب هم توان یافت .

قسمت سیم که فاصله میان این دو قسمت و حاوی هفت نام (از محمد بن شرفشاه تا محمد بن اسماعیل) می‌باشد بکلی مشکوك فیه است و با همه جستجوئی که کرده‌ایم مکشوف نشده که راستی کسانی با آن نامها وجود داشته یا جز اسامی خیالی نمی باشند . ولی بهر حال بر ما یقین

(۲) از کتاب عمدة‌الطالب بر می آید که « اسماعیل بن احمد بن محمد بن قاسم بن حمزه » صحیح است و « الاعرابی » لقب قاسم بوده است .

است که میانه پدران شیخ صفی و فرزندان امام موسی پیوند و اتصالی نبوده و شجره نسب مزبور مجهول و دروغ است چنانکه همین مطلب را روشن خواهیم ساخت.

ولی چون کتاب ابن‌بزاز قدیمترین کتابی است که نسب سیادت صفویه را نوشته و دیگران از آنجا نقل کرده اند و همچنان قسمتی از دلائل ما برعدم صحت سیادت آنخاندان حکایاتی است که‌از خود همان کتاب خواهیم آورد اینست که مقدمة شرحی در باره کتاب مزبور و مولفش نگاشته سپس‌باصل مطالب خواهیم برگشت.

ابن بزاز و کتابش: درویش توکلی پسراسماعیل‌معروف بابن بزاز از مردم اردبیل و از مریدان شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی‌الدین بوده و کتابی بنام صفوة‌الصفا در بیان احوال و کرامات و مقامات شیخ صفی تالیف نموده. این کتاب که در سال ۱۳۲۸ در بمبئی بچاپ رسیده و نسخه هـای خطی آن هم کمیاب نمی باشد قدیمترین کتابی است که اخبار شیخ صفی‌وپدرانش را حاوی می باشد. ولی متاسفانه آن کتاب چنانکه بوده بما نرسیده و در نسخه هائی که در دست است مریدان خاندان صفوی همه‌گونه تصرف کرده اند.

این قضیه شرح مفصلی دارد و اجمال مطلب آنکه‌چون اخلاف شیخ صفـی از یك سوی بادعای سیادت برخاسته و از سوی دیگر از سنی‌گری بمذهب شیعه گرائیده اند مریدان آنخاندان هرعبارت‌وحکایتی در کتاب ابن بزاز که دلالت بر عدم سیادت و تشیع شیخ صفی داشته تغییر داده یا از کتاب برداشته اند و حکایات و عباراتی موافق میل ونظر خود افزوده اند.

مثلا در فصل دوم باب هشتم آن کتاب که مذهب شیخ صفی

را نوشته در نسخه های قدیمتری که نادراً یافت می شود (۳) عبارت از این قرار است: «سؤال کردند از شیخ قدس سره که چه مذهب‌داری فرمود مذهب خیار صحابه ودر مذاهب هرچه اشد و احوط بود آنرا خیار میکرد ... وبدقایق اقاویل ووجوه که درمذاهب است کار میکرد تابحدی که‌روزی دست مبارکش بدختر طفل خود باز افتاد وضوبساخت دیگر مس میان ناف وزانوی خود ناقض وضو دانستی وهرچه در یك مذهب حرام بودی همچون گوشت اسب حرام دانستی واز آن اجتناب نمودی ...»

این مطلب محرز است که شیخ صفی ومریدان او مذهب شافعی داشتند چنانکه حمدالله مستوفی‌هم‌در نزهت القلوب تصریح کرده ، ونقض وضو بالمس زنان و نظر بنامحرم از احکام مـذهب شافعی است ، منتها بنابگفته ابن بزاز شیخ باحتیاطات مذاهب دیگر اهل سنت هم عمل می کرده . لیکن در نسخه چاپی و غالب نسخه های خطی عبارت فوق‌الذکر را بکلی برداشته بجای آن نوشته اند . «مذهب و مشرب حق حقیق جعفری علیه الصلوة والسلام را داشت طابق النعل بالنعل مطابق و موافق فرمایش انحضرت قدم بر میداشت ومی گذاشت اما بمدلول التقیة دینی ودین ابائی در تقیه نمودن وبمصداق استرذهبك وذهابك و مذهبك کتمان مذهب خود نمودن مبالغه تمام داشت ...»

این یك نمونه و مثالی است از تصرفاتی که مریدان صفویه در کتاب ابن بزاز بکار برده‌اند . از اینجا اندازه صحت واعتبار کتاب مزبور بدست می‌آید ومعلوم است که هر گونه حکایت و عبارتی هم که دلالت بر سیادت آنخانواده داشته باشد محل اطمینان نیست . از جمله شجره سیادت شیخ صفی که ماخذ نخستین آن کتاب ابن بزاز است

(۳) ازجمله درنسخه مدرسه ناصری ونسخه‌که در تملك آقای ملك‌الشعراءبهار است این عبارت هست وطابع نسخه چاپی هم درحاشیه نوشته که دردو نسخه ازسه نسخه که داشته نوشته بوده که شیخ باتقی واشد مذاهب چهارگانه عامل ود.

ودیگران از آنکتاب نقل کرده اند چنانچه دلیلی هم برعدم صحت آن نداشتیم در خور وثوق و اطمینان نبود چه رسد بآنکه با دلائلی محرز است که شجرهٔ مذکوره را ساخته در کتاب ابن بزازافزوده اند و ازجمله دلائل سه فقره حکایت است از خود همان کتاب که دلالت صریحه برآنچه گفتیم دارند چنانکه یکایك آنهارا از نظر خوانندگان میگذرانیم :

سه حکایت از کتاب ابن بزاز : در نسخه های کنونی صفوة‌الصفا فصل اول باب اول باذکر «شجره سیادت» شیخ صفی افتتاح یافته متعاقب آن سه حکایت ذیل نقل میشود :

حکایت نخستین : سلطان‌المشایخ فی‌العالمین شیخ صدرالدین ادام‌الله برکته فرمود که شیخ قدس‌سره فرمود که در نسب ما سیادت هست‌لیکن سؤال نکردم که علوی یا شریف و همچنان مشتبه ماند

شعر

فهم من بین اصناف‌الانام کرام‌من کرام‌من کرام.»

خوانندگان دقت در این حکایت بکنند : شیخ صدرالدین از پدر خود شنیده که میگفت در نسب ما سیادت هست و میگوید نپرسیدم که علوی یا شریف و همچنان مشتبه ماند ! در آذربایجان اکنون‌هم کسانی‌را که مادرشان «سیده» بوده شریف مینامند گویا مقصود شیخ صدرالدین نیز از «شریف» همان معنی است یعنی نمیدانسته که سیادتی که پدرش گفته بود از جانب پدری داشته‌اند یا از جانب مادری ! پس واضح است که شیخ صفی و شیخ صدرالدین در زمان خود سید نبودند وگرنه این گفتگو چه معنی داشت ؟ نکته دیگر آنکه این حکایت و آن شجره نسب چه صورتی باهم دارند ! آیا نباید گفت که آنشجره را ساخته و بر کتاب ابن بزاز الحاق کرده‌اند ؟

حکایت دوم : «سید هاشم‌بن سید حسن المکی بحضورا فاضل و اعاظم تبریز گفت که شیخ قدس سره فرمود من سیدم و آن چنان بود

که نوبتی بحضور شیخ به تبریز رفتم توقیر و اعزاز من تمام فرمود و من در سن عنفوان شباب بودم پس شخصی سفید ریش در آمد شیخ چندان تعظیم وی نفرمود سؤال کردند که شیخ این جوان را اعزاز بمبالغه کرد و این شخص ویرا نکرد شیخ فرمود این جوان هم مهمان است و هم خویش من من سر پیش شیخ بردم که شیخ سیداست و علوی فرمود بلی لیکن نپرسیدم که‌حسنی‌یاحسینی . شعر

نپرسیدم ز حال فرع این اصل که ازطوبی‌است یا از سدره‌این‌اصل

چون این حال بحضور اعاظم تبریز بفرمود و در این تفکر بودم که چرا از شیخ‌نسب حسنی و حسینی نپرسیدم تا اتفاق چهل روز مرض اطلاق شکم بر من مستولی شد و هیچ معالجه مفید نمی آمد بعد از چهل روز شیخ را قدس سره در خواب دیدم که بیامد وانگشت مبارك بر موضوع وجع بر ناف من‌نهادحالی شفا یافتم . شعر

ناتوانان جهان بشتابید نوشداروی‌دل‌وجان‌اینجاست
هر که‌راجان‌ودلی‌هست‌سقیم گوییدکه‌درمان اینجاست

و هم دراین حال بمن گفت‌چرا بفرزند من صدر الدین نگفتی که حسینی ام و این اشتباه نیز از دل من زائل شد شعر

فلاح الحال کالاصباح صدقا برفع‌الاشتباه و قال حقا ».

اینحکایت هم در خور دقت است : اولا سیادت شیخ‌صفی حادثهٔ عجیبی و باصطلاح این زمان « خبر تازه » بود که سیدهاشم بحضوراعاظم تبریز نقل میکرده ! ثانیاً بر فرض ثبوت سیادت معلوم نبوده که حسنی اند یا حسینی و کسی نبوده که این‌تردید را رفع کند حتی‌شیخ صدرالدین هم اطلاعی نداشته است ! آیا باوجود آن شجره النسب این تردید چه معنی داشته است ؟

حکایت سیم : « سید زین الدین گفت نوبتی فرزند شیخ قدس سره خواجه محیی‌الدین پیش والدهٔ کریمه خود رفت و گفت از برای

خویشان من سفره می‌باید والده گفت خویشان تو کدامند. گفت سید زین‌الدین و جماعت سادات که آمده اند گفت ایشان سیدند چگونه قوم تو باشند شیخ قدس سره بشنید فرمود راست می‌گوید ایشان خویش ما اندو ما را نسب سیادت هست

ملت عالی نسب داریم ما   نسبت فخرعرب داریم ما».

از این حکایات هم واضح است که حتی زن شیخ صفی او را سید نشناخته از ادعای سیادت پسرش تعجب می نموده است. باید گفت: «اهل‌البیت ادری بمافیه»!

(بقیه دارد)

از مقالات وارده

اصول مهمه حقوق‌مدنی وحقوق تجارتی درایران

از ورود دین اسلام تا سال ۱۳۲۴ قمری که آغاز مشروطیت است در ایران دو قانون حکمفرما بوده: حقوق اسلامی‌و حقوق‌عادتی. ولی بعداز ۱۳۲۴ که سلطنت مطلقه بسلطنت مشروطه تبدیل شد هر قدر بیشتر از عمر مشروطه گذشت دامنه حقوق عادتی بملاحظه وضع قوانین از پارلمان محدود تر شده است بنابر این از سال مزبور ببعد بحقوق اسلامی و حقوق عادتی باید ضمیمه نمود حقوق موضوعه را.

در ایران بااینکه قانون اساسی مجلس سنارا پیش بینی نموده‌است چون تاکنون تشکیل نشده و بموجب اصل ۴۷ قانون مزبور مادامیکه

مجلس سنا منعقد نشده وضع قوانین فقط از خصایص مجلس و کلاست این است که قوانین فقط از یك مجلس میگذرد .

هر قانونی باید بعداز آنکه از طرف دولت یا یکعدهٔ از وکلا که کمتر از ۱۵ نفر نباشند پیش نهاد شود و در مجلس مورد شور واقع شده تا اگر اکثریت موافقت نمود تصویب شود ولی چون تجربه ثابت نموده است که پارهٔ ازقوانین رامقتضی است قبل از اینکه درمجلس مورد شور واقع شود اجرا نمایند تا اگر نواقص دارد در عمل معلوم و بعد از رفع نواقص تصویب شود لذا در دورهٔ دویم وسیم و چهارم و پنجم تقنینیه مجلس بوزیر عدلیه اجازه داده است که هر گاه کمیسیون عدلیه مجلس که معمولا از اشخاص متخصص تشکیل میشود لوایح قانونی اورا تصویب نموده بعنوان قانون موقت اجرا کند تا پس از آزمایش و تکمیل نواقص قانون مزبور در ثانی بمجلس پیشنهاد شده بعداز شور تصویب شود

قوانین عمده که باین طریق اجرا شده از این قرار است :

(۱) قانون موقتی تشکیلات وزارت عدلیه	۳ اسد ۱۲۹۰ شمسی
(۲) قانون موقتی اصول محاکمات حقوقی	۱۸عقرب۱۲۹۰ «
(۳) قانون موقتی محاکم تجارت	۱۵سرطان۱۲۹٤ «
(٤) قانون موقتی تجارت	۲۵ دلو ۱۳۰۳ «
(۵) قانون موقتی جزا (۱)	۲۳ دیماه۱۳۰٤ «

***

حقوق مدنی

مقررات حقوق اسلامی مثل حقوق اروپائی Droit moderne بر دوقسم است احکام Droit impératif وایقاعات وعقود Droit dispositif احکام آن قسمت از قواعدیست که قانون گذار امر نموده بدون اینکه اعمال افراد در آن مدخلیت داشته باشد چون ارث که بمحض مردن

(۱) قانون اصول محاکمات جزائی را در غیاب مجلس شورای ملی وزیر عدلیه با نظریه اعضاء سابق کمیسیون عدلیه مجلس تهیه نموده و در هیئت وزراء در سال ۱۳۲۰ تصویب و اجراء شده است .

کسی مالش بورثه منتقل میشود بدون اینکه متوفی قراری داده باشد در صورتیکه ایقاع وعقد نتیجه اعمال افرادند.

ایقاع عملی است acte که از کسی صادر شود و بدون مداخله شخص دیگری صاحب آثار حقوقیه باشد مثل Rêpudiation که در اصطلاح حقوق اروپائی ایقاع Acte unilatéral گویند و عقد که از یکطرف عمل کافی نیست و برای اینکه آثار حقوقیه هم داشته باشد باید شخص دیگری آن را قبول نماید که عقد را در حقوق اروپائی Acte bilatéral یا Contrat نامند مثل بیع و نکاح

عقود

درحقوق اسلامی هر قراردادی میشود که لازم یا جائز باشد Obligatiore où facultatif باین معنی که طرفین قرارداد در اجراء تعهدی که نموده اند مجبور باشند مثل قرارداد فروش که فروشنده را به تسلیم‌بیع و خریدار را بر ثمن مجبور میکند و یا اینکه طرفین قرار داد در اجراء تعهد مجبور نباشند و یا اگر بعهد خود وفا کرده اند هر یك از آنها بدون رضایت دیگری هروقت که بخواهد قرار داد را لغو نماید مثل عقد وکالت Mandat

در قرارداد فروش معامله بسه طریق جایز است :

اول اینکه برای ثمن و مثمن هیچ موعدی نباشد باین معنی که بعد از قرارداد خریدار میتواند مبیع را مطالبه کند وفروشنده ثمن را

دویم اینکه برای تسلیم مبیع موعدی باشد ولی فروشنده بلافاصله بعد از عقد حق مطالبه قیمت را داشته باشد

سیم اینکه خریدار حق مطالبه مبیع را بعد از عقد داشته باشد ولی برای تأدیه قیمت تا یکمدتی فروشنده حق مطالبه قیمت نداشته باشد

ولی قسم چهارم که تأدیه قیمت و تسلیم مبیع هر دو مؤجل باشد جایز نیست و چنین قراردادی باطل میباشد

و وقف در حقوق اسلامی از عقودیست که لازم نمیشود مگر اینکه عین موقوفه بتصرف وقف داده شود مثل اینکه در مسجدی نماز بخوانند و یا اینکه مریضی را در مریضخانه بخوابانند .

حقوق خانواده

در حقوق خانوادگی اختلاف مهم مسئله نکاح است که بدو قسم منقسم میشود نکاح دائمی که این طریقه در تمام پیروان دین اسلام معمول و در قرارداد مدتی معین نمیشود و طلاق میتواند بقرار داد خاتمه دهد و باین طریق یکمرد حق دارد با شرایطی که قانون گذار معین نموده چهارزن تزویج کند . و نکاح موقتی که معمول پیروان مذهب شیعه است و آن این است که نکاح برای یك مدت معین و معلومی میشود و بقول اکثریت فقها مرد میتواند باین طریق هر عده زنی که بخواهد تزویج نماید و اختلاف عمده که نکاح دارد این است که در نکاح دائمی زن حق نفقه وارث از شوهر دارد در صورتیکه در نکاح موقتی زن ازاین حق محروم است مگر اینکه در ضمن عقد شرط شود

قانون گذار اسلامی برای رابطه مالی بین زوجین هیچ مقرراتی وضع ننموده باین طریق که اموال آنها از یکدیگر بکلی مجزاست و مرد را ملزم نموده است بانفاق و دادن کسوه و سکنی

و محرومیت ازدواج هم از اینقرار است که در خط مستقیم ligne directe مطلقا تزویج ممکن نیست باین معنی که تزویج مادر وجده هرچه بالا برود و فرزند و نواده هرچه پائین آید ممنوع است . و در خط غیر مستقیم Line collatérale تزویج با خواهر و اولاد او و اولاد برادر هر چه پائین آید و عمه و عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و جده و خاله پدر و مادر و خاله جد و جده هرچه بالا برود ممنوع می باشد . و غیر از قرابت نسبی قرابت سببی و رضاع هم موجب حرمان از وصلت است مثلا مرد نمیتواند با مادرزن و باجده زن خود را هرچه

بالا برود و نیز نمیتواند دختر زن مدخوله و دختر او را هر چه پائین آید تزویج نماید و همچنین شیر خوردن مثلا هر گاه طفلی قبل‌ازاینکه بسن دو سالگی برسد از پستان زنی یا ۲۴ ساعت ویا ۱۵ مرتبه پی‌درپی شیر خورد نمیتواند دختر او را تزویج کند .

و طلاق هم در حقوق اسلامی مذهب شیعه بطور کلی بر دو قسم است طلاق بائن و طلاق رجعی طلاق بائن در مواردیست که شوهر نمیتواند بزن مراجعه نماید و طلاق رجعی طلاقی را گویند که در یك مدت معینی مرد بتواند مراجعه نماید و این مدت را عده گویند و بعد از طلاق زن نمیتواند فوراً شوهر کند و مدتی را که قانون گذار معین نموده باید انتظار بکشد

حقوق توارث در حقوق توارث بجهت قرابت نسبی و قرابت سببی هردو حق ارث حاصل میشود در قرابت نسبی جماعت ارث‌بران بسه طبقه تقسیم میشوند:

طبقهٔ اول پدر و مادر واولاد

طبقهٔ دویم برادر و خواهر واولاد آنها وجد وجده هر چند بالا روند .

طبقهٔ سیم عمو و عمه و دائی و خاله هرچند بالا روند و اولاد آنان .

وطبقهٔ مابعد وقتی ارث میبرد که ازطبقه ماقبل کسی‌موجود نباشد

و در قرابت سببی که بواسطهٔ ازدواج حاصل میشود زوج حی وارث زوجه متوفات وزوجه متوفات وارث زوج حی میشود و با هریك از طبقات ثلاثه بطوریکه امثله ذیل توضیح مینماید حق ارث دارند

فرض کنیم زنی بمیرد وششصد تومان تمول بگذارد وراث‌نسبی او در طبقه اولی پدرو مادر و یك پسر و یك دختر باشد شوهر اوهم بسبب قرابت سببی حق ارث دارد ومال او باین طریق تقسیم میشود $\frac{۳}{۱۲}$

بالمساوات حق پدر و مادر $\frac{۵}{۱۲}$ حق اولاد است که دو ثلث آنرا پسر و یك ثلث آنرا دختر میبرد $\frac{۳}{۱۲}$ هم حق شوهر او میباشد .

و یا اینکه مردی که ۶۰۰۰ تومان تمول دارد بمیرد در در طبقه دویم وارث او یك برادر و یك خواهر ابوینی و یا آبی فقط باشد وجد وجده آبی باشند یعنی پدر پدر و مادر پدر باشند در این صورت $\frac{۶}{۱۲}$ بالمناصفه بین جد و برادر و $\frac{۳}{۱۲}$ بالمناصفه بین جده و خواهر تقسیم می شود $\frac{۳}{۱۲}$ هم بعیال او عاید میگردد

ویااینکه زنی مرد ودر طبقه سیم وارث اویك عمو و یك عمه آبوینی ویاآبی ویك دائی ویك خاله و شوهر هم داشته باشد در این صورت $\frac{۴}{۱۲}$ بالمساوات بین دائی وخاله و $\frac{۲}{۱۲}$ بین عمو وعمه (دو سهم به عمو ویك سهم بعمه) تقسیم میشود و $\frac{۶}{۱۲}$ حق شوهر او میباشد

ودر حال حیوة هر کسی میتواند آنچه راکه دارد بهر طریقی که میخواهد نقل وانتقال دهد ولی بر طبق وصیت نمی تواند در تمام اموال خود تصرفات کند زیرا قانونگذار اسلامی دوثلث اموال رابرای ورثه معین میکند وموصی دریك ثلث اموال بموجب وصیت میتواند تصرفات کند .

در حقوق املاك مقررات حقوق اسلامی

حقوق املاك مشوق آبادی وتامین حقوق مالکیت است مثل اینکه اگر زمینی در تصرف کسی نباشد و معطل وبیفایده مانده باشد هر کسی آنرا احیاء کند مالك می شود و در خصوص معادن اگر معادن درزمین کسی نیست مال ملت است ولی هر گاه زمینی را که متصرف نداشت کسی آباد کرد چنانچه معدن در آن زمین ظاهر باشد از قبیل معدن نمك وگوگرد و غیره معدن متعلق به ملت است ولی اگر معدن در موقع احیاء ظاهر نیست ولی بعد ظاهر شود ویااینکه آنرا کشف نمایند ملك محیی است .

درایران چون کاداستر [۱] نیست برای تحکیم مالکیت در تاریخ ۲۱ ثور ۱۲۹۰ شمسی درقانون ثبت اسناد موادی درج شده که کافی برای مقصود نبود لذا در ۲۱ حمل ۱۳۰۲ شمسی قانون دیگری بجای آن قانون تصویب شد که نتیجه آن این است فروش هر ملکی در جراید اعلان شود هرگاه تاششماه کسی اعتراض نکرد انتقال در دفتر ارضی ثبت میشود وبعد محاکم عدلیه هیچ دعـوائی رانسبت بمالکیت خریدار نمی پذیرند ولی چون باین ترتیب سال هـا طول دارد که تمام امـلاك موضوع دادو ستد واقع شده ومالکیت متصرفین در دفاتر ارضی ثـابت وقطعی گردد این‌است که دولت در پروگرام خود پیش بینی نموده‌است که لایحه برای وضع قانون جدیدی بمجلس پیش نهاد کند

***

حقوق تجارتی

همانطوریکه تا اواسط قرن ۱۷ در آلمان یك حقوق تجارتی مشترك نبود و Gemeines Recht در خصوص محاکم تجارتی و اعمال تجارتی مقرراتی نداشت و حقوق تجارتی در هر نقطه از مملکت بصورت مختلفی حکومت داشت همانطور هم در هر نقطه از نقاط ایران قواعد و مقرراتی که اشبه بقواعد و مقررات مملکت مجاور بود وجود داشت و تأثیر حقوق عادتی تادرجهٔ بود که تجار دعاوی حاصله ازاعمال تجارتی را بمحاکم عرفیه که تحت نظارت وزارت عدلیه بود رجوع نکرده بلکه هر دعوائی را هیئت مخصوصی از تجار تحت نظارت وزارت تجارت قطع و فصل مینمود . بعداز مشروطیت هم باز بدعاوی تجارتی هیئت تجار رسیدگی می‌نمود با این فرق که بعد ازمشروطیت رسیدگی و قضاوت در تحت نظارت وزارت عدلیه واقع میشد تا اینکه در ۱۵ سرطان ۱۲۹۴ قانونی برای تشکیل محاکم تجارتی وضع شد که محاکم مزبوره خواه صلحیه و خواه ابتدائی حقوق هریك دارای سه عضو است

(۱) نقشهٔ املاك

که یکی را وزارت عدلیه از قضات رسمی و دو عضو دیگر را تجار از بین خود انتخاب می‌نمایند (۱) وبعد از اینکه قانون تشکیلات محاکم تجارتی وضع شد محسوس گردید که هر گاه قانون تجارت هم زودتر وضع و بحقوق عادتی که در هرنقطه ازمملکت بصورت مختلف حکومت داشت خاتمه داده شود تأمینات معاملات تجارتی بیشتر و بالنتیجه کمك بزرگی بثروت مملکت‌می‌شوداین بود که در اواخر سال ۱۳۰۳واوایل سال ۱۳۰۴ قانون تجارت تحت۳۸۷ ماده در کمیسیون‌عدلیه مجلس تصویب و بعنوان قانون موقت اجرا شده قانون مزبور منقسم بهشت باب است از این قرار :

باب اول در تجارت و معاملات تجارتی – باب دویم در دفاتر تجارتی – باب سیم در شرکت های تجارتی – باب چهارم در دلالی – باب پنجم در برات و فته طلب وچك – باب ششم در ورشکستگی – باب هفتم در ورشکستگی بتقصیر و ورشکستگی بتقلب – باب هشتم در اعاده اعتبار .

قانون تجارت ایران در شرکت‌های تجارتی بسه قسم بیشتر قائل نشده :
(۱) شرکت سهامی (۲) شرکت ضمانتی (۳) شرکت مختلط
مقررات عمده شرکت سهامی از اینقرار است :
با کمتر از ۵ نفر شریك تشکیل شرکت ممکن نیست مادهٔ ۲۷ .
اگر اسهام شرکت از ۵ تومان کمتر است باید سرمایهٔشرکت تمام موجود باشد و اگر بیشتر است باید ثلث هر سهمی نقد باشد مادهٔ ۲۸ .
در مجمع عمومی یکنفر نمیتواند بیش از خمس آراء صاحبان سهامی که در مجمع عمومی حاضرند رای داشته باشد مادهٔ ۴۴ اقتباس از مادهٔ ۶۴۰ قانون سوئیس
از عایدات خالص $\frac{1}{20}$ بعنوان سرمایه احتیاطی ذخیره میشود و

(۱) چون بعد از تصویب قانون تجارت قانون تشکیلات محاکم تجارتی محتاج بتجدید نظر بود لذا در ۱۴ بهمن ۱۳۰۴ قانونی تحت سه ماده بعنوان تجدید نظر وضع شده است

تا زمانیکه سرمایه احتیاطی معادل عشر سرمایه شرکت نشده این ذخیره اجباریست مادهٔ ۵۱ .

و در شرکت ضمانتی قانون ایران قاعده جدیدی اتخاذ نموده و آن این است که در موقع ورشکستگی مسئولیت هریك از شرکاء متناسب با سرمایه‌ایست که در موقع تشکیل شرکت آورده است [1] مثلا هرگاه دو ثلث از سرمایه را یکی از شرکاء و یك ثلث را شریك دیگر آورده باشد در موقع ورشکستگی شریك اول مسؤل دو ثلث از قروض شرکت و شریك دیگر مسئول یك ثلث میباشد مادهٔ (۶۷و۷۵)

در شرکت مختلط نیز مسئولیت شرکاء ضامن متناسب سرمایه‌ئیست که در موقع تشکیل شرکت آورده‌اند ماده ۵۸

وغیر از سه قسم شرکت تجارتی که مذکور شد قانون ایران قواعد ومقرراتی هم برای شرکت های تعاونی وضع نموده است .

درخصوص ورشکستگی هم قانون ایران مثل قانون آلمان نیست که ورشکستگی را شامل غیر تجار بداند بلکه ورشکستگی شامل تجار وشرکت های تجارتی وبرای افلاس غیر تجار مقرراتی در اصول محاکمات حقوقی وضع شده است

قانون تجارت ایران هیچ مقرراتی برای تجارت بحری و بیمه ندارد این است اصول مهمه قانون تجارت که مذکور شد

برای علامات صنعتی نیز در ۹ فروردین ۱۳۰۴ قانونی مشتمل ۱۸ ماده بتصویب مجلس رسیده است

---

(۱) در قوانین ممالك اروپا مسئولیت شرکا نامحدود است

فلسفه و تاریخ آن

- ۲ -

بقلم آقای دبستانی

تشیع و فلسفه

یك مطلب دیگر ناگفته نماند که تشیع هم دخالتی در اعتناق فلسفه عربی داشته است ایرانیها پس از فتح عربی آنچه جان بردند تحت حمایت اسلام باقی ماندند مگر آنانیکه بهندوستان مهاجرت کردند . بسیاری از باقیمانده ها بحکم تمایل بقوه قهره دیانت اسلام را پذیرفتند الا اینکه سیاست خشن بنی‌امیه آنان را بسیار آزار میداد و از جنبه سیاسی از مخادیم خود راضی نبودند و تحمیل جزیه یا مسلمانی برای آنها سخت دشوار بود علاوه دانایان آنها که بفلسفه اشراق گرویده وعقاید عالی در توحید و حریت اراده داشته تجسم و تشبه و جبر در مذاق آنها مطبوع نبود بالاخره بال‌علی پیوسته چه در اینجا برخلاف دیگران فضیلت مروت و حکمت میدیدند این بود که قیام ضد اموی شروع‌شد و اول آل‌ابیطالب را قصب سبق بود الا اینکه عبدالله‌بن معاویه‌بن جعفربن ابیطالب سیاست خوبی نداشت و مغلوب گشت . حضرت صادق هم بانزوا و ارشادخواص بیشتر مایل بود تا سلطنت مادی در نتیجه بنی عباس پیش افتادند ولی وزراء آنها بیشتر به تشیع مایل بود و خلفا که تشییع صرف را منافی ریاست خود می پنداشتند باعتزال گرویده و در نتیجه ترویج‌معتزله برای فلسفه هم میدانی وسیع پیداشد و مخصوصاً مامون بواسطه اقامت طولانی در مرو و مباشرت با دانشمندان ایران در مراجعت به بغداد عدهٔ زیادی علماء ایران را با خود آورده بغداد مدائن دوم‌شد و بطوریکه داوار مستر گفته است خلفاء اولیه عباسی ساسانیهای عرب بودند .

عصر خلفاء عباسی

باری در عصر اول عباسی بغداد مرکز علم و اشعه آن بتمام اقطار خلافت تابید و تا زمان متوکل علم برو بنمو بود متوکل برخلاف اسلاف خود

ترویجی از علم و هنر نمود و رفته رفته آخوندهای اشعری که بچشم بغض دینی و عصبیت بعلماء و عالمین بعلوم اوائل نظر میکردند بنای ضدیت و مخالفت شدید را گذاشتند . در آن اوقات است که اخوان صفا ذخائر علمی خودرا در خفیه نوشته که در خارج از بغداد محفوظ نگاه دارند .

فتح بغداد بتوسط احمدبن بویه مجدد علم را حمایت نمود . احمدبن بویه اگر چه شخصاً معلوماتی نداشت ولی نیت خوب و فطرت نیك داشت و خیلی ترویج از حکماء و فضلاء نمود و در زمان اوست که کتابخانه معروفی توسط شاپوربن اردشیر محتوی چندین نملد مجلد کتاب فلسفی وطبی و ادبی و تاریخی وغیره در بغداد تاسیس شد

ولی افتخار عمده نصیب برادرزاده‌اش عضدالدوله شد . آفتاب معارف و علوم در عصر عضدالدوله بوسط‌السماء ارتقاء و اوج اعتلاء رسیده بعداز اینکه در حضیض بود . عضدالدوله فناخسرو دیلمی که از سنه ۳۳۸ تا ۳۷۲ سلطنت نموده است بواسطه تربیت علمی و هوش و ذکاء و دهاء ذاتی که داشت در مدت ۳۴ سال سلطنت با اشتغال بجنگهای داخلی و تدمیر ملوك‌الطوائف و دفاع از تجاوزات روم و نیل فتوحات بزرك و التزام بابادانی خرابیهای گذشته و اصلاح اوضاع اقتصادی از ترویج علوم و فنون ذره‌ای غفلت نورزند .

یکی از شاهکارهای بزرك او که برای همیشه نام فرخنده اش را زنده و جاوید گذاشته تاسیس بیمارستان بغداد است که ۲۴ نفر از بزرکان و مشاهیر اطباء عصر را از اطراف بدانجا گرد آورده بسر پرستی و ادارهٔ مرضی گماشت و مانند علی‌بن عباس مجوسی اهوازی که یکی از بزرکان اطباء ایران است پزشك دانا و مشهوری را برای خویش اختصاص داده و علاوه بر بیمارستان در قصر سلطنتی بغداد عمارات عالیه‌ای برای سکنای فلاسفه و متکلمین و ارباب فنون و ادباء ساخته تا در کنف حمایت پادشاه عصر مصون از تعرضات اوباش بوده به نشر علوم و فنون اشتغال

ورزند و تشویقات او جوانان را به نشاط تحصیل و پیران را بعشق تعلیم انداخته بازار علم و ادب که مدتی دچار کسادی و تعطیل شده بود مجدد رایج گشت .

بطور اجمال عضدالدوله در اسلام مامون دویم و در ایران خسرو انوشیروان ثانی محسوب و در بین اسلاف جز مامون و نوشیروان احدی مانند عضدالدوله [1] حائز اینهمه افتخار نبوده است و در عین حال در طبرستان آل‌زیار و درخراسان و شرق سامانیها کانون علم وادب راروشن و فروزان داشتند و قرن چهارم بزرگترین قرنهای تاریخی اسلامی است از نظر رواج علم و فلسفه و بزرگترین حکماء و اطباء اسلام مانند محمد زکریای رازی و فارابی و ابن‌سینا همه فرزندان قرن‌مزبور هستند که تا ابد عالم اسلامی و دنیای شرق بوجود آنان مفتخر است و تعداد اسامی سایر علماء کتابی مستقل لازم دارد .

شهر های علمی اسلام

مراجعه بتواریخ اروپائی و نوشته‌های علماء فرنگ مدلل میسازد که در آن ایامی که اروپادرظلمات جهالت فرو رفته و خرافات کشیشها بر آنجا استیلا یافته بود نور فلسفه و حکمت از مشرق اسلام باطراف ساطع ولامع و شهر های بغداد دمشق قاهره قرطبه فاس اشبیلیه ری جندیشاپور اصفهان گرگان گرکانج بخارا سمرقند مرو مراکز علم و ادب و مهد فلسفه و طب و فنون عالیه بوده است .

سلجوقی‌ها و علم

انقراض آل‌بویه و تاسیس خانواده سلجوقی لطمه شدیدی بعلم نزد . نظام‌الملك اگرچه اشعری و مایل بتصوف بود وبخانقاه بیشتر مایل بود باز از ترویج علم دریغ نورزید و تاسیس نظامیه‌ها اگر چه بیشتر برای ترویج علوم دینی و تصوف بود ولی ضدیت باعلوم عقلیه هم منظور نبوده است .

(۱) عضدالدوله شاگرد وزیر دانشمند وفیلسوف ابن عمید است ومصاحبی مانند ابن مسکویه داشته وشخصاً تحصیل کرده و فاضل بوده است .

یکتا حکیم بزرگ آن عصر خیام نیشابوری در ایران و ابوالعلاءمعری در شام است و بالاخره اواخر سلجوقی ها و چندی بعد بغداد دیگر دارالعلم ومرکز فلسفه نبود (۱)

فلسفه و تاتار

هجوم تاتار بخراسان بکلی بساط علوم را در نوردیده وشرق ایران را چون عالم از آدم خالی وعالمین علم را با علوم در مقبره نیستی مدفون ساختند و بالاخره این حریق سوزان دامنه‌اش باهولاکو تا بغداد کشیده

(۱) قرن ششم که اوائل آن مخصوص سلجوقیها و اواخر عصر اقتدار خوارزمشاهیانست حکیم پرور نبوده واگر خیام فیلسوف بزرگی در اوائل قرن میزیسته است از بقایای قرن سابق بوده و تولید مثل نکرده است در اینقرن از طرفی اسمعیلی ها دواسبه به تبلیغ میتاختند و اعداء خودرا به فجیع ترین طرزی کارد میزده اند از طرف دیگر صوفیه عصر بین حکمت و قشر مشربی اتخاذ و در برابر حکماء متشرع و با مراجعه اهل حدیث عارف و حکیم بوده و امام فخر و غزالی نمونه افاضل اینعصر هستند .

دو نفر طبیب مشهور هم‌دراینقرن وجود داشته‌است‌یکی عبدالرحمن‌بن‌عبدالکریم پسر طبیب مشهور بشرف الاسلام که امام فخر رازی مدتی مهمان او بوده و درس طب نزد او خوانده است ودر شرح قانون شرحی از او تمجید نموده است .

دیگری سید اسمعیل جرجانی مولف ذخیره خوارزمشاهی و چندین کتاب دیگر در طب است .

در آن اوقات بغداد بیشتر از سایر نواحی و اقطار شرق دچار عکس عمل و انحطاط شده و برای نمونه این حکایت ایراد میشود : قفطی در تاریخ الحکماء در شرح حال عبدالسلام بن عبد القادر بن‌ابی صالح بن‌جنگی دوست بن ابی عبداله‌گیلانی حکیم فاضل و مرشد زاده مشهور نوشته است که از طرف خلیفه بغداد حکم شدکتابخانه او ضبط و سوخته شود ابن مارستانه مامور این کار شده. نخست منبر بلندی ترتیب داده و خود از فراز آن لعن و طعن بسیاری نثار حکماء عموماً نموده و بعدشرح مفصلی از مطاعن و مثالب علم و فضل عبدالسلام ذکر انگاه شروع باجراء عمل نموده کتابها را یگان یگان بدست گرفته بعوام معرفی آنگاه در آتش میانداخت یوسف سبتی که این واقعه را از دیدار خود برای قفطی نقل کرده است گفته وقتی که بکتاب هیئت ابن هیثم رسید دوائر بروج و اشکال فلکی را بعوام نشان داده میگفت این است بلیه عظمی و داهیه کبری و مصیبت عمیاء و با لاخره کتاب را در آتش انداخت و من پیش خود گفتم چه ناخردمند است مرد جاهل و متعصب که هیئت را مخالف دین می‌شمارد .

هرچه در سرراهش بودسوخت ولی معذلك يك عده‌ای علماء که گنجهای دانش و ذخایرفاخره اسلاف رابأخلاف برسانند خوش‌بختانه جان بدربردند از آنجمله خواجه نصیرالدین طوسی وابن یثم بحرینی وغیره میباشند. وزارت وامارت جوینی‌ها (۱) فی‌الجمله آب رفته را بجوی آورده‌عطایای سرشاری که‌عطاملك و شمس‌الدین برادرش در باره علماء و حکماء و شعراء و مولفین مینموده حشاشه عام را محفوظ داشت اما بعد از آنهمه خرابیها نتوانست تجدید حیوة معارفی را ایجاب کند.

و در همین اوقاتست که سرزمین دیگری لایق افشاندن تخم دانش پیدا میشود و آن عبارت از ایطالیا است که در اثرجنگهای‌صلیبی و آشناشدن غرب بشرق چشمهای خواب آلود خودرا باز وحس‌روشنائی را از دور نموده بطرف آن شتافت و پاره‌ای کتب عربی وسریانی رابه لاتینی ترجمه و مدار استفاده قرارداد.

قرن هفتم که ترکتازی تتار جهان اسلام و شرق را از صورت آبادی انداخته برای فلسفه مامن و پرورشگاه مناسبی نبوده است‌الااینکه طب و نجوم چون طرف احتیاج امراء و عامه بوده است کم‌وبیش‌عده‌ای از حکماء (چنانچه قبلا اشاره شد) جان بدر بردند و مصاحبت خواجه نصیرالدین هم با هولاکو بیشتر باین امر خدمت کرد.

آخرین طبیب ایرانی رشیدالدین فضل‌الله همدانی است که در سنه ۶۴۶ هجری (۱۲۴۷ میلادی) در همدان سرزمینی که عظام شریف ابن سینا را نهفته متولد شده است و با تبحر علمی در سیاست و اداره امور هم بصیرتی کامل داشته وطبیب اباقاخان مغول نواده چنگیز بوده و

(۱) خانواده جوینی ها از هر جهت مشابهت تامی با دودمان عظیم الشان برمکی دارند و بدبختانه سرنوشت آنها هم مثل برمکی ها بقتل و مصادره کشید و با همه خدمات تاریخی که به تاتارها نمودند بالاخره شهید استبداد شدند

بعداً در سلطنت غازان خان (بایدو) وزیراعظم شده است (۱)

این شخص بزرك تمام تمول و عایدات سرشار خود را بمصرف تاسیس کتابخانها و مدارس علمیه و بیمارستان رسانیده علاوه بر طبابت رشیدالدین مورخ وادیب بارعی هم بود و جامع رشیدی یاجامع‌التواریخ ریخته خامه‌اواست بالاخره خواجه معظم در ۷۱۸ هجری (۱۳۱۸میلادی) بحکم ابوسعید کشته شد و علم طب یونانی عربی که دانشمندان بزرك ایران آنرا ساخته و پرداخته و خلف ازسلف میگرفت با فاضل مزبور بگور رفت در اوائل قرن هشتم دیگر ایران طبیب قابل که دارای تبحر و قوه استنباط باشد تا این قرن اخیر که طب فرنگی جانشین طب یونانی شده نه‌پرورانیده است .

قبل از صفویه

قرن هشتم عصر ترقی تصوف است در این دوره خانقاه برمدرسه غالب شده و حقیقة طرح اینکار در عصر سلجوقیها و وزارت نظام‌الملك ریخته شده بود ولی علم کلام وهیئت و نجوم باز رونق خودرا داشتند وفلسفه هم در حال وقوف نماینده هائی که بحفظ آثار متقدمین کوشیده داشت. قطب شیرازی و قاضی عضدالدین ایجی (ایج از توابع اصطهبانات است) ومیرسید شریف جرجانی عالمین علوم اینقرن محسوبند قرن نهم مولانا

(۱) پرفسور برون کرامت اخلاق اوراایناطور شرح داده است که در تمام مدت وزارت خوش داشت اورا طبیب بنامند نه وزیر و شرح مفصلی راجع بنوع پرستی وزیر و طبیب مشارالیه نوشته است که معادل شصت هزار مجلد کتابهای نفیس وهزار مجلد قرآن خطی که در بین آنها نسخه های متعدد بخط یاقوت و بخط ابن مقله‌وزیر یافت میشد و موسسه رشیدی که در تبریز مشتمل بر مدرسه و بیمارستان وغیره بوده است وقف نموده و در نسخه های خطی وصیت نامه رشید الدین صورت املاك زیادی دیده میشود که مخصوص رشیدی یا مدارس بوده است بنا براین رشیدالدین نه تنها آخرین طبیب ایران بلکه آخرین خیر و نوع پرور در تاریخ ایران شمرده شده است .

جلال‌الدین (۱) دوانی حکیم و غیاث‌الدین جمشید کاشی را ریاضی‌دان و ستاره‌شناس پرورانیده متکلم فاضل ملاعلی‌قوشچی هم از مفاخر این قرن است.

عصر صفویه قرن دهم و یازدهم یعنی عصر اقتدار صفویه کشور بزرگ مهر و ابن سیناد از اهل فضل خالی نبوده است از آنجمله: میر فخر سماک استر آبادی ومیر غیاث‌الدین منصور وزیر شاه طهماسب اول و میرزا محمد باقر داماد حکیم مشهور معاصر شاه عباس وملا صدرای قوامی[۲] وملا محسن فیض وملا عبدالرزاق لاهیجی مؤلف شوارق حافظین مآثر حکمت ایندوره بوده اند وشیخ بهاءالدین عاملی هم که ریاضی دان وفاضل بوده است معاصر میر داماد بوده است. آقا حسین خوانساری و آقا جمال پسرش راهم در عداد فضلاء متاخرین میتوان شمرد.

یکی از مسائل قابل ملاحظه و تاسف انگیز اینست که عصر صفویه باهمه شعشعه تاریخی آن قرن علم پروری نبوده است صنایع مستظرفه درآن عصر ترقی کرده گنبد های عالی باکاشی های نفیس لامع بالای قبور افراشته شده ولی بحیات علمی خدمتی نشده است ومخصوصاً از شاه عباس که بگذریم باقی اخلاف او به تکرار مکررات وزندگانی عادی پرداخته و رواج صنایع مستظرفه هم در زمان آنها نتیجه همت شاه عباس واسلاف است وتعداد مدارس و شکوه مبانی آن نباید موجب تصور علم پروری بنا کنندگان شود چه آنها بقشر و ظاهر بیشتر اهمیت می دادند تاحقیقت ومعنی از حکایت ذیل میزان اعتبار حکمت درعصر آنان بدست می آید. آقا حسین خوانساری که بدانستن حکمت مشهور بود شبی بمهمانی یکی ازاواسط الناس که ذوقی داشت رفته اتفاقاً پیشنماز

---

(۱) در عصر ملاجلال‌الدین از اسلامبول علماء و محصلین فلسفه شدر حال بحضرتش نموده تحصیل فلسفه مینموده اند

(۲) نباید عائله قوامی کنونی را بعائله قوامی سابق که ملاصدرا فرزند آخری آنانست اشتباه نمود

محله هم مدعو بود صاحب خانه رختخواب منحصر بفردش را تقدیم مهمانها نمود ملا که بیشتر طرف احتیاج بود جامه خواب را تصرف نمود وبه آقاحسین گفت نتیجه تحصیلات وشغل من انفراد بداشتن جامه‌خواب است اما تو که بزعم خود حکیم و عارف بحقایق اشیائی هیولا را زیرانداز وصورت را بالا پوش کن (۱)

این تحقیر علم وغلبه قشر سبب شد که بالاخره در کتیبه مدرسه مریم بیگم تحصیل اقسام حکمت راحرام و چندین کتاب از قبیل هدایه ملیدی وحکمةالعینین را درردیف کتب ضلال اعلام وتدریس آن ممنوع گردید واز عجایب کار صفویه این است که بااینکه خود از تخته‌پوست ارشاد به‌تخت شهی رسیدند تصوف هم درزمان آنها روبانحطاط گذاشته وممنوعیت آن زائل گردید .

عصر نادری وزندیه

انقراض صفویه و کشتار عام افاغنه هم بقایای فضلاء رامعدوم یاآواره ساخت . عصر نادری هم بجنك وطرح اتحاد اسلامی گذشت . فقط ببعضی اشخاص که در تحمل مصائب از نوادر بوده در گوشه و کناری بتعاطی حکمت دل خوش داشتند از آنجمله آقا محمدبیدآبادی که دراواخر زندیه هم حیوت داشته است در اصفهان پرتو ضعیف فلسفه را روشن ومحفوظ نگاه میداشته وملااسمعیل خواجوئی وبالاخره ملاعلی نوری تااوائل قرن ۱۳ بحفظ ماثر سابقه پرداخته اند .

قاجاریه و انحطاط

عصر قاجاریه چندان مفید بحال علماء نبود بلکه تظاهر شدیدی بقشر ابراز میشد بقسمی که ملا علی نوری مجبور بود که برای حفظ شئونات مادی برخلاف اصول حکماء بمعیت باع رفاء

(۱) بعد از این واقعه آقا حسین بمطالعه فقه‌پرداخت که بی بالاپوش نماند و در فقه مبرز شده کتاب مشارق الشموس را تالیف نمود

و جناب از آنـان بپردازد باری چون مدار دردربار برسالوس و زرق وشید بود پاره‌ای شیادان صاحب داعیه شده باضلال عوام پرداختندو مذاهب جدیده آوردندو اختلافات دربین مردم بیشتر شد و دربار با اضداد سازش میکردو باینوسیله بفراغت بعیاشی می گذرانید .

عصر حاضر باری حکماء مشهور وناقد دیگر دراین کشور ظهور ننمود فقط واقفین باصطلاحات چند نفری تاهمین اواخر وجود داشتند که از آنجمله است حاج ملا هادی سبزواری و آقا محمد رضای قمشه ای و آقا علی زنوزی ومیرزا ابوالحسن جلوه ومیرزا حسن کرمانشاهی و متاسفانه چنان عقم بر این مملکت چیره شد که اینان هم بدون تولید مثل در گذشتند وامروزه درست عصر فترت است . ایرانی معلومات سابقـه را از دست داده و معلومات جدیده ای هم بجای آن نگذاشته است ومتاسفانه لباس ولفاظی وتظاهر مغنی از علم و معنویت شده است وازطرفی هم تعلیمات مادیـون اروپا واز طـرف دیگری تبلیغات مرسلین مسیحی در اذهان ساده نـاخواسته گان تاثیرات مضری را مینماید وعـاقبت آن بسیار وخیم بنظر میاید وهیچکس هـم در مقام عـلاج نیست وچاره‌ای جز مسلح شدن باسلحه علمی نیست وناچار بایستی علم کلام را لااقل ترویج نمود وتدریس آن را در مدارس قدیمه وهم فاکولته های دارالفنونهائی که بایست تـاسیس بشود متداول ساخت وبعلم کوچه‌ای وبازاری قناعت ننمود .

دبستانی

❀❀❀

دنبالهٔ مقاله فوق تحت عنوان فلسفهٔ در اروپا بعداً درج خواهد شد .

« آینده »

فلسفهٔ اشعار خیام

بقلم آقای میرزا یانس

— ۲ —

ما دیدیم مغیبات روحانی کیش خیام چه بوده ولی او تعلیمات اخلاقی برای زندگی در این دنیا نیز دارد و تدوین او در این موضوع با اصول طریقت روحانی او موافق است. از حیث روحانیات او جایگاه درجه اول را به محبت تخصیص داده لهذا از حیث جسمانیات نیز آموزش او امر دیگری سوای اجرای مقتضیات محبت در امرار حیات روزانه در بر ندارد:

صد کعبه آب و گل بیک دل نرسد　　کعبه چه روی برو دلیرا دریاب

گر روی زمین جمله آباد کنی　　چندان نبود که خاطری شاد کنی
گر بنده کنی بلطف آزادیرا　　بهتر که هزار بنده آزاد کنی

سطور اخیر قابل توجه و تعمق مخصوص است زیرا خیام بواسطه آن بطور وضوح قلب نیك را از دست نیکوکار ترجیح میدهد. عقیده خیام که حسن عمل در اغلبی از موارد علامت نیات حسنه نیست شایسته تقدیس است. چیزی که برای این معلم جلب التفات و موجب تقدیر است عمل و نتایج آن نیست بلکه قصد اولیه که مولد عمل گشته. اگر محرك بدوی یك اقدام خیریه احساسات رافت انگیز باطنی بوده باشد هرقدر هم از آن فعل اثرات نا چیزی باقی بماند مقبولیت آن در پیشگاه فلسفه خیام خیلی بیش از یك خیراتی است که موجد آن سوای عاطفه شفقت آمیز بوده است. ثواب کاری که از طبقه ثانی است بهر اندازه هم وسعت داشته یا بزرك و مشعشع بوده باشد خیام اعتبار و قیمتی بر آن نمی گمارد و بیقین داره هیچ انسان شریف و نجیبی وجود ندارد

که در این عقیده موافقت تام با صول حکمت اخلاقی شاعر نداشته باشد.

محبت نسبت بعموم را کافی ندانسته خیام قدم بزرگی رو بهپیش برداشته محبت نسبت به دشمن را نیز دستور میدهد.

بدخواه کسان هیچ بمقصد نرسد یك بد نکند تا بخودش بد نرسد
من نیك توخواهم و توخواهی بدمن تو نیك نبینی و به من بد نرسد

حکمتی که مشمول کلمات فوق است چه قدر شبیه بوصایای حواری است که می‌فرماید محبت کنید دشمنان خود را وبابن‌واسطه اخگر آتش برسر آنها جمع خواهید نمود.

اسباب کمال تعجب است چگونه درظرف‌چندین قرن اشعار خیام بعنوان اینکه حاوی افکار خطرناك و مخالف با مذهب است قابل تکفیر شده، چه در چند رباعی که فوقاً برای نمونه استخراج نمودیم جز اس اساس و جوهر خالص کلیه مذاهب آسمانی یعنی عشق به‌خلاق ومحبت به مخلوق چیز دیگر دیده نشده ـ شاید از نظر بعضی مردم معلوم‌الحال خیام شخص متدینی‌نبوده ولی اوجی را که در عالم باطن و حقیقت ادیان خیام پروازگاه ایمان و ایقان خود قرارداده عالی تر از آن است که در قالب تنگنای افکار مجوف عالم نمایان جایگیر شود.

در تذهیب و تکامل اخلاق خیام طالب و ناشر همان سادگی ـ پاکی و خلوص نیت می باشد که فقط در کتب مقدسه آسمانی مشهود است ولاغیر.

نیك است بنام نیك مشهور شدن عار است زجور چرخ رنجور شدن
خمار ببوی آب انگور شدن به‌زانکه‌به زهدخویش مغرور شدن

آیا کلمات فوق عین مثل فریس وباجگیر را که برای دعا کردن تصادفاً باهم وارد هیکل شدند مارا بخاطر نمی‌آورد فریس خود را بصدر مقدس رسانیده متکبرانه در حضور خدا به‌پاکدامنی وزهد خود مباهات می‌نمود درعین حال باجگیر حتی جرئت ورود را نداشته نزدیك در

ایستاده به‌سینه خود میکوبید ومینالید «خدایا برمن گناه‌کار رحم فرما» حضرت عیسی حکم زوال ناپذیر خودرا نسبت باین دونفر تقریرفرموده گفت آنکه ازاین دونفر مقبول درگاه الهی افتاد باجگیر فاسق بود نه فریس متقی ـ فرمانی راکه ازچنین مقام مقدس صادرگشته میتوانیم سند قرار داده بدون تردید بگوئیم هرقدر هم شاعر فاجر شدیداً طرف رد و لعن بعضی ها واقع شده باشد موقعی که آنها توأماً در پیشگاه خالق وحاکم باطن سنج خود احضار گشته اند باده نوش شاعـر کمتر مورد غضب الهی واقع گشته تاغرور خود پسندانه کسانیکه بر سایرین بچشم حقارت نگریسته انهارا مورد طردو تکفیرقرار میدهند.

دریك موقع تعالی و عروج روحیه خیام یك چنان تکریم و تجلیلی نسبت به ذات واجب العباده می‌سراید که کاملا مدلل می دارد تا چه حد محبت او نسبت به بخلاق ازهر گونه خیـال خود خواهـی و مقاصد مادی مبری و منزه بوده فکر مذکـور بهر اندازه که‌حاکـی ازدرجات تقدیر درونـی او میباشد بهمان میزان هم بکر است و بدیع

ساقی قدحی که کار ساز است خدا   دررحمت خودبنده نوازاست‌خدا
می خور به بهارو بار طاعت مفروش   کز طاعت خلق بی نیاز است‌خدا

در طرق دینیه معروفه که بدردست رس ماست ماراا چنین تعلیم میدهند که هرچند بواسطهٔ پرستش ذوالجلال و اطاعت اوامر او ما خود را از تدنی وابتلاآت ارضی و سماوی نجات داده شایسته وآماده الطاف گوناگون رحمن الرحیم در دنیا وخصوصاً درآخرت می نمائیم ولی از طرف دیگر ازالغای ایـن مفهوم مضایقه ندارنـد ودر بعضی موارد هم صریحاً بیان مینمایند که باری تعالی نیز مایل است ماااورا عبادت وستایش نمائیم. بنا براین منطقاً ملزم بیك چنین اشتباهی می شویم. میل وآرزو نسبت بشئی دلیل احتیاج به‌آن شیئی مخصوص است حال عیاذاً بالله‌احتمال یا تصور یك چنین احتیاجی نسبت بـذات اکمل مطلـق از حیث منطق دیوانگی واز حیث تدین کفر محض است.

مسئله چندان مشکل وغیر قابل فهم بنظر نمی آید ولی از بزرگان این همه قرون متوالی خیام یکی ازافراد نادره بوده که این فکررا در مخیله خود تشکیل وبانگارش یك مصراع «کز طاعت خالق بی نیاز است خدا» مقبول ترین عبادت را بجا آورده عالیترین ثنارا سروده و یك حقیقت عظمی را بیان فرموده است .

قبل ازانکه باین قسمت ازمطالعات خاتمه داده شود خود را از ذکر این مطلب ناگزیر میدانم که خیام نه‌فقط کاملا بوجود روح انسانی معتقد بوده (زیرا این مسئله ازتمام اشعار او بانواع مختلفه هویدامیشود) بلکه روابط بین روح وجسم رابایك تشبیه کامل سهل وممتنع در چهارسطر طوری مجسم نموده که مثل آنرا نشنیده ونخوانده‌ام .

آدم چو نی روان صدائی در نی   آدم چو صراحی وروان در وی می
دانی چه بود آدم خاکی خیام   فانوس خیالی و چراغی در وی

مطلب فوق‌الذکر راکه راجع به آن صحف مطوله نوشته شده وبعدها هم نگاشته خواهد شد خیام بچند کلمه مختصر بقسمی واضح و روشن میسازد که شفاف تروسهل الفهم تراز آنرا مشکل است تصورنمود . بهمین واسطه عوض آنکه باکلمات نارسا نور بیان استاد رادچار تیرگی نمائیم رباعی مذکوررا درعظمت سادگی وجذابیت اختصار خود گذاشته می گذریم .

بااین حال بنده ادعا ندارم کـه توانسته ام کلیه معتقدات باطنی وتعلیمات اخلاقی خیام را درك و جمع آوری نموده تحت مداقه در آورم .

مثل قسمت اعظم شعرا و مصنفین بزرك شرقی خیام هم قطعاً مشغول بعضی مطالعات و شایدهم عملیات که فعلا در اروپا مشهور به (اسپریتیزم) و در ایران و هندوستان « فقر » نامیده می‌شود بوده است . بزرگترین اصول طریقت فوق الذکر یعنی قطع علاقه از کلیه آرزوها وخواهشهای نفسانی و دنیوی به نیکوترین اسلوبی درچهار سطر مشمول ومصرح است ،

مردانه‌وار ازخویش و پیوندببر   خود را توزبندزن و فرزند ببر
هر چیز که هست‌سد راهست ترا   با بند چگونه ره روی بند ببر

وقتی سطور ذیل را توام باربا‌عی فوق می‌نمائیم جای تردیدباقی نمی ماند که خیام طریقتی را می‌پیمود که بیان اسرار آن یا بواسطه‌تصمیم شخصی یا بواسطه امر دیگری باو منع شده بود.

اسرار جهان‌چنانکه‌در دفترماست   گفتن نتوان زانکه‌وبال سرماست
چون‌نیست‌دراین مردم‌نادان‌اهلی   نتوان گفتن هرآنچه‌درخاطرماست

بواسطهٔ این کلمات خیام پرده بروی بعضی از مکنونات باطنی خود که بیش از همه جالب توجه و بیش از همه اهمیت دارند کشیده بمصداق این مصراع « دست غیب آمدو برسینه نامحرم زد » ما را از تفحص و تجاسر ممنوع میدارد،

✿✿

ولی نتیجهٔ که این نوازنده زبر دست باعلا درجه تکمیل نموده و اختصاص بخود داده است،پردهٔ که بواسطه‌ملمس آن خیام لایموت‌ابدی گشته و تا زمانیکه قلب انسان‌در روی زمین در طپش باشد حی خواهد بود، آوازی که هنگام سرودن احدی بر خیام تفوق ندارد سهل است بلکه احدی با خیام برابری و همدوشی نمیتواند کرد، موضوع بی وفائی دنیا و حیات انسانی است.

در این مسئله بیان خیام سبکی دارد که خود او خلق کرده و سکه خلاق کلام به هریك از حروف آن منقوش است با کمال جرئت می توان گفت احدی چه در مشرق و چه‌در مغرب در لوای این مطالب مخصوص شبیه به‌خیام نیست.

تحسر خیام از بی دوامی اوضاع عالم باندازهٔ رقیق و صمیمی است و تهیجات خودرا بایك خلوص بی آلایشی و بایك شفافی غیرقابل تقلید تجسم می‌دهد که خواننده مثل اینکه بغتته از خواب بیدار شده ملتفت

می‌شود که خیام عوض اینکه چنك به تارهـای بربط شاعری زده باشد با الیاف قلب او بازی میکند

اندوه خیام گریه وتالم وسوگواری ندارد خشم و غضب وطغیان طوفانی نیز نشان نمیدهد بلکه حاکی از یك تذکر ملایم و لطیفی و یك تاسف نجیب و شریفی میباشد همان حال که در مقابل مخروبه های متبر که یك ساختمان عظیم و یك قصر مجلل تاریخی خصوصاً اگر متعلق بوطن خود باشد به نظاره کننده عابر دست میدهد هنگام قرائت سطور خیام بر خواننده مسلط میگردد . هر کسی بزیارت چنین ویرانه های اجدادی نایل شده و در موقع غروب آفتاب آه پر از اسرار نسیم را از توی حصار های شکافته شده و ستونهای شکسته شنیده باشد می‌تواند بدون تردید بگوید که نوای خیام بگوش او رسیده است .

در کنه هر کدام از این‌قبیل رباعیات خیام یکی از افسانه‌های سحر آمیز الف‌لیل مکنوم است

قلم خیام گوئی پرده‌های سینمای شهر پمپئی را از مقابل بصر خیال ما عبور میدهـد . چنانکه در شهر مذکور خاکستر کوه آتش فشان هر فردی را در جای خود مسمور نموده تا دو هزار سال بعد بواسطه حفر و کشف مشاهده نمائیم که چه کس در آن روز هولناك مشغول چه کاری بوده‌است همان طور هم در موقع مطالعه اشعار خیام ایام گذشته در مقابل ما صف آرا میگردد . خیام بارنگهای برجسته و محدود و بـا خطوط مشخص و بین نقاشی نمیکند بلکه سواد بعضی اشکال را در اشفاق تاریك و روشن از جلو نظر ما میگذراند . او حکایت نمیکند بلکه اشاره میفرماید ولی ایهامهای این بزرگوار باندازه ای استادانه بعمل آمده که خواننده مجبور است بیش از آنچه او میگوید و نمیگوید تصور کند و معذالك مرموزات اشارات مختصر اورا هیچ وقت نمی‌توان کاملا مکشوف و یا بانتها رسانید .

این کیفیت توازن سر و اختفا است که تا یك درجه اسباب جذابیت را در تحریرات خیام فراهم ساخته . اگر بیان او قدری صریحتر و آشکارتر یا قدری مستورتر از آن بود که میباشد باین اندازه مؤثر واقع نمیگشت . بی مورد نخواهد بود اگر بگوئیم اشعار خیام مثل یکنفر وجیهٔ مستوره ایست که فقط گوشه چشمی نشان میدهد و برای اینکه بدیدن قسمتهای دیگر این حسن بی‌نظیر نایل شود نظره کننده بیچاره شیفته‌تر میگردد . خیام شاعر نیست بلکه «هیپنوزتر» ماهری است که افکار را اسیر نموده بهر نقطهٔ که میل اواست جلب و تا ابد قویاً نصب میکند . پردههائی که اواز گذشته و آتیه تصویر میکند باندازه آبدار ذیروح و دلفریب است که زمان‌حال را بادردها و آرزوها و احساسات گوناگون از خاطر بکلی محومی کند .

بواسطه چهار سطر اعمال این همه تاثیرات عمیقه و غیر قابل تشریح در قوه اعجاز نمون قلمی است که هنرمندی آنرا خداوند فقط بشاعر نیشابوری اعطا فرموده است . — نمونه‌ها متعددند

این کوزه چومن عاشق‌زاری بوده‌است　　در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که در گردن او می بینی　　دستی‌است که‌بر گردن یاری‌بوده است

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست　　بی باده ارغوان نمی باید زیست
امروز که این سبزه تماشا گه ماست　　تا سبزه خاك ما تماشا گه کیست ؟

آن قصر که برچرخ همی زد پهلو　　بر درگه او شهان نهادندی رو
دیدم که بر کنگره اش فاختهٔ　　بنشسته ومی گفت که‌کو کو کو کو

بر سنك زدم دوش سبوی کاشی　　سرمست بدم که‌کردم این اوباشی
با من بزبان حال می گفت سبو　　من چون تو بدم تو نیزچون من باشی

چه خون لطیف و مطبوعی از خواندن این‌سطور بقلب مستولی‌می شود ! چه تالم و تاثر دلکش بلکه دلاسائی از این کلمات معطره مشموم می گردد !

و چه حال تحسر انگیزی به آدم دست میدهد ! مخفیات چه عوالم مسحوره در مقابل دورنمای تصور مفتوح و مکشوف میگردد ! چه مسائل غامضی حیاتی حل ولی تا ابد لاینحل میماند و عاقبت‌الامر چه سؤالاتی بی اختیار در خاطر انسان پی‌درپی تولید میشود سؤالاتی که هرچند سائل منتظر جواب کافی و قطعی نمیتواند بود ولی از ادای آن نه صبری ممکن است و نه خودداری مقدور . چه کسی بود آن جوانی که دست خودرا بگردن یاری داشت ؟

چه وجود زیبا و رعنائی بود محبوبهٔ او ؟

آیا روح آنها فعلا هم در اطراف این کوزه که شامل قسمتی از خاك ابدان سابقه آنها است در طیران و دوران است یا آنها نیز ظرف بیچاره را ترك گفته و باین واسطه اکنون احوال این یك مشت گل یتیم رقت آورتر است ؟

بر سبزهٔ که از خاك ما خواهد روئید چه اشخاصی بتفرج خواهند آمد ؟ آیا آنها یادی از ما خواهند کرد یا باکمال بی اعتنائی از سر ما عبور خواهند نمود ؟

آیا حال و احساسات ما در آن زمان چه خواهد بود ؟

آیا حس و ادراکی نخواهیم داشت ؟ یا مثل کوزهٔ که تحت اثر قریحه مکنونه خیام زنده شده است ما هم سلوك آنهارا نسبت بخود مجرم و تحقیر آمیز دانسته نفرین خواهیم کرد که افرادیرا که زنده و مشغول تعیش‌اند در حالیکه ما بی‌جانیم و بی‌حرکت و لگدکوب هر عابری - آیا درعین حال که شاهنشهان سلف درحلقه درباریان عظیم‌الشان جلوس نموده در قصور مذهب و پرنعمت خود مشغول حکمرانی و عیاشی بودند هیچ تصور کردند روزی را که از این همه عظمت یك تل مخروبه فقط باقی خواهد ماند و جغد فیلسوف خلف آنها شده بر تخت سرنگون آنها خواهد نشست و در طالار های مجللی که ذیروحیرا قدرت نفس کشیدن در آن نبود باصدای خشن خواهد

سرود کجا آید ای مقتدرین و مغرورین از منه سپری شده ؟ کو سلطنت شما ـ کو جام شما ـ کو نام شما ؟

اینك نمونه دیگری :

در کارگه کوزه گری کردم رای | در پایه چرخ دیدم استاد بپای
میکرد سبو و کوزه را دسته و نای | از کله پادشاه و از دست گدای

بواسطه این سطور خیام نه فقط بوضع خیلی برجسته و موثری فنا و بی‌وفائی دنیا را خاطرنشان علمیان می کند بلکه یك سیلی اخلاقی نیز بصورت اشخاصی می‌نوازد که گذشته و آینده را بکلی فراموش کرده بقدری در حرص فعلی جاه و مال محصور گشته اند که زیاد روی و ظلم را نسبت به مخلوق متشابهی روا میدانند تا بخیال خود بعادتی که موضوع آرزوی ایشان است برسند.

به تمام این قبیل اشخاص اعم از بزرك و کوچك خیام بصدای بلند می گوید عاقبت شما همان است که من در کارخانه کوزه گر دیدم ـ خدای طبیعت چنین روزی را برای شما در ذخیره دارد سر شما را در پنجه اشخاصی خواهد گذاشت که شما در این نشئه از عجز آنها سوء استفاده کردید ـ بر آنها ستم را جایز دانستید و آنها را تحقیر نمودید ـ در جوش و خروش زندگی یومیه وقتی وجدان را کاملا مختنق نموده بخواهشهای نفسانی اجازه میدهیم لجام گسیخته در تاخت و تاز در آید این گونه نداها چه اندازه قابل تقدیس است . بواسطه یاد آوری در وضع رقت انگیز حالیه اسلاف ما خیام بما تعلیم میدهد که نسبت بحالت فعلی ما یك نظری بتوسط دوربین آتیه بیفکنیم و در چنگل اغراض کنونی کاملا مقهور نگشته و اسیر دیوی که انصالاحکم باعمال وسایل غیر مشروعه برای جلب نفع و اندوختن می‌دهد نگردیم.

هر قدر نسبت به این قسمت از اشعار خیام که موضوع آن راجع به بیوفائي دنیا است بسط کلام داده شود هنوز کم است زیرا چنانکه فوقاً

اشاره شد پردهٔ در نغمه های خیام که اورا خیام مامور نموده و طرف ستایش شرق و غرب قرار داده همین است و بس . کلیه مطالب دیگر که‌در اشعار او پیدامیشود از قبیل عشق ـ شراب ـ قناعت ـ اخلاق‌ـ خـدا مذهب یا عقاید آزاد ـ برای سایر شعرای ایرانی مطالبی هستند عادی و آنها این نغمات رابا طرزی بهتر یا بدتر از خیام سروده‌اند . ولی راجع به درگذربردن عمر و دنیا بطرز و به جذبیت خیام سرودن برای سایرین محال و ممتنع بوده زیرا این توفیق آسمانی منحصراً باسم خیام نازل شده و خیام آنرا تکمیل نموده است

برای اینکه این قسمت از تألیفات خیام در یاد مابماند محتاج به فشاری بر دماغ نیستیم . او طوری خاطر و حافظه مارا تحت سلطه و اختیار خود نگه میدارد که‌از آهنك‌وزنش یك Obsession دلکش تولید می‌شود و برخلاف برای فراموشی آن‌بایستی جدیت فکری‌اعمال نمود . از این حیث ذکر حکایتی را که یك نفر از دوستان روزی‌نقل کرد بی موقع نمی دانم : پسر او که بیش از پنج ساله نیست و چند جمله از رباعیات خیام را شنیده بود در موقع بازی از باغچه مشتی خاك برداشته از پدرش سؤال میکند : « پدر جان آیا این خاك هم‌از اجساد سلاطین مانده ؟ » ـ برای‌اثبات اینکه این قبیل اشعار خیام چقدر آسان بخاطر می‌نشینند و دیر از یاد میرود سؤال این بچه کافی است.

❀❀

درتعقیب فلسفه خود خیام از مشی خط‌مستقیم انحراف نمی‌ورزد . مادام که‌دنیا بقدری سریع‌السیر و بی‌وفاست که اثری هم ازاسم شهنشاهان عظیم سلف در مخروبه قصور آنان دیده نمی شود ، مادام که لایتناهی گذشته و آتیه را نمی‌توانیم محاط شویم ، مادام که در این زمانه بی‌حد و حصر فقط چند روز معدودی بما واگذار شده ، مادام که هرقدر در دنیابزرگتر و قویتر شویم وهرقدراموال بیشتر جمع آوری نمائیم عاقبت‌الامر مجبوریم بدل خود بگوئیم :

ای دل همه اسباب جهاز خواسته گیر　　باغ طربت بسبزه آراسته گیر
و آنگاه بر آن سبزه شبی چون شبنم　　بنشسته و بامداد بر خاسته گیر

در این صورت جز اینکه قناعت را نسبت بطول عمر و نسبت بآنچه داریم پیشهٔ خود سازیم تکلیف دیگری برای شخص حکیم باقی نمی‌ماند. مجبور و محکوم هستیم که بردباری راشیوه خود قرار دهیم. ولی طاقتی که خیام تعلیم میدهد صبر خشم آلود کسی نیست که در چاه افتاده و تا آنکه طناب حاضر کنند و او را بیرون بیاورند مجبور به تامل باشد بلکه قناعتی است که منبع تسلی و رضا مندی را در خود موجود دارد که تمام عصبانیت را معدوم ساخته زندگی را با سعادت علم باطنی نه‌ظاهری ادامه میدهد. خیام مروج سرور ابلهان نیست که هیچ نمی دانند و اطلاعات ناچیز خود را (مثل وزغی که در قعر چاه تولد و بزرك شده باشد) همه چیز تصور نموده باهمین خیال خود را نیك بخت می‌شمارند.

قناعتی که این شاعر نامدار می سراید قناعت دانشمندی است که میداند ماضی چه بوده و مستقبل چه خواهد بود و نتیجه عملی‌ازاین‌دانش کسب کرده در زندگانی روزانه آنرا بموقع اجرا می گذارد و از عمر پنج‌روزه کوتاه حداکثر فرخندگی که ممکن‌الحصول است‌ماخوذمیدارد.

چون آب بجویبار وچون باد بدشت　　روز دگر از عمر من و تو بگذشت
تا من باشم غم دو روزه نخورم　　روزی که‌نیامده‌است‌وروزی که گذشت

چون عهده نمی شود سی فردا را　　حالی خوش کن تو این دل سودارا
می نوش بنور ماه ای ماه که ماه　　بسیار بیاید و نیابد ما را

اشتباه نباید کرد ـ خیام کاهلی و لاابالی گری راتحریص نمیکند. قناعتی که‌موضوع ستایش او است یك کیفیت فکری‌است که باید خلق نمود نه بی‌کاری مادی و دماغی. بی‌اعتنائی نسبت به‌نتیجه عمل است که باید بخود شخص برسد نه گریز از سعی وجدیت. او مردم را دعوت به بی غیرتی و بی‌عرضه گی نمی کند تابه این واسطه از هم و غم مستخلص شوند.

برخلاف او دستور می دهد که انسان از فرط شرافت‌مندی قناعت را پیشه خود سازد تا نشود شرمسار. خوب است با کلمات خودش بیان کنیم:

گر با خردی تو حرص را بنده مشو ... در پای طمع خام و سرافکنده مشو
چون آتش تیز باش چون آب روان ... چون خاك بهر باد پراکنده مشو

و بر خلاف مستقل الحال، عزت مند، ثابت قدم و مستقیم الرای باش تصور اینکه دارالتعلیم خیام جائی است که لاقیدی - تن آسائی و ضعف نفس تدریس می شود اشتباهی است غیر قابل عفو. عقیده خود او را در این باب ببینیم چیست:

گردن منه ار خصم بود رستم زال ... منت مکش ار دوست بود حاتم طی

یك نان بدو روز گر شود حاصل مرد ... وز کوزهٔ بشکسته دم آبی سرد
مامور کسی دگر چرا باید بود ... یا خدمت چون خودی چرا باید کرد

نیك است به‌نام نیك مشهور شدن ... عار است ز جور چرخ رنجور شدن

حالا تجسم این معنی‌را با قناعتی که فوقاً ذکر شد باید توام نمود و پس از آن برای مطالعه کننده مکشوف خواهد گشت که شاعر ما طالب و مروج چگونه حالتی از حالات روحیه و اخلاقیه انسانی می باشد.

✿✿✿

شاید بعد از طی این مراحل بعضی ها تصور کنند که فیلسوف ما از دردهای بی‌درمان این دنیا رو گردان شده در قصری که از خیالات مطبوع و دلربای خود بنا نموده باشد زندگانی می کند. خوشبختانه این طور نیست بعد از مطالعه عمیقه در افکار او با کمال جرئت می‌توان گفت که او مسئله مشکل تالمات انسانی را بواسطه استبعاد از آنها لحل نکرد بلکه برخلاف در صدد جستجوی مرهمی برای جراحات سر آمده و پیدا کرده. قلب رقیق و حساس او از مصائب و نوائب وارده بر سایرین شدیداً متأثر میگردد - از مشاق دیگران عرض کردم زیرا میدانیم شخص خیام در زمان خود یکی از رجال بزرگوار طرف تعظیم و تکریم معاصرین

خود بوده . ازحیث معیشت نیز بواسطه وفاداری ومساعدت رفیق جوانی خود نظام‌الملك از هرگونه زحمت فکری وبدنی مصون و فارغ البال زندگی می‌نمود . لذا ابیاتی را که ذیلا برای نمونه خواهیم خواند دلهائی است که مستقیماً ازسوز جگر شخصی تولید نشده بلکه‌از خارج درآنجا وارد گشته .

بلبل بزبان حال باا و میگفت — یك روز که خندید که‌سالی نگریست
در کام تو گر زمانه لوزینه نهد — زنهار فرومبر که زهر آمیز است
یك‌دم نفسی از سر شادی نزدم — کان‌روز دری زصد غمم بازنکرد

(بقیه دارد)

نامهٔ سید جمال‌الدین اسدآبادی

راجع باوضاع عمومی ایران

در شماره ۵ مجله عربی « المقتطف » منطبعه قاهره مورخه شوال ۱۳۴۳ در تحت عنوان « رای حکیم شرقی » مکتوبی بقلم مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به « افغانی » مرقومه ۱۵ دسامبر ۱۸۸۱ خطاب به سید حاج‌ستان داغستانی درج شده است . بنا بشرحی که در همان مجله نوشته شده این نامه بفارسی نگارش یافته واصل فارسی آن نزد آقا میرزا عبدالمهدی فلاح اصفهانی که از مهاجرین ایرانی مقیم‌اسکندریه و داماد سید داغستانی است موجود میباشد . سید داغستانی وصیت کرده است که پس از وفاتش مکتوب مزبور را انتشار دهند . آقا میرزاعبدالمهدی سابق‌الذکر در ذیل مراسله سید جمال‌الدین که برای درج در آن مجله فرستاده مینویسد :

« آزادیخواهان‌معروف ایران در زمان ناصرالدین شاه ومامورین او ناچار گردیدند برای خلاصی ازظلم بممالك شرقی اسلامی پناه برند بعضی از آن مثل سید جمال‌الدین خودش را بافغانی معرفی کرد در

صورتیکه اویکنفر ایرانی واقعی وحقیقی واز قصبهٔ اسدآباد همدان بود همچنانکه رفیق او داغستانی ازقصبهٔ مراغه تبریزبود»

این مکتوب دو سال قبل برای درج در مجله آینده ترجمه‌شده بود ولی بواسطه تراکم مقالات بدرج آن توفیق نیافتیم . همچنین شرحی بقلم آقا میرزا ابوالحسن جمالی مقیم اسدآباد که از خویشان آن مرحوم است سابقاً رسیده اینك در ذیل همین مکتوب بدرج آن مبادرت میکنیم . عکس آنمرحوم نیز بعداً طبع میشود .

***

دوست عزیز محترم سیدحاج مستان داغستانی

از مراسلهٔ مورخهٔ ۱۵ نوامبر شما که از حالت کنونی ایران اشارتی در آن رفته بود آگاه گردیدم ، تصور کرده بودید که علت محرومیت ملت و دولت ایران از ترقیات امروزه ، مخالفت علماء با سیاست واداره مملکت است چون عقیدهٔ این عاجزرا در این باب خواسته بودید عقیدهٔ شخص خودم را بعرض رسانیده و تمنای قبول عذر مینمایم .

آنچه دربارهٔ علماء ایران تصور کرده‌اید دور از دائرهٔ عدل و انصاف است زیرا پوشیده نباشد هر وقت که قدرت بدون قید و بدون بازپرس باشد رجال دین نمیتوانند از اجراء ارادهٔ آن قدرت مسلط جلوگیری کنند خصوصاً در عصر حاضر که هیچ قوه‌ای نمیتواند از اجراء احکام دولت در ترقی ملت ممانعت نماید .

کی دولت ایران خواست در مملکت خط آهن کشد و علماء دین مقاومت کردند و اورا از نیل باین مقصود که هم برای دولت وهم برای وطن مفیداست باز داشتند ؟

کی دولت خواست مدارس را احیا کند و برای تهذیب نیل و انتشار تعلیم کاخ علم را بنا نماید و علماء ایران این نوریکه قلوبرا منور میسازد و تاریکی جهل را فراری میکند خاموش ساختند و گفتند علم صحیح با شرع مقدس مغایرت دارد ؟

کی دولت ایران خواست عدالت را در میان مردم استوار کند، محاکم عدلیه را تاسیس نماید، مجالس شوروی را ایجاد کند تا تمام احکام با عدالت و موافق احتیاجات عصر حاضر جریان پیدا نماید و علماء در مقابل ارادهٔ دولت قیام نموده با عدالت و قانون آغاز ستیز کردند؟

کی دولت خواست مریضخانهای جدید تأسیس کند و آنرا برای پرستاری بیماران مهیا سازد و هرچه در تخفیف آلام مردم لازم است موافق اقتضای فنی حاضر کند و دارالعجزه‌ها و دارالایتامها تاسیس نماید و علماء از این کارهای جدید خیر برآشفتند و گفتند این کار تازه بدعت است و هر بدعتی باعث هلاکت؟

کی دولت ایران خواست قوای خودرا بیفزاید، قشون خودرا منظم کند و عدهٔ آنرا بدویست هزار نفر رسانیده برای دفاع مملکت موافق علم جنك امروزه و مطابق اقتضای زمان ما باسلحهٔ جدید مسلح سازد و علماء مخالفت نمودند؟

اما آنچه راجع بعلماء ذکر کرده بودید که تکالیف خودشانرا از حیث تعلیم شرع مقدس و نشر آداب صلاح و تقوی واگذارده و در تمام ایران بچیزهائی که برای شخص خودشان دارای منفعت است پرداخته‌اند و اینها باعث قحط و غلاء امروز و اتلاف هزاران نفوس بندگان خدا گردیده اند قدری صحیح است ولی این زیان، عمومی نیست و ببعضی از آنها انحصار دارد که سعی کرده اند تمام منافع را برای شخص خودشان منحصر ساخته و از این راه مشئوم بطریق نا مشروع نصف بلاد آذربایجانرا مالك شوند چنین عملی در تمام علماء ایران که از میان آنان بسیاری اشخاص برای خدمت بحق و فضیلت قیام نموده و از حطام دنیا باندکی قناعت کرده‌اند عمومیت ندارد.

البته این کار زشت در هرجا و در هر زمان بعمل آمده است ولی حسن اداره و قوت عدل و صمیمیت و دانائی حکمفرمایان توانسته

است حکمرانان را بجلوگیری احتکار و نشر عدل و مساوات در میان مردم و آسان نمودن وسائل انتقال موفق سازد.

دولت دانا و عادل برای ملت چون پدر مهربانست که ملت را از هر ظلم واجحاف چه داخلی و چه خـارجی حفظ میکند مقدسترین تکالیف حکمفرمایان اینست هر یك از افراد رعیت‌را نگذارد ظلمی شود.

اگر دولت در این کار مسامحه را جـایز شمرد ظلم رواج میگیرد و جور و اعتساف منتشرمیشود ، مشاهدات کنونی ما در ایران بیانات مرا تأیید میکند ، هیچ حاکمی برای هیچ ناحیه‌ای تعیین نمیشود مگر بعد از آنکه مبلغ هنگفتی برای بدست آوردن آن منصب‌خرج نکند . همینکه بان منصب نائل شد طلیعهٔ اعمال او ظلم بمردم و غارت مملکت و جاب ننگ برای دولت و ملت است . مسئله فتنه اکراد و خرابیها و خونریزی‌هائی که واقع شد سببش ظلم بود. در ایران مردم گمان میکنند حکمرانی کاری آسان است و هر جوان بیمایه‌ای‌میتواند در ولایات و ایلات حکومت نماید . هرکس در علل طغیان کنونی عقیده ای اظهار میکند . بعضی روس را متهم ساخته میگویند او آتش فتنه را روشن کرده و اکراد را مسلح نموده تانسبت بشاه یاغی شوند. بعضی دیگر تصور میکنند دست عثمانی در این کار دخالت دارد زیرا اکراد از پیش خود جسارت چنین کاری را ندارند ولی من جسارت نموده میگویم دستی کـه فتنه را در مملکت بجنبش میاورد و فساد را منتشر میسازد یك سلسله مظالم است که دست ظلم آنرا ایجاد نموده و لازم بود ما نگذاریم دشمنان قوی ما راهی بما باز کنند . در هر حال اجراء عدل و مساوات در تمام طبقات ملت لازم است و الا هردولتکه دروازه وطن برای وارد شدن دشمن گشوده خواهد ماند .

اگر دولت عثمانی در بوسنه و هرسك و بلغار بعدالت وانصاف معرفی شده بود طغیان و خونریزی‌در آن ملل اسلاوی ظهور نمیکرد

و آن بلاد در حوزه سلطنت عثمانی باقی میماند و دنیا در سال ۱۸۷۷ از مصائب جنك ترك و روس نجات می یافت .

تاریخ صحیح این عقیدهٔ صحیح را ثابت میکند . هر جا ظلم موجود و آسایش معدوم شد از دولت اثری نخواهد ماند .

دولت بعدل استوار و ملت بعلم زنده میشود.

تمام مساحت فرانسه ثلث مساحت ایران است چهل ملیون سکنه باسایش در مملکت فرانسه زندگانی میکنند . مالیاتی که سالیانه‌از آنها گرفته میشود پانصد کرور تومان است . ایـران در تمام مساحت ایران فقط ده ملیون نفوس و تمام مالیات آن هفت کرور تومانست. سببش چیست ؟ سبب آبادی فرانسه عدل و مساوات و اخوت و آزادیست که تمام اینها در ایران مفقود میباشد .

مسلم است وسایل ارتقائی که در ممالك غرب عمومیت دارد علم و تعمیم علم است . مردم بدون مساعدت دولت بسوی علم می‌شتابند پس مملکت را ترقی میدهند . عظمت وثروت دولت را افزون میسازند ، صنایع وفنون را جلو میبرند . ثروت ملت‌وافراد افزوده میشود و بواسطهٔ عمل بقانون کار ها اصلاح میگردد . اینست جاده همواریکه بارتقا و عظمت منتهی میشود .

رجال‌ایران در سیاست و صنعت کلام مهارت دارند ولی علم آنها بیعمل است . اگر یك قسمت از صد قسمت قوائی که در گفتار صرف میکردند در کردار بذل مینمودند ، ایران از حیث ترقی و ثروت و عظمت و قوت در مصاف دول عظیمه قرارداشت . وقتی می بینم یکنفر از اعیان‌ایران‌وقت ومالش راصرف برای کسب شهرتی‌میکند که‌هیچ‌فائده ندارد و کارهای سودمندی را که هم برای دولت باعث خیر وصلاح وهم برای خودش سبب خیر و ثواب در آخرت و نام نیك مخلد در تاریخ‌مملکت است کنار میگذارد بسی متأسف میشویم .

یکی از وسائلی که باعث ترقی غرب گردیده آزادی مطبوعات است این آزادی خوب و بد حکام را بدون استثناء نشر میدهد. آنهائیکه صفات خوب دارند بر آن میافزایند و آنانکه بفساد و خود پرستی مبتلی هستند ناچار بترك آن میشوند. هیچکس بازادی نشریات اعتراضی نمیکند مگر وقتیکه ضد حق و حقیقت بوده و باتهمت باشد. کسیکه از طرف مطبوعات باو تعدی شده حق دارد حق پایمال شده خود را در محکمهٔ قانونی بخواهد ولی جرائد ما در ایران کاملا برضد این مطلبند. ازکار خوب خوب میگویند و از کارزشت هم خوب. نزد آنها تفاوت ندارد و میان خوب و بد تمیزی نیست و سراسر آنها اغراق است.

و علت اینکار مایل نبودن حکام و امرا باصلاح جرائد است صاحب جریده مظلوم است زیرا اینحال برای حیات جرائدی که باید کار های مفید و عقائد صائب و حوادث با حقیقت را نشر دهند مناسبت ندارد.

در زمان فتنهٔ آذربایجان قحطی در مملکت منتشر و ظلم حکمفرما بود بهمین جهت اکراد طغیان کردند، اضطراب عمومی ظاهر شد. مردم متوحش و متحیر بودند و عاقبت کاررا نمیدانستند با وجود این مصائب جرائد ایران در ستونهای خود مینوشتند که شهر تبریز و نواحی آن در بهترین حال ودر پرتو مساعی خدمتگذاران حضرت اقدس عالی امنیت برقرار و اهالی بدعاء ذات صاحب البرکات اقدس همایون عالی شاهنشاهی ارواحنا فداه مشغول میباشند.

سفراء ایران در ممالك خارجه هیچ فائده برای ملت ندارند. بعضی گفته اند سفیر آینه پادشاه وچشم پادشاه و گوش پادشاه است و باید هر چه می‌شنود و می بیند با صمیمیت و امانت پادشاه را خبر دهد ولی کو رجال دولتی که اینکاررا از سفراء بخواهند و در راپورتهای سفراء نظر دقیق وحکیمانه داشته باشند. ه

ایران پانصد قونسل و ویس قونسل در ممالك غیر مهم دارد تمام این قشون بزرك بیصدا هستند نه راپورتی میدهند و نه یك نظریه تجارتی یا اجتماعی یا علمی یا سیاسی بوزارت خارجه میفرستند و نه وزارت خارجه چیزی از آنان سئوال میکند بنابراین از وجود آنها نفعی برای دولت وملت نیست و غالب آنها از اصول سیاست بی‌اطلاع‌اند.

ماتاسف میخوریم بحال ایرانیانی که ظلم آنها را بمهاجرت از وطن واختیار وطن دیگر که‌در آن معیشت داشته باشند کشانیده و باز جور نمایندگان ستمگر دولتشان آنهارا رها نکرده است. کاش تذکر بان نمایندگان مفید فایده بود این قضیه المناك واندوه آوراست.

دوست محترم من - آنچه را که اکنون در این مراسله ذکر نمودم نمونهٔ حالت حاضرهٔ عمومی ایرانست وچیزهائی‌را که‌ذکر نکرده‌ام بهمین منوال قیاس کنید تابر شما معلوم گردد که علت تمام مصائب مملکت مافقط ظلم است، دولتی که برعیت ظلم میکند بخودش ظلم کرده است. علاج این درد تعمیم مدارس ونشر تعلیم صحیح و تهذیب عالی است که ظلم را محو کند وعدالت را حکومت دهد و اخلاق را اصلاح نماید. این اصلاح همت وفداکاری وطن پرستانرا لازم دارد که معارف رادر تمام مملکت ایران نشر وملت را از عوامل هلاکت و فنا رهائی دهند تاعلم آنرا بساحل نجات بیندازد. هرگاه در این کار خیر تاخیری روی داد پس بدولت ایران بگوئید (خدا حافظ)

حفظکم الله ۲۵ دسامبر ۱۸۸۱

جمال الدین

نام و نشان سید جمال الدین

سید جمال الدین پدرش سید صفدربن سیدعلی و مادرش سکینه بیگم بنت میر شرف‌الدین قاضی است تولدش دراسد آباد در ماه شعبان (۱۲۵۴) هجری و وفاتش در سال (۱۳۱۴) هجری است مدفنش در اسلامبول درقبرستان (شیخلر مزارلقی) میباشد پدرش که مردی عالی مرتبت بوده ابتدا در نزد خود اورا تدریس مینموده بعدها که هوش و قریحه سرشار فرزند خود را می بیند او را از اسد آباد حرکت داده بقزوین میروند ومدتی درآنجا بامر تحصیل مشغول میشود و باپدر خود از انجا بطهران میرود این مسافرت در ابتدای سال (۱۲۶۶) بوده که تاانوقت ازعمر سید دوازده سال میگذشته واین اول سفر سید بطهران میباشد که هنوز باصطلاح کلاهی بوده ودر انسال مجتهد معروف طهران آقای آقاسید صادق بدست خود عمامه بسر سید میگذارد وبعداز طهران بطریق بروجرد باپدرش بعتبات عالیات رفته مدتی هم درنزد شیخ مرتضی اعلی‌الله مقامه مشغول تحصیل بوده است. —

(مراجعه شود بکتاب شرح حال وسوانح عمری سیدجمال‌الدین کبیر که پدرم میرزا لطف‌الله خان همشیره زاده سید بطور مشروح نوشته و در برلین مطبعه ایرانشهر بطبع رسیده است) مجمل احوال یاتخلص شعری سید که (افغانی) بوده و خود سید هم مکرر میفرموده که افغانی تخلص شعری من است — با شرحی که سید عیسی خان تحت عنوان — یك مجاهد بزرك — سید جمال الدین افغانی — در جریده وطن منطبعه اسلامبول شماره ۳۰ ماه اوت ۱۲۹۴ انتشار داده که (شیخ جمال الدین درافغانستان در تاریخ ۱۲۵۴ تولد و در آنجا منسوب به سادات معروف کونر است) و ترجمه مقاله هم جزو ملحقات کتاب شرح حال

سید از صفحه ۱۰۹ تا ۱۱۴ درج شده افغانیها را امروز باشتباه‌بزرگی انداخته است وادعای بی‌ماخذ واساسی را دنبال می‌کنند خوب بود این ادعـای واهـی در مـوقعـی میشد که معـاصریـن و اقـارب سید در قید حیات نمی‌بودند. امروز که وسیله مسافرت در ایران تااندازه‌ای بهتر شده افغانیها کاش بعزم سیاحت و تفحص این امر بایران و اسد آباد میامدند تا اینکه برای‌العین بستگان و خویشاوندان و خانه پدری سید که در محله سیدان و قرب امام زاده احمد است دیده و از معاصرین سید. قصه های نشنیدنی را بشنوند (در خانه پدری سید فعلا آقا سید حسین که از بنی اعمام خود سیداست و پیره‌مردی است ۷۰ ساله سکونت‌دارد)

میرزا لطف‌الله پدرم که محرر مقـالات فارسیه سید بوده اغلب سواد مقالات آن بزرگوار را نگهـداشته ولی از آنجا که تهی دستی مانع از انتشار و رواج آنها بود (۱۸) مقالات فارسی و بعضی ازمقالات و خطابه های عربی سیدرا میرزا صفات‌الله جمالی اخوی جهة طبع‌برای آقای کاظم زاده مقیم برلین فرستاده و فعلاهم در ادارهٔ مجله ایرانشهر موجود است ولی افسوس که تابحال نه وزارت جلیله معارف و نه یکنفر آدم صاحب همتی پیدا شده که مخارج طبع آنها را که مبلغ کمی است متحمل شود که افکار عالیه آن نابغه عظیم الشان را که سرمشق زندگانی و موجب سعادت جاودانی است بطبع رسانیده که هم بعضی هارا از این اشتباه بزرك بیرون آورند و هم روح مقدس این فیلسوف بزرك را از خود خورسند نمایند. —

بهمن ماه ۱۳۰۵

ابوالحسن جمالی (اسد آباد)

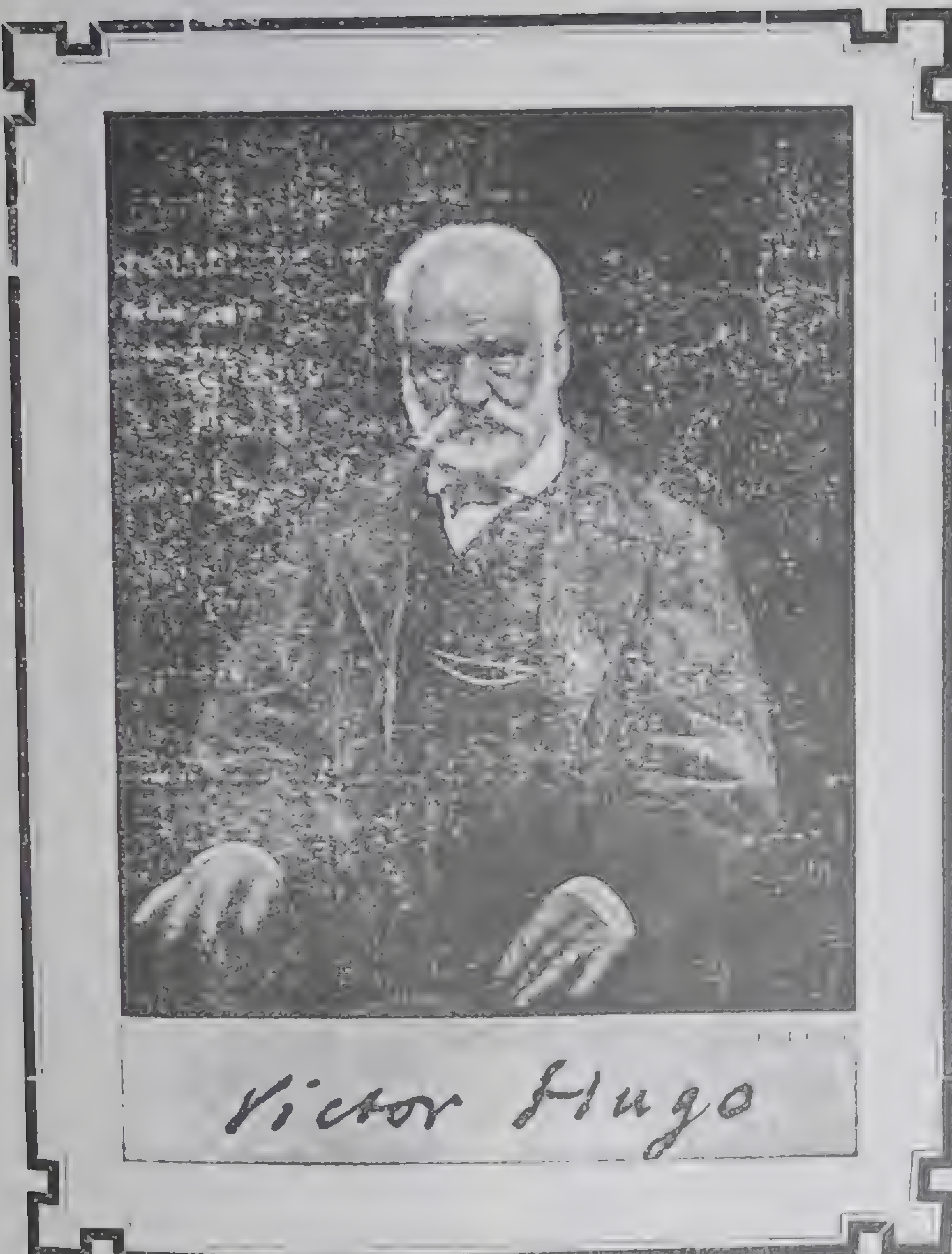


کاروان

از منوچهری دامغانی

الا یا خیمگی خیمه فروهل　　که پیش آهنگ بیرون شد زمنزل
تبیره زن بزد طبل نخستین　　شتربانان همی بندند محمل
نماز شام نزدیک است امشب　　مه و خورشید را بینم مقابل
ولیکن ماه دارد قصد بالا　　فرو شد آفتاب از کوه بابل
چنان دو کفهٔ زرین ترازو　　که این کفه شود زان کفه مایل
ندانستم من ای سیمین صنوبر　　که گردد روز چونین زود زایل
من و تو غافلیم و ماه و خورشید　　برین گردون گردان نیست غافل
نگارین منا بر گرد و مگری　　که کار عاشقان را نیست حاصل
زمانه حامل هجر است لابد　　نهد یک روز بار خویش حامل
نگار من چو حال من چنان دید　　ببارید از مژه باران وابل
تو گوئی پلپل سوده بکف داشت　　پراکند از کف اندر دیده پلپل
بیامد اوفتان خیزان بر من　　چو آنمرغی که باشد نیم بسمل
دو ساعد را حمایل کرد بر من　　فرو آویخت از من چون حمایل
مرا گفت ای ستمکاره بجانم　　بکام حاسدم کردی و عاذل
چه دانم من که باز آئی تو یا نه　　در آنگاهی که باز آید قوافل
ترا کامل همی دیدم بهر کار　　ولیکن نیستی در عشق کامل
حکیمان زمانه راست گفتند　　که مجنون گردد اندر عشق عاقل
نگار خویش را گفتم نگارا　　نیم من در فنون عشق جاهل
ولیکن اوستادان مجرب　　چنین گفتند در کتب اوایل
که عاشق قدر وصل آنگاه داند　　که عاجز گردد از هجران عاجل
بدین زودی ندانستم که ما را　　سفر باشد بعاجل یا باجل

ولیکن اتفاق آسمانی / کند تدبیر های مرد باطل
غریب از ماه والاتر نباشد / که روز و شب همی برد منازل
چو برگشت ازمن آن معشوق ممشوق / نهادم صابری را سنگ بر دل
نگه کردم بگرد کاروانگاه / بجای خیمه و جای رواحل
نه وحشی دیدم آنجا و نه انسی / نه راکب دیدم آنجا و نه راجل
نجیب خویش را دیدم بیکسو / چو دیوی دست و پا اندر سلاسل
گشادم هر دو زانو بندش از بند / چو مرغی کش گشاید از حبایل
بر آوردم زمامش از بنا گوش / فرو هشتم هویدش تا بکاهل
نشستم از برش چون عرش بلقیس / بجست او چون یکی عفریت هایل
چو مساحی که پیماید زمین را / بپیمودم بپای او مراحل
همی رفتم شتابان در بیابان / همی کردم بیك منزل دو منزل
بیابانی چنو سرد و چنان صعب / کزو خارج نباشد هیچ داخل
ز بادش خون همی بفسرد در تن / که بادش داشت طبع زهر قاتل
سواد شب بوقت صبح بر من / همی گشت از بیاض برف مشکل
زیخ گشته شمر ها همچو سیمین / طبقها بر سر زرین مراجل
همی بگداخت برف اندر بیابان / تو گوئی داردش بیماری سل
بکردار سریشم های ماهی / همی برخاست از شخسار ها گل
چو پاسی از شب دیرنده بگذشت / بر آمد شعریان از کوه موصل
بنات النعش کرد آهنگ بالا / بکردار کمر شمشیر هرقل
رسیدم من فراز کاروان تنگ / چو کشتی کو رسد نزدیك ساحل
بگوش من رسید آواز خلخال / چو آواز جلاجل از جلاجل
جرس دستان گوناگون همی زد / بسان عندلیبی از عنادل
عماری از بر ترکی تو گفتی / که طاوسی است بر پشت حواصل
جرس ماننده دو ترك زرین / معلق هر دو پا تا روی مازل
ز نوك نیزه های نیزه داران / شده وادی چو اطراف سنابل
چو دیدم رفتن آن بیسراکان / بر آن کشتی روان زیر خیائل
نجیب خویش را گفتم سبك تر / الا یا دست گیر مرد فاضل
بچرکت عنبرین بادا چرا گاه / بچم کت آهنین بادا مفاصل
بیابان در نورد و کوه بگذار / منازل ها بکوب و راه بگسل
فرود آور بدرگاه وزیرم الخ .... در مدح خواجه احمد وزیر سلطان مسعود



ویکتور هوگو

شاعر و نویسندهٔ نامی فرانسه در قرن نوزدهم مسیحی

(۱۸۰۲ – ۱۸۸۵ م .)

(نمونهٔ آثار نثری و نظمی او در شماره‌های آتیه درج میشود .)

آینده

مجلهٔ سیاسی ، ادبی واقتصادی مصور

نمرهٔ مسلسل ۱۸

مجلد دوم (شمارهٔ ۶)

شهریور ۱۳۰۶ هـ ش .
ربیع الاول ۱۳۴۶ هـ . ق .
سپتامبر ۱۹۲۷ م .

اقتراح «انتخابات»

بقلم آقای تقی زاده

نماینده طهران در مجلس شورای ملی

آقای مدیر مجلهٔ « آینده » که در انتخاب مواضیع سلیقهٔ مخصوصی دارند چندیست باب اقتراحی بازکرده اند و بدین طریق خواسته اند در باب مسائل عمدهٔ سیاسی و اجتماعی عقاید اهل خبره را در صفحات مجلهٔ خود بمعرض اطلاع عامه بگذارند و بدین طریق خیالات و عقاید مفید را که در گوشه و کنار در مغزها و دلهای صاحبنظران خوابیده روی دائره بریزند و بحث های خصوصی را بستون جراید بکشند . اخیراً اقتراحی در باب بهترین راه اصلاح انتخابات و تأئید صحت جریان آن طرح نموده اند و از اینجانب نیز که شاید بواسطهٔ اینکه تنها نمایندهٔ ملت در شش مجلس متوالی از بدو انقلاب تا امروز هستم مورد حسن ظن ایشان در این موضوع بوده ام و باحتمال اینکه در این مدت طولانی ادوار مشروطیت تجربه و تفکری در این باب داشته باشم تقاضای اظهار عقیده در این خصوص نمودند . و اگر چه بنظر اینجانب موقع برای جستن وسائل اصلاح انتخابات از راه تصرف در قوانین و نظامات انتخاب نرسیده لکن در مقابل تأکید مدیر محترم از عرضه داشتن بضاعت مزجات خود در بازار نمایش عقایـد دانشمندان مضایقه روا نداشتم و اینك آنچه بنظر اینجانب در نتیجه تجارب بیست ساله عهدی که معنی هرچه بوده اسماً

دورهٔ نمایندگی ملی و حکومت انتخابی بوده میرسد دیلا باختصار بیان میکنیم :

اصلاح آن را انتخابات ممکنست دو معنی داشته باشد یعنی ممکنست مقصود از آن صحت جریان انتخابات ملی و تکمیل معنی « نمایندگی » بقدر مقدور در معنی حقیقی و لغوی آن باشد که در واقع مراقبت کامل است در اینکه افراد مردم این مملکت که حق ایرانیت دارند از حقوق سیاسی خود که اعمال نظارت در جریان امور عامه و سیاست مملکتی و نظر داشتن در اداره کارهای عمومی مملکت مطابق مصالح عامه باشد بهره مند شده و این حق را غیر مستقیم بوسیلهٔ گماشتن وکیلی از جانب خود برای تعیین میزان کمك مالی که موکلین بمخارج عمومی باید بکنند و نظارت در کیفیت دریافت و جمع آوری آن و ترتیب خرج و محل مناسب مصرف آن بکار ببرند در این صورت البته منظور این خواهد بود که بقدریکه تدابیر و قوانین بشری میتواند راه هوی و هوس نامشروع انسانرا به بندد تکنیك (فن بکار انداختن) عمل انتخاب را طوری مطابق مقصود درستکاری و امانت و عدالت تکمیل کنیم که تا حد امکان و استطاعت بشری هر فردی باختیار مطلق و کامل و از روی فهم و عمد بدون تأثیر هیچ نفوذ نامشروعی وکیل خود را انتخاب کند و پس از آنکه تمام مردم مملکت اختیاراً و از روی شعور (یعنی شعور لغوی) آراء خود را بطور مخفی دادند و بکمال امانت این آراء شمرده شد نتیجهٔ اکثریت آن آراء بدون استیناف و تمیز از جانب هیچ مقامی (حتی مجلس ملی) متبع باشد یعنی باستثنای تحقیقات راجعه بجمع بودن شرایط انتخاب شدن در وکلا که از طرف مقام بیطرفی ممکن است تحقیق شود ملاحظات دیگری در تصدیق یا در وکالت شخص انتخاب شده بکار نرود . اگر مقصود این باشد پس منظور از بحث و نظر اینستکه ببینیم بچه وسائل وتدابیر قانونی این مقصود را بهتر و کاملتر میتوان تامین کرد و راه رخنه و خلل

در جریان صحیح انتخاب را بحد ممکن بست یعنی ستاره را راست کنیم که جدول کج نرود

مقصود دیگری که ممکن است با وجود عدم مبادرت آن بذهن مثل مقصود روشن اولی در بعضی افکار مکنون باشد اینست کـه منظور از اصلاح انتخابات نه تنها اصلاح طریقهٔ عمل انتخابات است بلکه تأمین داشتن وکیل لایق و درستکار و وطن دوست وبافهم وبا رشادت و دلسوز است. وپیروان این خیال ممکن است عقیده داشته باشند که اگر نشاندن عده‌ای از وکلای اسمی دارای صفات لازمهٔ مذکور درفوق درمجلس ملت بوسائل دیگری غیر ازوسیلهٔ صحت جریان انتخابات ورعایت مشروعیت دراجرای آن هم ممکن شود پیروی عقیدهٔ ماکیاولی یا رویهٔ معروف یسوعیان (ژزویتی) « مقصد وسیلهٔ را مشروع میکند » عیبی ندارد و باید مقدمه را فدای ذی‌المقدمه کرد.

تفکیك این دومقصود و تشقیق شقوق در بادی امر بنظر اینجانب از این جهت لازم بود که تامقصود روشن نشود که ما ازاصلاح انتخابات کدام‌شق را میخواهیم انتخاب وسائل وتدابیر لازمه برای بدست آوردن آن مقصود ممکن نخواهد شد و نیز تا این دو عقیدهٔ مختلف معارضه نکرده ویکی مغلوب نشود اصلا خواستن اصلاح انتخابات بواسطهٔ اختلاف معنی خلاف منظور یکدسته خواهد بود.

اگرچه جمعی از ترقی طلبان کوته نظر و کم مایه دیده میشوند که بصحت جریان انتخابات اصلا عقیده نداشته وباستناد اینکه ملت جاهل است و انتخاب حقیقی ملی رشتهٔ امور را بدست پیشروان جهال میدهد و آنها کارهای مملکت را مطابق میل عامهٔ نادان اداره کرده مانع از ترقی میشوند ترجیح میدهند و کلا سفارشی تعیین شوند واگرچه این عقیده را بشرح وبسطی درمیان جوانان مملکت تلقین میکنند وبنابراین جای آن بود که این مطلب درست شکافته شده وحلاجی شود و محاسن ومعایب آن بطور وضوح نشان داده

شود لکن چون موضوع اقتراح غیر از اینست تفصیلا داخل این مبحث نمیشویم فقط محض علاقهٔ که میان این مطلب و موضوع اصلی هست می خواهم بطور اجمال بگویم که این عقیده یعنی صرف نظر کردن از صحت عمل انتخابات وعطف توجه بلیاقت نمایندگان مصنوعی قطعاً باطل وپوچ است وعلاوه بر هزار و یك دلیل قاطع بر بطلان آن که باید درمحل خود بیان شود همینقدر باید گفته شود که حتی بر فرض تسلیم مقدمات اخذ نتیجه غیر ممکن است یعنی اگر قبلا قبول کنیم که در صورت امکان داخل کردن عده‌ای وکیل دانا وجامع الشرایط درمجلس باتقلبات درانتخابات ما هم برای یکساعت حاضر شویم از راه مشروع خارج شده و نتیجهٔ مفید را گرفته ازصحت وبطلان مقدمات صرف نظر کنیم باز بدیهی است که در مقام عمل حصول این مقصود غیر ممکنست چه اگر تنها شرط تجدد خواهی درکار باشد محال نیست (اگرچه بعیداست) که نفوذ های غیر ملی اینگونه مردم ترقی طلب را لقب « نماینده » بدهد ولی تا شرط درستکاری وامانت ووطن دوستی و حفظ مصالح مملکت بمیان آمد فعلا درعالم وجود خارجی (نه ذهنی) محال عقل است که این صفات در « نمایندگان » تقلبی وجود داشته باشد وتنها عاملی که کم و بیش درستکار را انتخاب میکند عامهٔ ملت یقه‌چرکین است که بدرستکاری و امانت و وطن‌دوستی اهمیت میدهد واگر معارضین هم چشم بهم بگذارند وچند دقیقه فکر کنند میان خود وخدا وجداناً وانصافاً تصدیق خواهند کرد که مطلب چنین است ورنه با هزار « اگر » در هر مطلب محال که شما بخواهید من‌هم قبلا قول میدهم که باشما هم‌عقیده شوم. اگر ممکن بود که وکلای غیرملی‌هم ترقی‌طلب باشند وهم درستکار و هم وطن دوست وهم رشید وهم بافهم و دانا با همهٔ این « اگر » ها من هم برای اثبات معایب دیگر این اصول وطریقه درمورد عمل راضی میشدم که دو سال عمر گرانبهای ایرانرا هم صرف امتحان این‌ترتیب « من‌درآورده » بکنیم

ولی واضح است اگر اجماع امت برخطا رود عقاید یك یا چند غیر معصوم بطریق اولی خاطی و تابع تاثیرات هوی و هوسهای موجود میشود

اینجانب حاضرم دوصورت لزوم دو حسن و قبح وفواید و معایب عقیدهٔ مزبوره در صفحات آینده در موقع دیگری عقاید خود را اظهار بدارم و باذکر تمام دلایل واستحسانات پیروان آن عقیده بروجه اکمل و بدون ادنی فروگذاری از بیان کامل مقصود ودلایل آنان معایب وسستی آن طریقه را نشان بدهم ولی فعلا چون موضوع اصلاح عمل انتخاب است ومنظور پیدا کردن وسائل قانونی برای تأمین صحت حقیقی جریان انتخاب و دادن نتیجهٔ مطلوبست برسر موضوع میرویم (۱)

برای روشن ساختن مطلب بطور کامل باید گفت که صحت مطلوب جریان انتخابات تنها بسته باصلاح قوانین آن نیست بلکه دو شرط دارد یکی تکمیل واصلاح قوانین انتخاب و دیگری تأمین اجرای آن که نه در اقتراح ونه در جوابها این شرط دوم هیچ منظور وموضوع بحث نشده درصورتی که بدون این فقره که شرط اولی و اصلی حصول مقصود است اصلاح تمام قوانین بروجه اتم واحسن واتخاذ بهترین تدابیر قانونی عالم بقدر خردلی نتیجه نخواهد داد و بلکه مضحك خواهد بود و شاید جهت عدم تعرض باین مسئله این بوده است که بحث در اصلاح آن بیجا بنظر آمده ودرواقع علاجی نداشته لهذا در عالم بیکاری تصور شده که عیبی ندارد یکی ازمسائل فرضی را که فعلا ثمرهٔ نزاع ندارد مطرح کرده برای تشحیذ اذهان در آن باب بحث کنیم وفی المثل بدان ماند که وکلای مجلس دورهم نشسته درمجالس خصوصی وعمومی شب و روز بحث و مجادله واستدلال ومحاجه وقیل وقال کنند که عایدات مملکتی سال ۱۳۰۶

(۱) اداره مجله آینده مخصوصاً از آقای تقی‌زاده استدعا میکند که «اقتراح انتخابات» را بمعنی جامع وغیرمحدود گرفته ونظریات سودمند خود را بمعرض استفاده عامه خوانندگان بگذارند.

یا۱۳۰۷ رابچه امورمهمه اساسی که‌دردرجه اول‌مفید باشد بهتراست صرف کنیم‌وچگونه امورحیاتی‌واساسی ملتی را که مانمایندگان آنها هستیم‌بدرجات فایده وحاجت بترتیب الاهم فالاهم تشخیص داده و جد بکنیم مطابق آن ترتیب صرف شود وپس‌ازیکسال گفتگو ومحاجه وغور وفکر وبحث و تحقیق روزی دولت بغتهٔ صورت تفریق بودجه را چاپ شده بدست آنها بدهد و یا آخر سال در۲۸ اسفندارمذ ماه صورتی از عمل گذشته باسم «بودجهٔ» همان سال که‌تمام شده ودرمعنی تفریق (یاباصطلاح‌معمول‌حالیه تفریغ) بودجه رابو کلا بدهند وبطور استهزای‌مقدرتصویب آنرا بخواهند

اگر قصد قوهٔ اجرائیه وعمال آن روزی این باشد که انتخابات کاملا بمیل‌ملت انجام‌یابد یعنی مردم خودو کیل‌خودرا انتخاب کند ودولتیان اعمال هیچ نفوذ ویا مداخله‌ای درعمل انتخاب نکنند و بعبارةاخری مثل ممالك متمدنه حقیقی مغرب‌زمین رفتار کنند چنان عقیده دارم که با چند اصلاح درقانون انتخابات عمل انتخاب رامیتوان‌خیلی بصحت‌حقیقی نزدیك کرد وشاید صدی‌هشتاد معایب حالیهٔ آنرانا آنجاکه راجع بقانون وسوء جریان است رفع‌نمود.

برای تهیهٔ وسائل اصلاح باید نخست‌معایب انتخابات حالیه را تا آنجاکه بسوء اجرا راجع نیست‌تشخیص‌داد ومهم‌ترین این معایب بعقیدهٔ من عبارت از امور ذیل‌است :

۱ – اینکه انتخاب کننده ورقهٔ انتخاب را در خارج از انجمن نظارت‌انتخابات نوشته یانویسانده همراه میاورد و خود درانجمن دراطاق مخصوصی‌نمی‌نویسد .

۲ – آنکه آراء بلوکات داخل آراء شهرهای مهم شده و از استخراج روبهمرفتهٔ آراء وکیل معین‌میشود درصورتیکه انتخاب شهرها کمابیش از روی فهم واستقلال رأی بوده وآراء روستائیان بدبخت که مثل‌رمهٔ گوسفند بصندوق‌انتخابات رانده‌میشوند غالباً‌ازروی‌اجبار واغفال‌است

۳ ـ اغتشاش تعیین هویت در انجمن انتخابات و نبودن میزان صحیحی برای اینکار تا از تکرار رأی دادن و یا رأی دادن اشخاص غیر جامع الشرایط جلوگیری شود

۴ ـ سوء انتخاب یا تشکیل انجمنهای نظارت انتخابات که تابع هوی و هوس حکام است و دسایس زیاد در آن بکار میرود و میزان صحیحی برای آن مقرر نشده است

۵ ـ شکل عجیب و مضحك رسیدگی باعتبار نامه در مجلس و قضاوت مجلس که از بیحساب ترین امور مملکت ما هست و وکالت هر کسی ازجانب ملت و اهل ولایت خود بسته بمیل وهوس و پسندیدن و نپسندیدن « وکلائی » است که زودتر بطهران رسیده اند

آنچه گفته شد معایب عمده ایست که درکار است ور نه چندین معایب درجه دوم هم موجود است که باید بتدریج برفع همهٔ آنها کوشید تاانتخابات ملی بصراط مستقیم بیفتد مانند محدودنبودن ابتداوانتهای عمل انتخاب درتمام مملکت ونبودن وکلاء از اهل محل وغیره اینك وقتیکه معایب عمده را از نظر گذرانیدیم باید راه اصلاح راپیدا کنیم .

رفع عیب اول باین میشود که دولتی که مراقب صحت جریان انتخابات است ورقهٔ رأی چاپ کند باعلامات و کیفیت مخصوصیکه حتی‌الامکان قابل تقلید نباشد و این اوراق رأی را وزارت داخله مهر کرده عدهٔ کافی تحویل حکومت هر حوزهٔ انتخابیه داده و قبض بگیرد و حکومت محل آنهارا بمهر حکومت رسانیده تحویل انجمن نظارت میدهد وانجمن نیز مهر میکند در این ورقه ها جای مخصوصی سفید برای نوشتن اسم وکیل یا وکلا گذاشته میشود و انجمن نظارت بهر کسی که برای دادن رأی بانجا میاید پس از تحقیق هویت و شرایط قانونی یك ورقهٔ رأی رسمی چاپی از آن اوراق داده او را بسوی اطاق کوچکی در محوطهٔ انجمن نظارت که یك میز و قلم و دوات درآنجا است دلالت میکند که درآنجا

اسم وکیل را خود روی ورقهٔ رأی نوشته و از در دیگر خارج شده و ورقه را بصندوق بیندازد معلومست که در این صورت انتخاب کننده باید صاحب سواد یعنی حداقل آن باشد وباصطلاح خواندن الفبا و نوشتن را بداند بعد. ازختم انتخاب باید انجمن نظارت وحکومت تمام اوراق رأی را که بصندوق ریخته شده باطل نموده یا آنچه از اوراق رأی بمصرف نرسیده تحویل وزارت داخله کنند و وزارت مزبور بصحت عدد اوراق و مطابقت آن با عددی که تحویل حکومت شده بود رسیدگی نماید .

برای رفع عیب دوم اصلاح ساده وبسیط آنست که آراء بلوکات را از آراء شهر ها تجزیه نموده و بهر کدام بتناسب نفوس وکیل داده شود وبعقیدهٔ اینجانب درحالت حالیه این فقره واجبترین ومهم ترین اصلاحات قانونی است .

عیب سوم را که راجع بتعیین هویت است جز با مراقبت کامل در امر ورقهٔ هویت و انتظام کارسجل احوال نمی توان چاره کرد و اگر چه دسایس زیادی درآن کار نیز دیده شد ولی هیچ نسبتی با بی ترتیبی سابق و محول شدن تحقیق هویت مردم به شناسائی فلان حاجی یافلان کاسب ندارد و قابل قیاس نیست در انتخابات آینده حتماً باید در تمام ایران فقط ورقهٔ سجل احوال مبنای تحقیق هویت قرار داده شود وانجمن نظارت پس از دیدن ورقهٔ هویت و مهر کردن پشت آن و تحقیق سایر شرایط انتخاب کننده ورقهٔ رأی باو بدهد . بدون این اصلاح اصلاحات دیگر نقش بر آب میشود و چون دیانت قدیمی و امانت سیاسی خیلی کمیاب شده لهذا اگرمسئله تحقیق هویت بایمان ضعیف و امانت سست حاجی های ریش بلند و معممینی که بامانت و صحت عمل در امور سیاسی قائل نیستند واگذار شود هر انتخاب کننده میتواند بیست مرتبه رأی بدهد و اهل قرای دور دست میتواند در شهر آمده و ادعا کنند اهل شهرند و رأی بدهند . در انتخابات مجلس ششم خود اینجانب عضو انجمن

نظارت مرکزی طهران بودم و در سرکشی بشعب انجمن نظارت در طهران اوضاعی مشاهده کردم که بحیطهٔ تحریر نیاید یکی‌ازشعبه‌ها مرکب از۹نفربود که‌یکی اصلا قبول‌عضویت نکرده‌بود ودونفر دیگراغلب حاضر نبودند ازشش‌نفر باقی که غلباً حاضر بودند پنج‌نفرمثل اینکه تمام عمررا شب و روز وهر ساعت و هر دقیقه باهم گذرانده اند همه متفق‌القول هرواردی را میشناختند ویکی دونفر از آنها ابتدا اظهار شناسائی میکرد و این اظهار مثل فرمانی کافی بود که بقیهٔ آن پنج نفر فوراً بگویند «من هم‌میشناسم» مخصوصاً یکی از آنها که‌شخص‌محترم موقر ومعمم بود مشغول ثبت اسامی در دفتر و تحریر بود واغلب بدون آنکه سرش را بلند کند و بروی انتخاب کنندهٔ بدبخت شهرستانکی نگاه کند در همان حال تحریر نمره واسم وقتیکه صدای رفقای خود را میشنید که گفتند میشناسیم اونیز از همانجا سر بزیر میگفت «منهم میشناسم» اینجانب پس از دقیق شدن درسر مطلب که برای‌من واقعاً صدور چنان حرکاتی از چنان مردمان باریش و پشم حیرت انگیز بود عاقبت دریافتم که بعضی اهل تدین ما اگرهم ایمان درستی داشته باشند درستکاری را در امور شرعیه و در آنچه درآن امر ونهی شرعی موجود است لازم میشمارند و خلافکاری در آنها را موجب مجازات اخروی میدانند ورنه در امور «من‌درآورده» مثل وکالت ، انتخاب ، کمیسیون ، کمیته ، مدعی‌العمومی ، پذیرائی سفراء خارجه ، امور گمرکی ، مالیات مؤسسات رهنی ، عیار ضرابخانه ، و غیره و غیره که تصور میکنند مجازات و عقاب صریحی در بارهٔ آنها وارد نشده و با موازین شرعیه سنجیده نمیشود اصلا بامانت وخیانت و با ایمانی وبی‌ایمانی قائل نیستند و براشخاصیکه درامور عرفی نیز مانند اعمال شرعی‌بدرستی مقدمات‌ومقارنات مواظبند میخندند

ازمشکلترین اموررفع عیب‌چهارم است‌یعنی‌اتخاذترتیبی که‌بوسیلهٔ آن انجمن های نظارت صحیح و درستکاری داشته باشیم و چارهٔ قطعی آن

تشکیل احزاب سیاسی بمعنی حقیقی آن در این مملکت است که در آن صورت بودن یك نفر از هر حزب در انجمن‌ها تا حدی ضامن جلوگیری از اعمال دسایس میشود ولی چون ما ظاهراً هنوز سی سال دیگر از داشتن احزاب سیاسی حقیقی بمعنی معمول در ممالك مغربی یعنی تحزبات از روی عقیده دور هستیم لهذا فعلا جز تحمیل قسمت بزرگ مسئولیت بر دولت و انتخاب مأمورین مسؤل و امین و دارای شخصیت از قضات و روسای ادارات مهمه و ضمیمه کردن چند نفر از اشخاص موقر محترم امین بیطرف از وجوه ملت بشرط آنکه خود داوطلب وکالت نبوده باشند تنها راه ممکن بنظر میاید وواضح است که چنانکه درابتدا گفتیم این درصورتی است که خود دولت در انتخابات بیطرف و مراقب صحت جریان باشد و اصلا تمام مبنای اصلاحات مشروحه در این مقاله بر روی آن اساس گذاشته‌شده یعنی فرض جریان انتخابات بحال طبیعی و بمیل ملت

عیب پنجم که قضاوت بی‌اساس مجلس‌است در اعتبارنامهٔ وکلا و درواقع قضاوت زودآمدگان دروکالت وعدم‌وکالت دیرآمدگان از معایبی است که‌قطعاً باید در رفع آن‌اهتمام شود وواقعاً این‌کارلکهٔ ننگینی است برناصیهٔ مشروطیت‌ما از روز افتتاح مجلس‌تا اواخردورهٔ تقنینیه هرهفته یا هرماه یکی دو اعتبارنامه است که بمجلس میاید و تمام اعضای مجلس داخل کشمکش قبول‌وعدم قبول و کیل تازه هستند آنهم بمقتضای هوی و هوس شخصی و اغراض مختلفه و اغلب طرفداران هر و کیل تازه صبح تاشام بخانه‌ای وکلای « ازپل گذشته » میروند ویا در کوچه جلو آنها را گرفته بدون ذکر یك کلمه دلیل‌صحت وعدم صحت انتخاب تمنای رأی دادن دربارهٔ وکیل‌تازه میکنند و حتی گاهی کاربا « من بمیرم »میگذردواز اخلاص و کیل تازه بمخاطب سخن میرانند و وکلای کهنه‌هم عاقبت اغلب بوکیل تازه رأی میدهند محض اینکه « آدم بدی نیست » در اشعار و

ادبیات هم تسلط دارد » « خطش خوب است » یا « آدم خوش معاشرتی است » و یا بالاخره لا لحب علی بل لبغض معاویه　　اصلاح این نقص بیشتر بسته برشد مجلس ملی و تکامل آن و افتادنش در خط مجالس ملی ممالك مترقیه است ولی فعلا در میان طریقه های مختلف برای تحقیق اعتبار نامها و صحت یا فساد جریان انتخاب پیشنهاد ذیل نظر اینجانب تا حدی از سوء جریان این کار جلوگیری میکند :

اعتبار نامه بمجرد ورود در مجلس فوراً به شعبه رجوع شود و شعبهٔ نتیجه تحقیقات خودرا مجبوراً در مدت معینی بمجلس عرضه دارد　　در صورتیکه اکثریت عظیمهٔ مجلس با رأی شعبه موافقت نماید بحدیکه عدهٔ مخالفین از ده نفر تجاوز نکند در آنصورت همان رأی شعبه قاطع خواهد بود ولی در صورت مخالفت ده نفر ازو کلا با رأی شعبه ترتیبی که در لایحهٔ نظامنامه داخلی جدید مجلس منظور شده اجرا شود یعنی ۳۶ نفر ازوکلا بقرعه انتخاب شده و شعبه ۱۲ نفر از آنها رد کرده و مخالفین هم یکیرا از میان خود انتخاب کنند تاوی نیز ۱۲ نفر دیگر را رد نماید (در صورتی که خود وکیل تازه مخالف شعبه باشد خودش در رد ۱۲ نفر اولی است) ۱۲ نفر آخری که باقی میمانند رسیدگی ثانوی در اعتبار نامه نموده و درظرف یکهفته نتیجهٔ تحقیق خودشانرا راپرت بدهند و حکم آنها قاطع خواهد بود مگر در صورتیکه مجلس با کثریت آراء ارجاع تجدید نظر در این مسئله‌را بمحکمهٔ تمیز بخواهد ضمناً باید در هر مورد در موقع اخذ رأی در مجلس تقاضای یکنفر هم برای اخذ رأی مخفی کافی باشد

این پیشنهاد فقط یك تصوری است که در اوضاع حالیه وارد خاطر میشود و شاید پس از مدتی با افتادن امور در مجرای صحت و عدالت و بلوغ ملت بحدرشد کامل بر پیچیده وبی لزوم بنظر بیاید

چنانکه گفته شد . گذشته از این نواقص عمده معایب درجهٔ دوم نیز

ترتیب انتخابات ایران موجود است مثلا محدود کردن مدت انتخابات تمام ایران بیك زمان کوتاهی که از یك ماه تجاوز نکند و منفصل شدن هر وکیلی که تا سه ماه پس از انتخاب در مجلس حاضر نشود و محدود کردن مرخصی وکلا بمرض جدی یا دو هفته در سال و شرط معروفیت محلی برای وکیل هر حوزه و شرط حتمی ایرانی بودن تا سه پشت برای وکیل و عدم انفصال وکلائی که وزیر میشوند از وکالت یعنی عودتشان بمجلس ثانیاً پس از استعفای از وزارت و بعضی نکات دیگر اصلاحات لازمی است که باید بتدریج بعمل آید ترتیب داخلی مجلس ملی هم معایب بیحسابی دارد که مجلس را از شکل «پارلمانی» خارج میکند

بنظر اینجانب قسمتی از این اصلاحات بدون انتخابات حزبی که هنوز موجود نیست و در دامنهٔ افق هم آثارش دیده نمیشود ممکن نیست و تشکیل احزاب حقیقی با عقیده در مملکت طبعاً خیلی از این معایب را و خاصه معایب داخلی مجلس را اصلاح میکند لکن تشکیل احزاب حقیقی هم با ترقی اقتصادی صورت پذیر است ورنه از غیر اهل مشاغل آزاد حزب حقیقی بوجود نمیتواند بیاید

یك نکته هم که برای صحت جریان انتخابات کمك مهمی میکند آنست که دولت عمال دولتی هر محلی را بمیل وکیل آن محل نصب و عزل نکند و هیچ نوع وساطت و اجرای نفوذی از طرف وکیل در اینباب قبول ننماید

اینست آنچه در این باب بنظر قاصر میرسد ولی باز باید سخن را در همانجا ختم کرد که آغاز بدان بود یعنی این حقیقت روشن را باید تکرار کرد که تمام این اصلاحات و خیالات راجع بتعدیل قانون و سد خللهای موجوده از راه قانونی است و هیچ تأثیری در اجرا نخواهد داشت و اگر ماشین اجرا بطور صحت کار نکند یعنی قصد آن نباشد که افراد ملت دانسته و فهمیده و باصطلاح شرعی فی حال الصحة والاختیار لا عن اکراه و اجبار رأی خود را در کمال آزادی برای وکیل خود

بدهد هیچ یك از اصلاحات قانونی بقدر ذرهٔ چارهٔ آنرا نخواهد کرد اصلاح این عیب اساسی یعنی فساد اجراهم باخود قوهٔ اجرائیه است در قواعد شرعیه چنانست که هر که ممیز و بالغ و رشید و عاقل باشد حق دارد کار خود راخودبدست بگیرد و کسی حق ندارد خود را قیم او قرار بدهد لکن در قواعد سیاست آنکس که بالغ ورشید و ممیز است کار خود را حتماً بدست میگیرد و کسی نمیتواند ادعای قیمومت بر او بکند حالا ما اگر کاپیتولاسیون خارجه را ملغی میکنیم اینکار مبنی بر این ادعا است که «آقایان ملت ما بالغ و رشید است شما دیگر چه حق دارید در این مملکت امتیازی حقوقی و قضائی برای اتباع خود نسبت بایرانی قائل بشوید» و اگر انتخـاب وکلا را آزاد نکنیم معنیش این است که «باباآین ملت بی تمیز و بی رشد چگونه میتواند خودش وکیل لایق بـرای خود تعیین نماید» ولی باالاخره در روز روشن هم نمیشود با دوزبان حرف زد و دو پردهٔ مختلف بازی کرد

۲ مرداد ۱۳۰۶ حسن تقی زاده

مراسلهٔ ابن یمین

بقلم آقای ملک الشعراء بهار

نماینده طهران در مجلس شورای ملی

آقای مدیر محترم

در صفحه ۲۳۸ شمارهٔ سوم آن مجله مراسلاتی از ابن یمین بامضای (ی . برتلس) طبع شده و وعده داده است که مراسلات دیگری نیز خواهد فرستاد .

از پیدا شدن مراسلات ابن یمین که زیاد تر حیات شاعر شیرین کاریرا بر ما روشن میسازد مسرور شدم و بالجمله با دقت مراسلهٔ اول را خواندم معلوم شد این مکتوب نظم است و نثر نیست ولی نظمی که قوافی آن باصطلاح (موقوف) میباشد .

این طرز (قافیه موقوف) همانست که دو قسمت از آن را شمس الدین محمد قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم باب پنجم از قسم دوم راجع بقافیه در صفحهٔ ۲٦۰ آورده که مطلع آن بدین قرار است :

شادمان باد مجلس مستو　　فی مشرق حمید دین الجو

این شعر موقوف القوافی در فارسی بندرت گفته شده وجز دوقصیده مشهور که در کتاب المعجم دیده میشود و یك قصیده که معانی تمام ابیات آن موقوف به بیت دیگر و مردف به کلمهٔ [گفت] میباشد و در جنگلها بنظر رسیده ، دیگر قصیدهٔ تمام یا غزلی باین طریقه بنظر من نرسیده است جز قطعهٔ ابن یمین که در آن مجله شریفه بطریق نثر درج شده بود

اینك عین آن مراسله را با تصحیح اغلاطی که درنسخهٔ اصل و یا مطبعه روی داده نوشته برای جنابعالی ارسال داشت تا مقرر فرمایند بهمان قرار که ساخته شده است و مراد شاعر بوده طبع شود .

قطعهٔ ابن یمین :

صاحب اعظم علاء دین و دو　　لت که ایام حیوتش در سعا
دت بکام دوستان حضرت　　عالی او تا بروز حشر با
بند و باد و از بد ایام در　　عصمت ایزد بحق مصطفی
بندهٔ درگاه خود ابن یمین　　را فراوان وعده داد اندر خزا

سان و گفت ارنزدمن آئی بیا بی کرم‌هاخود پس‌از رنج (فرا
وان)چونزد بارگاه او رسیـ دم ندیدم وعدهٔ او را وفـا
ئی‌ودر آفاق‌خود گوئی که‌عنـ قای مغرب‌شد کرم‌ورنی‌چرا ؟
غیر نام ازوی نشان‌هرگزندا دست عاقل خاصه در ایام‌ما.
والسلام

❀❀❀

در شعر پنجم مصرع دوم بعد از کلمهٔ (رنج) برطبق‌قاعدهٔ‌شعری کلمه ای هموزن (فراوان) و با همین معنی ضرورت داشت که‌در متن نبود ، لهذا همانرا حدساً بین دو هلال اضافه نمود که‌وزن و روی محفوظ بماندو‌سایر اصلاحات ظاهراً درست بنظر میرسد .

بالجمله شاید در ضمن سایر مراسلاتی که بعد بفرستندهم از این سنخ صناعات بکار رفته باشد و لازم است دقت شود .

در خاتمه برای خالی نبودن عریضه غزلی موقوف المعانی که چند سال قبل گفته ام و بعد ها ـ چنانچه ذکر شد ـ دریکی‌دوجنگ‌شعری قصیده ای بهمان طرز یافتم بعنوان شاهد تقدیم میدارم .

غزل موقوف المعانی

گفتمش هنگـام وصلت ای بت فرخار گفت
باش اکنون تا بر آید ، گفتم از گل‌خار: گفت
جانت اندر هجر گفتم جان پـی ایثار تست
گرچه هست این هدیه در پیش تو بیمقدار گفت
عاشقا این ناله و آه و فغـان از بهر چیست
گفتم از جور تو معشوق جفا کردار گفت
عـاشقان را رنج باید برد گفتم رنج عشق ؟
گفت از آن دشوار تر گفتم فراق یار گفت
آنچه سوزد جان عاشق گفتمش جور حبیب
گفت نـی گفتم نگـاه یار بـا اغیار گفت
آری آری ، گفتم ار زاغیار نتوان بست چشم
گاه گاهی گـوشهٔ چشمی بما میدار گفت
چشم مست ما تو را هم ساغری بر کف نهاد
گفتم از میخانه کس بیرون رود هشیار گفت

ناوك دلدوز ما را شد دلت آما جگاه

گفتمش جانا مرا نبود ولی در کار گفت

دل ببردند از کفت ؟ گفتم بلی گفت این جفا

از که برزد گفتم از آن طره طرار گفت

روی، دل در پردهٔ حسرت چه پوشی غنچه‌وار

گفتم از درد فراق ان گل رخسار گفت

گفتهٔ دلدار گشت آئین گفتار (بهار)

گفتمش آئین جا نست آنچه را دلدار گفت

در مراسله دوم

بعد از فراغ از قرائت مراسله اول ابن یمین بخواندن مراسلهٔ دوم‌پرداخت ، و معلوم شد که دومین درعداد مراسلات نیست بلکه فرمانی است که از طرف خواجه علاء الدین وزیر طغاتمور و برحسب یرلیغ پادشاهی مسوده نموده است که در مسجد (فریومد) که خرابه‌های آن تا امروز باقی است ، حفاظ کلام الله مقرر و مرفه باشند نه‌اینکه ابن‌یمین بعمال فریومد حکمی ازجانب‌خویش - چنانکه‌ازمقدمهٔ مسطورهٔ بر مراسله مذکوره بر می آید - نموده باشد . بعلاوه تمام سرتاپا مراسلهٔ دوم غلط چاپ شده است - و دریغ که لالی آبدار ابن رسایل بدین‌وسائل، بتدریج محو خواهد شد زیرا غالب مستشرقین در ادبیات فارسی‌دست‌کامل ندارند، مطابع هم اعتنائی بمطالب نمیکنند ، و باعتماد این دو مبداء این قبیل و قیاب در عبارات دست میدهد .

مشهد — ۱٦ مرداد ۱۳۰٦ م - بهار

❀❀❀

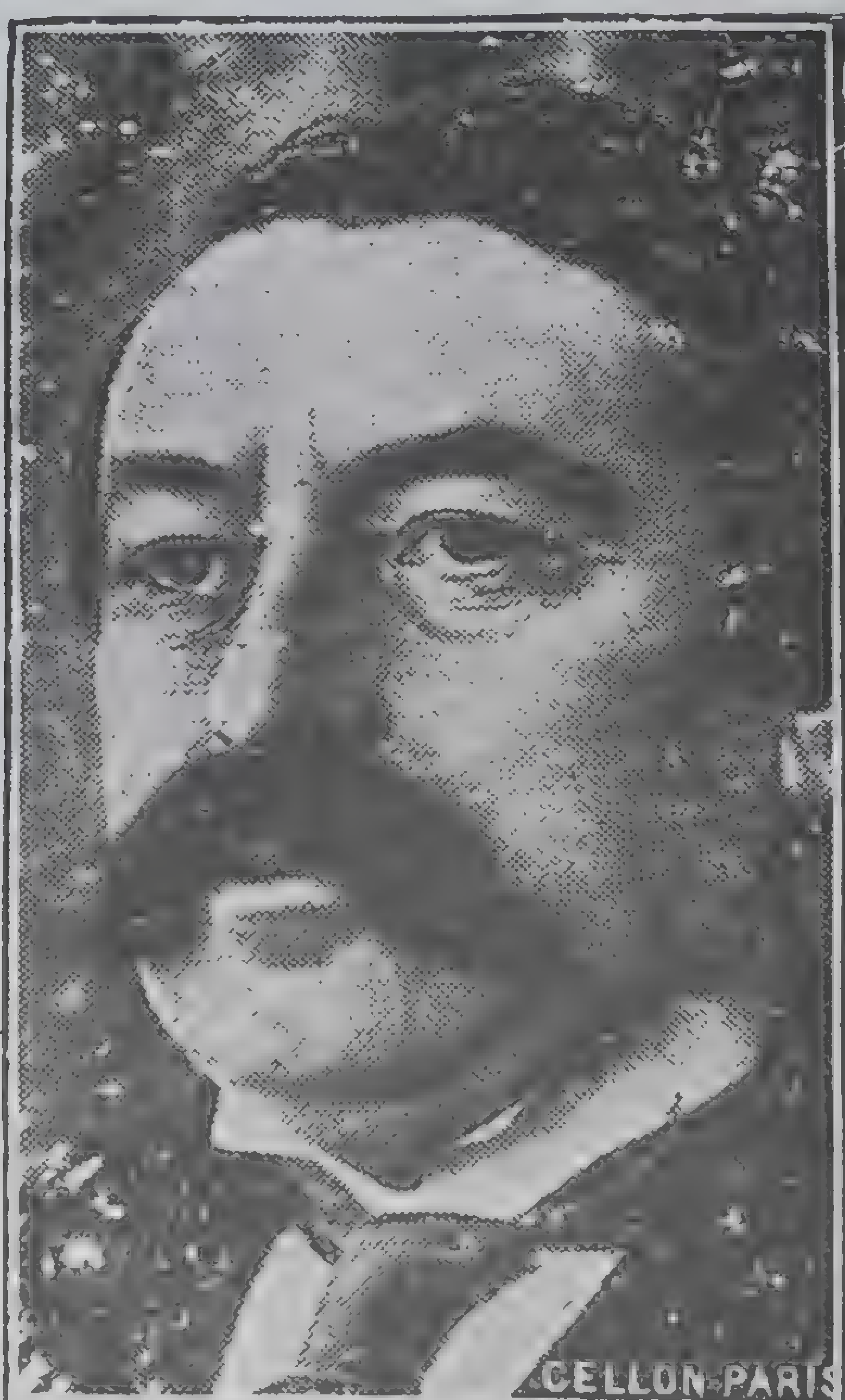
آینده - . . . . و باید بدخطی نویسندگان‌را نیزضمیمه نمود چه بتجربه دیده شده که مقالات و اشعار خوش خط بی غلط‌چاب میشود .

اغلب مقالاتی که در مجله آینده پرغلط چاپ شده باین‌سبب‌بوده است ، زیرا از حروفچین و از مصحح معمولی‌که اطلاعات‌علمی‌و ادبی ندارند نمیتوان انتظار زیادتر داشت . ما مخصوصاً موقع‌را مغتنم شمرده از نویسندگان محترم خواهش داریم مقالات خود را با خط‌خوانا‌بنویسند

بی‌نیازی

آنچه درزندگی ضروری نیست　　دل براهش اگر نیازی به
خویشتن را بهیچ عادت خوی　　بهوس مبتلا نسازی به
پیش عادیت سر فکنده مباش　　که بهر حال سر فرازی به
وان عبادت که خیزد ازعادت　　گر بترکش همی بنازی به
چونکه هر عادتی نیاز آرد　　از همه چیز بی نیازی به

محمد هاشم میرزا افسر



مسیو بریان ، وزیر خارجه فرانسه
(سابقاً بارها رئیس الوزراء بوده است)



نصیرالدوله   **میرزا ابوالحسن جلوه**   مشاور الملک

شرح احوال میرزای جلوه قلم آقای آقا میرزا طاهر تنکابنی
از شاگردان آن مرحوم و شرح حال مرحوم مشاورالملک در شمارهٔ آینده
درج میشود

شرح حال علی بن عباس مجوسی

طبیب ایرانی

علی بن عباس اهوازی ارجانی مشهور به مجوسی از اعاظم اطباء قرن چهارم هجری است . نگارنده در ضمن تاریخ زندگانی فیلسوف اعظم ابوعلی سینا بمناسبتی ذکری آزاو نموده . استاد فاضل نریمان پارسی که بزبان و ادبیات عربی نیك آشنا است در جریده قیصر هند شرحی از تحقیقات و تتبعاتی که شده بود تقدیر و ضمناً اشعار داشته تا جائی که توانائی و مایه کار در دسترس است زندگانی علی بن عباس را روشن‌تر سازم و نگارنده را نیت چنان بود که بعداز شیخ بنگارش تاریخ دیگران از مشاهیر حکما و علما از قبیل محمد زکریای رازی - ابن عمید شیخ اشراق و خواجه طوسی و غیره پردازم . اشاره استاد فاضل که نگارنده را بمصاحبت و مکاتبت مجذوب محبت ساخته‌است مجبورم‌ساخت که نخست بامتثال امر او بپردازم و در طول چندماه در مقام استقراء و استقصاء بر آمده و دفاتر کهن و تازه را ورق زده علی‌الاسف مطلب مهمی نیافت اینك پس‌از یاس از تحصیل اطلاعات مبسوط و وافی بتقدیم ماحضر قناعت ورزید و ممکن است برای تکمیل نقص اسناد و ماخذی قدیمی از قبیل تاریخ‌الحکماء شهرزوری و تاریخ الحکماء بیهقی وجود داشته باشد و اشخاصی که دسترس بر کتب مزبوره دارند در صورت ظفر برمطلوب مقتضی است که درافادت بخل نکنند .

نخستین ماخذی که قدیمترین اسناد راجع بعلی‌بن‌عباس میتواند باشد مقدمه کتاب کامل‌الصناعه ملکی اثر جاودانی اواست وآنچه را که مقتضی نقل ومناسب اقتطاف میداند ذیلا می‌نگارد :

نخست در مقدمه شرحی از معارف‌پروری و فضائل نفسانی ونظر

بلند و علو همت عضدالدوله تمجید نموده سپس میگوید خسرو (انوشیروان) فرموده که هر وقت خداوند تبارك وتعالی بقومی نظر عنایت داشته علم و حکمت بپادشاه وقت موهبت فرموده یا اینکه پادشاه را از بین حکماء و دانشمندان انتخاب میفرماید (۱)

آنگاه شرحی ازفضل وشرف ذاتی علم طب در بین علوم سائره بیان و علت تالیف کتاب را نقص کتابهای سلف ذکر نموده واسامی عده‌ای از اساتید وائمه‌طب رااز قبیل بقراط ـ جالینوس ـ ابن‌سراپیون ـ امام‌محمد زکریای رازی وغیره تعداد ونسبت به بقراط بااعتراف بفضل و تقدم او اینطور اظهار عقیده میکند که کتاب او باجامع الاطراف بودن از ایجاز مخل مصون نیست ودارای ابهام عبارت وپیچیدگی ومحتاج به ایضاح و شرح است

اما نسبت بکتاب جالینوس بالعکس ازاطناب و تفصیل و تکرار وتوضیح واضحات آن که درمقام رد ادله مخالفین وایراد براهین وغیره مرتکب شده است عیب جوئی میکند.

راجع بامام رازی تصریح میکند که مراتب علمی اورا اذعان داشته ولی دوتالیف او «منصوری» و «حاوی» هر کدام نقصی دارند اولی جامع‌الابواب ولی مختصر وبعکس آن حاوی زیاد مبسوط ومفصل اما بی‌ترتیب وفاقد قسمتی ازابواب طب چنانچه مسائل راجع بـه تشریح و اخلاط و مزاج و اعمال یدیه را حاوی نیست (۲) بناء علیهذا باستدراك نقائص تألیفات سلف کامل‌الصناعه را تالیف نموده است و وجه‌تسمیه بکامل هم از این لحاظ و لقب ملکی‌هم من باب تقدیم کتاب است به پیشگاه شاهنشاه عضدالدوله و مولف تصریح نموده است « و اذکان‌انما صنفته‌للملك

---

(۱) ظاهراً این جملـه را خسرو اول از افلاطون فرا گرفته است آنجا که گفته است‌برای اصلاح نظام عالم لازم است یا فلاسفه حکومت‌کنند ویاحکام‌فیلسوف باشند

(۲) بی ترتیبی حاوی برای این است که مولف خود موفق به تنظیم و پاك نویس کردن آن نشده و بعد از وفات ابوالفضل بن العمید وزیر دانای رکن‌الدوله دیلمی شاگردان رازی را مامور کرده است که کتاب را پاك‌نویس کنند

الجلیل عضدالدوله ... » و نیز از مقدمه مستفاد میشود که علی بن عباس شاگرد موسی بن سیار طبیب بوده است (۱) .

بعد از کامل‌الصناعه قدیم‌ترین سندی که بنظر نگارنده رسیده و از تالیف و مؤلف سخن رانده چهار مقاله عروضی سمرقندی است. در اوائل مقاله چهارم که مخصوص اطباء است کامل‌الصناعه را از کتبی شمرده که اطباء میتوانند دستور عمل قرار دهند(۲) و یکجای دیگر حکایتی از نوادر معالجات علی بن عباس مولف کامل‌الصناعه ذکر نموده است که خلاصه آن ذیلا ذکر میشود(۳)

صاحب کامل‌الصناعه طبیب عضدالدوله بود بپارس بشهر شیراز حمالی که بارهای سنگین بدوش می کشیده هر پنج ششماه یکدفعه بدرد سر شدید مبتلا می‌شده وده پانزده شبانه روزهمچنان بماندی و گاه میشده است که از ناشکیبائی بخیال خودکشی میافتاده است . روزی که آن طبیب بزرك گذرش ازدر خانه حمال اتفاق افتاده وایام معاودت‌مرض بوده برادران حمال درخواست می کنند که بیمار را دیدار فرماید پس ازمشاهده مریض ومراجعه به‌نبض دستور میدهد که مریض را باو بصحرا برند وچون بصحرا میشوند حکم میدهد که غلام دستار مریض‌راازسرش فرو گرفته دور گردنش انداخته تاب دهدو غلام دیگری را فرمود بیست ضربت نعل کفش بسرش بکوبد وبلافاصله حکم میدهد همانطور که دستار در گردنش هست از سر دستار گرفته کشان کشان بسرعت تمامش بدواننددر نتیجه خون مردار و گندیده‌از بینی مریض گشاده شده و درد و رنج مزمن برای همیشه بهبودی می‌یابد .

بعدازچهارمقاله کتبی که نامی ازعلی‌بن عباس برده‌اند بترتیب‌ذیل‌است:

۱ ـ تاریخ الحکماء قفطی طبع مصر

---

(۱) شهرت استاد از شاگرد کمتر و آنچه که از تاریخ‌الحکماء قفطی مستفاد میشود فارسی‌نژاد بودن اواست

(۲) به متن چهار مقاله طبع لیدن صفحه ۷۰ سطر ۲۲ رجوع شود

(۳) چهار مقاله صفحه ۸۰

۲ ـ عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء طبع مصر

۳ ـ قاموس‌الاعلام ترکی طبع آستانه تألیف شمس سامی

۴ ـ کشف الظنون حاجی خلیفه .

۵ ـ اکتفاء القنوع بماهو مطبوع تألیف و اندیك امریکائی

۶ ـ دائرة المعارف بریتانی

۷ ـ حواشی چهار مقاله‌نگارش استاد معظم میرزامحمد قزوینی

۸ ـ طب عربی تألیف پرفسور برون

۹ ـ تاریخ مختصر الدول تألیف ابوالفرج طبیب درضمن شرح حال عضدالدوله

قفطی از همه مفصل‌تر نوشته و مدلول ترجمه‌عبارات اونقل‌میشود :

« علی‌بن عباس طبیب فاضل کامل فارسی نژاد اهوازی مشهور بابن المجوس شاگرد پزشکی ایرانی مسمی بابی ماهر (۱) بوده و در علم طب مطالعات و تحقیقاتی نموده و بر آثار سلف و تألیفات اطباء سابقین وقوف داشته و کتاب ملکی را برای عضدالدوله فناخسرو دیلمی تألیف نموده وچه نیکو کتاب مفیدی است از جمله علمی و عملی‌وحسن ترتیب و بهمین لحاظ قبول عامه یافته و مدتها منظور معلمین و محصلین و اساتید فن بوده است تا ظهور قانون ابن سیناکه قسمتی از شهرت و اعتبار ملکی را کاسته و خود جانشین آن شده . قانون از جنبه علمی مزیت دارد و ملکی برای عمل سودمند تر است »

اگر اندکی در آنچه‌که قفطی نوشته تأمل شود و باشرح مختصری که در مقدمه کامل الصناعه ملکی نقل شده تطبیق شود معلوم خواهد شد که قفطی ماخذ اطلاعاتش همان مقدمه کتاب بوده مگر آنچه را راجع بمتروك شدن ملکی بعداز ظهور قانون نوشته است.

عیون‌الانباء که بعد از تاریخ‌الحکماء تالیف‌شده خلاصه عبارات قفطی‌را

(۱) ابوماهرکنیه موسی‌بن سیار است .

ایراد نموده و کشف‌الظنون و قاموس‌الاعلام هم فقط اسم مولف و اسم کتاب را ذکر نموده اند .

اکتفاء القنوع لقب علاء الدین را اضافه میکند (۱)

دائرة‌المعارف بریتانی فقط اسم علی‌بن‌عباس را در مورد توصیف قانون و اینکه بعد از ترجمه شدن بزبان لاتینی در اروپا در مدت چند قرن کامل‌الصناعه و چند کتاب دیگر را تحت‌الشعاع قرارداده است ذکر مینماید و در حقیقت صاحب ترجمه راطفیلی شیخ رئیس‌ابن‌سینا قرار داده .

استاد فاضل میرزا محمد قزوینی در حواشی نفیسی که بر چهار مقاله‌نوشته است شرح ذیل را نگاشته « کتاب کامل الصناعه الطبیه المعروف بالملکی کتابی است مبسوط بزبان عربی در علم طب تالیف علی بن عباس المجوسی الاهوازی الارجانی‌المتوفی سنه ۳۶۸ وی از مشاهیر اطباء عصر خود و طبیب مخصوص شاهنشاه عضد الدوله دیلمی بود اگر چه اسم او علی است ولی کیش اومجوسی بوده است و در وجه تسمیهٔ کتاب مذکور بملکی مصنف خود در دیباچه آن گوید اذکان انما صنفته للملك الجلیل عضدالدوله . متن عربی کامل الصناعه در لاهور و مصر و ترجمه‌لاتینی آن در سنه ۱۴۹۲ در ونیز و در سنه ۱۵۲۳ در لیدن از ممالك هلاند بطبع رسیده است . در کامل‌الصناعه طبع مصر همه جا در نسبت صاحب ترجمه المجّوسی به تشدید جیم نوشته برای اینکه این کلمه را از معنی معروف خود منصرف گرداند و آن سهو است و صواب مجوسی به تخفیف جیم است بهمان معنی معروف »

پروفسور برون در کتات طب عربی فصل مخصوصی بصاحب ترجمه اختصاص‌داده و با اینکه از نظر فنی علاقه زیادی بکشف‌زندگانی او داشته نتوانسته است یك ماخذ قدیمی غیر از مقدمه کتاب و نگارش

(۱) استاد فاضل میرزا محمد قزوینی بر این نسبت اعتراض نموده است‌بدلیل اینکه القاب مضاف بدین از خصائص مسامین است و صاحب ترجمه زردشتی بوده

قفطی و ابن ابی‌اصیبعه بدست آورد لاجرم بهمان ها اقتصار نموده . از اهوازی بودن مولف چنین حدس زده است که بمناسبت قرب جوار با جندیشابور تحصیلاتش با بیمارستان معروف آنجا ارتباطی داشته (۱)
قسمت مهم تحقیقات پرفسور برون ترجمه خورده گیریهای مؤلف است در مقدمه کامل‌الصناعه برتالیفات متقدمین نسبت بمنزلت علمی و مقام مؤلف در بین اطباء شرق پرفسور برون اینطور اظهار عقیده نموده که چهار نفر از اطباء ایرانی بمنزله ارکان اربعه عرش جلالت طب عربی بوده و یکی از آن چهار نفر علی‌بن عباس را محسوب داشته و سه نفر دیگر بعقیدهٔ پرفسور علی‌بن ربن طبری مؤلف فردوس‌الحکمه و امام محمد زکریای رازی مؤلف حاوی و شیخ رئیس ابوعلی‌سینا مؤلف قانون میباشند .

در مقام تفصیل یکی از چهارنفر از جنبه طب عملی رازی را برتری داده و ابن‌سینارا باحاطه و تبحر در علوم متنوعه خاصه تفوق فلسفی از همه افضل دانسته در هر حال در فخر ایران کهن و فرسوده کافی‌است که هر چهار نفر علمداران علم و مشعل‌افروزان طب ایرانی بوده و فخر علی‌بن عباس است که یکی از چهارنفر ائمه طب بوده است .

کتاب ملکی در قرون وسطی بـزبان لاتینی بمباشرت استفان فیلسوف (۲) ترجمه شده و بابعضی حواشی میکائیل دوکاپلا (۳) در لیون در سنه۱۵۲۲ میلادی بطبع رسیده است .

مجدد در ۱۹۰۳ قسمتی از کتاب با ترجمه فرانسه در لندن از ولایات هلند بطبع رسیده است .

در اینجا با تاسف تمام که نتوانستم اطلاعاتی راجع به زندگانی صاحب ترجمه وچگونگی دخول او در خدمت عضدالدوله بدست آورم مقاله‌را ختم‌نمایم الاحقر

محمود دبستانی کرمانی

(۱) بکتاب طب عربی ص٥٤ س۱۰ رجوع شود

(۲) Sdephen the philosoper (۳) Michaelde Capella

تاریخ وبا در ایران

نقل ازراپرت دکتر گیلمور

مرض وبا در ایـران موجب تلفات بسیار شده است . از سال ۱۸۲۰ تا سال ۱۹۰۳ هفت مرتبه این مرض در خاك ایران ظهور نموده . در سال ۱۸۲۱ مرض وبا در خلیج فارس ظاهر گردید و بطـرف شمال پیشرفت ، از شیراز گذشته باصفهان رسیدو مدت دو سال در مرکزمملکت کشتار نمود ، بعد به ایالات بحرخزر سرایت کرد و بروسیه وارد گشت .

در سال ۱۸۲۹ مرض مزبور در هندوستان مجدداً ظاهرشد و از راه افغانستان بایران سرایت نموده از ایالات شمالی بیادکوبه رسید و در سال ۱۸۳۰ تفلیس را مبتلا ساخت . پس از یکسال از راه سن پطرز بورغ ممالك آلمان و انگلیس را جولانگاه خود قرار داده در سال ۱۸۳۲ خاك فرانسه و ممالك مجاوره آنرا بکلی استیلا نمود .

در سال ۱۸۴۶ مجدداً خاك ایران طعمه این مرض مشئوم گردید یعنی از هندوستان و افغانستان بان مملکت وارد شد و از راه خـراسان باصفهان و از آنجا ببغداد و اسلامبول و بالاخره باروپا سرایت کرد .

در سال ۱۸۵۱ یکبار دیگر مرض وبا در ایران بروز نموده و چندین سال بکشتار خود در آن مملکت ادامه داد ولی از سرحدات آن بخارج سرایت نکرد .

در ۱۸۶۹ حجاجی که از هندوستان میامدند باخود وبارا برای مکه ارمغان آوردند و انرا از مکه بمصر و بین‌النهرین و ایران فرستادند .

در سال ۱۸۹۰ سواحل دریای فارس مبتلای وبا گردید و کم کم بداخله مملکت سرایت کرده از راه بحرخزر باروپا نفوذ یافت

آخرین وبائی که خیلی حائز اهمیت بوده است در سال۱۹۰۳ بروز کرده و ابتدا از مکه بمصر و فلسطین و بین‌النهرین سرایت‌نموده

است و از طریق بصره بـه بنادر خلیج فارس راه یافته ، کم کم بطرف شیراز و اصفهان پیشرفته و از راه قصـر شیرین نیز کرمانشاه و طهران را استیلا کرده است . از طهران هم بخراسان و آذربایجان و بالاخره بروسیه داخل شده و در سال ۱۹۰۵ ممالك آلمان و اطریش را طعمه خویش ساخته است .

بطور تحقیق معلوم نیست که وبای اخیر چند نفر را در ایران به پنجه مرك سپرده همینقدر میدانیم که مرض مزبور تنها در شهرطهران هفتاد هزار نفر را در مدت سه ماه و نیم کشته است .

در ماه ژوئن ۱۹۱۷ وبا در مازندران ظهور کرد و ۱۸۸نفررا هلاك نمود از آنجا بتوسط زوار بمشهد راه یافت و در آنجا نیزموجب هلاك ۲۱۴ نفر گردید .

در سال ۱۹۱۸ مجدداً وبا از جـانب روسیه نمودار گردید و آثار آن در ایالات شمالی ایران بروز نمود ، ولی از قراری که بعدها معلوم شد گویا مرض مزبور وبای حقیقی نبوده است

در ۱۹۲۳ باز در بین النهرین مرض وبا ظاهر گشت و بهمین علت مجلس حفظ‌الصحه ایران مـأمورینی در شهر سرحدی قصر شیرین تعیین نمود و دوائـر طبی بین النهرین هم برای جلوگیری از مرض جدیت تام بخرج دادند و اهالی‌را بادوای ضد و بالقیح نمودند‌مامورین قصر شیرین بمسافرینی که از اطباء بین‌النهرین تصدیق نامه سلامتی‌نداشته اجازه ورود بخاك ایران را نمیدادند . بعلاوه قرنطین هم درقصر شیرین دائر شد و دولت ایران از دادن تذکره باشخاصی که میخواستند به بین‌النهرین مسافرت کنند خود داری نمود . آثار وبا در مسجد سلیمان که حوالی خلیج فارس نزدیك مصب شط‌العرب میباشند ظاهر گردید و در عبـادان از ۹۶۱ نفرمریض ۹۱۱نفررا تسلیم مرگ نمود . در اطراف قصر شیرین هم بوسیله اشخاصی که از راه کـوه وارد خاك ایران شده بودند آثار وبا در شش نفر بروز کرد ولی باطراف سرایت ننمود

قسمت تفریحی

تحقیقات « مندراوردی »

طهران را باید با « دال » نوشت !

شرح ذیل را که بیشتر جنبهٔ شوخی دارد یکی از مشترکین ما از تبریز فرستاده است . شاید نویسنده‌آن نیز بانظر جدی ننوشته باشد و خواسته‌است دربرابر پاره‌ای تحقیقات بی اساس« من در آوردی» نشان بدهدکه اگر بنابر فرضیات وتصورات باشد نه تحقیقات واقعی هرکس میتواند پیش خود چیزی بگویدو وجه تسمیه‌ای برای اسمها پیدا نماید • بنـابر این ما این مقاله را در قسمت تفریحی مجله درج کردیم .

در شماره (۱۳ - ۱۴) مجلهٔ آینـده بقلم آقای سعید نفیسی شرحی در خصوص املاء کلمهٔ (تهران) نـگاشته دیدمکه مطالعهٔ آن مراهم بنوبت خودم به تحقیق و تدقیق کلمهٔ تهران واداشت :

پس از آنکه کاملا در این کلمه فکر نموده و عقاید محققین سلف راهم‌تمرین نمودم وخوب تحقیقات محققین کلمهٔ تهران راباهمدیگر مقایسه نمودم به‌عقیده خود معترف شدم که هیچ یکی از محققین سلف به ثبوت چگونگی کلمهٔ تهران موفق نشده اند

حال میخواهم که عقیدهٔ خودم را در خصوص این کلمه برشتهٔ تحریر بیارم و اگر چنانچه قابل قبول باشد و هوالمطلوب :

عقیدهٔ بنده براین است که نوشتن کلمهٔ تهران با **(تا و طا)** هردو غلط است و حالا که باآن دوحرف نوشته میشود بسبب اینست که هم غلط مشهور است و هم نویسند گان و ادباء تاحال به کنه کلمهٔ تهران پی نبرده‌اند .

پیش از آنکه به ثبوت عقیدهٔ خودم شروع کنم این یك نکته را هم کوشزد ارباب دانش میکنم که بعضی کلمات از کثرت استعمال و قدیم بودنشان از حروف اصلی عارضی‌شده و باحروف عاریتی تلفظ میشود و به ادبائی که محققین کلماتند این مدعـا بخوبی واضح و مبرهـن است و بشرح من احتیاج ندارد.

تهران در قدیم قریهٔ بوده در نزدیکی ری و بهمان مناسبت که تهران در نزدیکی ری واقع شده بود آن‌را (ده ری) میگفتند یعنی دهی که به شهر ری، منسوب است. بعد کم کم کسرهٔ اضافی حذف شده و این دو کلمه یعنی (ده ری) بدون اضافه تلفظ شده است به‌این قسم (دهری) و اینقسم اضافه را اضافهٔ موصول نامند مدتی هم بهمان شکل مانده تا بالاخره به (دهران) عوض میشود و پس از آنکه اعـراب بمملکت ما مستولی شدند نویسندگان عرب از آنجائیکه حرف (طاء تازی) با حرف (دال) در تلفظ بهم‌شباهت دارد حرف (دال) را به (طاء) تبدیل کرده (طهران) نوشته اند و از آنوقت تا حال بهمان حالت باقیست پس بنده بموجب این عقیده خودم که استخراج خودم است معترف‌شده‌ام که تهران و طهران در اصل (دهری) بوده و بـا تـا و طا نوشتن غلط است ولی دیگر چون کار از کار گذشته و غلط مشهور شده است اولی اینست که طهران‌را با طا بنویسیم (طهران) زیرا که مخرج حرف (طا) تقریباً به مخرج حرف دال شبیه و نزدیك است . . .

میرزا حاجی (ملهم) معلم مدرسه متوسطه تمدن (تبریز)

از « نامه های ایرانی » منتسکیو

اخلاق لوی چهاردهم

مکتوب ذیل که بامهارت عجیبی اخلاق لوی چهاردهم را مجسم میکند بالهجهٔ بسیار تندی نوشته شده وپرواضح است که چنین مراسلهٔ را که‌سر تاپا نکته گیری وتمسخر است منتسکیو جرأت نمیکرد در حیات لوی انتشار دهد ، وحتی بطوریکه در شماره ۱۳ گفتیم درعهد لوی پانزدهم نیز جرأت نکرد درفرانسه بطبع برساند ومعذلك دچار زحمات فوق‌العاده گردید .

درمتن مراسله اشاراتی هست که محتاج بتوضیح میباشد توضیحات لازمه درحاشیه بنظر قارئین محترم میرسد .

اینك ترجمه این مراسلهٔ مهم تاریخی :

شاه فرانسه پیراست . ما درتواریخ خود پادشاهی نداریم که یك چنین مدت مدیدی سلطنت کرده باشد (۱) . میگویند که مشار الیه در مطیع کردن مردم یك‌قریحهٔ بسیار عالی دارد وباهمان ذکاوت فطری هم بخانوادهٔ خودهم بدربار وهم بمملکت حکومت مینماید . مکرر ازمومی الیه شنیده شده که‌درمیان‌تمام حکومتهای‌دنیا حکومت عثمانیها یا حکومت سلطان معظم مارا بیشتر از همه پسند میفرماید : پس معلوم میشود که به سیاست شرقی خیلی اهمیت میدهد (۲)

---

(۱) لوئی چهاردهم در ۱٦۳۸ متولد شده واز ۱٦٤۳ تا ۱۷۱۵ یعنی ۷۲ سال سلطنت کرد ودر موقعیکه این مراسله را منتسکیو نوشته لوی چهاردهم ۷۵ سال داشت .

(۲) اشاره به استبداد لوی چهاردهم (سن سیمون) مینویسد : « لوی چهاردهم خوشبخترین ومستبد ترین پادشاهی بود که‌در دنیا وجود داشته و استبدادش حتی روی مادر و برادر وزن وپسر و نوادگان و شاهزادگان واعیان و غیره حکمفرما بود . »

من دراخلاق اوخیلی مطالعه کرده و ضد و نقیض هائی در آن یافته‌ام که حل آنها برای من امکان ندارد : مثلا وزیری دارد هیجده ساله ومترسی هشتاد ساله (۱) . دین خودرا دوست دارد امااز اشخاصی که میگویند باید مذهب را جداً پیروی کرد بدش میاید (۲) . گر چه ازجار وجنجال شهرها فرار میکند و کمتر معاشرت مینماید ، معهذا صبح تاشام کاری غیرازاین ندارد که مردم را بحرف زدن از وجود خودش وادار بکند . علامات ظفر وفتوحات را دوست دارد ، امااز وجود یك سردار خوب دررأس قشون خود همان قدر میترسد که میبایستی ازبودن همان سردار دررأس قشون دشمن اندیشه ناك باشد (۳)

گمان نمیکنم برای کسی غیر از او این اتفاق افتاده باشد که در آن واحد بیش ازآنکه یك پادشاه امیدوار تواند بود دارائی بهم زده ومبتلا بیك فقری باشد که یکنفر آدم معمولی نمیتواند تحمل بکند (۴)

او دوست دارد که بخدمتگذاران خود انعام بدهد ؛ اما به خدمات یعنی در واقع به بیکاری در باریان خود همان پاداشی را که به جنگهای پر زحمت سرداران خود میدهد اعطا مینماید ؛ اغلب اوقات یك مردی را که لباس اورا میکند یا وقتی که سر میز ناهار می نشیند پیش دامن اورامی‌بندد به یك‌مرد دیگری که برای‌او شهرها فتح‌میکند یادر محاربات

(۱) اشاره به مارکی دو بار بزیو Marquis de Barbézieux وزیر جنك لوی چهاردهم در ۱۶۹۱ که بیست‌و یك سال داشت نه هیجده سال وبه (مادام دومن تنون) Madame de Maintenon که در ۱۶۳۵ متولد شده بود ودر ۱۶۸٤ یعنی در سن ٤۹ سالگی بالوی چهاردهم ازدواج نمود . ولی ولتر واغلب مورخین این ازدواج را موهوم میدانند و مادام دومن تنون رامترس و معشوقهٔ لوی چهاردهم میشمارند .

(۲) اشاره به کشیشهای « ژانسنیست . »

(۳) اشاره به مغضوب شدن ژنرالهای معروف (ویلار) و (کاتینا)

(٤) لوی ١٤ در سنهٔ ۱۷۰۹ ظروف طلای خودرا بضرابخانه فرستاد که تبدیل بپول بکنند .

ظفر میبابد ترجیح میدهد. او گمان نمیکند که درتقسیم عطایا و بخششها ابهت پادشاهی بایستی‌مراعاتی بکند وبدون اینکه فکربکند که آنکسیکه از عطایای وی مفتخر میگردد در واقع شایسته این مراحم میباشد تصور مینماید که همان انتخاب او بخودی خود آن شخص راشایسته و سزاوار میکند . مثلا دیده شده است که یك مستمری کوچکی بیك مردی که دو فرسخ فرار کرده اعطا فرموده و حکومت معتبری بیك شخصی که چهار فرسخ فرار نموده است بخشیده !

پادشاه خیلی عالیجناب است خاصه در قسمت عمارات خود : عدهٔ مجسمه هائی که در باغ قصر او موجود است بیشتر از عده سکنه یك شهر بزرك میباشد گارد مخصوص او مثل مال پادشاهی که تمام تختها در مقابل عظمتش با خاك یکسانند (۱) قوی میباشد ، قشونش مثل مال همان بزرگوار متعدد ، منابع ثروتش همان طور زیاد و مالیه اش بهمان قسم تمام نشدنی است .

(مورخه ۱۷۱۳)

(نامهٔ سی‌وهفتم)

ترجمهٔ آقای اعتصام زاده

(۱) اشاره بپادشاه ایران و تملق گوئی مشهور ایرانیان .



هجونامه فردوسی

این هجونامه از شاهکارهای غرای فردوسی است که از روی سوز دل سروده و در حقیقت مشتمل برچند پند نامه میباشد .

چون ما مصمیم که بهترین شاهکار های نظم فارسی را در مجله درج کنیم این اشعار نیز طبع میشود .

ایا شاه محمود کشور گشای — ز کس گر نترسی بترس از خدای
که پیش از تو شاهان فراوان بدند — همه تاجداران کیهان بدند
فزون از تو بودند یکسر بجاه — بگنج و سپاه و بتخت و کلاه
نکردند جز خوبی و راستی — نگشتند گرد کم و کاستی
همه داد کردند بر زیر دست — نبودند جز پاک یزدان پرست
نجستند از دهر جز نام نیک — وزان نام جستن سر انجام نیک
هر آنشه که در بند دینار بود — بنزدیک اهل خرد خوار بود
گر ایدون که شاهی بگیتی تر است — بگوئی که این خیره گفتن چراست
ندیدی تو این خاطر تیز من — نیندیشی از تیغ خون ریز من
مرا سهم دادی که در پای پیل — تنت را بسایم چو دریای نیل
گرت زین بد آید گناه منست — چنین است واین رسم و راه منست
جهان تا بود شهریاران بود — پیامم بر تاجداران بود
که فردوسی طوسی پاک جفت — نه این نامه بر نام محمود گفت
نکردی در این نامه من نگاه — بگفتار بد گوی گشتی ز راه
هر آنکس که شعر مرا کرد پست — نگیردش گردون گردنده دست

من این نامه شهریاران پیش   بگفتم بدین نغز گفتار خویش
چو عمرم بنزدیك هشتاد شد   امیدم بیك باره بر باد شد
بسی سال اندر سرای سپنج   چنین رنج بردم بامید گنج
ز ابیات غرا دو ره سی هزار   مران جمله در شیوه کارزار
ز شمشیر و تیر و کمان و کمند   ز کوپال و از تیغ های بلند
ز برگستوان و ز خفتان و خود   ز صحرا ودریا و از خشك و رود
ز گرگ و ز شیر و ز پیل و پلنگ   ز عفریت و از اژدها و نهنگ
ز نیرنگ غول و ز جادوی دیو   کز ایشان بگردون رسیده غریو
ز مردان نامی بروز مصاف   ز گردان جنگی گه رزم و لاف
همان نامداران با جاه و آب   چو تور و چو سلم و چو افراسیاب
چو هوشنگ و طهمورث دیو بند   منوچهر و جمشید و شاه بلند
چو کاوس و کیخسرو و تاجور   چو رستم چو روئین تن نامور
چو گودرز هشتاد پور گزین   سواران میدان و شیران کین
چو جاماسب کاندر شمار سپهر   فروزنده تر بد ز تابنده مهر
چوپرویز و هرمز چو پورش قباد   چو خسرو که پرویز نامش نهاد

. . . .

چنین نامداران و گردن کشان   که دادم یکایك از ایشان نشان
همه مرده از روزگار دراز   شد از گفت من نامشان زنده باز
چوعیسی من این مردگان را تمام   سراسر همه زنده کردم بنام
یکی بندگی کردم ای شهریار   که ماند ز تو در جهان یادگار
بناهای آباد گردد خراب   ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند   که از باد و باران نیابد گزند
بدین نامه بر عمرها بگذرد   بخوانند هرآنکس که دارد خرد
نه زینگونه دادی مرا تو نوید   نه این بودم از شاه گیتی امید
بد اندیش کش روز نیکی مباد   سخنهای نیکم ببد کرد یاد
بر پادشه پیکرم زشت کرد   فروزنده اختر چو انگشت کرد
اگر منصفی بودی از راستان   که اندیشه کردی دراین داستان
بگفتی که من در نهاد سخن   بدادستم از طبع داد سخن
جهان ازسخن کردهام چون بهشت   از این بیش تخم سخن کس نکشت
سخن گستران بیکران بوده اند   سخنها بی اندازه پیموده اند
ولیك ارچه بودند ایشان بسی   همانا نگفتست از ایشان کسی

بسی رنج بردم در این سال سی   عجم زنده کردم بدین پارسی
جهاندار گر نیستی تنگ دست   مرا برسر گاه بودی نشست
که سفله خداوند هستی مباد   جوا نمرد را تنگدستی مباد
بدانش نبد شاه را دستگاه   وگرنه مرا بر نشاندی بگاه
چو دیهیم دارش نبد در نژاد   ز دیهیم داران نیاورد یاد
اگر شاه را شاه بودی پدر   بسر بر نهادی مرا تاج زر
وگر مادر شاه بانو بدی   مرا سیم و زر تا بزانو بدی
چو اندر تبارش بزرگی نبود   نیارست نام بزرگان شنود
چو سی سال بردم بشهنامه رنج   که شاهم ببخشد بپاداش گنج
مرا زینجهان بی نیازی دهد   میان یلان سر فرازی دهد
بپاداش گنج مرا در گشاد   به من جز بهای فقاعی نداد
فقاعی نبرزیدم از گنج شاه   ازان من فقاعی خریدم براه
پشیزی به از شهریاری چنین   که نه کیش دارد نه آئین نه دین
پرستار زاده نیاید بکار   اگر چند دارد پدر شهریار

سر ناسزایان بر افراشتن   وز ایشان امید بهی داشتن
سر رشتهٔ خویش گم کردنست   بجیب اندرون مار پروردنست
درختی که تلخ است ویرا سرشت   گرش بر نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب   به بیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد   همان میوهٔ تلخ بار آورد
به عنبر فروشان اگر بگذری   شود جامه تو همه عنبری
وگر تو شوی نزد انگشت گر   ازو جز سیاهی نیابی دگر
ز بد گوهران بد نباشد عجب   نشاید ستردن سیاهی ز شب
ز ناپاك زاده مدارید امید   که زنگی بشستن نگردد سفید
ز بد اصل چشم بهی داشتن   بود خاك در دیده انباشتن
بزرگی سراسر بگفتار نیست   دوصد گفته چون نیم کردار نیست

جهاندار اگر پاك نامی بدی   در این راه دانش گرامی بدی
شنیدی چو زینگونه گونه سخن   ز آئین شاهان و رسم کهن
دگر گونه کردی بکارم نگه   نگشتی چنین روز کارم تباه
از آن گفتم این بیت های بلند   که تا شاه گیرد ازاینکار پند
کز این پس بداند چه باشد سخن   بیندیشد از پند پیر کهن
دگر شاعران را نیازارد او   همان حرمت خود نگهدارد او
که شاعر چو رنجد بگوید هجا   بماند هجا تا قیامت بجا

اسناد سیاسی و تاریخی

یکی از وقایع مهم دیپلماسی در تاریخ سیاسی ایران عقدمعاهدات ترکمن‌چای درسال ۱۸۲۸ میلادی است . پس از شکست ایران از روسیه ، درقریه ترکمن‌چای (سرراه تبریز) بین عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه و فرمانده قشون ایران از یک طرف وسردار پاسکویچ ایروانسکی فرمانده قشون روس از طرف دیگر معاهده صلح و یک عهدنامه تجارتی و یک قرارنامه در سنه سابق‌الذکر بامضا رسید . اگرچه معاهدات مذکور ملغی شده است ولی نظر باهمیتی که از لحاظ تاریخ دیپلماسی دارد بدرج آنها در مجله مبادرت‌شد . انتقادات سیاسی در موضوع آنها بشماره های بعدمحول میگردد .

معاهده سیاسی ترکمن‌چای

چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت قویشوکت معظم نامدار امپراطور و صاحب‌اختیار کل ممالك روسیه بالسویه و از صمیم قلب مایل هستند که بر صدمات محاربه که مخالف میل طرفین است نهایتی داده و مجدداً روابط قدیمه حسن همجواری و مودت را مابین مملکتین بوسیله صلحی که فی حدذاته متضمن اساس امتداد و دافع مبانی اختلافات و برودت آتیه بوده باشد برپایه و بنائی محکم استوار دارند لهذا وزرای مختار خودرا که برای این امر سودمند مأمورهستند از اینقرار معین داشتند .

از طرف اعلیحضرت امپراطور کل روسیه ژان پاسکیه ویچ آجودان جنرال و سرتیپ پیاده نظام فرماندهٔ اردوی قفقازیه کفیل امور غیر نظامی گرجستان و حاجی‌ترخان و قفقازیه رئیس قوهٔ بحریه دریای خزر دارای نشان آلکساندر نوسکی مکلل بالماس و نشان سنت آن از درجه اول مکلل بالماس و سن ولادیمیر از درجه اول و سن‌ژرژ از درجه دوم و دو شمشیر افتخاری که یکی مرصع و دیگری طلا که روی آن اینطور نوشته شده (برای شجاعت) و دارای نشان عقاب قرمز از درجه

اول و نشان هلال عثمانی وغیره و آلکساندر ابـروسکوف کنسیه دن و پیشخدمت اعلیحضرت امپراطور دارای نشان سن ولادیمیر از درجهٔ سوم و سن استانیلاس لهستان از درجه دوم و سن‌ژان بیت‌المقدس

و از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران حضرت اشرف شاهزاده عباس میرزا . وزرای مختار طرفین پس از آنکه درتر کمان چای اجلاس کرده و اختیارنامهای خودرا مبادله و آنرا موافق قعده و مرتب به ترتیبات شایسته یافتند فصول ذیل را منعقد و برقرار داشتند.

فصل اول - از امروز ببعد مابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روسیه ونیز مابین ممالك و وراث و اخلاف واتباع اعلیحضرتین صلح و وداد و مودت کامله علی‌الدوام برقرار خواهد بود.

فصل دوم - چون مخاصمه طرفین معظمین که بسعادت امروز باختتام رسید تعهدات عهدنامه گلستان را باطل میدارد لهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه چنین صلاح دیدند که بجای عهدنامه مزبور مواد و شرایط ذیل‌را که مبنی برازدیاد و استحکام روابط آتیه مودت و صلح مابین روسیه و ایران است برقرار نمایند .

فصل سوم - اعلیحضرت شاهنشاه ایران از طرف خود واخلاف و وراث خود خانات ایروان راکه در دوطرف رود ارس واقع است و نیز خانات نخجوان را بملکیت مطلقه بدولت روس واگذار میکند بناء علیهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد میشوند که دفاتر و اسنادیکه راجع بحکومت و اداره خانات فوق‌الذکر است منتها در ظرف شش ماه از امضای این عهدنامه بمأمورین روس تسلیم نمایند .

فصل چهارم - دولتین معظمتین معاهدتین قبول نمودند که خط سرحدی مابین دولتین از اینقرار ترسیم شود .

این خط از نقطه سرحد دولت عثمانی که بخط مستقیم نزدیکترین راه بقله کوه آغری کوچك است شروع شده بقله مـزبوره رسیده و از

آنجا بسرچشمه رود قراسوی سفلی که از دامنه جنوبی آغری کوچك جاری است فرود میاید پس از آن خط سرحدی طول مجرای این رود را الی محل التقای آن با رودارس که محاذی شرور است طی نموده و از اینجا مجری رود ارس را متابعت کرده و بقلعه عباس آباد میرسد. از استحکامات خارجی این قلعه که در ساحل راست ارس است خطی که طول آن نیم آقاج یعنی سه ورست و نیم روسی بوده باشد بتمام جهات کشیده خواهدشد و تمام اراضی که در حدود این خط واقع میشود منحصر بدولت روس بوده و در ظرف دوماه از تاریخ امروز بطور دقت تخیط خواهدشد از محلی که طرف شرقی این خط متصل برود ارس میشود خط سرحدی مجری رود مزبوررا الی گداریدی بلـوك متابعت میکند و خاك ایران از این نقطه اخیر الی سه آقاج یعنی بیست و یك ورست روس درطول مجری ارس امتداد میابد بعدازوصول باین محل خط سرحدی جلگهٔ مغان را بطور مستقیم گذشته بمحلی از مجری بالها رود خواهد آمد که در سه آقاجی یعنی بیست و یك ورست پائین تر از ملتقای دو رود آدینه بازار و ساری قمیش واقع است پس از آن خط سرحدی از ساحل چپ بالها رود الی ملتقای دو رود مزبور آدینه بازار و ساری قمیش صعود کرده و از آنجا در ساحل راست رود خانه آدینه بازار شرقی الی سرچشمه آن ممتد وازسر چشمه مزبورالی قلهٔ تپه های جگیر میرسد بطوریکه تمام آبهائیکه بطرف دریای خزر جاری است متعلق بروسیه بوده و تمام آبهائی که جریانشان بطرف ایران است تعلق بدولت علیه خواهد گرفت.

چون در اینجا (١) حدود دولتین بواسطه تیزهٔ کوهها محدود میشود لهذا مقرر است که دامنه این کوهها که بسمت دریای خزر تمایل دارد متعلق بدولت روس بوده و دامنه آنطرف کوهها اختصاص بایران خواهد داشت.

---

(١) یعنی از سرچشمهٔ رود آدینه بازار الی قلهٔ تپهای جگیر

از تیزهٔ تپهای جگیر خط سرحد کوههائی را که فاصل بین طالش وارشق است متابعت نموده و بقلهٔ کمرقوئی میرسد و قللی که فاصل دامنه دو طرف کوه های مزبور است در اینجا تحدید حدود مینماید بهمان قسم که در باب مسافت مابین سرچشمه آدینه بازار و قلهای جگیر ذکر شد

پس از آن خط سرحد از قلهٔ کمر قوئی تیزهٔ کوههائیکه بلوك زوند را از ارشق جدا مینماید متابعت نموده و بمحلی که حدود بلوك ولکیج است میرسد و ترتیبی که در باب جریان آب ذکر شده است مراعات خواهدشدواز اینقرار بلوك زوند باستثنای قسمتی که در آنطرف قلهٔ کوههای مزبور است متعلق بروسیه خواهد بود.

از محلی که حدود بلوك ولکیج است خط سرحد بین‌الدولتین قلال کوه کاوبوتی و قلل سلسله عمده کوهائی که از بلوك ولکیج میگذرد متابعت نموده و بسرچشمه شمالی رودخانه موسوم باستارا میرسد و اینجا هم مسئله جریان آب چنانچه در فوق ذکر شده است مرعی میباشد

از آنجا خط سرحدی مجری آستارارا الی مصب آن در دریای خزر طی نموده و حدود خاك دولتین‌را باتمام میرساند.

فصل پنجم ـ اعلیحضرت شاهنشاه ایران محض اثبات دوستی خالصانه که نسبت باعلیحضرت امپراطور کل روسیه دارند بموجب همین فصل از طرف خود و از طرف وراث و اخلاف خود واضحاً و علناً تصدیق مینمایند که ممالك و جزایریکه مابین خط تحدیدی فصل اخیر و تیزهٔ جبال قفقاز و دریای خزر است و همچنین اهالی بدوی و غیره این نواحی متعلق بدولت روسیه میباشند.

خسارت جنك

فصل ششم ـ محض تلافی مصارف کثیره که از این جنك بین‌الدولتین برای مملکت روسیه حاصل شده و در عوض خسارات و ضررهائیکه بدینجهت بتبعهٔ روس رسیده است اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد میشوند

که وجه خسارتی تأدیه کرده مصارف و ضررهای مزبور را جبران نمایند.

طرفین معظمین معاهدین این وجه خسارت را بده کرور تومان رایج یا بیست ملیون منات نقره معین کرده و مقرر میدارند که ترتیب اقساط و تضمین تأدیهٔ آن در قرارداد مخصوصی مرتب شود اعتبار و استحکام قرارداد مزبور بحدی خواهد بود که کانه لفظ بلفظ در همین عهدنامه درج شده باشد.

ولایت عهد

فصل هفتم - چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران چنین صلاح دیدند که حضرت اشرف عباس میرزا همایون فرزند خودراوارث وولیعهدفرمایند لهذا اعلیحضرت امپراطور کل روسیه محض اینکه نیات دوستانه خودرا مکشوف و میلی را که در مساعدت باستحکام این نوع وراثت دارد مشهود خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران نمایند متعهد میشوند که از امروز شخص حضرت عباس میرزا را وارث و ولیعهد دولت شناخته و ایشان را از حین جلوس بتخت سلطنت سلطان حقه این مملکت بدانند.

دریای خزر

فصل هشتم - سفاین تجارتی روس مثل سابق حق خواهند داشت که بطور آزادی در دریای خزر و در امتداد سواحل آن سیر کرده و بکنارهای آن فرود آیند و در موقع شکست و غرق در ایران معاونت و امداد خواهند یافت

و سفاین تجارتی ایران هم حق خواهند داشت که بقرار سابق در بحر خزر سیر نموده و بسواحل روس بروند و در صورت غرق و شکست هم بانها کمك و امداد خواهدشد.

اما درباب کشتی های جنگی چون آنهائیکه بیدق نظامی روس دارند ازقدیم الایام بالانفراد حق سیر دربحر خزر را داشته‌اند حال هم بهمین سبب این امتیاز منحصر بهمان کشتی ها خواهد بود بطوری که غیر

ازدولت روسیه دولت دیگری حق نخواهد داشت که سفاین جنگی در دریای خزر داشته باشد.

ترتیب سفرا

فصل نهم - چون مکنون خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران واعلیحضرت امپراطور کل روسیه این‌است که دراستحکام روابطی که بسعادت ومیمنت مجدداً مابین دولتین استقرار یافته است سعی و کوشش نمایند مقرر میدارند که سفراء کبار ووزراء مختار و شارژ دافر هائیکه خواه برای انجام مأموریت موقتی و خواه بجهت اقامت دائمی بدربار یکدیگر فرستاده میشوند بفراخور مقام خود موافق شأن و حیثیت طرفین ومطابق مودت واتحاد بین‌الدولتین و نیز برحسب عادات مملکتی مورد اعزاز واحترام شوند علیهذا درباب تشریفاتی که باید از طرفین ملحوظ ومنظور شود دستورالعملی مخصوص مقررخواهدشد. (۱)

روابط تجارتی و قنسولی

فصل‌دهم - چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه استقرار وتوسعه روابط تجارتی مابین دو دولت را از نخستین فواید اعاده صلح میدانند چنین صلاح دیدند که ترتیباتی که راجع بحفظ تجارت و امنیت اتباع دولتین است دریک مقاوله نامه‌ای علیحده بطور مرضی‌الطرفین نگارش یابد واین مقاوله نامه که مابین‌وزرای مختار طرفین انعقاد و باین عهدنامه انضمام خواهد یافت مثل این است که‌جزو متمم همین عهدنامه صلح بوده‌باشد. (۱)

اعلیحضرت پادشاه ایران بدولت روس حق میدهد که کمافی‌السابق هر جا که بجهت منافع تجارتی لازم باشد بانجا قنسول و وکیل تجارتی بفرستد ومتعهد میشوند که این قونسول و وکلای تجارتی را که متبع هر یك زیاده از ده نفر نخواهد بود از حمایت و احترامات و امتیازاتی که لازمه سمت رسمیت آنها است بهره مند سازد اعلیحضرت

(۱) در شمارهٔ آتیه درج خواهد شد

امپراطور روسیه هم وعده میدهد که رفتار بمثل را در ماده قونسول و وکلای تجارتی اعلیحضرت شاهنشاهی منظور دارد.

در صورت شکایت حقه دولت ایران از یکی از مامورین یاقنسولهای روس وزیر مختار یاشارژدافری که دردربار دولت علیه ایران اقامت وباین اشخاص ریاست بلافاصله دارد مشارالیه را از ماموریت خود خلع کرده وموقتاً کفالت کاراوزا بهر کس صلاح داند واگذار خواهد کرد.

دعاوی ، مطالبات وغیره

فصل یازدهم - پس از حصول صلح بامور و دعاوی اتباع طرفین که بواسطه وقوع جنگ درعهده تعویق مانده بود مراجعه شده و ازروی عدالت قطع وفصل خواهد شد ومطالباتیکه اتباع طرفین از یك دیگر یااز خزانه دولتین دارند بالتمام عاجلا تادیه خواهد شد.

فصل دوازدهم - طرفین معظمین معاهدین نظر بمنافع اتباع خود متفق الرأی شدند که برای اشخاصی که در دوطرف رود ارس دارای اموال غیر منقوله هستند مهلتی سه ساله قرار دهند که مومی الیهم بتوانند آنرا بطور دلخواه بمبایعه و معاوضه برسانند ولی اعلیحضرت امپرطور کل روسیه تاحدی که این شرط راجع بخود اوست حسین خان سردار سابق ایروان و برادرش حسن خان و رحیم خان حاکم سابق نخجوان را از انتفاع مدلول شرط مزبوره مستثنی میدارد.

اسرا وفراریان

فصل سیزدهم - تمام اسراء جنگی را که طرفین در هنگام محاربه اخیره و یا قبل از آن دستگیر کرده اند و همچنین اتباع دولتین که در اوقات سایره اسیراً گرفتار شده باشند در ظرف چهارماه مسترد خواهندشد.

بعداز آنکه باین‌اشخاص ارزاق واشیاء لازمه‌داده شدمومی‌الیهم را بطرف عباس آباد حرکت داده ودر آنجا بکمیسرهائیکه از طرفین

بـرای استرداد و تهیه اعزام باوطان ایشان مامور شده انـد تسلیم خواهند کرد .

در باره اسراء جنگی و اتباع دولتین که باسیری گرفتار شده و بسبب بعد مکان آنها و یا بعلت دیگری در ظرف مدت فوق مسترد نشده اند طرفین معاهدین همین ترتیبات را مرعی ومجری خواهندداشت .

دولتین ایران و روس مخصوصاً این حق را برای خود قرار میدهند که ای وقت کان این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملتزم میشوند که هروقت خود اسراء اظهار کرده یااز طرفین مطالبه شدند مومی الیهم را مسترد سازند

فصل چهاردهم ـ دولتین معظمتین معاهدتین اخراج فراری ها و ترانس فوزهائی را (۱) که قبل ازجنك یادر مدت آن بتحت اطاعت و حکومت طرفین آمده باشند مطالبه نخواهندکرد .

ولی چون منـاسبات خفیهٔ بعضی از ترانس فوزها با تابعین و هموطنان سـابق موجب حصول نتـایج مضره میشود لهذا محض دفع و جلوگیری این نتایج دولت علیه ایران متعهد میشود که در متصرفات خود که مابین حدود ذیل واقع است حضور و توقف اشخاصیکه الحال یا بعدها باسمه مشخص خواهد شد روا ندارد ومقصود از حدود از یکطرف رود ارس و از طرف دیگر خطی است که بواسطه رود جهریق و دریاچه ارومی و رود جقتور و رود قزل اوزن الی مصب آن در دریای خزر ترسیم میشود .

اعلیحضرت امپراطور کل روسیه نیز وعده میدهد که در خانات قراباغ و نخجوان و در قسمت خانات ایروان که در سمت راست ارس واقـع است ترانس فوزهای ایرانی را نگذارد توطن و سکنا نمایند ولیکن مقرر است که این ماده صورت لزوم نخواهد یافت مگر درباره

(۱) کسیکه از اردوی خود باردوی خصم رفته باشد

اشخاصیکه طرف رجوع عامه یا دارای بعضی مقامات دیگرهستند ازقبیل خوانین و بیکها و رؤسای روحانی یعنی ملاها که اعمال شخصی وتحریك و مناسبات خفیه ایشان باعث سوء اثر در باره هموطنان و تابعین قدیم آنها میشود و اما در خصوص نفوس عامهٔ مملکتین مقرر است که اتباع دولتین که بممالك یکدیگر رفته یا در آتیه بروند آزاد هستند که درهر جائیکه آن دولت یعنی دولتی که این اشخاص در حیطه حکومت و اقتدار آن در آمده اند صلاح داند توطن و سکنا نمایند

فصل پانزدهم - چون قصد سلیم ونیت‌خیریت عمیم اعلیحضرت شاهنشاه ایران این‌است که ممالك خود را مرفه‌الحال و اتباع دولت علیه رااز تشیید مصائب وصدمات حاصله این‌جنگ که بسلم و سعادت ختم شده است مصون ومحفوظ داردلهذا دربارهٔتمام اهالی وکار گذاران آذربایجان عفوی کامل‌ورحمتی شامل مبذول میدارند بطوریکه‌هیچیك‌ازاین‌اشخاص چه بجهت عقاید و نیات و چه از حیث رفتارو کرداری که در موقع جنگ یا در مدت تصرف ایالت مزبوره از ایشان بظهور رسیده مورد تعرض و اذیت واقع نخواهدشد و علاوه براین از امروز مهلتی یکساله بانها داده میشود تا اینکه بطور آزادی از ممالك ایران باکسان خود بممالك روسیه بروند و اموال منقوله خودرا بخارج حمل نموده و بفروش برسانند بدون اینکه دولت علیه ایران یا کار گذاران محلی اندك ممانعتی نموده و از اموال و اشیائیکه فروخته یا بخارج حمل میشود حقوق ومرسومی دریافت یا تکالیفی در مورد آن بگذارند اما درباب اموال غیر منقوله بعمومی‌الیهم پنج ساله مهلت داده‌میشود که اموال‌مزبوره را بفروش برسانند یا بطور دلخواه انتقال و انتزاع نمایند .

کسانیکه در این مدت یکساله مجرم بجنحه و جنایت (گریم) و مستوجب سیاست معموله دیوانخانه شوند از این عفو مستثنی خواهندبود .

فصل شانزدهم - وزرای مختار طرفین بمجرد امضای این

عهد نامه صلح عاجلا بتمام نقاط اعلام و احکام لازمه خواهند فرستاد که مخاصمه را بلا تأخیر ترك نمایند

این عهد نامه که به نسختین و به یك مداول نوشته شده وبامضا و مهر وزرای مختار طرفین رسیده است بتصویب و تصدیق اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه خواهد رسید وتصدیق نامجات معتبره که دارای امضای ایشان بوده باشد در ظرف چهار ماه و در صورت امکان زودتر بتوسط وزرای مختار طرفین مبادله خواهدشد

بتاریخ دهم ماه فوریه سال خجسته فـال سنه ۱۸۲۸ مطابق پنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری درترکمانچای تحریرشد.

❀❀❀

آینده - درشمارهای آتیه معاهده تجارتی ترکمن چای راجع بمسئله کاپیتولاسیون و صورت مجلسی که در خصوص تشریفات سفرا در آنجا بامضا رسیده است درج خواهد شد .

کورنی، شاعر فرانسوی

پی یر کورنی (۱) از شعرای نامی فرانسه است که فی‌الحقیقه ایجاد و رونق تئاتر در آن مملکت مرهون قریحهٔ اوست .

کورنی در سال ۱۶۰۶ میلادی در شهر رون قدم بعرصهٔ وجود نهاد و تحصیلات خویشرا در همان شهر بپایان رسانید ، پدرش چون از وکلای مرافعه بود میخواست که اورا نیز بوکالت عـدلیه گمارد ، ولی کورنی روحاً از اینگونه مشاغل بیزار بود ، بعلاوه لکنت زبان وتنبلی ذاتی او نیز با کار وکالت منافات داشت ، پس برخلاف میل پدر دل به

(1) Pierre Corneille.

ربةالنوع شعر سپرده طریق شاعری پیش گرفت و در سال ۱۶۲۹ ازشهر روان با اولین تصنیف تئاتری خویش معروف به « مهلیت » (۱) بپاریس آمد و آنرا انتشار داد .

انتشار این قطعه با وجود نقائص بسیار برای کورنی موجب شهرت فراوان گردید وبر رواج بازار تئاتر بیفزود . پس از آن قطعات « بیوه زن » (۲) « کنیز » (۳) « میدان سلطنتی » (٤) و غیره یکایك از قریحهٔ توانای او بوجود آمد ولی استادی و مهارت وی در شعر ، زمانی آشکار شد که قطعات « مده » و (٥) « سید » (٦) انتشار یافت .

نخستین باری که « سید » را در سال ۱۶۳۶ نمایش دادند ، شهرت و اهمیت آن بپایه‌ای رسید که بر آتش بخل ریشلیو دامن زد و او را بر آن داشت که با کورنی مخالفت کند و نویسندگان عصر را بانتقاد قطعهٔ « سید » برانگیزد ، نویسندگان نیز امر وی را اطاعت کردند و بعیب جوئی شاهکار کورنی پرداختند ، ولی چون انتقادات آنان موردی نداشت و از اینرو طبعاً از آنچه ریشلیو میخواست ملایمتر بود ، موجب دلتنگی و ملال وی گردید و از راه کینه نمایش « سید » را توقیف نمود .

کورنی بر عیب‌جوئی حاسدان و مخالفتهای ریشلیو وقعی نگذاشت و بر آن بدیده متانت و بردباری نگریست ولی مردم چون شیفتهٔ شاهکار او بودند برای تهنیت و تبریك بخانهٔ وی شتافتند و بدینطریق از مخالفینش انتقام گرفتند .

قطعهٔ « سید » از نظر افکار بدیع وسبك تازه‌ای که داشت ، چنان مشهور شد که دیرزمانی برسبیل مثل میگفتند : « فلان چیز در خوبی مانند قطعهٔ « سید » است » کورنی میتوانست از ریشلیو شکایت کند و اورامحکوم نماید . اما بزرگواری و بلند طبعی او با اینکار مخالف بود ، چنانکه

(1) Mélite. (2) la Veuve. (3) la Suivante. (4) la Place Royale. (5) Médée. (6) le Cid.

پس از مرك وزیر هم فقط بسرودن اشعار چهارگانه ای که ترجمهٔ آنرا ذیلا مینویسیم قناعت کرد و بدینوسیله تمام مکنونات خویشرا در بارهٔ او آشکار نمود :

« مردم هرچه میخواهند ، از خوب وبد ، درباره کاردینال بزرك بگویند من در آثار منثور و منظوم خویش از اوسخنی نخواهم گفت ، زیرا کاردینال بیش‌از آن بمن نیکی کرده است که‌از او بدگوئی کنم ، و بیش از آن بمن بدی نموده است که اورا مدح نمایم . »

✿✿✿

سه سال بعد برقطعات تئاتری کورنی شاهکار جدیدی بنام « **هراسها** » علاوه گشت و قدر و منزلت ادبی اورا بلندتر ساخت . این بار دیگر زبان منقدین بکلی بسته ماند ، زیرا عیب‌جوئی از تصنیفی که مظهرشجاعت و وطن پرستی وعظمت روح بود ، امکان ناپذیر بنظر میرسید . پس از آن بلا فاصله قطعهٔ دیگر او « **سین نا** » انتشار یافت و در آن زمان قدرت طبع و قریحهٔ کورنی باعلاترین درجه رسیده بود . بعداز « **سین نا** » قطعهٔ « **پولی یوکت** » (۱) و پس از آن قطعهٔ « پومپه »(۲) را بمعرض تماشا گذاشت وبالاخره با انتشار کمدی‌دروغ گو نمایش تئاتر های مضحك را در فرانسه فتح باب کرد و آنرا سر مشقی برای مولی‌یر قرارداد .

آخرین شاهکار کورنی قطعهٔ رودگون (۳) بود ، معهذا از قریحهٔ تابناك او در قطعات هراکلیوس و سرتوریوس نیز آثار آشکاری‌می توان یافت ،

ولی تصنیفات دیگر او که بعد از آن انتشار یافته است ، کلیهٔ نمونه روشنی ازضعف روح و قریحهٔ وی‌میباشد . در بارهٔ کورنی گفته‌اند که‌او در قدرت و عظمت طبع و روح ، از فجر تیره به نصف النهار روشن ترقی کرد و یکباره بشام تاریك نزول نمود . ولتر در خصوص

(1) Polyeucte. (2) Pompée. (3) Rodogune.

آثار او چنین اظهار عقیده کرده است که: «همیشه بایستی فقط شاهکار شعرا و نویسندگانرا میزان قدرت ایشان قرارداد، اگر کورنی را از روی شاهکارهای او قضاوت کنیم بعظمت روح و قدرت قریحهٔ او اعتراف خواهیم کرد، زیرا احساسات تند و سیاست دقیق و قوت دلائل و بلندی افکار وی را در آثار هیچیك از همکنانش نمیتوانیم یافت. در قطعات کورنی رومی مانند رومی، شاه چون شاه، پهلوان بدلاوری و رشادت پهلوان حرف میزند، و اشعارش همه جا با شکوه و جلال شاهانه توأم است.»

کورنی ظاهراً فربه و خندان وخوشرو بود ولی با مردم کمتر معاشرت میکرد و مکالمهٔ او نیز چنان مبهم و نادرست بود که هیچکس اشعار وی را ببدی خودش نمیخواند. روزی شنید که یکی از دوستان شاعرش در تئاتر اشعار او را ببدی یاد کرده است و از اینجهت بملامتش زبان گشود، دوستش بدو جواب داد که «چگونه ممکن است من اشعاری را که تو خود بدان بدی خواندهای و پسندیدهام، از دهان بازیگر ماهری بشنوم و نپسندم!»

از اینمطلب نباید نتیجه گرفت که کورنی خودخواه بودهاست، او فقط چون ارزش آثار خویشرا میدانست از اظهار و نوشتن آن ملاحظهای نداشت، آراء و عقاید منقدین را با صبر و بردباری میشنید و تا میتوانست از خویشتن دفاع میکرد. احساساتی که کورنی را بتعریف خود وادار مینمود، بقسمی نبود که موجب دلتنگی و آزار دیگران شود و بعلاوه حق بجانب وی بود اگر از خویشتن بسزا تعریف میکرد و قطعات بی نظیر سید و سینا و هراس و رودگونی را موجب افتخار خویش میشمرد.

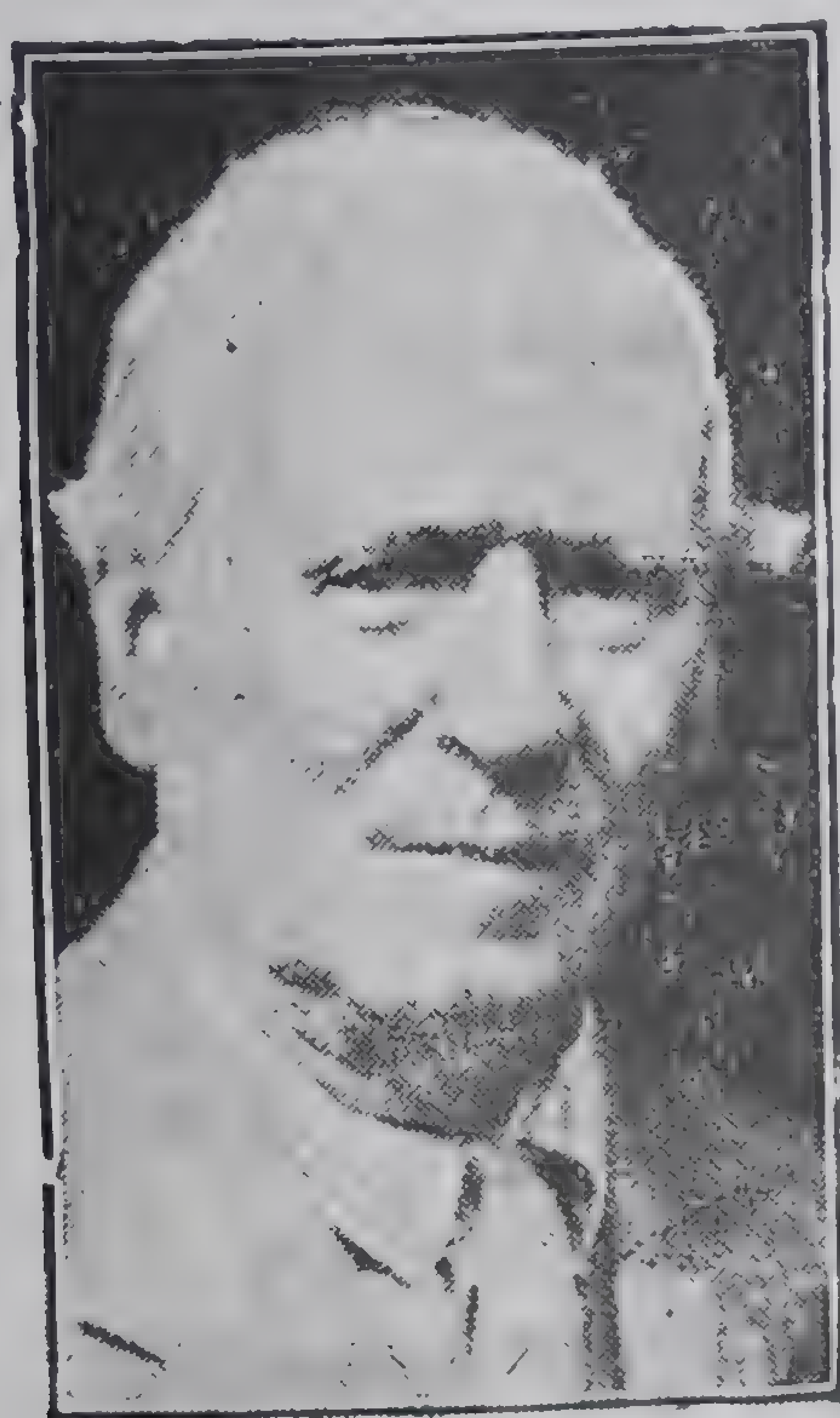
معروفست که در اواخر عمر کورنی چنان طرف توجه و احترام مردم بود که چون به تماشا خانه وارد میشد، تمام حضار باحترامش بر میخاستند و چون شاهزادگانش تعظیم میکردند وجای تردید هم نیست

که در تیاتر ها او حقاً بر شهزادگان برتری داشته است ، ولی ولتر منکر این افتخاراتست و تنها دلیل او همان بی میلی و عدم رغبتی است که مردم پیوسته نسبت بفضلاء و دانشمندان اظهار میکنند ، معهذاشخص ولتر بواسطه احترام و قدر و منزلتی که درزندگانی حاصل کرد ، خود بهترین دلیل رد این عقیده است.

کوزنی بالاخره در سال ۱۶۸۴ درگذشت و ظاهراً دنیای بی مهر را بدرود گفت ، ولی آثار تابناك او که تابد در آسمان ادبیات خواهد درخشید ، محو نام نیکش راامکان ناپذیر ساخته است.

در شماره آتیه بهترین شاهکارهای او قطعه « هراسها » را تلخیص و ترجمه نموده بخوانندگان محترم تقدیم میکنیم .

نصرالله فلسفی



مستر اسکویث ، رئیس الوزراء انگلیس قبل ازجنك عمومی .

انتقاد مقاله «طهران یا تهران»

در شمارهٔ خرداد ماه ۱۳۰۶ مجلهٔ آینده در مقالهٔ «طهران یا تهران» اشاره شده بود بیادداشتی که این جانب باقای نفیسی داده بودم برای اینکه حق مطلب ادا شده باشد لازم دیدم عرضه دارم :

از دو کتابی که مرحوم آقا محمد مهدی اصفهانی در بارهٔ اصفهان تألیف کرده اولین آنها که مختصر است در تحت عنوان **شرح اصفهان** چنانکه آقای نفیسی نوشته اند در پاورقی روزنامهٔ ایران قدیم بتدریج منتشر شده و نسخهٔ اصلی بخط مؤلف در کتابخانهٔ آقای فروغی ضبط است . . . .

کتاب دومی که مفصلتر است درحقیقت بسط مطلب همان کتاب نخستین است خاصه از جنبهٔ تاریخی و چنانکه در خاتمهٔ کتاب آمده «تاریخ اصفهان مسمی به **نصف جهان** با لواحق آن که در اغلب کتب تواریخ نایاب بود و بلکه استماع اکثری نشده بود در شهر رجب المرجب سنهٔ یکهزار و سیصد و هشت (۱۳۰۸) هجری باتمام رسید»

این کتاب متجاوز از ۵۰۰ صفحه است و در حدود شش هزار بیت مطلب دارد . . . .

اما در باب نتیجهٔ که آقای نفیسی از تحقیق مفصل خود گرفته بودند ولو اینکه ما نیز باایشان متفقیم دراینکه تهران گفته و نوشته نیز میشود وصحیح هم هست باز ازاین نکته غفلت نباید کرد که در زمانی که ما بعرصه رسیده ایم عدهٔ کلمات دیده وشنیده ایم که به املاهای غریب نوشته میشود ازقبیل **طپیدن** و**غلطیدن** و **طپانچه** و **طهران** و **اصطخر**و**طبرستان** و **اصفهان** و **قزوین** و **قاین** و **قهستان** و امثالها (که بعضی دیگر از

نظایر اینها را حضرت آقای قزوینی در مجلهٔ کاوه نام برده اند) وجه غرابت در املای این کلمات چنانکه معلوم است اینست که بزعم بعضی از لغویین هشت حرف ث و ح و ص و ض و ط و ظ و ع و ق در فارسی اصیل نیست و منحصر بکلمات بیگانه از فارسی است (یادرین مورد بخصوص بعبارت بهتر باید گفت کلمات فارسی‌الاصل ازین حروف خالی باید باشد)

بحث در اصل این قضیه موقع دیگری‌ومجال بیشتری میخواهد که علی‌العجاله از آن چشم میپوشم لکن آنچه عجالة ذکرش را ضرور میدانم اینکه‌در خط امروزی ما این کلمات همین‌طوز بمارسیده ودرموضوع ما نحن‌فیه یعنی طهران هم با وجود تصریح یا قوت که آقای نفیسی نقل کرده‌اند بازهمان نوشتن بطاء که خود یاقوت‌نیز در ضبط آورده متداول مانده و فی‌المثل در کتاب تحفهٔ سامی تألیف سام‌میرزا فرزند شاه اسماعیل صفوی که درسال ۹۵۸ هجری تألیف شده‌وهم‌درسایر تذکرة‌الشعراهای قدیم و جدید نام عشراتی از شعرای فارسی زبان منسوب بطهران یانسبت « طهرانی » آمده و « نبودن طاء درلغت‌عوام » مانع نوشتن این کلمه بطاء نشده چنانکـه در الفاظ یونانی یا رومی الاصل **افلاطون** و **انطاکیه** و **قبرس** و **طرابلس** و **اسطقس** و **ملاطیه** و **انطیوخس** و **قسطنطنیه** و **مغناطیس** و **اوقیانوس** و **سقراط** و **بقراط** و غیرها وهزارهاکلمات عربی متداول در فارسی نبودن مخرج حروف غریبه‌مانع کتابت آن لغات و اسماء باملای‌متداول و معمول به نشده و اگر کسی‌مضمضه‌را « مزمزه » بنویسد هر باسوادی که ملتفت غلط او شود حمل بر بی سوادی نویسنده خواهد کرد و بعقیدهٔ زعمای علم و ادب اگر روزی آمد که انشا الله خط فارسی از صورت امروزی بصورت خطوط لاتین تبدیل یافت نیز این املاها بجهت منع‌التباس باید بجا بماند و برای تمام اصوات‌فارسی واشکال حروف عربی شکلی وضع شود ولو اینکه عدد اشکال حروف بپنجاه‌نیز

برسد که باز بهتر از امروز است ، باری علت اینکه درنقل کلمات بیگانه حروف را تغییر داده اند بعضی برمامعلوم است وبرخی مجهول مثلا وقتی **گی** یا **گاوخانی** یا **گرگان** یا **بزرگ امید** رامفضل بن‌سعد مافروخی یا حمزة بن الحسن اصفهانی یا فلان مصنف دیگر ایرانی بزبان عربی **جی** یا **جاوخانی** یا **جرجان** یا **بزرجومید** می نوشته اند از لحاظ نداشتن شکل گیم (گاف) فارسی بوده ورنه در تلفظ و خواندن این الفاظ مشهوره همان گاف گفته میشده (جز گاهی که کلمات را علماء از روی کتاب میدیده و یاد میگرفته اند یا در زمان ایشان در میان عامه نیز بجیم مشهور بوده مثل اینکه ابوریحان بیرونی در کتاب الاثار الباقیة عن‌القرون‌الخالیة لفظ مهر جان را بغلط محبة‌الروح معنی کرده که از آن این فایده را میتوان گرفت و استنباط کرد که جزء اخیر کلمه‌را در آن زمان جان بجیم تلفظ میکرده اند) منتهی امروزه بعضی از کلمات مانند آذربایجان و زنجان وجی و بزرجمهر و جرجان بهمین صورت هم تلفظ میشود و پارهٔ بصورت اصلی مانده پس امروز که ما میخواهیم این کلمات را حکایت کنیم باید همچنانکه عامه آن را مینویسند بنویسیم نه بنا بر اجتهاداتی که خود حق آن‌را نداریم و مخصوصاً از نقل اشتقاقات و وجه تسمیه های مستنبطهٔ اقدمین (چنانکه آقای نفیسی در بارهٔ طهران کرده اند) و ساختن وجه تسمیه‌هائی که بشوخی و افسانه شبیه‌تر است تا بجد و حقیقت (از قبیل تخیلات مرحوم میرز آقاخان کرمانی که احساسات ملت خواهی و وطن‌پرستی او قابل تقدیس است لیکن از بدبختی از علم و ادب دستش تهی بوده ، و مانند حدسیات کسانی که درین ایام سنت اورا در اشتقاقات اجرا میکنند) باید بشدت پرهیز کرد زیرا که ما از قواعد علم فقه‌اللغه هنوز هیچ اطلاع نداریم و از اصول مسلمهٔ علمای محقق فرنك این است که در لغات و الفاظ هر زبانی بخواهند تدقیق نمایند هفت هشت تا هفده هجده زبان از السنه مجاوره و لهجات متقاربهٔ آن‌را بخوبی

فرا میگیرند وهیچ گاه فی‌المثل اسامی متعلق بزمان هخامنشیان را از کلمات زبان فارسی امروزی یا لهجهٔ مازندرانی نمیشمارند و ما که زبان فرس قدیم و پهلوی و پارسی را نمیدانیم و از سانسکریت و سریانی و آرامی و ارمنی و یونانی و امثالها اطلاع نداریم باید نسبت باسامی قدیمهٔ فارسی همان رفتار کنیم که نسبت بکلمات چینی و ژاپنی مینمائیم....

بعضی کلمات دیگر در فارسی هست که ما مستقیما از ترکی گرفته‌ایم مثل **قاطر** و **قبچاق** و **قرق** و **آزوقه** و **قزل** و **سنجاق** و **چماق** و **چپق** و **اوطاق** و **اولاغ**، رأی حضرت آقای میرزا محمد خان قزوینی در این باب از خلاصهٔ که بیکی از آشنایان خود نوشته اند معلوم میشود :

«...... چون در کلمات ترکی بخصوص در موردحروف **(ت‌ط‌د)** و **(ق‌غ‌خ)** و **(س‌ص)** هیچ املای ثابتی موجود نیست وبر حسب امکنه و ازمنهٔ مختلفه این نوع کلمات گاه بتاء منقوطه و گاه بطای مؤلفه و گاه بدال نوشته میشوند (کذا) لهذا بنده گمان میکنم که **قاتر** و **قاطر** (و حتی **قادر** بادال که در جامع التواریخ مکرر گویا مذکور است) همه صحیح است و صحت هیچ کدام مستلزم غلط بودن دیگری نیست ، در کتب عربی مؤلفه در عهد ممالیك مصریه در کلمهٔ تیمور تاش که ازاعلام ترکی است‌هم‌تمرتاش وهم طمرطاش وهم دمرداش بهر سه قسم نوشته شده است ، و همچنین الاداغ که نام کوهی است در اران در کتب تواریخ فارسی‌و عربی هم الاداغ و هم الاطاق و هم‌الاتاغ وهم الاتاق وهم الاداق وهم الاطاغ همه نوشته شده است وهمه صحیح است وهیچکدام را نمیتوان گفت ترجیحی بر دیگری دارد وقس علی ذلك هزارها کلمات ترکیهٔ دیگر را که اینجا موقع تفصیل آن‌نیست»

اما دربارهٔ شش صورت دیگر لفظ طهران و تهران (تیران و طیران که گویا صواب ولی عجالة متروك است ، وطیرون وتیرون وتهرون وطهرون که عامیانه است) نه قول فلان سیاح فرنگی که از افظ عوام اسم این شهررا شنیده برای ماسند کتابت تواند شد ونه شعر سید اشرف الدین « آهای آهای نسیم شمال ایجارا طیرونش میگن » و این حکم آقای نفیسی مثل آنست که کسی بگوید چون فلان وزیر درموقع حرف زدن میگوید « مملکت ایرون » پس بجای ایران « ایرون » هم میتوان نوشت وصحیح است وما ازدیر باز بنصیحت شنیده‌ایم که « درحرف زدن هرچه بگوئید گفته اید اما وقتی پای نوشتن بمیان آمد باید درست و مطابق قاعده چیز بنویسید » وحتی گروهی گفتن رانیز بهمان شدت مقید بصحت میدانند ومن‌از پیروان آن کسانم که معتقدند باید نوشتن و نشر مطالب را منحصر بعلماء نمود ولی چون تاکنون چنین قانونی در ملك ما متبع نیست بعرض این‌چند کلمه جسارت شد .

مجتبی مینوی

مدعی

بعد از این ای مدعی چون بردرجانان روی
من هـم آیم از قفا وایستم پهلوی تـو
یا تو را بینند و بگشایند در بر روی من
یا مرا بینند و بر بندنـد در بر روی تو

آذر بیکدلی



قسمت زنان

مهر مادر

مادری پیر و پریشان احوال — عمر او بود فزون از پنجاه
زن بی شوهر و ازحاصل عمر — یك پسرداشت شرور وخودخواه
روز وشب در پی او باشی خویش — بیخبر از شرف وعزت و جاه
دیده بود او نیر مادر پیر — یك گره بسته زر گاه بگاه
شبی آمد که ستاند آن زر — بكند صرف عملهای تباه
مادر از دادن زر کرد ابا — گفت رو رو که گناه است گناه
این ذخیره است مرا ای فرزند — بهر دامادیت انشاء الله
حمله آورد پسر تا گیرد — آن گره بسته زرخواه مخواه
مادر از جور پسر شیون کرد — بود از چاره چو دستش کوتاه
پسر افشرد گلوی مادر — سخت چندانکه رخش گشت سیاه
نیمه جان پیکر مادر بگرفت — بر سر دوش و بیفتاد براه

برد در چاه عمیقی افکند کز جنایت نشود کس آگاه
شد سرازیر پس از واقعه او تا نماید به چاه نگاه
از ته چاه بگوشش آمد ناله زار حزینی ناگاه
آخرین گفته مادراین بود:
آه فرزند نیفتی در چاه

یحی دولت آبادی

تصحیح

آقای مدیر محترم.

در صفحهٔ ۳۲۲ از شمارهٔ مسلسل ۱۵ و ۱۶ مجلهٔ « آینده » اشعار معروف نیم‌تاج‌خانم سلماسی که در موقع قتل و غارت ارومی ، سلماس و رشت خطاب بمردان مرکز (هیئت دولت وقت) سروده است مندرج بود . چون مختصر تحریفی در اشعار مزبور بنظرم رسید لازم دانستم که نسخهٔ صحیح آنرا نوشته تقدیم نمایم متمنی است در شمارهٔ بعد امر به تصحیح و تجدید فرمائید .

علاوه براینکه یك بیت (آنانکه احتجاب . . .) افتاده بود در بیت ششم درج کلمهٔ (قحبه) بجای (زشت) خیلی مستهجن و مخالف روح ادبیات بود خاصه از سینهٔ سوزناك یك دختر عفیفه که پدر و کسان او بدست اکراد شقی بدرجهٔ شهادت رسیده باشند .

سراب ۲۱ مرداد ۱۳۰۶ علی زاده

پیام‌زنان بمردان
اثر طبع نیم‌تاج خانم سلماسی

ایرانیان که فرکیان آرزو کنند باید نخست کاوه خود جستجو کنند
مرد بزرك باید و عزم بزرگتر تاحل مشکلات به نیروی او کنند
در اندلس نماز جماعت شود بپا روزیکه قادسیه بخونها وضو کنند
ایوان بی شکسته مرمت نمی‌شود صدبار اگر بظاهر وی‌رنك‌وروکنند
شد پاره پرده عجم از غیرت شما اینك بیاورید که زنها رفو کنند
نسوان‌زشت‌مویپریشان‌کشیده‌صف تشریح عیب های شما موبمو کنند
دوشیزگان شهرارومی‌گشاده‌روی دریوزگی به‌برزن‌وبازار وکو کنند
بس‌خواهران‌بخطهٔ سلماس‌خون‌جگر خون برادران همه سرخاب‌رو کنند
نوح دگر بیاید و طوفان وی‌زنو تالکه‌های ننك شماشست‌و شو کنند
آنانکه‌احتجاب‌زنان‌کرده اندورد بهتر بود زمردی خود گفتگو کنند
آزادگی بدسته شمشیربسته اند مردان همیشه تکیهٔ خودرا بدو کنند
قانون خلقت‌است‌که‌بایدشود ذلیل هرملتی‌که راحتی‌و‌عیش خو کنند .

تحقیقات

دربارهٔ زنان شاعر

مهستی گنجوی

بقلم آقای امیر خیزی

در شمارهٔ ۱۴ مجلهٔ آینده مقاله‌ای بقلم آقای رشید یاسمی دربارهٔ مهستی درج شده که در جای خود حاوی خبر جدیدی بود یعنی راجع به معاصر بودن این شاعره باعنصری و سلطان محمود غزنوی اشارتی رفته بود.

موضوع همین چند سطر یا بعبارت اخری همان لغز و قطعه جوابیه تصادفات شگفت آوری برای نگارنده رویداد یعنی از یك طرف آن دو بیت جوابیه در یك نسخه خطی (که امروزها بدست افتاده است) بنام امیراحمد پور خطیب بوده نه عنصری این است که برای قبول تحقیق آقای رشید یاسمی محلی باقی نگذاشت. از طرف دیگر باز همان چند سطر سبب شد که دومأخذ دیگری راجع به معاصر بودن مهستی باعنصری کشف گردد.

واقعاً در این قضیه آقای رشید یاسمی مانند مبشری است که بدست آویز یك قرینهٔ مشکوك از حقیقت امری خبر بدهد و پس از چند روز شخص دیگری که شاهد قضیه بوده است صحت امر را تصدیق بکند با اظهار عدم اطلاع از وجود چنان قرینهٔ مشکوك! اکنون برای توضیح مقصود لازم است که قبلا مختصری در خصوص وضع و چگونگی این نسخه خطی که شاید یکی از وثائق گرانبهائی باشد که برای شناختن این دو شاعر بدست افتاده است سخن رانده سپس باصل موضوع پردازیم (مقصود از دو شاعر مهستی و پور خطیب است) این کتاب که چند صفحه ازاول و آخر وحتی قسمتی نیز از اواسطش مفقود شده است با مثنوی عشاقنامه

و چند رسالهٔ عبید زاکانی معاً تجلید شده و چنانکه از صحافی آن معلوم میشود بدواً کتاب جداگانه‌ای بوده و بعد بـواسطهٔ متلاشی شدن صفحات مالك آن مجبور شده که همان چند صفحهٔ پراکنده را باتصنیفات عبید در یکجا مجلد سازد تاریخ استنساخ تألیفات عبید نشان میدهد که از یادگاریهای قرن نهم هجری است ولی اسم مؤلف و تاریخ استنساح کتاب بواسطه سقط صفحات معلوم نیست لیکن تاریخ تـالیف آن حتماً قبل از ابتدای قرن هشتم میباشد زیرا حمدالله‌مستوفی بنام مناظرهٔ ابـن خطیب و مهستی نامی از آن‌برده است؛ کتاب مزبور بسیار مغلوط و بدخط ، عدهٔ صفحاتش (۱۲۷) و رویهمرفته حاوی ۳۶۰ رباعی است که ۱۸۵ ربـاعی از آن منسوب بابن خطیب و (۱۱۰) رباعی منسوب به مهستی و قـریب ۶۵ رباعی بنام خطیب ، پیر عثمان ، شاه گنجه ، طبیب ، محتسب ، میفروش و غیره میباشد بعلاوه اینهاسه چهار قطعه و یك لغز و جواب آن در این کتاب مندرج است. طرز نگارش کتاب بدین ترتیب است که در همه‌جـا اول بطور نقل و حکایه صحبتها را ذکر کرده (مانند مهستی گفت ، امیر احمد گفت ، این رباعی خواند و هکذا) بعداز آن یك یا چندرباعی را مینویسد . اگر چه این تألیف بنفسه حکایت واحدی است و همه‌قسمتهای ان مربوط بهمدیگر و مانند رومانی نوشته شده است با وجود این در موارد غیر لازم یعنی در صدر هر قسمت منثور که بعداز رباعی شروع شده و با رباعی دیگر ختم میشود بامرکب قرمز نوشته شده «حکایت» از اینقرار کتاب دارای (۱۱۹) حکایت میباشد و شاید اضافه کردن حکایات در غیر موارد در نسخه اصلیه وجود نداشته و ناشی از تصرفات ناسخ کتاب بوده‌باشد. چون ضیق صفحات مجله کفایت توضیحات رادرین خصوص ایجاب مینماید لازمست که درهمین جا معرفی کتاب راختم نموده و بذکر چگونگی لغز که منشاء تحقیق آقای رشید یاسمی است شروع کنیم وبهتر اینست که برای روشن شدن مطالب همان قسمت از کتابرا که راجع بهمین قضیه است عیناً نقل

نمائیم لیکن نکتهٔ جالب تاسف این است که بعدازآنکه در کتاب شرحی راجع بمحبوس شدن مهستی دردست شاه گنجه بواسطهٔ دوستی باغلام‌شاه وخلاصی او بشفاعت ارکان دولت از حبس و دوباره به محبس آمدن و رباعی خواندن ودهن بازرآگندن تمامی اینها بـاتفصیل نوشته شده ولی قبل ازآنکهٔ قضیهٔ دهن بازر آگندن به آخـر رسد مطلب بواسطهٔ سقط شدن چند صفحه قطع میشود چنانکه عبارت آخـر صفحه چنین است:

«احسنت ازشاه وحاضران مجلس برآمد شاه بفرمود تادهنش پرزر...»

ازصفحهٔ بعد حکایت لغز بدون مقدمه چنین شروع میشود:

«فکری کرد که اینها بدیدن من‌آمده اند من‌نیز ایشانرا چیزی بپرسم که ندانند این اندیشه بکرد وزبان بگشود وگفت ایشاعـران و ایظریفان وای قافیه شناسان من‌از شماچیزی خواهم پرسیدن اگر جواب گوئید این نعمت که نهاده است بخورید والا لقمهٔ شیران را بـروباهان دغل روا نمیدارم گفتند بگو تا چه خـواهی پرسیدن مهستی این رباعی آغاز کردو گفت:

مهستی فرماید

آن دزد چون بود که بخانه درون شود
خانـه ز بیم دزد ز روزن بـرون شود
خانه روان و دزد طلبکار خانگی
چون خانه رفت خانگی اورا زبون شود

حکایت: مهستی بانك برایشان زد که برخیزید وازاینجا بیرون روید که این نه‌جای شماست ایشان درین غصه که ناگاه امیر احمد درآمد وسلام کرد جمعی را دید نشسته ونعمت فراوان پیش نهاده و هیچ کس دست دراز نمیکند جمله جواب دادنـد مهستی برخاست و امیراحمد رادر کنار گرفت امیر احمد گفت ای‌مهستی اینها چه کسانند و این طعام چرا نمیخورند مهستی گفت شاعرانند که بدیدن من آمده اند وبرای

من یك سیبی نیاوردند چون بیطریقی کردند من نیز از ایشان رباعی پرسیدم که نمیدانند امیر احمد گفت بگو تاچه پرسیدی مهستی باردیگر همان رباعی آغاز کردو گفت:

مهستی فرماید

آن دزد چون بود که بخانه درون شود

خانه ز بیم دزد . . . .

. . . .

. . . .

امیر احمد فرماید

آخر زمان که طبع حکیمان نگون شود

سه صد حکیم مر جلبی را زبون شود

آن دزد دام دان که طلبکار ماهی است

وآنخانه آب دان که ز روزن برون شود

حکایت: مجموع شاعران خرم شدند و دانستند که این پور خطیب گنجه است برخاستند واورا تواضع کردند و آنکه طعام‌خورا(ن) کردند وبیرون‌رفتند ». من‌وقتی که این صفحه را در کتاب دیدم‌سؤالات زیادی ازخود مینمودم: آیا قضیهٔ تحسین و احسان شاه گنجه در خصوص شاعرهٔ محبوس بکجا انجامید؟ کدام شاعرانی بدیدن مهستی آمده‌بودند؟ چرا مهستی ازایشان متوقع هدیه وپیشکشی بود؟ وبالاخره چرا شاعران پور خطیب را نمیشناختند درصورتیکه باقرار خود کتاب وی درشهر گنجه انگشت نمای شاه‌و گدا بوده است.

چند روزی این سئوالات مرا ناراحت و مشغول داشته بود تا آنکه درصفحات آخری کتاب نوای غربت امیر احمد بگوشم رسید که درپیش دلدار خود مهستی نشسته گریه وزاری مینماید مهستی‌نیز«(۱) دست

(۱) عین نثر کتاب است

پور خطیب را بوسیده گفت راست بگو که چرا میگرئی امیر احمد ابن ابیات آغاز کردو گفت

امیر احمد فرماید

بزرگی بودم اندر شهر گنجه همه درس علوم زهد خوانده
که معارضه بامن ز بحث درس علوم مفسری نبد و واعظی لطیف کلام
هوای بادهو جامم بدین دیار انداخت هزار کاسه(ر)چنین بیش کرده کاسه وجام

مهستی دردست وپای اوافتاده گفت راست میگوئی که برای من ترك خانومان کرده و این زمان در خراسان آمدهٔ برخیز تاکار سازی کنیم وباز بشهر گنجه رویم در زمان بفرمودند کارسازی کردن و روانه شدند »

قیمت این چند سطر در معیار فکرت معادل بهای چند صفحه بود که ازوسط کتاب افتاده است زیرا این چند سطر بود که نالهٔ جگر سوز پور خطیب وجواب تسلی بخش مهستی را بگوش مارسانده و مارا بطرف حقیقت امرهدایت کرده وبه نگارنده اجازه داد که مطالب گسیخته پیشین را بمقتضیهٔ لغز بدینگونه مربوط سازد:

«احسنت ازشاه وحاضران مجلس برآمد شاه بفرمود تا دهنش پر زر کنند »

مهستی پس از آن از شاه اجازهٔ مرخصی خواسته بیرون آمدبا امیر احمد ملاقات کرده و هردو ازاوضاع گنجه اظهار دلتنگی وعدم رضایت نمودند امیر احمد از بد رفتاری پدر خود خطیب که هرروز بامریدانش اسباب زحمت ویشده گاه در بندش مینمودند و زمانیصراحیش می شکستندو سعی داشتند ویرا از خراباتیکه بامهستی در آنجا سکنی کرده بود بیرون کشیده وبهصومعه خطیب برده توبه دهند شرحی به مهستی گفت مهستی نیز از مردم آزاری مردمان گنجه و استبداد شاه که گاهی شاعرهٔ استاد را بجرم دوستبودن باساقی خود (قوانجه)نام ، امر می کرد دست و پادر

چرم گاو گرفته و باستان خانه اندازند و زمانی نیمشب یساولان شاهی درب خرابات را ازجای می کندند که شاه بشنیدن آواز مهستی هوس کرده است وبایدهم اکنون دربارگاه حاضر شود حکایتی خواند بالاخره هردو قرار بر این دادند که شهر گنجه راترك کرده و بجانب خراسان روند تدارك سفر رادیده و بخراسان رفتند (بجهت اینکه در کتاب فقط لفظ خراسان قید شده و تعیین شهر نگردیده ما نیز ناچاریم که بکلمهٔ خراسان قناعت ورزیم) چون آوازهٔ آمدن مهستی درخراسان افتاد متجاوز از ۳۰۰ شاعر که همگی مراتب کمال و معرفت شاعره را شنیده بودند بملاقاتش شتافتند مهستی چون آنان را دست‌خالی یافت واین کار را حمل برعدم اعتنا نمود . . . . فکری کرد که اینها بدیدن من آمده‌اند . . . . الخ (بقسمت اولی مربوط‌شود)» پس‌بنا بشهادت این کتاب که‌تاریخ تألیفش قدیمتر از زمان تحریر همان جنگ کهنه است که آقی رشید یاسمی از آن نام می‌برند وحتی تاریخ تالیف مصدقش یعنی تاریخ گزیده (موالف بسال ۷۳۰) قبل ازتاریخ نوشتن آن‌جنگ می‌باشد لازم‌است این لغز را بنام امیراحمد پورخطیب دانسته وانتساب آنرا به‌عنصری ناشی از خطای نویسندهٔ جنگ شماریم

اما دومأخذ دیگری که صراحتاً معاصر بودن مهستی را باسلطان محمود میرساند اولا بیتی‌است که بنام‌مهستی درفرهنگ اسدی دیده میشود (ص ٥٤ لغت نس)

. . . . بوسهٔ چند بتزویر دهی برنس‌من (۱)

وازذکر این نکته نمیتوانم خودداری کنم که سبك وروح شعر باشعار مهستی کاملا نزدیك حتی‌نسخهٔ مناظره یك‌رباعی باهمان‌سبك ومضمون دارد. پس از این‌جا برمیاید که باید تاریخ حیات این شاعره‌قبل‌از زمان

(۱) چون مصرع اول بیت‌رکیك‌و نقلش خارج‌ازرسوم نزاکت بود فقط به‌تعیین مجاش اکتفا شد

تالیف فرهنك اسدی بوده باشد یا اسدی از اشعار او بطور استشهاد نقل نماید یعنی در دورهٔ حکمرانی سلطان محمود غزنوی . ـ

ثانیاً شهادت صریح حمدالله مستوفی است که در تاریخ گزیده (صفحه ۸۱۵) در ترجمهٔ حال این خطیب می‌نویسد : « هوتاج‌الدین‌احمد معاصر سلطان‌محمود غزنوی بوده‌اشعار خوب دارد مناظرهٔاو با منکوحه‌اش مهستی شیرین باشد » بعد از آن دوسه سطر در خصوص « زناشوهری» مهستی و امیراحمد بادورباعی یکی از مهستی و دیگری از پور خطیب می‌نگارد که نقلش در اینجا برای ما لزومی ندارد و قسمت مفید ترجمهٔ حال همان دو سطر می باشد که نوشته‌شد. از این دو سطر سه نتیجه بدست میاید :

اولا امیر احمد معاصر سلطان محمود غزنوی بوده پس مهستی نیز از مفاخر آن دورمحسوب میشود ثانیاً لقب امیر احمد که خوشبختانه امروز قریب ۱۸۰ رباعی ازوی در دست داریم تاج‌الدین بوده‌است ثالثاً بواسطهٔ تصدیق مستوفی وجود یك نسخه مناظره را که امروز مرجع تحقیقات ماست می‌توانیم یقین نمائیم که تاریخ تألیف آن‌قبل‌از تاریخ تالیف تاریخ گزیده (۷۳۰) می‌باشد

در خصوص حکایت معاشقه مهستی با پسر قصاب که آقای رشید یاسمی معتقدند « ازتوسعهٔ معنی رباعیات خودوی‌حاصل شده (۱) » درجای خود فرضی است ممکن ولی نگارنده عقیده دارد این قضیه تنهاازتوسعهٔ معنی رباعیات مهستی پیدا نشده بلکه این سهو یعنی اسناد تعشق‌اولین دفعه از کسی سرزده‌است که شرح حال مهستی را در تاریخ گزیده دیده که می نویسد : « مهستی رباعیات خوب دارد درحق خوش‌پسری‌قصاب گفته :

هر کارد که از کشتهٔ خود بر گیرد   وندر لب و دندان چو شکر گیرد
گر بار دگر بر گلوی کشته نهد   از ذوق‌لبش زندگی از سر گیرد »

سپس‌همان‌شخص‌بارویهٔ افراط‌درقیاسی که‌اغلب تذکره نویسان دارند

(۱) مقالهٔ شماره ۱۲سال اول ایرانشهر

از اینکه مستوفی در شرح حال مختصر مهستی بذکر یك رباعی (راجع به پسر قصاب) اکتفا نموده باشتباه افتاده است که مهستی را باقصاب سروکاری بوده رفته رفته این خبط وسعت یافته وهر کسی که آمده خدمتی به مهستی کرده و در حق این معاشقهٔ اتهامی حکایتی ساخته‌است.

برای رد وبطلان همه این اقوال معتبر ترین سند خود نسخه مناظره موجوده می‌باشد زیرا بنابمندرجات آن در خصوص نکاح بین مهستی و پور خطیب اختلافی رویداده و هردو برای مدافعه «روی بدر قاضی مسلمانان نهادند و هر دو در بازار گنجه گذر کردند تارسیدند بدکان کلاه دوزی مهستی این رباعی آغاز کرد و گفت

دلدار که دوزمن از روی هوس   میدوخت کلاهی زنسیج اطلس

. . . .

امیر احمد فرماید

آن یارکله دوز که تاج سرماست   وان‌ماه که‌طرف کلهش‌درخورماست

آموخت کله دوزی دولت زفلك   یعنی‌سرهر که هست درچنبر ماست

و چون از آنجا بگذشتنددو غلام شاه گنجه را دیدند که تخم مرغ می‌باختند مهستی باستاد و این رباعی آغاز کردو گفت:

مهستی فرماید

«. . . . .»

«. . . . .»

بعد از آن قصه قصاب بدینطریق نوشته شده است: «حکایت این بگفت و از آنجا هم بگذشتندناگاه پسر قصابی دیدندکه گوشت برقناره زده بکلبانك میفروخت مهستی بایستاد و این رباعی آغاز کرد

قصاب منی و در غمت میجوشم   تاکارد باستخوان رسد میکوشم

رسمیست ترا که‌چون کشی‌بفروشی   از بهر خدا اگر کشی مفروشم

امیر احمد فرماید

قصاب چنانکه عادت اوست مرا   افکندوبکشت‌وگفت‌این‌خوست‌مرا

پس عذر کنان نهاد سر در پایم دم میدهدم تا بکنند پوست مرا

بعد از آن حکایت تیر انداز ترکی با صراف پسری است که امیر احمد دو رباعی و مهستی یك رباعی و یك قطعه در حق ایشان گفته‌اند که برای احتراز از تفصیل از نقل رباعیات صرف نظر نموده و به نوشتن قطعه که دارای مضمون عالی است می‌پردازیم « ناگاه غلام تر(ك) تیر انداخت زه گیر در انگشتش بگردید پیش لب آورد و بدندان راست کرد مهستی بدید و بخندید واین رباعی (!) آغاز کرد

کاشکی انگشتوانش بودمی تادر انگشتش همی فرسودمی
تا هرانگاهی که تیر انداختی خویشتن را کج بدو بنمودمی
تابندان راست کردی او مرا بوسهٔ چند ازلبش بربودمی »

مقصود از تفصیل این است که بتصدیق و توضیح خود کتاب قضیه معاشقه درکار نبوده و بلکه امیراحمد نیز در گفتن این قبیل رباعیات با مهستی در هرجا شرکت دارد علاوه بر آن در این کتاب برای حمامی، شتربان ، خیاط، عطار، زرگر ، فقاع فروش ، مبفروش ، عسس و خباز رباعیاتی از امیر احمد و مهستی موجوداست و حکایاتی نیز درخصوص هر رباعی صدقاً او کذباً مسطور . . . برای اینکه مقاله بیشتر از این مطول نشود از نوشتن چندنکته دیگر (راجع بوضع کتاب و تخلیط رباعیات مهستی وپور خطیب باخیام وسایر نظریات) صرف نظر کرده و نوشته خود را بهمین جا ختم می نمایم و اگر در آتیه فرصتی شد شرحی جداگانه ومفصل در خصوص نسخهٔ مناظره بامقداری از رباعیات مهستی وپور خطیب نگاشته و تقدیم خواهم کرد.

در این موقع از وظایف خود میدانم که عرض کنم : مقصود عمده از نوشتن این سطر معرفی کتاب مناظره بود که تصادفاً چندی پیش بطریق امانت بدست افتاده ودر صدد نوشتن شرحی در خصوص آن بودم که خوشبختانه آقای رشید یاسمی فتح بابی در این موضوع کرده ومرا بنوشتن چند سطر زاید واداشتند اینك در خاتمه لازم میدانم که احترامات خودرا تقدیم داشته و تکمیل نواقص این مقاله را بقلم نقاد و نظر نکته بین ایشان محول نمایم ....

امیرخیزی تبریز اردیبهشت ماه ۱۳۰۶

آینده

مجلهٔ سیاسی ، ادبی واقتصادی مصور

نمرهٔ مسلسل ۱۹

مجلد دوم (شمارهٔ ۷)

آبان ۱۳۰۶ ه ش .

ربیع الاول ۱۳٤٦ ه . ق .

نوامبر ۱۹۲۷ م.

تاریخچه

سیاست روسیه در ایران

در این موقع که بواسطه امضای عهد نامه جدید سیاسی وقرار دادهای اتصادی میان ایران و روسیه در روابط سیاسی این دو مملکت مناسبات حسنه تشیید میشود مناسب است نظری بتاریخ سیاست روسیه درایران بیفکنیم

تاریخ سیاست روسیه‌را در ایران میتوان بچهار دوره تقسیم نمود:

اول) دوره « هجوم نظامی » - از زمان پطر کبیر (اواخر قرن هیفدهم میلادی) تا عقد معـاهده ترکمن چای ۱۸۲۸ ؛

دوم) دوره تسخیر اقتصادی » و « نفوذصلح جویانه » - از معاهده ترکمن چای تا سالهای انقلاب مشروطیت ایران ، معاهده ۱۹۰۷ و تصرف تبریز بوسیله قشون روس (۳۰ آوریل ۱۹۰۹) ؛

سوم) دوره « مداخلات سیاسی » و « تصرفات نظامی » - از زمان فرستادن قشون به تبریز تا انقلاب بلشویك ۱۹۱۷ و تخلیه ایران از طرف روسها ؛

چهارم) دو ره « بلشویکی - از زمان تخلیه ایران ومعاهده مسکو ۱۹۲۱ تا ایام حاضر و ... تا اطلاع جدید .

این تقسیمات را ازآن جهت نمودیم که در اساس سیاست روسیه نسبت بایران تغییرات مهی حادث شده باشد ، چه بعقیده مـا و باستناد ادله تاریخی سیاست رو سیه در این مملکت همیشه در حقیقت جابرانه بوده ، ولی بدان مناسبت که از حیث رویه دیپلماسی تغییرات عمده در

خط مشی سیاسی آن دولت روی داده است. مثلا گاهی بملایمت. گاهی با خشونت ، زمانی از در دوستی و زمانی دیگر دشمنانه با ما معامله میکردند .

این ادوار را حوادث مهم سیاسی و نظامی از یکدیگر جدا میسازد : مثلا ، پس‌ازجنگهای‌ایران وروس که‌بطورمتناوب قریب‌سی‌سال ادامه‌داشت‌معاهده های ترکمن چای انعقاد یافت و این معاهدات که‌مبنای روابط جدید روسیه و ایران گردید قریب یکصد سال بقوت خود باقی بود کاملا دوره قبل را از دوره بعد که عبارت از نفوذ صلح جویانه باشد متمایز مینماید ؛ همچنین مداخلات سیاسی و نظامی روسها پس‌از اعلان مشروطیت در ایران کاملا باسیاست قبل انهامتفاوت بود ونیزپس‌از آنکه سلطنت تزاری منقرض شد و حکومت چند روزه « کاده‌ها » و اجتماعیون انقلابیون (حکومت موقتی یا برزخ میان « تزاریسم » و « بلشویسم ») نیز سپری شد ، تا تخلیه ایران و الغاء معاهدات شوم و ابطال قروض ایران و اهداء بانك و موسسات روس بایران بلشویکها طرز رفتار جدیدی در سیاست باایران اتخاذ نمودند که دوره جدید را از ادوار پیش مشخص نمود . اینك در یك سلسه مقالات چگونگی سیاست روسیه را در ایران از نظر خوانندگان میگذرانیم .

٭

دریای آزاد و هندوستان

سابقا در یکی از مقاله های خود گفتیم پیش از پطر کبیر و سلسله رومانوف روسیه در حقیت عبارت از« مسکوی » بود و نظر باین که بدریا های آزاد راه نداشت یکی از آمال ملی خود را دست یافتن بدریا قرار داد و یکی دیگر از مطامع آن دولت نزدیك شدن بهندوستان و تسخیر آن مملکت‌زرخیز بود. بنا بر این‌با ممالکی که در سر راه بود و یا مانع نیل آن درلت بمقصود میشد بنای ستیزه گذاشت

از آن جمله هشت جنك خونین باعثمانی کرد تا بالاخره سواحل شمالی دریای سیاه را تحت تصرف خود آورد ولی عبور از تنگه های «بسفر» و « داردانل » ویرا میسر نشد و بدریای مدیترانه راه نیافت .در شمال با دولت سوئد محاربه شدید نمود و سواحل شرقی بحر بالتیك‌رامتصرف شد اما باز بواسطه تنگه های « بلت » و « سوند » نتوانست وارد اقیانوس اطلس گردد .در شرق اقصی مستعمرات سیبری خود را تا اقیانوس کبیر توسعه داد ، اما در آنجا نیز گذشته از آنکه قسمتی از سال را بواسطه منجمد بودن دریا قابل استفاده نیست دچار حریف زبردستی مانند ژاپون گردید که در پشت سر آن دولت انگلیس ایستاده بود و از جنگی که با ژاپون در سال ۱۹۰۵ نمود شکست فاحش خورد و مجبور بعقب نشینی گردید . اقیانوس منجمد شمالی که ممالك‌روسیه را از سمت شمال محدود میکند همچنانکه از اسم آن مشهود میباشد یخ بندان است و قابل استفاده از برای کشتی رانی‌نمیباشد.

خلاصه هیچ یك از این آبها آتش جاه طلبی روسهارا فرونشاند و هیچ کدام این دریا ها آنانرا بخاك هندوستان که مقصد دومشان‌بود راهبری ننمود . فقط یك دریا و یك راه باقی بود که اگر بر آن دست میافتند با یك تیر دو نشانه میزدند :آن دریا « خلیج فارس» ، آن راه « ایران » و آن دو نشانه یکی هندوستان و دیگری دریای ازاد وگرم بود !

«وصیت نامه » سیاسی پطر کبیر

وصیت نامه ای را به پطر کبیر نسبت میدهند (۱) که در آن بنام « پدر روسیه » (۲) خط مشی اساسی سیاست‌روس معین شده‌است .

(۱) آنچه محقق شده این سند سیاسی را بعد از پطر بنام وی ساخته اند .
(۲) این لقبی است که حقا میتوان به پطر داد زیرا روسیه متمدن در حقیقت مولود این پادشاه عظیم الشان است .

از هر شرح وبسطی مناسب تر آنستکه ماده ۹ وصیت نامـه مذکور را که راجع بایران است ترجمه و نقل نمائیم :

«هرچه بیشتر ممکن است به اسلامبول نزدیك شوید ، کسی که در آنجا سلطنت کند سلطان حقیقی روی زمین است ؛ جنگهای پیا پی کاهی علیه ترك و زما نی برخلاف ایران بر پا نمائید ؛ در کنار دریای سیاه بنادری برای ساختن کشتی ایجاد نمائید و کم کم آنجارا متصرف شوید، همچنانکه دریای بالتیك را ، چه این دو نقطه برای ظفر یافتن بمقصود لازم است . انحطاط ایران را تسریع نمائید ، تا خلیج فارس نفوذ کنید . . . و تا هندوستان جلو بروید که این سر زمین انبار دنیـا است ، همیکه بانجا رسیدید میتوانید خود را ازطلای انکلیس بی نیاز نمود»

تقریباً همه جانشینان پطر وتمام پیروان طریقه « امپر یالیستی » روسیه سیاستی را که این «وصیت نامه» معین نموده است در ایران تعقیب نموده اند . راست است که گاه بگاه مقتضی سیاست آن بوده که دیپلوماسی آنها روش صلح جویانه اتخاذ کند یا اشخاصی مانند نادر شاه افشار در ایران پیدا شده و مدتی جلو آنهارا گرفته اند . اما از زمان پطر کبیر ببعد این سیاست با جلوه های گونا گون خود همیشه تعقیب شده است . البته بنسبتی که نظامیان و سیاسیون روسیه در نقاط دیگر دنیا ، اروپا بالکان یاشرق اقصی ، مشغول بوده اند از حدت و شدت آنها درایران میکاسته ولی آنچه که قابل ملاحظه میباشد این است که دیپلوماسی روس هر زمان در یکی از نقاط دیگر وا مانده و راندهمیشد تمام سعی و کوشش خودرا بطرف آسیای وسطی مخصوصاً ایران معطوف میداشت، چنان که پس از شکست « سباستپول » در سال ۱۸۵۵ که روسها برای چندی از بسفر و اسلامبول راندهشده و قوای خودرابه ترکستان و سیبری و شرق اقصی متوجه ساخته ، فتوحاتی را که در اروپا نصیب آنها نمیشد در آنجا آرزو نمودند و در آنجا نیز بدست ژاپونیهامغلوب

و منکوب شدند باز روی دل بایران نموده و افتخارات گمشده خودرا در این سرزمین جستجو کردند

تصرف داغستان و سواحل خزر - تقسیم ایران میان روس وعثمانی

موقعی که پادشاه جوان فکر قوی الاراده ای مانند پطر کبیر در روسیه بعرصه آمد تصادفاً سلسله کهن سال صفویه در ایران روبانحطاط و انقراض نهاده بود. همینکه پطر این وضع را مشاهده کرد موقع را برای اعمال سیاست شرقی خود مغتنم شمرد. برای دست یافتن بفلات ایران واقیانوس هند لازم بود که قبلا ایالات و ممالك خراج گذار ایران را در شمال غربی و شمال شرقی یعنی در قفقازیه و ترکستان مسخر نماید. موقع مناسبی برای اجرای این مقصود پیش آمد یعنی در قفقازیه باتباع روس صدمات و خساراتی وارد شده بود که در تعقیب آن پطر کبیر شخصی را بایران فرستاده و مطالبه چهار کرور منات خسارات وارده بر اتباع خود نمود. وقتی که نماینده پطر باصفهان رسید افغانها صفویه را منقرض نموده و خود بجای آنان حکومت میکردند. محمود افغان بنماینده پطر اظهار داشت که اوتسلطی بر اقوام قفقازی ندارد وخسارات وارده را مربوط بخود ندانسته و از پرداختن آنها امتناع نمود. این خود بهانه‌ای بدست روسها در تصرف داغستان داد و شهر در بند کرسی نشین آنرا در سال ۱۷۲۲ گرفتند. در این موقع پطر کبیر شخصاً بقشونی که بتسخیر قفقاز آمده بود ریاست مینمود.

پس از تسخیر داغستان روسها بطرف جنوب سرازیر شده باد کوبه را در ۱۷۲۳ گرفته و قشون به گیلان و استراباد واردنمودند.

در سواحل شرقی بحرخزر نیز تصرفاتی نموده در سال ۱۷۱۶

در کراسناو دسك که حالیه از بنادر معتبر ترکستان و سر خط راه آهن است استقرار یافتند و باین طریق از دو ساحل بحرخزر بطرف جنوب پیش آمدند.

❁❁❁

چون در این اوان طهماسب میرزا پسر شاه سلطان حسین در صدد بدست آوردن تاج و تخت پدری بود از پطر کبیر مدد خواست. معاهده ای بین اوو تزار انعقاد یافت که بموجب آن در بند، بادکوبه، شیروان، گیلان، مازندران و استراباد را بروسیه وامیگذاشت و در عوض پطر کبیر باو وعده میداد که افاغنه را از ایران بیرون کند و سلسله صفویه را باز بسلطنت برساند . . .

عثمانیها که نسبت بایران کینه دیرینه مذهبی و سیاسی بخصوص با سلسله صفویه داشتند مانند روسها چشم طمع بقسمتی از اراضی ایران دوخته بودند . در این موقع که هرج و مرج بر این سر زمین سلطنت مینمود موقع را مغتنم شمرده ایالات غربی ایران یعنی ارمنستان و آذربایجان و کردستان را تا همدان تصرف نمودند .

ولی پیشرفت روسها آنها را خیلی متوحش داشت و میخواستند اعلان جهاد برضد آنها بدهند . . . در این تاریخ دوره رقابت روس و عثمانی در ایران بود .

سفیر فرانسه در اسلامبول واسطه عقد معاهده تقسیمی میان روس و عثمانی گردید : بنا براین قرارداد ولایات شمالی سهم روسیه و ایالات شمال غربی تا همدان قسمت عثمانیها میگردید . بی مناسبت نیست یاد آوری کنیم که باز دیپلماتهای فرانسوی بودند که مخفیانه در سال ۱۹۰۶ موقع کنفرانس الجزیره واسطه عقد معاهده‌ای شدند که سال بعد در ۱۹۰۷ ایران را میان روس و انگلیس بمناطق نفوذ تقسیم مینمود ...

کمی بعد نادرشاه افشار همه این معاهده ها را پایمال، افاغنه

را بیرون و مملکت را از عثمانیها پاکیزه نمود و از روسها نیزخواست که قشون خودرا عقب کشند اگرچه آنها در بادی امر حاضر نمیشدند ولی شهرت فتوحات نادری و شکست افاغنه و اتراك آنهارا هم بر طبق معاهدات رشت و گنجه مجبور کرد خاك ایران را تخلیه نمایند.

بموجب معاهدات تمام نواحی متصرفه اینطرف رود کور را بایران مسترد نمودند.

پیشرفت سریع سیاستی را که پطر کبیر ایجاد نمود اگر چه پنجاه سال بواسطه سیاست متقابل نادر شاه‌تا زمان سلطنت قاجاریه(۱۷۹۲) بعقب افتاد ولی‌در این مدت روسهابیکار ننشستند، بلکه کاترین‌امپراطریس روسیه در سال ۱۷۷۶ شروع بساختن یك رشته استحکاماتی در شمال قفقاز نمود که بنگاه محکم عملیات جانشینان او گردید. در همان‌اوان «برناردن دوسن پیر» نقشه ای را که ولنر برای تسخیر خیوه تهیه کرده بود نزد ملکه آورد! ولی این نقشه را بملاحظه اختلاف نظری که بین فیلسوف فرانسوی و سردار روسی پیدا شد بموقع عمل نگذاشتند.

تسخیر قفقاز و روسی کردن گرجستان

بعد از کشته شدن نادرشاه در سال ۱۷۴۷ ایران باز در هرج و مرج افتاد. هراکلیوس والی گرجستان که تابع ایران بودخودرا بزیر حمایت‌روس آورد ودر سال ۱۷۸۳ باکاترین معاهده«تحت‌الحمایگی» بست که بموجب آن گرجستان از داشتن رابطه مستقیم با ایران‌وعثمانی ممنوع گردید. در ماده اول این معاهده قید شده است که در آینده هراکلیوس دیگر خودرا «والی گرجستان» که تابعیت ایران رامیرساند نخواهد نامید بلکه چون هم عیسوی است و هم با روسیه متحد است

عنوان « تزار گرجستان » را اختیارخواهد کرد. روسیه نیز او وجانشینانش را برای همیشه باین عنوان و مقام خواهد شناخت.

در ماده ۴ همان معاهده نوشته شده که اگر از دربار ایران یاعثمانی پیغامی یا نماینده علنی یا مخفی بدربار تفلیس برسدتزار گرجستان متعهد میشود که روسیه را ازآن آگاه سازد و پیش از تصمیم روسیه جوابی بانها نخواهد داد.

در مشرق زمین هر کجا که روسها مطامع سیاسی داشتند، در گرجستان ارمنستان یاممالك بالکان، خودرا حامی عیسویان میخواندند. در کنگره وینه ۱۸۱۵ و بعد ازآن رسماً خواستار بودندکه حمایت عیسویان شرق بانها سپرده شود. ولی همانطور یکه دریئو در کتاب مسئله شرق‌مینویسد « در نزد تمام سلاطین روس از پطر کبیرتا اسکندر دوم که متظاهر باین احساسات مذهبی بودند خیلی مشکل است که حقیقت مذهبی را از منفعت سیاسی تمیزداد .... »

در همان موقعی که امپراطریس « فیلسوف ماب » گرجستان را بزیر حمایت خود میاورد یك «تجارتخانه» در شهر اشرف کنار بحر خزر افتتاح نمود. تمام این اقدامات علامت این بود کـه سیاست وصیت نامه را از نو تعقیب میکنند وباز راه جنوب را پیش گرفته اند.

آقا محمد خان سرسلسله قاجاریه بنوبه خود خواست که بااین سیاست تجاوز مخالفت کند و حمله بگرجستان آورده شهر تفلیس را در سال ۱۷۹۵ پس گرفت. روسها از طرف دربند و بادکوبه پیش آمده از رود ارس گذشته و رشت را تهدید کردند... اما عملیات نظامی هنوز خاتمه نیافته بود که «تزارین» کاترین روس مرد (۱۷۹۶) و شاه ایران آقا محمد خان هم در همان اوقات کشته شد.

پول اول که جانشین کاترین‌شد قشون روس را طلبید وبدون اینکه معاهده صلحی بسته شود در سال ۱۸۰۱ جنك با ایران را خاتمه

داد . ولی در همان سال در نتیجه توطئه دربار کشته شد . بدون اینکه از پیشینیان خود کمتر « امپریالیست » باشد معهذا رویه صلح‌جوئی را بر طریقه جنگ خواهی ترجیح داد و برای نیل بمقصود بوسائل دیپلوماسی توسل جست .

گرجستان که سابقاً بزیر حمایت روس در آمده بود در زمان او تابع و خراجگذار روسیه شد و کمی بعد هراکل دوم در سال ۱۷۹۸ درگذشت جانشین او ژرژ ۱۲ (که همان گرگین خان باشد) شاهزاده ضعیف النفسی بود و معاهده جدیدی در سال ۱۷۹۹ با روسیه بست که بموجب آن پول امپراطور روسیه شخصاً عنوان تزار گرجستان را اختیار میکند و پسر ژرژ ۱۲ فقط نایب السلطنه مملکت خود خواهد گردید . ژرژ در سال ۱۸۰۰ در تفلیس در گذشت و پسرش داوود نایب السلطنه و اداره کننده گرجستان گردید معهذا اجرای صادقانه معاهدات و وفای بعهد از طرف روسها دوام ننمود . در سال ۱۸۰۱ پول بوسیله اوکازی (فرمان) ابلاغ کرد که گرجستان بروسیه الحاق شده است و دراین‌موقع یك دعوت ساختگی را از طرف بزرگان و ملت گرجی بهانه کرد و امر بتصرف گرجستان داد . . . .

فوقاً گفتیم که کشاکشهای بین کاترین و آقا محمد خان بواسطه فوت آنها که تقریباً در یك زمان واقع گردید معوق ماند و جنك هم عملا بواسطه اینکه پول قشون روس را طلبید خاتمه یافت ولی بدون اینکه هیچ معاهده صلحی منعقد شود . در تاریخ حقوق بین‌الملل قرون جدید این پیس آمد که جنگی میان دو دولت بدون عقد معاهده قطعی رسماً خاتمه یابد خود یکی از استثنا های نادر است زیرا که بدون معاهده صلح گرچه عملا هم جنك تمام شده باشد ولی روابط دو دولت متخاصم که بحالت صلح داخل میشوند مبهم و غیر محقق است و مضار زیادی دارد که اینجا جای بحث درآن نیست

❀❀❀

همینکه اسکندر اول بسلطنت روسیه رسید سیاست «صلح جویانه» پول اول در روابط با ایران خاتمه یافت. امپراطور جدید در ۱۵ سپتامبر (۱۸۰۱) ابلاغیه‌ای صادر کرد که الحاق ساده و مطلق گرجستان را بروسیه اعلان مینمود. ازهمان ابتدای ورودشان در گرجستان روسها شروع کردند بحذف کردن وازمیان بردن کلیه قوانین و تشکیلات ملی گرجستان. تدریس وحتی سخن گفتن بزبان گرجی در مدارس، محاکم و ادارات منع گردید. طبقهٔ روحانیون گرجی نیز طرف حمله و ظلم فاحش روسها واقع گردیدند: دو نفر از آرشو کهای گرجستان را روسها درشهر کوتائیس بقتل رسانیدند. خلاصه روسی کردن گرجستان بشدت تعقیب می‌شد.

شورشهای ملی انجا را بیدترین وضعی با وسائل خونین خاموش کردند. ولی در همان حال وباهمان قصد روسی کردن اشراف آن مملکت را بخود جلب کرده و بانها مأموریتهای عالی لشگری و کشوری می دادند ....

ناراضیها بپادشاه ایران مراجعه کرده وازاو استمداد نمودند. شاه هم مسئول آنهارا اجابت کرد وجنك دوباره میان روس و ایران شروع گردید.. روسها گنجه رامتصرف شده و درانجا کشتار عمومی کردند و بعد از آن بطرف ایروان حمله آورده ولی درآنجا شکست خورده بتفلیس بر گشتند. سال بعد قشون روس عملیات نظامی راتجدید کرده واین مرتبه خواستند ازانزلی ورشت تهدید بکنند ولی درانجا نیز موفق نشده وبه طرف بادکو به عقب نشستند... زدو خورد باز چندی دوام داشت.

❀❀❀

معاهدات فینکن اشتین و تیلسیت

این اتفاقات اخیره مصادف بود با جنگهای ناپلیون در اروپا و

ناپلیون باتزار محاربه داشت. چون شاه نیز باروسیه در زدو خورد بود پس فرانسه و ایران درحقیقت بطور غیر مستقیم باهم علیه روسیه متحد بودند. در اینصورت طبیعی بنظر میاید که هردو دولت در صدد انعقاد یك اتحاد رسمی و قطعی بر آیند. ناپلیون در نظر داشت که یك اتحاد مثلثی از فرانسه و عثمانی و ایران بر علیه روسیه تشکیل دهد. ژنرال سباستیانی را باسلامبول و چندین هیئت پی در پی هم بطهران فرستاد. از طرف دیگر موقعی که در لهستان بود سفیر عثمانی و سفیر ایران (میرزا رضاخان نامی) را در فینکن اشتین ملاقات کرد. ولی ترکها و ایرانیها با هم دوست نبوده، توافق پیدانمیکردند و دائما در سرحدات باهم جنك داشتند. ایرانیها در سر بین النهرین مدعی عثمانیهابودند. چون عثمانیها مایل باستقرار روابط دوستی میان ایران وروسیه نبودند اشکالات و موانع درعبورهیئت های فرانسوی برای ایران درخاك خود میتراشیدند. ولی ناپلیون که باتحاد ایران خیلی مایل بود یك هیئت مهمی در تحت ریاست ژنرال گاردان (۳) بسمت سفیر کبیر بدربار فتحعلی شاه فرستاد.

ایران نیز محتاج بمعاضدت و اتحاد فرانسه بودتا بتواند گرجستان و تمام حوضه رود کور را تاحد قفقاز که از آن خود میدانست تصرف در آورد.

ولی جاه طلبی فتحعلی شاه بیش از اینها بود و میخواست بمدد فرانسه نه تنها گرجستان را از چنگ روسها بیرون آورد بلکه میخواست بغداد و تمام بین النهرین راهم از عثمانیها پس بگیرد.

بعلاوه فتحعلی شاه به نمایندهٔ ناپلیون پیشنهاد می کرد که خوب است روسیه را میان فرانسه وایران و عثمانی تقسیم کنیم یاآنکه یکی از برادرهای امپراطور فرانسه را تزار روسیه نمائیم!

برگردیم بروابط ناپلیون وفتحعلی شاه. ناپلیون ازاتحاد با ایران

که نظر داشت یکی انتظار عملیاتی از طرف نظامیان ایران در قفقاز برای مشغول کردن یك دسته ازلشکریان روس ودیگر مخصوصا نظر به این داشت که بکمك ایران حمله ای بهندوستان نموده و انگلیسها راکه بزرگترین دشمنان اوبودند در انجا متوحش نماید . بنابراین ناپلیون نیز بهمان اندازه فتحعلی شاه مایل و محتاج باتحاد باایران بود .لهذامعاهده‌ای در ٤ مه ۱۸۰۷ در فینکن اشتین بین ایران و فرانسه منعقد شد و توسط سفیر ایران امضاگردید . بموجب‌این معاهده ناپلیون ضمانت تمامیت ارضی ممالك ایران که‌گرجستان نیز شامل آنها باشد میکند وتعهد تخلیه نمودن گرجستان را از قشون روس و استرداد قطعی آن بوسیله معاهده صلح مینماید . ازطرف خود شاه نیز متعهد میشود که‌در قفقاز برخلاف قشون روس عملیات نماید وروابط خودرا باانگلیسها قطع کرده به آنها اعلان جنك بدهد وداخل دردایره احاطه بری گردد ...

ولی بدبختی این معاهده آنکه ناپلیون بزودی بااسکندر اول‌تزار روسیه طرح الفت ریخته ودر ملاقات تیلیست که درانجا مسئله شرق‌طرح شد ناپلیون اتحاد خودرا باایران فراموش‌کرد . ازطرف دیگر گاردان بطهران رسیده ومعاهده فینکن اشتین را فتحعلی شاه تصدیق کرده بود اما معاهده تیلیست همه‌را بهم‌زد وبی نتیجه نمود .

جنك بین ایران وروس که‌از چندی عملا موقوف شده‌بود باز شروع گردید . روسها حمله بایروان را تهیه نموده آنجا را محاصره کردند ونخجوان را گرفتند . دربحر خزر نیز روسها تهیه کشتی دیده مهیای حمله بسواحل ایران شدند . درطهران دیگر امیدی بکمك فرانسه نبود معهذا ایرانیها به تنهائی خودرا ازاشکالات بیرون آوردند . ساخلوی ایروان فاتحانه درمقابل حمله‌های روس مقاومت کرده وتلفات زیاد به آنه وارد آورد بطوری‌که آنهارا مجبور کرد دست ازمحاصره بردارند و به طرف تفلیس عقب بروند .

در این بین زمستان نیز رسید و عملیات نظامی را معوق نموده فتحعلی شاه شرح فتوحات خودرا با آب وتاب زیاد برای ناپلیون نوشت .

معاهده گلستان

معاهده تیلسیت که میانه روس و فرانسه صلحی بر قرار نمود باعث شد که وجود قشون روس در لهستان غیر لازم شود و از نو جنگ را شدیداً با ایران شروع نمایند ، مقاومت ایروان و پیش آمدن زمستان عملیات نظامی را متوقف کرد ، ولی در حقیقت ایران که از زمان عبور روسها از قفقاز تا بحال با آنها در زدو خورد بود خیلی فرسوده شده و دیگر تاب مقاومت دشمن قوی خود را نداشت ، فاصله هائی که در میانه جنگهای ایران و روس پیدا شد مانند متارکه هائی بود که گاهی مدت آنها کوتاه وزمانی طولانی بود تا اینکه معاهده صلح گلستان در سال ۱۸۱۳ انعقاد یافت . عهد نامه گلستان هم در حقیقت یك متارکه نامه ایست زیرا که این معاهده غیر عادلانه و مبهم محتوی موادی بود که اشکالات وجنگهای تازه ای را میپرورانید معهذا این سند دیپلماتیك مقام مهمی را در تاریخ روابط سیاسی روس و ایران حائز می باشد ، اولا این عهد نامه حدود مشترك دو دولت را تعیین و ثانیا یك عده قواعدی را طرح و تثبیت میکند که بعد ها اساس معاهده های ترکمن چای ۱۸۲۸ که دارای اهمیت بی نظری در روابط دیپلماسی و اقتصادی ایران و روس است بر آنها استوار میگردد .

✲✲✲

بعد از ملاقات تیلسیت که در آنجا ناپلیون و تزار با هم از در دوستی در آمدند امپراطور فرانسه باتحاد ایران پشت پا زد . از طرف دیگر در دربارشاه انکلیسها دارای نفوذ زیادی شده بودند ، اما آنها با روسیه متحد بودند زیرا اسکندراول ثانیاً با ناپلیون آغاز مخالفت کرد (۱۸۱۲) . ناپلیون‌از یکطرف بواسطه معاهد تیلسیت رشته دوستی

خود را با ایران پاره کرد و از طرف دیگر با روسها نیز دو ستیش دوام ننمود. ولی انگلیسها هم باروس‌ها دوست بودند وهم باایرانیها اظهار وداد مینمودند بطوریکه صالح بودند میان شاه و تزار واسطه شده طرح صلح بریزند. بعلاوه صلح ایران و روس از هر جهت برای انگلسها خوب بود زیرا از یکطرف قشون روس را در قفقازیه فارغ مینمود و میتوانست بی نگرانی از طرف جنوب متوجه مبارزه با ناپلیون سازد و هم از طرف دیگر انگلیسها میدانستند که ایران بالاخره تاب مقاومت قشون روس را نخواهد آورد، و روسها هر قدر درخاك ایران پیش میرفتند برای مستعمرات هندوستان انگلیس تولید خطر میشد. باین لحاظ واسطه شده در ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ در اردوگاه روس در محل موسوم به گلستان درخاك قره‌باغ معاهده صلح انعقاد یافت. این معاهده درروی اساس Statu quo presentium منعقد گردید یعنی هر یك از دو دولت متعاهد در مالکیت اراضی که در آن موقع کاملا در تصرف داشت باقی میماند، و چون روسها یکقسمت ازخاك ایران‌را در تصرف داشتند این اصل کاملا بمنفعت آنها تمام شد. باینطریق دولت‌ایران خانات قره‌باغ و شکی و شیروان و در بند و غیره یعنی گرجستان و داغستان و تمام نواحی که واقع است در میانه مصب رود ترك و مصب رود کور بروسیه تسلیم نمود.

✲•✲

این اولین عهد نامه مهمی است که میان ایران و روس بسته شده اما معاهده‌ای نبود که دوام زیادی بکند زیرا مسلما و طبعا دولت مغلوب یعنی ایرانرا راضی نمیکرد و حتی دولت غالب یعنی روسیه را نیز قانع نمی نمود چونکه این دولت‌را هنوز بمقصد و مرام خود که دریای آزاد جنوبی باشد نرسانیده بود. روسیه موفق شده بود که ایران را ضعیف نماید و تفوق خود را باو بفهماند اما هنوز نائل باقناع جاه

طلبی خود نگردیده بود •

بغیر از این دلایل اختصاصی فوق الذکر که از همان روز انعقاد معاهده گلستان را محکوم باعدام در آینده نزدیکی مینمود ، عهدنامه مذکور محتوی مواد مبهمی بود (گویا مخصوصا مبهم) که آن را بعاقبت شومی منتهی نمود •

بقیه دارد دکتر افشار

تصحیح اشعار

\- ۱ -

آقای مدیر محترم

از حضرتعالی متشکرم که قصیدهٔ مرا که در معاهده ۱۹۰۷ گفته بودم منتشر فرموده اید - ولی ناچارم اظهار تاسف نمایم که مرحوم پرفسور ادوارد برون قصیدهٔ مزبوررا با اغلاطی در کتاب خود انتشار داده وتصحیحات مزبور را اینجانب برای مجلهٔ شریف فرستاده بودم بواسطهٔ دیر رسیدن آن در پشت جلد مجله بطبع رسیده و شاید خوانندگان ملتفت آن نشده باشند. وبعلاوه در بین شعر : هله گز مشرق ما - وبین شعر : سفر ایشان هند است، این شعر درمطبعه از قلم افتاده

گرچه خودبی ثمری نیست که این جیش گزین سفری کردن خواهند بصد ناموری

در اینصورت خواهشمندم تصحیحات مزبوررا در متن مجله محترم آینده منتشر فرمائید و از خوانندگان هم تمنی میشود ازروی اصلاحات ذیل قصیده مرا تصحیح نمایند م • بهار

\- ۲ -

در تصحیح اشعار نیم تاج خانم سلماسی در شماره ۱۷ و ۱۸ (پیام زنان بمردان) باز غلطی روی داده که ذیلا تصحیح میشود: نسوان زشت موی پریشان . . . الخ غلط-نسوان رشت • . الخ صحیح است

دماوندیه (✿)

ای دیو سپید پای در بند   ای گنبد گیتی ، ای دماوند !
از سیم بسر یکی کله خود ،   زآهن بمیان یکی کمربند !
تا چشم بشر نه بیندت روی   بنهفته با بر چهر دلبند !
تا وارهی از دم ستوران   وین مردم نحس دیو مانند ،
با شیر سپهر بسته پیمان   با اختر سعد کرده پیوند !

✿

چون گشت زمین زجور گردون   سرد و خفه خموش و آوند (۱)
بنواخت زخشم بر فلك مشت ،   آنمشت توئی تو ، ایدماوند !
تو مشت درشت روز گاری   از گردش قرنها پس افکند !
ایمشت زمین بر آسمان شو   بر (ری) بنواز ضربتی چند
نی‌نی تونه مشت روزگاری ،   ایکوه نیم ز گفته خرسند !
تو قلب فسردهٔ زمینی   از دردورم نموده يك چند ،
تا درد و ورم فرو نشیند   کافور بر آن ضماد کردند .
شو منفجر ای دل زمانه   وان آتش خود نهفته مپسند !
خامش منشین سخن همیگوی !   افسرده مباش خوش همی‌خند !
پنهان مکن آتش درون را ،   زین سوخته‌جان شنو یکی پند :
گر آتش دل نهفته داری   سوزد جانت ـ بجانت سوگند !

✿

بر ژرف دهانت سخت بندی   بر بسته سپهر نیو (۲) پرفند ،
من بند دهانت بر گشایم   ور بگشانید بندم از بند ،
از سوز درون برون فرستم   برقی که بسوزد آن دهان بند ،
من این کنم و بود که آید   نزدیك تو این عمل خوش آیند
آزاد شوی و بر خروشی   مانندهٔ دیو جسته از بند ،
هرای (۳) تو افکند زلازل   از نور و کجور تا نهاوند ،

(✿) این قصیده ازقصاید بست که آقای بهار چندسال قبل گفته ومشهور شده وما ازدیوان خطی ایشان عینا نقل کردیم . آینده

(۱) آوند ظرفی که در آن آب کنند و اینجا اشاره بوضع کرهٔ ارضی است قبل از ایجاد خشکی در سطح آن

(۲) نیو بمعنی زور و قوی (۳) هرا بضم آواز حیوانات ودر فرهنگهای فارسی وعربی هر دو ضبط است .